خلقت نوری و ظهور صلبی

اهل بیت (علیهم السلام)

مجمع جهانی شیعه شناسی

دکتر سید محمد علی موسوی

بسم الله الرحمن الرحیم

خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

محمدعلی موسوی

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : موسوی، سیدمحمدعلی، ۱۳۴۹-

عنوان و نام پدیدآور : خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام/سیدمحمدعلی موسوی؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۶۳۲ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۳۳-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : خاندان نبوت --آفرینش

موضوع : خاندان نبوت -- فضایل

موضوع : خاندان نبوت

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده : The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره : BP۲۵/م۸خ۸ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۸۰۷۸۶

ص: ۱

اشاره

نام کتاب:خلقت نوری و ظهور صلبی اهلبیت علیهم السلام

نام مؤلف سید محمد علی موسوی

ناشر: انتشارات آشیانه مهر

ویراست علمی و تحقیق:خلیل بخشی زاده

صفحه آرا: علیاکبر احسانی تیرگر

ویراستار: سید علی محمد محمودیان

چاپخانه: . گلها

چاپ: اول / ۱۳۹۱

تیراژ: . ۳۰۰۰

قیمت گالینگور:

قیمت شومیز:

? شابک: ۵ – ۳۳ – ۶۱۶۴ – ۶۰۰ - ۹۷۸

قم: ۴۵ متری عمار یاسر – پلاک ۹۲ – مجمع جهانی شیعه شناسی.

ص: ۴

فهرست مطالب

فصل دوم : یافته های انسانی ازآغاز آفرینش

نقد فلسفه و عرفان ۸۳

ص: ۸

۲- نفی غیر خدا، اصل دیگر ۱۳۲

ص: ۹

ص: ۱۰

فصل ششم: نور افشانی ولایت علویه در عالم ملکوت

فصل هفتم: پرتو افکنی نور فاطمیّه در عالم ناسوت

بخش دوم

ظهور صلبی اهلبیت علیهم السلام

فصل اول: اصل هستی نور صلبی

۱. اطلاق کلمه بر پیامبر اعظم| ۳۸۱

ص: ۱۷

۱-۱. نقد مصداق اوامر و نواهی ۳۹۷

ص: ۱۸

۲. ایمان۴۶۲

پاسخ ۴۸۹

ص: ۲۲

فصل پنجم: ویژگی های نور

د. حالات نوریه ۵۲۸

ص : ۲۳

۱. قلمرو فردی. ۵۹۹

ص: ۲۶

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

قال علی علیه السلام : «المؤمن یتقلب فی خمسه من النور، مدخله نور ومخرجه نور و علمه نور و کلامه نور و منظره یوم القیامه إلی نور»((۱)) مؤمن همواره در میان پنج نور قرار دارد، ورود او نور است، خروج او نور است، دانش او نور است، کلام او نور است و چهره او نیز در روز قیامت نور است. نور، حقیقتی است که در ذات و ماهیت خود نمایان است و نمایانگر غیر خود نیز هست. به همین دلیل نور یکی از صفات خداوند و از اسماء او به شمار می رود.((۲))

«ظاهراً لنفسه مظهراً لغیره» نور بر روشنایی دلالت می کند((۳)). روشنایی که شعاع و پرتوهایش بتابد((۴))؛ و ضد تاریکی است. یکی از فضایل خاص اهل بیت علیهم السلام خلقت نوری آنان است که هم اصل وجودشان و هم امامت آنان موجب وجود نورانیت در جهان هستی است. به همین دلیل آنان شایسته مظهر اسماء حسنای الاهی بوده و خلیفه الله فی الارض و حجت خدا بر روی زمین هستند.

ائمه معصوم علیهم السلام ، از انواع مختلف نور اعم از نور عقلی((۵))، حسی((۶))، معنوی((۷))، عملی و کرداری((۸))، گفتاری((۹)) و به ویژه نور وجودی برخوردار هستند. کما اینکه پیامبر اسلام

۱- خصال، صدوق، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲- مصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۴۱.

۳- معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۵۳۰.

۴- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۲۰.

۵- مانند نور علم و نور کشف و مکاشفه.

۶- نور محسوس مانند نور خورشید، نور آتش.

۷- نور فهم و درک بالا؛ جهت اطلاع بیشتر به کتاب فتوحات مکیه، ج۴، ص۳۱۴، باب معرفت اسماء حسنی مراجعه گردد.

۸- فعل نورانی و فعالیت های شایسته فرد نیک به نور تشبیه می شود.

۹- کلامکم نور... که در زیارت جامعه کبیره آمده است.

فرمودند: «اوّل ما خلق الله نوری»((۱)) تا آنجا که ابی خالد کابلی می گوید: از ابا جعفر علیه السلام دربارهٔ {فَآمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالنّورِ الّذِی أَنزَلْنا}((۲)) پرسیدم، امام علیه السلام فرمود: ای ابا خالد! سوگند به خداوند «النور» در آیه، نور پیشوایان از خاندان محمد | هستند تا روز قیامت. به خدا قسم! آنها نور خدایی هستند که پروردگار فرود آورده است. به خدا سوگند وجود آنها نور خداوند در آسمان و زمین اند.((۳))

موضوع خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام ، با عنوان «خلقت نوریه» شهرت به سزایی داشته و اصل آن نزدتمامی دانشمندان و بزرگان مکتب تشیع پذیرفته شده است.((۴))

بیشتر علمای اهل تسنّن نیز خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته و در کتب و منابع معتبر خویش آورده اند.

بررسی حقیقت خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام در «منابع اهل تسنّن»((۵)) از چنان کثرت و تواتری برخوردار است که اگر با تمامی اسناد و سلسله حدیث، نقل و تبیین گردد، خود اثر مستقل و مفصلی را می طلبد. در این مجال مختصر تنها به ذکر یک حدیث در خلقت نوری و یک حدیث در ظهور صلبی بسنده می نماییم.

عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال: سمعت رسول الله | یقول: «خلقت أنا وعلی بن ابی طالب من نور الله عن یمین العرش، نسبح الله ونقدسه من قبل ان یخلق الله عزّوجلّ آدم بأربعه عشر ألف سنه... واشتق الله تعالی لنا من أسمائه اسماً، فالله عزّوجلّ محموداً وأنا محمّد' والله الأعلی وأخی علی والله الفاطر وابنتی فاطمه والله محسن وابنای الحسن

۱- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۹.
۲- تغابن: ۸.
۳- کافی، ج ۱، ص ۲۵۰.
۴- برخی در چگونگی و ماهیت آن خدشه کرده اند.
۵- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۴۱؛ فردوس الاخبار، ج ۲، ص ۱۷۸؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۶۳؛ مناقب مغازلی، ص ۱۲۰؛ کفایه الطالب، ص ۳۱۶؛ تذکره الخواص، ص ۵۱؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۰۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۸۴ و... .

والحسین؛ وکان اسمی فی الرساله ونبوه وکان اسمه فی الخلافه والشجاعه وأنا رسول الله وعلی ولی الله»((۱)) من و علی از نور خداوند و از جانب راست عرش آفریده شده ایم، خداوند را چهارده هزار سال پیش از آنکه آدم را خلق نماید، تسبیح و تقدیس می کردیم. سپس از اسمای حسنای خود برای ما نام هایی برگزید. خداوند محمود است و من محمّد، خداوند اعلی است و برادرم علی، خداوند فاطر است و دخترم فاطمه و خداوند محسن است و دو فرزندم نام حسن و حسین نهاد. نام من در رسالت و نبوت و نام علی علیه السلام در خلافت و شجاعت ثبت گردید. من رسول الله هستم و علی ولیّ الله.

و نمونه حدیث در ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام در منابع اهل سنت؛ قال رسول الله |: «کنت أنا وعلی نوراً بین یدی الله عزّوجلّ یسبح الله ذالک النور ویقدسه قبل أن یخلق الله آدم بألف عام. فلمّا خلق الله آدم، رکب ذالک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبدالمطلب: ففی النبوه وفی علی الخلافه»((۲)).

من و علی به صورت نوری واحد نزد خدا بودیم. آن نور خدا را هزار سال پیش از خلقت آدم تسبیح و تقدیس می نمود. پس از خلق آدم، آن نور را در صلب او جای داد. آن نور همواره در یک صلب منتقل می شد تا به عبد المطلب رسید که به دو قسمت تقسیم شد، در من نبوت قرار داده شد و در علی خلافت.

احادیث خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام در «منابع و کتب معتبر»((۳)) مکتب تشیع، بسیار گسترده و فراوان است، امّا با همهٔ این شهرت و گستردگی که جای هیچ تردیدی را باقی نمی گذارد، فهم و درک دقیق و هضم معانی بلند این احادیث به ویژه تاریخ خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام برای عقول ناس و خردهای مردم عادی دشوار و سنگین است. لذا این مهم

۱- فرائد السمطین، ج۱، ص ۴۱.

۲- فردوس الأخبار، ج۲، ص۱۷۸، المناقب ابن مغازلی، ص ۱۲۰.

۳- اصول کافی، ج۱، ص۴۴۱؛ طوسی، امالی، حدیث ص ۱۸۳؛ صدوق، امالی، م ۱۸، ح ۲؛ مفید، امالی، ص ۱۳۲، ح۶ ؛ مرأه العقول، ج۵، ص ۱۸۸، زیارت جامعه کبیره، شرح اصول کافی، ج۵، ص۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۴، وج ۱۸، ص ۹۰؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص ۲۹۷؛ تأویل الآیات، ج۲، ص۵۰۲ و... .

یعنی تبیین و شرح موضوع خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام وظیفه ای سترگ بر عهده عالمان و بزرگان مکتب تشیع است.

در این راستا محقق توانمند، استاد برجسته، حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید محمد علی موسوی «زید عزه الشریف» آستین همّت بالا ـ زده و با پژوهشی عمیق و دقیق، با تلاش گسترده و فراگیربه تبیین ابعاد و زوایای مختلف خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام پرداخته است.

ایشان که خود استادی مسلّم و اسلام شناسی قوی هستند، با تکیه بر ازدحام دلایل حاصل از آیات قرآن و سیره و سنت پیامبر| و اهل بیتش علیهم السلام ، اثری علمی و در خور توجه تألیف نموده است.

مؤلف ارجمندی که با معرفت کامل و جامع الاطراف نسبت به معارف الاهی اسلام و همچنین با تأمل و تدبر در آیات قرآن و تجزیه و تحلیل احادیث و روایات منقول از ائمه معصوم علیهم السلام به ارزش والای خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام پی برده و توانسته است به زیبایی از عهده تبیین و تألیف آن برآید. ایشان که خود از اعضای برجسته هیئت علمی مجمع جهانی شیعه شناسی هستند، با مراعات فنون و اخلاق نویسندگی، با لطافت طبع و دیده بصیرت امّا به سبکی ساده و روان، اثری علمی و قابل اعتناء را با مجاهدت های علمی فراوان به رشته تحریر درآورده است، که مطالعه آن برای مجامع علمی حوزه و دانشگاه و همه صاحبان بینش و معرفت بسیار مفید و تأثیرگذار خواهد بود. ان شاء الله

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علیّ بن أبی طالب علیه السلام فی

اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

مقدمه مؤلف

پژوهه ی حاضـر، تصویری است بر اسـاس داده هـای کتـاب و سـنت از چگونگی نورپردازی اهل بیت علیهم السـلام در صـلب نیاکان و تبیین فضـیلتی است وانهاده از بی شـمار فضائل امامان؛ حقیقتی که اگر همین دو چشمه سار وحیانی جاری، آب زلال و گوارایش را از بالا نمی ریخت؛ همواره عقل تیز و پخته ی افلاطون و بوعلی ها از پایین در پیدایش آن سرگردان می ماند.

آنچه در این تصویرگری می بینیـد، پرتوهای گوناگونی است از حقیقت متصل، واحد و دارای مراتب نوریه ی اهل بیت علیهم السـلام که منفصـل و متعـدد در وجود نیاکـان شـان تجلی کرد؛ تجلی بیماننـدی بسـان دیگر فضایل آمیخته با غیب اهل بیت علیهم السلام .

این پژوهه، در دو بخش تنظیم شـد: که بخش اول خلقت نوری اهل بیت علیهم السـلام در هشت فصل تحلیل می کند و بخش دوم ظهور صـلبی اهل بیت علیهم السلام در هفت فصل تبیین می نماید. نخست نورپردازی آنان در نظام خلقت پس از خداوند و پیش از دیگر موجودات نقل و تبیین شده است و سپس نورپردازی پاک پیشوایان در صلب نیاکان با ریز موضوعات متناسب هریک تحلیل شده است:

به کاستی و ناپختگی ترسـیم ژرفنا، گستره و گونه های نورپردازی امامان در صلب نیاکان، به خوبی آگاهم و از فرصت کوتاه گله منـد. ریزبینی فرهیختگـان دلسـوز و راهنمـایی نـور خـود امامـان مهرورز را در پختگی و عمق بخشـی مطـالب در چینش و نگارش بعدی آرزومندم.

ص: ۳۳

گسسته و گزینشی خواندن این کتاب نه تنها به پرسشی پاسخ نمی گوید و پرده از روی هیچ شبهه ای بر نمی گیرد که صورت مسأله را در هاله ای ابهام فرو می برد و بر گونه ای سپید آن پرده ی تاریک می کشد. از این رو، مطالعه ژرف و پیوسته نخبه گان را از آغاز تا پایان به جد می طلبد وگرنه پایاب شکیبایی در پله نخست می شکند.

آرزومندم آخرین حلقه نور افشان و نگین دار سلیمان، این ران ملخ را از بنده ی ناتوان خدا و سرباز کوچک خود بپذیرد و بانفس گرم و مسیحایی اش روح مرده ما را زنده کند.

همو که اگر به باغ جانم شبنمی ریزد؛ گلهای پژمرده به هزار شور و مستی نفس دوباره گیرد.

همان که اگر چشمش به حال من، گر نیم نظر خندد

خارم به چمن نازد، عیبم به هنر خندد.

ص: ۳۴

بخش اول :خلقت نوری اهلبیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۳۵

فصل اول: کلیات و مفاهیم

اشاره

ص: ۳۷

معانی کلید واژگان

۱- خلق:

«اصل خلق به معنی انـدازه گیری بکار رفته است. چنانچه می گویند: پوست دباغی شده برای آب دادن قرار داده شده هنگامی که با آن پوست به دیگران آب دهی».((۱))

واژه شناسان معانی دیگری نیز برای خلق آورده اند:

«آفریـدن، ایجاد کردن، ابـداع نمودن، نرم گردانیـدن، ساختن سـخن برباختن دروغ. پیش از بریـدن انـدازه گیری کردن، برابر نمودن چوب و...»((۲))

افزون برمعانی مفرد خلق، ترکیبات آن نیز به تناسب صفت یا پیوند واژه بهمین معنی بکار رفته است:

«آفریدن آسمان، آفرینش نو، موجودشدن، پیدا شدن و برون آمدن».((۳))

در خلقـت نـوریه به معنی «تقـدیر» و «آفرینش» می تـوان واژه خلقت را بـاهم بکـاربرد؛ زیرا پروردگـار این انـوار را برای حلقه واسطه فیض رسانی در مراتب هستی و نزدیک بخود پدید آورد و نور آنها وسیله ای مناسب برای صدور فیض به موجودات به تناسب وجودشان آفرید و قرار داده شده است. بنابراین تقدیر و

۱- مصباح المنیر/ ۱/ ۲۱۸.

۲- لسان العرب/ ۴ /۱۹۳. و لغت نامه دهخدا/ ۱۹/ ۶۹۶.

۳- همان.

آفرینش آمیخته با یکدیگر به معنی خلقت در این مقاله به کار برده می شود.

۲- ماهیت آفرینش:

نوع خلقت نوری ائمه علیهم السلام برای ما کاملاً روشن نیست. در واقع به دلیل فرودستی هستی و فقر شدید وجودی و محدودیت بُرد عقلانی از یکسو، سعه وجودی ارجمندی و بلندی مقام آنان از سوی دیگر از دست یابی و احاطه به تمام هویت و کیفیت این تقدیر نوریه بی خبریم. تنها روایات منقول و فهم صحیح آن می تواندما را به این اسرار رهنمون گردد.

۳- نور:

«نور، همان حقیقتی است که اشیا را روشن می سازد، به گونه ای که اندام بینایی حقیقت آن را می بیند»((۱))، «نور مرکب از «النون» و «الواو» و «الراء» در اصل صحیح است و برای روشنایی دلالت می کند».((۲))

«نور، همان آشکاری است که با او همه چیز آشکارمی شود؛ حقیقتی که در ذات و ماهیت خود نمایان است و نمایانگر غیر خود است. به همین دلیل نور یکی از صفات خداوند و از اسماء او به شمار می رود؛ نور را ضد تاریکی نیز معنی کرده اند. ((۳)) و روشنایی که شعاع و پرتوهایش بتابند».((۴))

۱- تهذیب اللغه/ ۵/ ۱۷۰.

۲- معجم مقاییس اللغه/ ۲/ ۵۳۱.

۳- مصباح المنیر/ ۲/ ۳۴۱.

۴- لسان العرب/ ۱۴/ ۳۲۰.

واژه شناسان جمع نور را انوار دانسته اند. معنی برگزیده نور، درآفرینش نوری ائمه درپی می آید.

۴- انواع نور:

در واقع نورها اگر چه در روشنایی بخشیدن

و پردازش کردن مشترک اند اما هریک از درجاتی برخوردارند که متناسب با وجود آنهاست:

۱- نور محسوس در خارج اینگونه اند؛ نور خورشید با نور ماه، ستاره، چراغ، آتش و برق تفاوت هایی دارند، یا اشیا منور شده محسوس نیز این گونه اند.

۲- نور عقلی مانند نور علم و نور کشف که از درجات ویژه برخوردارند.

۳- نورهای معنوی نیز دارای طبقاتی هستند که برخی از برخی برتری دارند. بهمین دلیل می گوییم دانا و داناتر، فهمیده و فهمیده تر».((۱))

پس از تبیین نور حسی- عقلی- معنوی به انواع دیگر نور، برای فضا سازی بیشتر خلقت نوریه وچیستی نور اهل البیت علیهم السلام پرداخته می شود.

۴- فعل نورانی، گاهی کردار و فعالیتهای فرد شایسته و فرهیخته را ما به نور تشبیه می کنیم؛ زیرا حوزه کرداری او

۱- فتوحات مکیه/ ۴/ ۳۱۳/ باب معرفت اسما حسنی.

روشنایی بخش و راهنمای دیگران به حساب می آید.

۵- گفتار نورانی، همانگونه که در سخنان ائمه علیهم السلام اطلاق می شود: «کلامکم نوراً و امرکم رشد...»((۱)) معانی بلند، پر نفوذ و قدرتمند کلمات آنها خود بخود فضای ذهن و اندیشه را نورانی می کند.

۶- وجود نوری، این همان حقیقتی است که در نخستین فضیلت اهل البیت علیهم السلام ، بکار می بریم و به آنها انوار وجودی پس از خداوند و پیش از مخلوقات دیگر عقیده داریم. همانگونه که علی علیه السلام فرمود:

«المومن یتقلب فی خمسه من النور؛ مدخله نور، و مخرجه نور، و علمه نور، و کلامه نور، و منظره یوم القیامه الی النور».((۲))

۵- ویژگی های نور وجودی ائمه(ع)

از میان تعریف های نور، ظاهراً لنفسه و مظهر لغیره را ناگزیر می توان برای خلقت نوری ائمه علیهم السلام برگزید. اگرچه نارسایی این تعریف کمتر از دیگر تعریفهاست اما هرگز بیانگر حقیقت نور وجودی آنها نیست.

تنها به کمک محتوا و معانی بلند روایات می توان به ویژگی های نور امامان دست یافت:

۱- فقره زیارت جامعه کبیره.

۲- خصال/۱/ ۲۷۷.

۱- نخستین نور، نسبت به دیگر مراتب وجود، نور آنها در اول خلقت قرار دارد. «اول ما خلق الله نوری».((۱))

۲- تجرد کامل، بریدن از هر نوع ماده تخیل و غیره که بی نیازی آنها را در اصل وجودی بیان می کند.

۳-بساطت، ترکیب حداقل پس از بساطت خداوند در نور آنها وجود دارد. زیرا فیض + امکان = نور اول.

۴- واسطه در فیض— آنها از یکسو نور پروردگار را جذب می کنند و از دیگر سو این نور را به مراتب فرودست خود انتقال می دهد.

۵- رهنمونی و برای دلالتی از همین ویژگی آن برمی آید و همین طور شفافیت محض نوری.

۶- جاعل و حاکم، این نور بر تمامی انوار حکومت دارد؛ زیرا تنها به دست خداوند قرار داده شده نه مجعول دیگر. چنانچه از روایات بر می آید این نور بی هیچ ابهام بصورت روشن، نور وجودی اهل البیت علیهم السلام است.

۷- همه جانبه، وجود این نور در تمام مراتب هستی ناگزیر و قطعی است، بگونه ای که هیچ جا از آن خالی و تهی نیست.

۱- عوالی اللئالی/ ۴/ ۹۹.

۶- نور اهل البیت(ع) در قرآن

همانگونه که بسیاری از معارف بلند را از بطن قرآن مفسران بیرون می کشند، نور ائمه علیهم السلام نیز از ظاهر این کتاب اگر قابل استفاده هم باشد، مناقشه بردار و سمبولیک می شود. پس با تأویل پیشوایان نور، می توان به این مهم دست یافت:

۱- ابی خالد کابلی می گوید:

از ابا جعفر علیه السلام درباره خدای فراتر از توصیف پرسیدم: {فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلناه} (تغابن/۸). امام فرمود: ای ابا خالد! سوگند به خداوند «النور» در آیه، نور پیشوایان از خاندان محمد | هستند تا روز واپسین. به خدا قسم! آنها نور خدایی هستند که پروردگارفرود آورده است. به خدا سوگند! وجود آنها نور خداوند در آسمان و زمین اند».((۱))

۲- علی بن ابراهیم به سند خودش از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند که امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

{و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون} (اعراف/ ۱۵۶). واژه «النور» در این آیه و جایگاه همان حقیقت (نوریه) امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر پیشوایان هستند».((۲))

۱- کافی/ ۱/ ۲۵۰.

۲- تفسیر قمی/۱/ ذیل همین آیه.

۳- {قد جاءکم من الله نور} (مائده/ ۱۶).

«واژه نور در این آیه همان حقیقت محمدی | است. بهمین جهت در وصف پیامبر | نور مجرد وارد شده است».

۴- {نور علی نور یهدی الله للنور من یشاء} (نور /۳۵).

«فالنور نور علی صلوات الله علیه یهدی لولا یتنا من احب. و حق علی الله ان یبعث ولینا مشرقاً وجه منیراً برهانه».((۱)) آری با نور ائمه علیهم السلام خداوند هرکه را بخواهد راهنمایی می کند و با اخلاص در نور ولایت آنها داخل می نماید».

نور وجودی ائمه علیه السلام در قرآن به صورت کنایه گنجانده شده و تنها مخاطبین واقعی این حقایق را در می یابند و بازگو می کنند. چیزی که هرگز با خرد کوتاه و دانش های پرگناه نمی توان به آن دست یافت.

۱- تفسیر نور الثقلین/ ۵/ ۱۶۰ و مجمع البیان/ ۷/ ۲۲۴.

فصل دوم : یافته های انسانی از آغاز آفرینش

اشاره

ص: ۴۷

واکنش و بی تفاوتی:

اشاره

آغاز خلقت، ظهور وجود و شکل گیری مراتب نظام هستی موضوع اسرار آمیز، فرامادی و سرنوشت ساز با معانی بلند قرنهاست که دقت نظر و تکاپوی اندیشه نخبه گان، تیزهوشان، رندان و نوابغ را بسوی خود کشانده است.

هر یک به اندازه توانایی علمی و استعداد درونی به خرد ورزی برای یافتن پاسخ درست و حلّ این معما تلاش کرده اند. بی تردید بُرد اندیشه و نور افشانی درونی آمیخته با عقلانیت بزرگان را در این مسیر نمی توان نادیده یا یکسان ارزیابی کرد. حد و حجم و میزان کارآیی و پرده برداری آنها از اسرار نخستین موجود در ترازوی انصاف، مقدار وزن خود را آشکار می سازد.

هر یک به مراتب و درجات خاصی در شعاع ویژه ای از معرفت نایل شده اند. یکی با برهان صرف عقلی بدان دست یازیده اند؛ دیگری با عرفان باطنی از نور حقیقت نخستین وجود پخته شده است؛ برخی هم احتمال وجود چنین جهان پیش از تاریخ را داده اند و هرگز اصل بودن آن را نفی نکرده اند اگرچه از دسترسی به تصویر کامل و حقیقی آن خود را ناتوان شمرده اند؛ برخی نسبت به این مهم بی مهری ورزیده و پرداختن به چنین مواردی را بی فایده و یا ناممکن شمرده است و بحث از موجود اول را عقاید ماقبل تاریخ و اسطوره معنی کرده اند؛ عده ای دیگر با افسانه سرایی خواسته اند گره از این معما بگشایند و راز خلقت و چهار چوب نظام مهندسی جهان را با خیال پردازی به تصویر بکشاند.

ص: ۴۹

همانگونه که برخی با خردهای ناتوان، کوتاه، نارس، تاریک و فرو رفته در شهوات وجود نخستین عالم فرامادی را بر نتابیدند و تمام حقایق آن را نفی کرده اند و حقیقت وجود را منحصر به جهان مادی دانسته اند.

در این میان تنها داده های وحیانی با ارائه تصویر کامل، همه جانبه، ریز و دقیق فراتر از برهان و عرفان و احتمال و افسانه سرایی، از کیفیت آغاز آفرینش و اسرار آن برای ما پرده برمی دارد.

با یک مقایسه کلی و بیطرفانه میان نگاه های متنوع می توان برتری، بلندنگری، کلی نگری، جامع و همه جانبه نگری و آینده نگری تفسیر دینی را در پرتو داده های وحیانی در آغاز خلقت و نخستین موجود با تمام جزئیات از دیگر بینش ها دریافت.

بدین سان، بیشتر واکنشهای علمی و فکری، اندک بی تفاوتی های نادانی را در این میان پوشش می دهد و بر آیند کلی همان عطف نظر به راز گشایی آغاز آفرینش بعنوان یک مؤلفه اساسی تلقی می شود. نخست دیدگاه های خام و نارس، سپس تأملات نیم پخته یافته های انسانی جداگانه توصیف و نقد می گردد.

الف- تفسیر های نارسا و خام

۱- نگاه احتمالی به آغاز خلقت

اشاره

برخی با ابزارهای معرفتی موجود، خواسته اند حقایق رویدادهای پیش از تاریخ نگاشته موجود را بررسی و به حقیقت دست یابند با اینکه طبیعت موضوع قابلیت گسترش و تشریح، با پژوهش ابزارهای حسّی و خیالی سازگاری و همخوانی ندارد. ناگزیر بر پایه فطرت درونی و خِرد سالم جریانهای فرامادی را پذیرفته اند و هرگز حقایق مجرد کامل از ماده را نتوانسته اند با این ابزارها نفی کنند.

ص: ۵۰

این گروه دست یافتن به زاویه های پیدا و پنهان نورانی جهان دیگر بویژه نخستین عالم مجرد تفصیلی و گسترده حتی در حد بخشی از آنها را ناممکن دانسته اند اما هرگز اصل وجود رخداد های تاریخ فرامادی را پوچ و افسانه تلقی نکرده اند و احتمال دسترسی به آنها را با این ابزار موجود غیر ممکن شمرده اند. در کتاب آغاز و انجام تاریخ آمده است:

«اسناد نوشته ای که تا کنون به دست ما رسیده است، در هیچ جا قدیمی تر از ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد نیست. عمر تاریخ در حدود ۵۰۰۰ سال است. پیش از تاریخ بی گمان جریانهایی از دگرگونی ها و تحولات بوده است... گذشته ای است که البته عملاً وجود دارد ولی چیزی درباره آن معلوم نیست».((۱))

این گروه با طرح پرسشی احتمالی به پاسخ احتمالی دست می یابد آنجا که می گویند: «پیش از تاریخ چه چیز ممکن بود؟ چه پیش آمد های اساسی در آن زمان روی داده است که در نتیجه آن ها آدمی چنان شده ای است که توانسته تاریخ داشته باشد؟ چه ژرفناهای فراموش شده وجود داشته است. چه «وحی»ها و چه «روشنائیهای» از دیده ما نهان (مانده)اند؟ پاسخ این سوالها را نه در تصورات خیالی رمانتیک می توان یافت که همه تاریخ را سیر قهقرایی می انگارد، نه در سخنان کسانی که پیش از تاریخ را سلسله ای از وقایع سطحی می انگارند و با آن چنان برخورد می کنند که گویی با نوعی تاریخ طبیعی روبرو است... که در

۱- آغاز و انجام تاریخ/ ۴۹.

اعماق بی پایان زمین فرورفته است. برای ما بدان علت که چیزی از آن دوران نمی دانیم، جنبه سکوت و آرامش و دوری دارد و معنایی که از دست یافتن به ژرفنایش ناتوانیم».((۱))

یافته های باستان شناسان، کشف کیهان شناسان و دستامد انسان شناسان با تعبیر گوناگون به همین نقطه اصلی بر می گردد که ممکن است جهانی و رخدادی پیش از این تاریخ وجود داشته باشد که ما بدان دسترسی نداریم.

خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام با طبیعت خاص خود که فراتر از ملك و ملکوت و جبروت قرار دارد هیچ گاه در چهار چوب چنین احتمالاتی نمی گنجد. با این دیدگاه، جا دارد نگاه پندار گرایان به آغاز خلقت و واکنش آنها نسبت به این ساحت بررسی شود:

۱-۱- نقد پندار گرایان

۱- اصل حقایق نوریه، وجود و ظهور موجودات و جریانهای فرامادی را بدیده احتمال نگریسته اند و مورد نفی یا انکار قرار نداده اند باید این نوع تلقی و دریافت آن سوی جهان ماده را بی غرضانه و در جستجوی حقیقت دانست. چنانچه غیر از این با ابزارهای معرفتی موجود، تفسیر دیگری از هستی ارائه می دادند باید در صداقت و اهداف حقیقت جویی آنها تردید می شد و خردمندی شان به چالش جدی کشیده و وانهاده می شد.

۲- از طریق گرد آوری مستندات تاریخی خواسته اند به راز خلقت بویژه آغاز آفرینش پی برند. بی تردید ابزارهای معرفتی را و جایگاه کاربرد هر یک را به خوبی نشناخته و اشتباه گرفته اند. مگر می توان با ایران پیما، نه هواپیما به جای

۱- همان/ ۳۵.

فضاپیما کرات دیگر کهکشان راه شیری را شناخت؟! در واقع آن سوی کهکشان و عالم ماده جهان پیمای نوری و عقلانی می طلبد نه فضا پیمای محدود به فیزیک موجود!

۳- این گروه چنانچه اسناد و نوشته های موجود و مکتوب شیعه را در مورد تاریخ خلقت با دید اجمالی می نگریست واندک صفحات آن را ورق می زد، شاید به گونه ای دیگر قضاوت و اظهار نظر می کرد. از شیعه که بگذریم به منابع و آثار بزرگان اهل سنت هم نگاهی می انداخت، بی تردید این گونه داوری نمی کرد.

۴- اگر اصل پرسش با پندار و احتمال طرح شود، پاسخ آن نیز با احتمال داده می شود؟ چنانچه پرسش در محدوده قوانین حاکم برعلوم مادی طرح می شد یا پاسخ مثبت دریافت می کرد یا منفی اما در علوم الهی این مسأله صحت ندارد.

۵- نقد افسانه سرایان و سطحی نگران برخلاف دیگران «که این قسمت را برای اساطیر وا می گذارند و کار داستان پردازان قلمداد می کنند»((۱)) نقطه قوت این نوع نگاه به شمار می رود.

۲- تفسیر مادی گرایان

اشاره

مادی گرایان نیز دو صنف اند: برخی جهان و آغاز خلقت را از کیهان موجود تعریف می کنند و جریان های پیش از آن را نفی می نمایند؛ برخی دیگر با مطالعات و اکتشافات جدید، وجود جهان های دیگر را محتمل می شمارند.

نخست دیدگاه نفی کنندگان و سپس احتمان دهندگان را یادآوری می کنیم.

این گروه که شعاع اندیشه و افق فکری شان از دایره تنگ و تاریک جهان ماده فراتر نمی رود و قلمرو بُرد عقلی شان تنها فیزیک موجود را در برمی گیرد،

۱- تاریخ تمدن/۱

با تنگ نظری و دُگم اندیشی همراه با خردهای فرورفته در شهوت قدرت و کیش شخصیتی یا آغاز هستی را ماده می دانند و فراتر از آن، حقایق مجرد عقلی و نور وجودی را از عینک خود بینی رد می کنند.

برخی دیگر از آنان هستی را کهنه کتابی می دانند که آغاز و انجام مشخصی ندارد. مقدمه و پایان آن پاره پاره شده و به مرور زمان فرو ریخته و هیچ چیزی از آن در دست نیست. از این رو، تنها متن معنا دار که قابلیت بازخوانی، نقد، تفسیر و تحلیل را داراست، همین جهان، ماده است که با ابزارهای حسی و لابراتوار های تکنولوژیک مدرن می توان به هستی و راز آن دست یافت و پرده هایی از اسرار آن برداشت و در زندگی روزمره از آنها استفاده بهینه کرد.

این گروهها با تنوع دیدگاه هایی که دارند جهان معنا و آن سوی افلاک را نوعی افسانه،تخیل و پندار و ترس معرفی می کنند که بشر برای ارضاء غریزه حقیقت خواهی و جهل خود در ناتوانی از تفسیر علمی اشیا و تبیین رابطه عِلّی و معلولی میان آنها به رنگ و لعاب دادن پناه برده و موجوات تخیلی ساخته اند.

۲-۱- نقد نگاه مادی گرایان

۱- دانشهای معنوی موجود در جهان و رویکرد دانشگاههای پر اعتبار دنیا به ادیان، روح و ملائکه شناسی و...که همگی حقایق مجرد آن سوی عالم است، بهترین گواه بر کاستی، نارسایی و سستی این نظریه است. آنان در پی تحقیقات فراوان امروزی وجود خداوند، روح، وحی و دیگر حقایق نوری و صددرصد معنوی را قطعی می دانند.

۲- بر فرض عدم اعتبار دستآمدهای فکری بشر مگر با تهمت و افتراء می توان دروغ بودن یک قضیه را نفی یا اثبات کرد؟ با دروغ نمی توان دروغ را بیرون راند. چنانچه حقایق مجرد بویژه خلقت نوری را کسی دروغ و جعلی

پندارد، نباید با کذب و افترا و تهمت بدتر از آن نادرستی آن را توضیح دهد تا افترا خود گواه بر خیر مطلق و مطابق بودن با واقع ثابت شود و نظر دیگران مورد نفی قرار گیرد.

۳- کارآیی دانش های تجربی در محدوده خود، مورد نزاع هیچ یک از دانشمندان نبوده و نیست و نخواهد بود اما نفی آنچه در حیطه ابزار معرفتی آنها قرار ندارد، بدترین تهمت، دروغ و ناشیانه ترین فعالیت عملی به شمار می آید.

۴- تنها ندانستن هرگز دلیل بر نبودن نیست و این حقیقت را تمامی خردمندان بعنوان اصل مسلم در هر فعالیت علمی قبول دارند. چنانچه کسی ابتدایی ترین الفبای علمی و معیارهای دانش را نداند قابلیت گفتگو با او را در جرگه ها و حلقه های دانش نمی بیند.

۵- تفسیر همه اشیا برپایه منافع شخصی یا گروهی و یا ملی مانع رسیدن آدمی به کمال مطلوب علمی به شمار می آید. از این رو جا دارد اندکی پیش از هر گونه نفی و ردّ نظر مفسران دین، به سخنان فیلسوفان، عارفان،

محدثان و... ژرف بنگریم. چنانچه نتوانیم معانی بلند سخنان آنها را بفهمیم نخستین قدم انصاف و روش علمی اینست که بی دلیل هرگز انکار ننمایم.

۶- آزمایش و خطا در علوم تجربی بعنوان ابزار معرفتی رسیدن به واقع مورد توجه تمامی دانشمندان این رشته است که در عالم معنا راه ندارد. کاوش های علمی بویژه کیهان شناسی روز به روز به کشفیات جدید دست می یابند و بر گستره و ژرفنای جهان آفرینش پی می برند.

افزون بر این با کشف یافته های نو، بر فرمول های حاکم فضاشناسی پیش از خود خط بطلان می کشند و یافته های دانشمندان دیگر و تئوریهای آنان را ردّ می کنند.

ص: ۵۵

«کاشف ایرانی دورترین کهکشان جهان... روز گذشته با تشریح کشف اخیر خود تاکید کرد: با این کشف تئوری های مربوط به پیدایش جهان بهم خورد و باید به دنبال تئوری جدید بود ... فرضیه های رایج درخصوص ایجاد جهان بر این نظریه استوار بود که کهکشان هایی کوچک در طول زمان به هم رسیده و کهکشان هایی بزرگ ایجاد کرده اند ولی این کشف خط بطلانی بر این نظریه است... در مدت کمی ۶۰۰ میلیون سال پیش پس از تولد، جهان شاهد ایجاد کهکشان حجیم بوده ایم که تئوری پیوستن کهکشان هایی کوچک را ردّ می کند... ممکن است پیش از این جهان، جهان دیگری وجود داشته باشد که انفجار آن باعث ایجاد گیتی فعلی شده است یا اینکه جهان های دیگری نیز در حال حاضر وجود داشته باشد که ما به آنها دسترسی نداریم».((۱))

۷- این مهم از یکسو باز گوکننده ناتوانی و محدودیت ابزار های معرفتی بشر نسبت به حقایق نوری است و از دیگر سو، هرگزنمی تواند وجود جهان های آن سوی عالم ماده را کشف یا نفی کند. از دانشمندانی که با پیشرفته ترین ابزار معرفتی جهان خاکی و مادی نتوانسته اند تمام زوایای خلقت را کشف و تحلیل و تبیین کنند، از پرده برگیری یا بطلان آن سوی کهکشان چه می توان انتظار داشت؟!

۱- روزنامه قدس/ ۲۳/ ۴ / ۱۳۸۴.

۸- اگرچه نور فیزیک به گونه های مختلف تجزیه شـده و امروز از اشـعه های نامرئی آن در معالجه بیماران مدد می گیرند اما با نور صددرصد معنوی تفاوت جوهری دارد. خلقت نوریه هرگز با نور موجود فیزیک قابلیت کشف و بطلان را ندارد.

۳- تصویر افسانه سرایان

اشاره

این گروه بـا چینش واژگـان زیبـا و عبـارت پردازیهـای نو، از قوه تخیـل بهره گرفته انـد و با این نیرو آغاز و پیـدایش تاریـخ و خلقت را تفسیر کرده اند.

رب النوع، خدایان افسانه آنان به شـمار می آیند که ویژگی های خاص خود را داشـتند واز قدیم پیش از همه در جهان زیست می کردند:

«یونان قـدیم به ارباب انواع و چنـد خدایان معتقد بودند. هریک از آثار طبیعت را مانند آفتاب و باران، رعد و برق، آتش، باد، رود بارها و دریاها را مولود خدایان بسـیار توانا که برتری بر آدمی زادگان داشته باشند، می دانستند. فکر توحید هنوز در میان شـان پیـدا نشـده بود و هر یـک از آثار مختلف و خصال انسان را از دیگری مجزا و ناشـی از نیروی دیگر و خـدایان دیگر می دانسـتند. حتی برخی از این خـدایان را رقیب و معـارض دیگری می پنداشـتند و گاه گاهی کشـمکش و زد و خوردی میانشان قایل بودنـد... در ایشان ماننـد آدمی زادگان میل و شـهوت و هوی و هوس و خشم و مهر و غم و شادی و رشک و حسـد قایل بودند... برای آنها خاندان و درمیانشان خویشاوندی قایل بودند. اله گان را

ص: ۵۷

همسران خدایان می پنداشتند و پهلوانان خود را پسر رب النوعی یا الهه می دانستند... ناچار برخی از خدایان برادران و خواهران در میان خدایان و الهه گان داشتند... برخی از خدایان یونان عبارتند از: زئوس یا ژوپیتر، رب النوع آسمان و باران و تندرهراياژونون، همسر زئوس الهه آسمان وماه و زناشویی و پاسبان زنان شوهر دار. آرس یا مارس، پسر زئوس و هرا، خدای توفانهای شمال... و....((۱))

افسانه سرایان پس از اساطیر و خدایان به عنوان نخستین موجودات که دیگر موجودات از آنها برآمده اند، بر غولان خارق العاده عقیده داشتند که پیش از انسانها در زمین می زیسته و موجودات دیگر چگونه از آنها پدید آمده و با چه ترکیبی، جای بحث دارد.

«یونانیان قدیم به موجودات خارق العاده هم معتقد بودند که می گفتند: پیش از آدمی زادگان روی زمین بوده اند. آنها را غولان یا دیوان می دانسته اند که از زمین زاده شدند... قامتی بلند داشتند... و برخی از آنها صد دست داشته اند.»((۲))

ساختار آفرینش و نخستین موجود به صورت مشخص همان ارباب انواع اند اما غولان چگونه از آنها پدید آمده معین نیست؟!

اهریمنان گروه دیگری اند که افسانه سرایان در برابر اساطیر الهی

۱- ایلیاد/ ۳۰ تا ۳۳

۲- همان/ ۳۵ تا ۳۷.

طرح کرده اند:

«یونانیان در برابر خدایان که آنها را زیبا و سازگار می دانستند... به یک موجودات زشت که آنها را مانند زشت ترین جانوران می دانستند نیز معتقدبودند. فوریکس و زنش کتو بودند که می گفتند در ته دریا جای دارند و توفان را فراهم می کنند، دخترشان اکیدنا بالا- تنه زن زیبایی را دارد که دارای چهره دلپذیر و نگاه آرام است و پایین تنه او مار بزرگ است که فلس دارد و در غار ژرفی جای گرفته است... = اکیدنا= سربر» را زاده است که هم سگ و هم مار است. «شمیر» که تنه او چون تنه شیر و بز و مار است و شراره از دهانش بیرون می آید. «هیدر» مار هفت سر که نفس آن کشنده است. «لفنکس» اهریمنی که سر آن چون سر زنان و پیکرش چون پیکر شیر است. گره ها را سه زن می دانستند که تنها یک دندان و یک چشم دارند». ((۱))

آیا به راستی می توان آغاز خلقت و نخستین

موجود را با این بر بافتن دروغها اثبات کرد و از آن به دیگران تصویر رمانتیک ارائه داد؟!

۳-۱- نقد نگاه افسانه سرایان

برخی از نویسندگان مغرب زمین به باور اسطوره گرایی خود انتقاد کرده اند و چنین خیال پردازی هایی را دور از حقیقت می دانند:

۱- همان.

«با نقل کردن اسطوره ها و ساختن تصاویری درباره آن، گمان برده اند که می دانند در آن دوره چه گذشته است. زندگی خویش را با گمان ربط می دهند، در آن بهشتی گمشده و... طلایی می یابند و بحرانهای بزرگ و حوادث دهشتبار مانند بهم آمیختن زبان ها در بابل و وقایع طبیعی و ماوراء طبیعی را بهم می آمیزند، خدایان را در حال گشت و گذار در روی زمین می بینند و از زبان ذوات آسمانی الهام ها و پندهامی شنوند.((۱))

۲- با ردیف کردن واژگان بی زبان نمی توان پرده از لایه های پیچیده اسرار آمیز هستی برداشت. آنان که سالها بلکه تمام عمر تلاش پیوسته علمی کرده اند و با ابزار متناسب به این موضوع کوشیده اند نتوانسته اند به تمام زاویه های پیدا و پنهان هستی دست یابند. تنها به یک تصویر کلی رسیده اند چه رسد که ما با تخیل به واقعیت برسیم:

«ما از راه این اسطوره ها نه دانش قابل اعتمادی درباره گذشته های دور می توانیم به دست آوریم و نه خبری که جنبه واقعی داشته باشد ولی همه آنها تصویری از این ضرورت به ما می نمایانند که آدمی به هر حال با پایه ای که در ژرفنای زمان پیش از تاریخ دارد، ارتباط می جوید.((۲))

ص: ۶۰

۱- آغاز و انجام تاریخ/ ص ۵۴- ۵۳.

۲- همان.

۳- تخیّل در شعر، رمان، داستان و... کاربردهای نو و بی شماری دارد اما حقایق معنوی با سعه ای وجودی را نمی توان نقاشی کرد اگر مجرد محض هم باشد که نقاشی کردنش صددرصد محال می شود.

۴- بی هویتی و بی تاریخی نبایـد انسان را به تاریـخ سازی، افسانه پردازی و اساطیر باوری وا دارد. ملتی که از آغاز ریشه های تـاریخی و همگون با طبیعت و همساز با ساختار بـدنی آدمی نـدارد چگونه می توانـد با بافتن افسانه برای خود تاریـخ بسازد و اساطیر در ذهن و اندیشه مردم خویش جای دهد؟

۵- افسانه خواندن چنانچه با ظرافت هنری و محتوای عاطفی به دیگران منتقل شود، ممکن است نظر و رأی عده ای را در مدت زمان کوتاه تسخیر کند اما آنچه در این مجموعه گرد آمده با صراحت عقل و یافته های علمی در تضاد کامل قرار دارد. از این رو نمی توان به بار افسانه آن هم اعتنایی ورزید.

۶- برخی از کارشناسان تاریخ و غرب شناسان بر این باور هستند که «ایلیاد» و«ادیسه» نه داستان مستقل تاریخ غرب که برگرفته از محتوای تورات و انجیل واژگون شده است.((۱))

تا کنون هیـچ تصویر نیمه روشن از آغاز آفرینش و کیفیت پیدایش موجودات بر پایه دیدگاه های یاد شده به دست نیامد؛ زیرا با کاستی و محـدودیت نفس دانش تفسیـرگر و نمایان کننـده حقیقت از یکسو و ابزار کشف کننده از دیگر سو با این گروهها به کژ راهه رفتند و انسان های بی شـماری را به سرگردانی و تردید نسبت به آغاز خلقت وا نهادند و بر گرفتاری های روحی - روانی آنان افزودند.

از این پس به دنبال یافته های انسانی می رویم که بی گمان به درجات و

۱- . درسهایی از غرب شناسی دکتر عباسی جزوه نویسنده.

مراتب والایی از شناخت نایل شدند. مسیری را که آنها انتخاب و طی کردند و ابزار مناسبی که از آن مدد گرفتند، به طور کامل با مقصدهماهنگی و همخوانی داشته است. اگرچه این گروه ها نیز به دلیل محدودیت دانش و ابزار بکار رفته در آن نتوانستند تمامی حقایق را باز گو کنند اما به نمایی کلی و ویژگی های اسرار آفرینش بویژه صادر اول دست یازیده اند.

خرد بشر با راهنمایی های انبیاء و در پرتو تعالیم آسمانی آنان روز به روز رشد کرده و به بالندگی نسبی رسیده است. با آنکه افراد عادی به گنجینه دانش الهی مانند پیامبران و ائمه علیهم السلام متصل نیستند تا حرف نهایی را بزنند، باز هم به نوبه خود تلاش علمی طاقت فرسایی کرده اند که نشانگر قدرت عقلانی بشر از یک سو و سپاس گزاری از نعمتهای الهی از دیگرسوست. اینک به بررسی کوتاه نظرهای این گروه در موضوع آغاز خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام می پردازیم.

ب– تحلیل خردمندان از آغاز خلقت

۱– حکمت مشّاء

اشاره

فلسفه مشّاء با عقلانیت محض و به تفسیر، تحلیل و تدوین هستی بویژه نخستین صادرپرداخته اند؛ آنان از گوهر درونی بنام عقل استفاده بهینه کرده اند و توانایی های بالقوه این نیرو را در راستای کشف اولین موجود به فعلیت رسانده اند و نتایج بی شماری برای جامعه بشریت اهدا کردند. چنانچه کوشش علمی و ناب این حکیمان نمی بود، شاید بیشتر جامعه امروزی از ماوراء هستی چیزی در دست نمی داشتند.

در اینکه حکماء خداوند را یکتا و بی همتا و علت العلل بودن تمامی موجودات را با برهان عقلی و قانع کننده اثبات کرده اند، کار کمی نیست و این که

موجودات است از منشأ واحـد، واجب، یکتا و پروردگار بی همتا معلول واحد ممکن و مخلوق یکتا پدید آمده است باز هم از نظر تفسـیرهای برخی واژگـان مفـاهیم با چهارچوب کلی روایات هم خوانی دارنـد اگرچه در کیفیت و باریک بینی ها ناگزیر تفاوت هایی میان حکمت و روایات وجود دارد.

اینک جا دارد متن یافته های عقلانی حکماء را یادآوری کنیم تا برای فهم خقلت نوریه بیشتر فضا سازی صورت گیرد:

«واحد، تنها علت تمامی اشـیا است و خود مانند هیچ شیء از اشیا نیست بلکه ایجادگر و آفریننده اشیا به شمار می آید. او خود عین اشـیا نیست اگرچه اشیا همگی در او هست اما او در هیچ یک از آنها نیست. بهمین دلیل گفته می شود که تمامی اشـیا از او ریزش و فوران کرده و با وجود او ثبات دارد همانگونه که دوام شان با اوست بازگشت اشیا نیز بسوی او است.

چنانچه پرسشـگری بپرسد: اشیا کثیر از یکتای بسیط که در او هیچ گونه هویت و دوئیتی، زاویه کثرتی به هیچ جهتی از جهات نیست؛ چگونه پدید آمده است؟

به این دلیل که او یکتا و بسیط محض است و در ذات او هیچ چیز از چیزها وجودی ندارد. از آن رو که او یکتای حقیقی است و تمامی اشـیا از او جوشـیده است. در واقع چون او خود هیچ شی از این اشیا نبود، همه اشیا را تو از او برون آمده می بینی. چه آنکه اشـیا همگی از او فـوران کرده است امـا او خـود غیر اشـیاست. در واقع هویت نخسـتین که مرادم از آن هویت عقـل اول است، همین هویت بدون واسطه و بصورت مستقیم به عنوان اولین موجود از آن سرچشمه جوشیده و برون آمده

است. پس از آن تمـامی هویت اشـیا که در عـالم بالا و پایین وجود دارنـد، به واسـطه و سـبب هویت عقل و عالم عقلی بوجود آمده اند.((۱))

۱- اثولوجیا/ ۱۳۴.

تمامی اجزاء استدلال ارسطو بر پایه عقلانیت استوار است. یعنی با حصر عقلی موجود یا واحد است یا کثیر؛ واحد یا بسیط است یا مرکب. مرکب چون نیاز به اجزا ترکیب شده دارد، نمی تواند آفریننده و علت اشیا باشد. پس تنها واحد صرف و بسیط از همه جهات به علت بی نیازی مطلق می تواند خالق دیگری موجودات باشد. اگر عین اشیا باشد، نیازمند به شمار می رود و هرگز فوران موجودات را نباید از او انتظار داشت. تمامی فقرات کلمات این حکیم اگر چه کاستی هایی نیز دارد اما بر پایه برهان استوار است.

وی پس از این پرده برداری از اسرار خلقت و مشخص کردن معلول اول به نام عقل، ضرورت وجود و حلقه واسطه بودن آن را میان عالم غیب و شهود و مُلك و ملکوت یادآور می شود:

«واحد محض فوق «تمام و کمال» است

و عالم حسی «ناقص»، چون بوجود آمده است ولی عقل شی تمام و کامل به شمار می رود، از آنجا که میان فوق تمام و ناقص ناتمام مناسبتی نیست. از سوی دیگر مناسبت تام و همه جانبه بین علت و معلول ممکن نیست، زیرا عقل از واحد محض حقیقی که فوق تمام است، بوجود آمده است، شی تمام محال است مانند خود موجود تام دیگر بیافرینند؛ زیرا خود در اصل خلقت کاستی داشت و هر ابداعی مستلزم نقصان مبدع از مبدیع است. از این رو، لازم است میان آن دو موجودی که می توان آن را «تام» نامید، واسطه قرار گیرد و آن موجود همان عقل اول است».((۱))

۱- همان/ ۱۳۵.

گزیـده اسـتدلال ارسـطو این است که عـالم جبروت و معنـا و نور بـا عـالم مـاده و ناسوت تناسبی ذاتی ندارنـد؛ زیرا یکی تمام محض ودیگری نـاقص محض هسـتند. اگر بخـواهیم میـان آن دو ارتبـاط و پیونـد بیـابیم، نـاگزیر حلقه واسـطه ای به نـام عقل ضرورت پیـدا می کنـد که از یک طرف کمال دارد و از یک طرف نقصان. با این ترتیب میان خاک و افلاک پیوند ایجاد می شود.

بررسی «عقل اول» ارسطو

۱- وی از یک سو عقیـده دارد که «او خودش ماننـد هیچ شـی از اشـیا نیست». ولی «اشـیا همگی در او هست» چگونه می توان این نه آنی را میان ظرف و مظروف و علت و معلول تصور کرد. مگر لازمه ابتدایی تصور صدور معلول از علت، وجود سنخیت متناسب میان آنها نیست؟ چنانچه خداوند به هیچ شـی از اشـیا تناسب، همانندی و شباهتی ندارد، چگونه می توان اشیا را در او تصور کرد؟

حضور اشـیا در وجود او بـا علم او به اشـیا دو مقوله متفاوت انـد. آنچه یکپارچگی واجب الوجود را با مادیات ثابت می کنـد، عبارت بعدی اوست: «اشیا از او بیرون آمده و فوران کرده است.» یعنی اشیا پیش از این در

وجـود او مطـوی و بهینه بودنـد که بیرون آمدنـد. چگـونه او غیر اشـیاست یـا ایجـادگر آنـان که همیشه و در ازل موجودات با خداوند بوده اند؟

۲- جوشـش از چشـمه سار وحدت محض چگونه صورت گرفت؟ آری! با یک تصویر کلی مبهم و برفک دار می توان فهمید که چیزی پدیـد آمـد، اما چگونه پدیـد آمـد نمی دانیم! چنانچه بُرد خرد را شـما همین اندازه بدانید، برای خودتان چه بسا قانع کننـده باشـد اما برای آنان که خِرد خود را به این کلی گوییها نمی توانـد اقناع کنـد و یا جایگزین برتر و ابزار بالاتر در دسـت دارد، چه راهکاری دارید؟

۳- ترتیب مراتب هستی در نگاه ارسطو بسیار گنگ ارائه شده است. اصل

حلقه پیوند میان خداوند و گیتی به نام عقل شمرده می شود اما چگونه همین سه مرتبه پدید آمده و با هم پیوند دارند؟ پاسخی از این بخش برنمی آید. با کلی گویی نمی توان خرد ها را قانع کرد و به کیفیت اتصال مراتب هستی پی بُرد.

معلول اول از منظر بوعلی

پس از ارسطو از نظریه پردازان اصلی حکمت مشّاء به شمار می رود و در نخستین موجود آفریده شده پس از خداوند همان دیدگاه ارسطو را بسط و توسعه می دهد. افلاک ده گانه را او و دیگر حکماء مشّاء بر پایه دانش فضا شناسی بطلمیوسی تفسیر و تحلیل کرده اند و به میزان آنها عقول ده گانه را از آغاز تا پایان برمی شمارند که ما به یادآوری تمام آنها نیازی نداریم.

«بل المعول الاوّل عقل محض؛ لانه صوره لاماده و هو اول العقول المفارقه التی عددناها... فبین انه لا یجوز ان یکون المعلول الاول صوره مادیه اصلاً و لا ان یکون ماده اظهر. فوجب ان یکون المعلول الاول صوره غیر ماده اصلاً بل عقلاً و انت تعلم إن هٰهنا عقولاً و نفوسا مفارقه

کثیره...»[(۱)]

نخستین موجود در نظام آفریش عقل است، آن هم صورت و محدوده محض معنا دارد و هیچ گونه عناصر نخستین تشکیل دهنده بنام ماده در وجود او راه ندارد؛ زیرا این سلسله با وجود ماده و صورت تداوم می یافت و محال عقلی لازم

۱- شفا /۲ / ۴۰۴.

می آمد. پس معلول اول مرکب از ماده و صورت نیست یک اصل و صورت تنها هم که دارد، مادی نیست که مجرد صرف است. پس از این موجود صرف هستی؛ دیگر موجودات از بالا تا پایین دارای عقول ده گانه و افلاک ده گانه اند که از فلک اولی آغاز و به فلک عنصری پایان می پذیرد.

بررسی «معلول اول» بوعلی

۱- ترتیب عقول و افلاک هایی که آنان تصویر کرده بودند؛ امروز با پیشرفت نسبی دانش فضاشناسی همگی باطل شده اند. نه تنها هیئت های قدیم که هیئت های جدید نیز روز به روز باطل می شوند. چنانچه میان ترتیب افلاکها و عقول پیوند و تناسب ذاتی وجود داشته باشد، با بطلان یکی بطلان دیگری قطعی است. اگر میان آنها هیچ نوع تناسب و سنخیت کاملی وجود ندارد، چگونه عقول منحصر به ده تا می شود و مراتب بیشتر یا کمتر ندارد؟ همانگونه که برخی از آنها در مراتب هستی عقول بیشتری ثابت کرده اند. میان خود آنها در مراتب هستی اختلاف وجود دارد پس چینش هستی بر اساس حکمت مشّاء نمی تواند صحت داشته باشد.

۲- حکماء اشراق بر پایه یافته های عقلانی خود بر دیدگاه صدور فیض مشائیان نقد زده اند و خط بطلان کشیده اند:

«فصل: فی کیفیه صدور الکثره عن الواحد الاحد و ترتیبها و بیان انّ ما ذهب الیه المشاؤون فی ذلک لیس

بمستقیم. فقدم الثانی علی الاول. و قال: النور الاقرب ای العقل الاول؛ لما حصل منه برزخ هو الفلک الاعلی و نور

مجرد، هو العقـل الثانی... و من هـذا النور المجرد، نور مجرد آخر هو العقل الثالث و برزخ هو فلک الثوابت فاذا اخـذ هکـذا ای علی هـذا الترتیب علی مـا یقوله المشّاؤون و هو: ان یحصل من کل عقل عقل آخر و فلک الی ان یحصل تسـعه افلاک و العالم العنصری».((۱))

حکماء اشـراق دیگر پس از تبیین صادر نخست، نظریه افلاک و عقول عشره یافته و دستآمد فکری حکمت مشّاء را باطل و غیر متقن می شمارند: «...و هذا و ان کان مشهورا فهو(نقد) غیر متیقن».((۲))

ناپختگی، کژ راه و یافته های ناقص این حکمت در ترتیب و چینش نظام هستی برای ماآشـکار می شود. چنانچه اشـراق برمشـا را بر پایه مبنای آن دو برگردانیم تالی فاسدش بدتر از این خواهد بود.

۳- چنـانچه برون آمـدن معلول نخست را از علت العلل واقعی و موجود عینی نـدانیم و آن را به علم پروردگار تعبیر نماییم، در آن صورت فعل او با علم او یکسان خواهد بود، حقیقتی که هیچ خردمندی آن را نمی پذیرد.

آری! ذات بعلاوه صـفات و بـه اضـافه فعـل در احـدیت یکسـان است امـا نه در مرتبه تحلیـل عقلانـی و ایجـاد آفرینش. اینکه خداوند به نخستین موجود پیش از آفریده شدنش علم داشت تردیدی نیست اما اینکه چگونه او را آفرید؟ مقوله دیگری غیر از علم است.

۱- حکمه الاشراق/ ۳۴۲.

۲- همان/ ۳۱۸.

بدین سان نظر برخی در پرده ابهام قرار می گیرد آنجا که می گوید:

«راه ایجاد و افاضه خداوند آن نیست که چیزی از ذات مفیض و علت ایجادی شی جدا شود، یا به ذات معلول فایض ملحق گردد بلکه راه آن این است که هنگامی که علم جاعل فیاض به این که چه چیزی از ممکنات، منتظر وجودند وصلاحیت دریافت فیض در نظام خیر و احسن را دارند، بر حسب این علم و اراده ناشی از آن، در متن واقع، ذات آن منبعث و محقق می گردد و از فیاضیت و فعالیت او موجود و امری هم سخن با هویت و ماهیت او صادر می شود».((۱))

وانگهی، پیش از آفرینش چگونه «چیزی از ممکنات منتظر وجود هستند و صلاحیت دریافت فیض در نظام خیرو احسن را دارند؟» در حالی که قبل از علت العلل چیزی وجود ندارد. اگر قایل شدیم چیزی هست با خدا یا متصل به او پس واجب الوجود و واحد محض بودن چه تفسیری

بر می تابد؟ بنابراین هیچ گریز گاهی در توجیه صدور فیض برای ما نیست. یا قایل باشیم که موجودات در درون خدا گرد آمده و با او یا بیرون از او بوده و پراکنده شده اند، آنگاه که فیض صادر شده است. یا آنکه قایل باشیم که یکی بوده و هیچ چیزی با او نبوده پس از آن و با اراده و اهداف ویژه او موجودات را آفریده است. این که ازلیت منحصر به پروردگار نباشد و تمامی موجودات ازلی باشد یا برخی از آنها، ازلیت محض

۱- نبراس الضیاء/۶۸.

واحد و صرف، خود به خود باطل می شود و نیازی به ترتیب هستی نیست چنین نقدی پیش از آنکه بر بوعلی و افراد نظیر میرداماد وارد باشد، بر ارسطو وارد است.

۲- حکمت اشراق:

اشاره

اگر در حکمت اشراق، چنانچه قایل به اختلاف تعبیر با حکمت مشّاء نباشیم و مفاهیم موجود را که در یکی عقل و در دیگری نور مجرد واحد تعریف شده است ژرف بنگریم، تفاوت میان نگرش آنها در نخستین صادر برای ما آشکار خواهد شد. چنانچه اشراق نیز عقل اول را نخستین موجود بداند با مشّاء و صادر نخست که آنها گفته اند تفاوتی مسلکی چشم گیری ندارند. یعنی در اصل معول اول به نام عقل، هردو متفق اند. تنها در کسب و یافته های حکمت تفاوت هایی دارند.

مشّاء بر اساس عقل محض برای کشف واقع پای می فشرد و اشراق برای نیل به حقایق فیض و انداختن نور از جانب خداوند برای راهیابی به واقعیت در قلب واقعیت گرا اصل می شمردند. آنها قایل به تفاوت در ابزار می شود. آیا تفاوت وسیله، تفاوت هدف را در پی خواهد داشت یا نه؟ به تعبیر دیگر آنچه با عقل تنها به دست می آید عین همان چیزی است که با نور هدایت و افاضه شده الهی به دست می آید یا مغایرت دارند؟ یا آنچه با نور قلب و آمیخته با عقلانیت به دست می آید با آن دو تفاوت ندارد؟ بهمین دلیل مقصد و دستآمد های هر سه هرگز یکسان نیست؛ زیرا شعاع و قلمرو کار آیی این ابزار با یکدیگر تفاوت جوهری و آشکارا دارد. دوربین عکاسی با دوربین فیلمبرداری با تلسکوپ هابل با عکس برداری های فضا و هوا و زمین هرگزیکسان نیستند؛ در اصل نمایاندن، همگی واحد اند اما در میزان و وسعت نمایاندن تفاوتهای جوهری دارند.

ص: ۷۰

روشنایی ریزبینی و شفافیت عکسها با یکدیگر اصلا قابل مقایسه نیست. از این رو باید پذیرفت که اختلاف در ابزار معرفتی، دستآمد و حد و حجم معرفت را تعیین می کند و میزان کیفی و کمی آن را برای ما آشکار می سازد.

همین که مشّاء با عقل صرف حرکت کرده اند، از علمای تجربیون افسانه سرایان بسیار به هدف نزدیکتر شدند اما تمامی ابعاد و زوایای هدف را بازگو نکرده اند؛ زیرا وسیله معرفتی آنها بیش از این جواب نمی داد اما حکمت اشراق چه با نور تنها یا آمیخته با عقل به مرتبه ای جلوتر از مشّاء رسیدند و حقایق بیشتری برای ما آشکار کردند و آن کشف وجود نخستین با قید نور بود:

«فاول ما یحصل منه نور مجرد واحد، هو المسمی عند بعض الاوائل بالعنصر الاول... و عند المشائین بعقل

الکل...»((۱))

در این بخش و بخشهای دیگر اشراقیان با صراحت کامل و تمام به اینکه موجود اول نور مجرد واحد است اشاره می کنند و تمایز نور را با نور های برآمده از آن بر می شمارد و همین گونه نور اول را با نور پرداز نخست مقایسه می کند:

«در واقع شعاعی که از نورالانوار بر نور اول افاضه شده کاملترین فیض است از فیض که اولی به دومی افاضه می کند و می دهد؛ زیرا فیض دهنده و فیض گیرنده در نخستین موجود شدیدترین فعلیت و تمام ترین قابلیت را نسبت به دومی داراست. بدین سان، ثابت شد که نخستین

۱- حکمه الاشراق/ ۳۱۸.

نور که از نور الانوار تابیده، درخشیده و برون آمده یکی بیش نیست و آن نور نزدیکترین وبزرگترین نور شمرده می شود». ((۱))

بنابراین ماهیت، چیستی و کیفیت نور با عقل بسیار متفاوت است. نور افاضه ای و نور پرداز، کانون نور و منور لازم دارد آن هم در اختیار فرد نیست که هر زمان بخواهد از آن مدد گیرد. بر خلاف عقل که در نهاد انسان همیشه وجود دارد و می تواند همواره از آن مدد گیرد.

آری! چنانچه نور مَلَکه درونی گردد در آن صورت خود فرد معنی نخواهد داشت و جز نور پرداز و شعاع نور انسان هر گز خود را در پرتو افشانی نوری نمی بیند و نمی تواند بنگرد؛ زیرا شعاع نور به حد و اندازه ای شدید است که تمام اشیا را در کام خود فرو می برد و هر چه غیر او باشد، می بلعد. اشعه ایکس و گاما و... را امروز بعنوان نور مادی شاهدیم و قدرت غیر قابل تصور آن را می دانیم. نور مجرد که به مراتب بالاتر، شدیدتر، روشن تر و تابناک تر از انوار مادی

هستند. بنابراین هرگز میان خرد و نور این همانی صددرصد وجود ندارد؛ جایی که نور عملاً وارد می شود و نفوذ می کند، خرد بدان راه ندارد.

صحت «عقل» یا «نور»

در برخی از موارد در حکمت اشراق از نخستین موجود به نام «عقل» یاد شده است:

«فأول صادر منه تعالی جوهر عقلی سمّاه بعض الحکما

۱- همان.

عقل الکل و العنصر الاول. و هو اعظم مایمکن و اشرفه...».((۱))

در جای دیگر از همین مجموعه با صراحت کامل اولین معلول را نه نور که عقل می نامند:

«فیجب ان یکون الذی یحصل منه بغیر واسطه جوهراً و مجرداً عن الماده من جمیع الوجوه و هو العقل. ثم

العقل هو المعلول الاول لایجوز ان یحصل منه جسم».((۲))

چنانچه حکماء مشّاء نیز دستاورد عقل و نور را یکسان ارزیابی کنند پس ایراد آنها به مشائیان معنی ندارد همانگونه که پیشتر از این یادآوری شد. اگر عقل نخستین صادر باشد چه با نور و چه با عقل اختلافی در میان نیست. در حالی که چنین چیزی امکان ندارد.

راه جمع آن این گونه است: نخست شیخ اشراق به پیروی از مشّاء حرکت کرده و به تبع آنها چنین سخنی را بر زبان رانده است اما پس از دریافت فیض و درخشیدن نور علم در قلب یک مرتبه ترقّی علمی کرده و به مراتب بالاتر دست یافته است. بنابراین باید تاریخ تألیف مجموعه مصنفات را به ویژه این قسمت را پیشتر از تدوین حکمه الاشراق دانست که در پی آن این نحله بوجود آمده و به نام حکمت اشراق معروف شده است.

۱- مجموعه مصنفات شیخ اشراق/ ۱/ ۶۱.

۲- همان/ ۴۵۰

بـا این وجود می توان گفت: نظریات بـدوی آنها تقلیـدی بوده و باطل اما نظریات آخری پخته تر و دقیق تر و ریزبین تر. از این رو عده ای که نظر مشّاء و اشراق را در صادر نخست یکسان می دانند خالی از کاستی نیست:

«بر مبنای فلسـفی مشّاء، اشـراق و حکمت متعالیه صادر نخست بهرگونه وصف شود موجود حقیقی است ولی بر مبنای وحـدت شخصـی وجود، فیض منبسـط تنها مظهر و مجلای نخست خداونـد است و اطلاق وجود و موجود بر آن جز به مجاز نیست. در حکمت مشّاء و اشـراق صادر نخست، عقل اول است که مغایر با دیگر عقول و سایر موجودات تام است و غیر از مسـتکفیات و نواقص است».((۱))

بررسی حکمت اشراق:

۱- اگر معتقد باشـیم حکمت روز به روز از سـطح به عمق، از وسـیله به هدف، از کلی گویی به جزئیات، از ابهام به ریز بینی و شفاف گویی حرکت کرده است، اشـراق بر مشّاء برتری و تفوق فهم فلسفی دارد؛ زیرا افزون بر فعالیت عقلانی از شهود باطنی برای رسـیدن به حقیقت مـدد گرفته است. بـا این وجود هرگز به ظرافت و ریزبینی عرفـان نرسـیده است، چه رسـد به داده های ناب وحیانی.

۲- اگر عقل اول را محور و دسـتآمد این نحله در شناخت موجود اول بپذیریم، آنگاه تفاوتی میان حکمت مشّاء و اشراق نیست نه در تمامی موارد بلکه

۱- رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه/ ۱۰/ ۷۳.

در این موضوع نخستین موجود. برخی با طرح اصالت وجود و تشخیص مراتب قائل اند می توان میان تمامی نظر حکماء جمع کرد و اختلاف جزئی آنها را نادیده انگاشت:

«بر مبنای تشکیک در مراتب وجود مجموع فیض دارای یک وحدت حقیقی است و آن شی واحد همان فروغ رخ ساقی است که در جام های متکثر، حیات ظاهر می شود... آن فروغ واحد نظیر رشته تسبیح است که در همه مراتب تسبیح حضور دارد و چون آن فیض امر واحد وبسیط است، در مراتب مختلف، تجزی و انقسام نمی پذیرد و با همه مراتب بدون آنکه به حدود رنگ مرتبه ای متصف گردد، همراهی می کند و همراهی او با مراتب به شکل مخالطت نیست چه اینکه مغایرت و امتیاز او از مراتب نیز به شکل عزلت و مباینت نیست».((۱))

۳- آیا براستی رها کردن داده های گنجینه دانش غیبی و شهودی و دست یازیدن به یافته های هر چند خوب دیگران پیش از فهم و تدوین گزاره های دینی با خرد انسانی سازگاری دارد؟ مگر خرد و فطرت ابزار معرفتی ما را به برترین جایگاه و پیشرفته ترین ابزارهای کشف حقیقت رهنمون نیست؟ پس چه کسی برتر و داناتر و... از متن داده های وحیانی در خلقت نوری است؟ مرز میان عصمت و گناه، دانش ذاتی و کَسبی، همیشگی و آنی و... تا کجاست؟

۳- حکمت متعالیه

از حکمت متعالیه که پس از استواری حکمت مشّاء و شکل گیری اشراق، تدوین، بسط وتعمیق یافته در صادر نخست توقع می رود نوآوری های بیشتری داشته باشد و این مطالب پیچیده و مهم را از حالت

۱- همان/۷۴.

خامی بیرون کشیده به شکل پخته تر، دقیق تر، برای حقیقت جویان عرضه کند. همانگونه که اشراقیان یک پله بالاتر از مشّائیان به آن سوی افلاک قد کشیده و تا نیمه های قله معرفت را فتح کردند. حکمت صدرایی از دستآمد های بی شمار و نکته سنجی های هر دو نحله برای دست یابی به کشف حقیقت نخستین باید مدد گرفته باشد همانگونه که نحله های پیشین میراث بر دیگر افکار و اندیشه ها فلسفی بود و در فرهنگ سازی، فرهنگ بانی و فرهنگ گذاری حکمت، تأثیر ژرف و گسترده داشتند.

باور و برداشت بسیاری از شارحان، مترجمان و پیروان یافته های ملا صدرا بر این پایه استوار است که وی نخستین فرهیخته ای بود که یافته های عقلانی، شهود قلبی و داده های وحیانی را بهم آمیخت و از برهان و عرفان و قرآن برای دست یابی به حقیقت مدد جست. بدین سان، انتظار واقع بینانه و علمی می رود که در مورد نخستین معلول وی نباید پیرو پیشینیان باشد که خود دیدگاه نو، پخته، فراگیر و عمیق در این موضوع داشته باشد.

وی می نویسد:

«... اول ما نشأ من الوجود الواجبی الذی لا وصف له و لا نعت له ...هو الوجود المطلق ... هو الموجود المنبسط الذی یقال له العما و مرتبه الجمع و حقیقه الحقائق و حضره احدیه الجمع و قد یسمی بحضره الواحدیه».((۱))

وی با توجه به مبادی خود در باب تشکیک مراتب وجودی در مباحث تعلیمی و رسمی از عقل بعنوان صادر اول یاد کرده امّا در

۱- الحکمه المتعالیه/ ۲/ ۳۳۱.

نهایت وجود منبسط را به عنوان اولین صادر از حق تعالی معرفی کرده است.((۱))

برای تبیین بیشتر نظر صدرایی، تقسیمات کلی وجود بر مبنای شهود عرفانی ضرورت دوسویه دارد: هم در حکمت متعالیه هم در عرفان. با شناخت جایگاه صادر نخست در این تقسیم به ماهیت آن می توان بیشتر پی برد و میزان نوآوری یا سخن تکراری صدرا الدین شیرازی را سنجش نمود.

عرفا سه تقسیم برای «وجود» طرح کرده اند:

۱- مقام احدیت: ذات واجب به این اعتبار بدون نسبت ها، اضافات، تعیین، مفهوم ها، کثرت ها و... در نظر گرفته می شود. اعتباری که به کنه ذات، پنهانی ترین وجود پنهان و منزه از تمامی حیثیت ها و تقید های اوصاف و ... تعلق می گیرد. وجود صرف که نه متعلق به غیر است و نه مقید، همان هویت غیبیه یا غیب الغیوب و وجه ربیّ محض.

۲- مقام واحدیت: اعتبار ذات به سمت و جهت ظهور ذات نه کنه ذات به سوی انبساط و گستره ذات نه خفا و گنجینه ذات. که مرحله تجلی ذات به صفات و افعال یا مرتبه اسم اعظم و جامع «الله» که در برگیرنده تمامی اسماء و صفات و اعیان است، نوعی سریان خاص از بالا تا پایین. البته سریان مجهول الکُنه یا وجه خَلقی یا وجه فعلی.

۳- مقام فیاضیت: وجود متعلق به غیر خودش تجلی و مقید به قید خاص از قیود های، ماهوی و مقرون به ماهیت های مخصوص مانند عقول، نفوس، اجسام.((۲))

۱- فیض و فاعلیت وجودی/ ۲۰۲.

۲- الحکمه المتعالیه/۲ /۲۷ و تمهید القواعد /۲۷۲.

با این توضیح می توان گفت:

«صادر نخست همان وجود مطلق منبسط است و آن وجود مطلق در هر مرتبه با هستی قرین می شود و اولین ماهیتی که از آن انتزاع می شود همان ماهیت عقلانی است که از آن به عقل اول یاد می شود و در تنزلات بعدی ماهیات دیگر از آن دریافت می شود و از هر ماهیت نقص وامکان مختص به آن فهمیده می شود».((۱))

آری! در حکمت متعالیه و عرفان نظری صادر نخست که فیض منبسط نامیده می شود، همه مراتب آفرینش را شامل می شود و در هر مرتبه با تعیین خاصی که ماهیت نامیده می شود، همراهی می کند».((۲))

از مجموع آنچه یاد شد، نظر حکمت متعالیه در واقع همان دیدگاه عرفاست نه چیز جدید. با این تفاوت که عرفا به حقیقت محمد | نیز اشاره دارند اما ملاصدرا تنها به همان وجود منبسط بسنده نموده است.

ج- فیض نخست در عرفان

اشاره

عرفا بالاتر از حکام از کثرت گذر کرده و به وحدت رسیده اند. آنها با کشف درونی و اشراق معنوی سیمای نخستین حقیقت آشکار شده حق تعالی را برای ما به تصویر کشیده اند. پویندگان راه دل، با همت بلند، اندیشه سبز و خرد پولادین از مرز انحصار عقلانیت عبور کرده و به ابزار معرفتی جدید و متناسب با موضوع

۱- رحیق مختوم/ ۱۰/ ۷۶ و ۷۳.

۲- همان.

برای کشف نور تلاش کرده اند و به حقیقت نور تاریکی های روح را روشنایی بخشیده اند.

بی تردید قلب با نور پرداز بیش از خرد سخنیت دارد. ظرافتها و باریک بینی های زیبا شناختی در شهود درونی بیشتر از یافته های عقلانی به چشم می خورد. از این رو، موجود نخستین که عرفا پرده از سیمایش بر می دارد با آنچه عقل معرفی می کند، تفاوت های اساسی دارند. عرفا همگی از ابهام و کلی گویی بیرون آمده حقیقت محمدیه | را نخستین موجود پس از پروردگار می دانند. ابن عربی معتقد است:

«انما کانت حکمته فردیه لَانه اکمل موجود فی هذا النوع الانسانی و لهذا بدی به الامر و ختم به. فکان نبیاً و آدم بین الماء و الطین. ثم کان بنشأته العنصریه خاتم النبیین».((۱))

خوارزمی می نویسد:

«سبب اختصاص کلمه محمدیه به حکمت فردیه آنست که رسول ما متعین به اول تعینات است که ذات احدیت بدان تعین متعین گشته است پیش از هر تعینی که بدان متعین شده است، از تعینات غیر متناهیه ... پس جناب او | شامل جمیع تعینات است. لاجرم او واحد فرد است در وجود که او را نظیر نیست. چه چیزی تعینی در مرتبه مساوی تعین او

۱- فصوص الحکم/۱ / ۲۱۴.

نیست و بالا ـتر از مرتبه او نیست... پس فردیت مطلق او راست و از برای شمول او هر یقین (یقین نامیده می شود.) او | مظهر «اسم الله» و الله اسم اعظم است که جامع همه اسما و صفات است...»((۱))

با صراحت کامل عرفا نور وجودی حضرت خاتم را نخستین موجود می دانند؛ حقیقتی که هرگز حکمت بدان اشاره نکرده است:

در ادامه شارح فصوص می نویسد:

«اول آنچه فردیت بدان حاصل می شود غیر عین ثابه او نیست. چه اول آنچه فائض شد به «فیض اقدس» از اعیان عین ثابه اوست. و اول آنچه وجود یافت به «فیض مقدس» در خارج از اکوان روح مقدس اوست. کما قال |: «اول ما خلق الله تعالی نوری».((۲))

برخی از عرفای دیگر نیز در نخستین آفریده شده به همین شهود دست یازیده اند:

«ثم ان الذات با اعتبار اتصافها بالوحده الحقیقیه، تقتضی تعیناً یسمی باصطلاح القوم باالتعین الاول تاره و بالحقیقه المحمدیه | اخری».

۱- شرح فصوص الحکم خوارزمی/ ۱۰۶۵.
۲- همان/ ۱۰۶۶

همین یقین است که اقتضا تجلی ذات را می طلبد. بنابراین تعین این جا همان توجه ذات از کنه غیب است که هویت همان ذات به شمار می رود و اینکه محدودیت برای حضرت احاطه و تناهی وجود ندارد. همین ظهور و تجلی اول است که از آن به نسبت علمیه تعریف شده است».((۱))

عرفاء با ریزبینی و تیزنگری به حقایقی دست یازیده اند که پیش از آنان کسی هرگز از آن حقایق آگاهی نداشتند.

از آنجا که تمام توجه و تمرکز اندیشه خود را به توحید را به توحید متمرکز کرده بودند از کثرت بی خبرند:

«عرفاء بلند مرتبه چون نظرشان به وحدت و عدم شهود کثرت بوده اند، هیچ گاه به تعینات جهان چه عالم مُلك یا ملکوت، ناسوت یا جبروت نگاهی نمی انداختند. آنها تعینات را وجود مطلق می دیدند و عوالم هر عالمی می خواهد باشد، اعتبار یا خیال تصور کرده اند همانگونه که خود گفته بودند: جهان نزدآزادگان خیال اندر خیال است».((۲))

برخلاف اندیشه، رویکرد و فرضیه حکماء که به کثرت و حفظ مراتب وجود از عالم غیب و شهود و ترتیب اسباب و مسببات و عوالم بالاـ و پایین نظر داشتند، ناگزیر حق به جانب، به حساب می آیند که قایل به صدور عقل مجرد و سپس نفس و دیگر مراتب کثرات باشند؛ زیرا مقام مشیّت مطلقه کثرت بردار نیست. کثرت در

۱- تمهید القواعد/ ۲۷۲.

۲- مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه/۶۶.

مراتب پایین تر از آن تحقق می پذیرد که همان مقام تعینات باشد. پس مشیت الهی به لحاظ ذوب بودنش در ذات احدیت و فنا آن در کبریای سرمدی، کثرتی و حکمی ندارد تا در شأن او گفته شود که آیا او صادر شده است یا نشده است.((۱))

حقیقت محمدیه (ص) :

به چند نمونه دیگر از یافته های عرفا در کیفیت تجلی نور اوّل توجه کنید:

«حق سبحان از آن جهت که وجودش یکتا است، بیش از یکی از او صادر نشده است؛ زیرا محال است که یکتا از آن جهت که یکتا شمرده می شود بیش از یکی را آشکار سازد و ایجاد کند. آن یکی که ایجاد شده نزد ما، همان وجود عامی است که به اعیان موجودات و کنه وجود آنها افاضه شده است. چه آنهایی که جامه وجود پوشیده اند و چه آن هایی که هنوز لباس هستی نپوشیده اند ولی علم پیشین خداوند به آنها تعلق گرفته است».((۲))

اگر چه عده ای در برخی از موارد با صراحت به وجود نخستین نور محمد| اشاره نکرده اند اما همگی به این مهم عقیده دارند:

«فالولایه الاحمدیه الاحدیه الجمیعه مظهر الاسم الاحدی الجمعی و سائر الاولیا مظاهر ولایته و محالّ تجلیاته کما

ان النّبوات کلها مظاهر نبوته و کل دعوته دعوه الیه بل

۱- رساله النصوص/۷۴ و مصباح الهدایه/ ۶۵.

۲- تعلیقه علی شرح فصوص الحکم/ ۴۱.

دعوته. فکما ان لا تجلی ازلاً و ابداً الا التجلی با الاسم الاعظم و هو المحیط المطلق الازلی و الابدی کذالک لا نبوه و لا ولایه و لا امامه الا نبوته و ولایته و امامته و سائر الاسما رشحات الاسم الاعظم و تجلیاته الجلالیه. و سائر الاعیان رشحات العین الاحمدی و تجلیات نوره الجمالی و الجلالی و اللطفی و القهری. فالله تعالی هو هو المطلق و هو صلی الله علیه و آله الولی المطلق».((۱))

برخی دیگر از عرفا نور مطلق اهل البیت علیهم السلام را بصورت نمادین یادآوری کرده اند توجه کنید:

«تجلی شهودی همان آشکار شدن و نمایاندن وجود است که «النور» می نامند و آن ظهور حق است بصورت اسما خودش در اکوان که مظاهر آن اسما هستند. این ظهور همان نفس الرحمان است که بواسطه آن تمامی موجودات و هستی وجود یافته اند».((۲))

بنابراین تمامی عارفان بر این عقیده اند که حقیقت محمدیه | نخستین موجود آفریده شده پس از وجود ذاتی خداوند به شمار می آید.

نقد فلسفه و عرفان

۱- فردی که پی کشف حقیقت می دود می اندیشد و درنگ می کند، هرگز به

۱- همان.

۲- الاصطلاحات/ ۱۱۸و مصباح الهدایه/ ۶۵.

دانش های خود و معلومات به دست آمـده و موجود خویش بسـنده نمی کنـد. ناگزیر در هر زمینه ای که می خواهـد به عمق، زوایا و گستره مطلب برسد، آراء دیگران را هم به عنوان شاهد، دلیل، مؤید و

مخالف و... می نگرد، نقد می کند یا می پذیرد.

در موضوع پیچیـده و اسـرار آمیز نخستین خلقت، خرد، وجـدان و عـاطفه انسانی فرمان می دهـد که تمامی یافته ها، گفته ها و نوشـته هـای دیگران را گرد آورد، مطـالعه کرد و آنگـاه بـا یـافته های خود میان شان داوری نمود. از همین جاست که تفاوت یک دانشمند با یک فرهیخته معین می شود.

اولی تنهـا به رشـته خود متکی، دلخوش و مغرور است و خرسـند. گمـان می کنـد تنهـا ابزار کشف حقیقت در دست اوست و دیگران همگی بایـد نان خور او باشـند. در کشف حقایق نه تنها مسـیر های دیگری را نمی پـذیرد، نمی دانـد و قبول ندارد که غیر از رشته خاص خود گپی گفتنی برای دیگران قایل نیست.

دومی افزون بر دانش خود از بینش یافته های دیگران مدد می گیرد، وزن و مقدار سـنگینی و سـبکی و ارزش هر دانش را می دانـد وهرگز به دانش ویژه خود متکی نیست. چنین فردی بـا یـافته های خرد تمامی انسانها شـریک است و محصول هر یک را بخوبی می شـناسد. آیـا حکما و عرفا نه تمامی شان برخی از آنها نمی توانسـتند نیم نگاهی به روایات اهل البیت علیهم السـلام در این موضوع پیچیده بیندازند؟! یا با سبک و مبنای آنها سازگاری نداشت؟ سبک هدف است یا وسیله کشف حقیقت؟!

ص: ۸۴

۲- مگر می توان با کلی گویی و ارائه نمودار مبهم و خشک تمامی خرد ها را قانع کرد؟ و به یک نور تنها بسنده نمود؟ و حقایق پیچیده آغاز آفرینش را پایان یافته و فهمیده شده تلقی کرد؟

۳- آیا سخنان اهلبیت علیهم السلام در این موضوع از سخن عارفان و حکیمان گنگ تر و بی معنا تر است؟! یا اینکه هر سخنی که روان، گویا، شیوا و معانی بلند داشت وانهاده می شود؟! باید عبارت های گنگ، پیچیده و معانی فرودست

صادر اولی فلسفه و حکمت باشد؟

۴- آیا عمق، گستره و ابعاد معانی خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام به اندازه معانی صادر نخست فلسفه و عرفان نیست؟!

ص: ۸۵

فصل سوم: داده های وحیانی از آغاز خلقت نوری

اشاره

ص: ۸۷

مقدمه:

مراد از داده های وحیانی مجموعه احادیث و روایاتی است که از ائمه معصومین علیهم السلام برای ما نقل شده است. نه آیات قرآن که با تأویل پیشوایان بر این موضوع دلالت دارند. با این تفاوت که در آیات لفظ و معنا هر دو از جانب پروردگار به قلب پیامبر | افکنده شده است ولی در احادیث معنا و مفهومی از جانب خداوند به اهل البیت علیهم السلام داده شده نه لفظ و ساختار جملات که خود آنها برای انتقال معنی برگزیده اند. در هر صورت معنا و محتوای تمامی روایات در این موضوع همان اشعه های تابناک و زلال وحیانی است که از آن سوی افلاک بر قلب پاک پیشوایان نازل شده است تا پرده از اسرار عالم غیب بر دارد و کیفیت و چگونگی نخستین آفرینش را برای ما باز گو کند و از مراحل و مراتب این موضوع وچگونگی شکل گیری تمام هستی تصویر روشن و کاملی ارائه دهد. حقیقتی که ادراک و قوای درونی بشر از کشف تمامی زوایای پیدا و پنهانش نا توان است. چنانچه در یافته های انسانی بدان اشاره رفت. به نمونه هایی از تورات و انجیل که بوی خلقت نوری از آنها به مشام می رسید، در آغاز اشاره می شود و سپس به اصل منابع تکیه می شود.

۱- خلقت نوری در عهدین :

تشخیص میزان حد و حجم تحریفات عهدین مطلبی است که بعهده

کارشناس و متخصص آن گذارده شده و تنها او از عهده اش بر می آید که در چه موارد و کجا ها این دو کتاب تحریف شده و میزان تحریف تا چه اندازه بوده و کجاهای تورات و انجیل در واقع همان متن اصلی است که دست نا خورده مانده است.

در موضوع آغاز خلقت نوری اهلبیت علیهم السلام از تورات تنها کلمه «روشنایی» را می توان قرینه ای برای یادآوری این امر پذیرفت نه دیگر مباحث آن را. یکی هم واژه «گفتن را»

که هر دو در احادیث ما بصورت گسترده نقل شده است:

«در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجّه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت و خدا روشنایی را «روز» نامید و تاریکی را «شب» نامید و شام بود صبح بود روز اول».((۱))

در انجیل قرائن بی شماری وجود دارد که خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام در آن گنجانده شده بود و چه بسا با صراحت نام ائمه علیهم السلام هم نقل شده باشد. اما آنچه می تواند برای ما برترین گواه به حساب آید، متن زیر است:

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان درابتدا نزد خدا بود. همه چیز بواسطه او آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات

۱- تورات/ سفر پیدایش/ باب اول/ ص ۱.

بود و حیات نور انسان بود و نور در تاریکی می درخشید و تاریکی آن را در نیافت. شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود. او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه بوسیله او ایمان آورند. او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد. آن نور حقیقتی بود که هر انسان را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود. او در جهان بود و جهان بواسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد. پر از فیض و راستی...»((۱))

۲- قرائن واژگان بر موضوع:

پیش از یاد آوری قرائن خلقت نوریّه درعهدین، ضروری بودن متن اصلی وحدیثی که ما بر پایه آن اعتقاد به این موضوع داریم و فرضیه اصلی پژوهش ما به شمار می رود یاد آوری شود تا گمان تبدیل به یقین گردد نه آنکه با گمان به یقین برسیم:

«عن ابی حمزه الثمالی عن ابی جعفر الباقر علیه السلام قال :قال امیر المومنین علیه السلام : ان الله تبارك و تعالی احد واحد تفرّد فی وحدانیته. ثم تکلّم بکلمه فصارت نوراً. ثم خلق من ذلك النور محمداً | و خلقنی و ذریتی منه. ثم تکلّم بکلمه فصارت روحاً. فاسکنه الله فی ذلك النور. و اسکنه فی ابداننا. فنحن روح الله و کلماته. و بنا احتجب عن

۱- انجیل یوحنا/ باب اول/ ۱۴۸.

خلقه. فما زلنا فی ظله خضراً، حیث لا شمس و لا قمر و لا لیل و لانهار و لا عین تطرف. نعبده و نقدّسه ونسبحه قبل ان یخلق الخلق».([(۱)](#))

۱- چنانچه فقره «سپس خداوند به کلمه ای سخن راند و آن سخن راندن نور گردید». را کنار «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود». قرار دهیم با اندک تفاوت ریشه خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام را می توانیم به دست آوریم.

۲- فقره های بعدی انجیل کاملاً این همانی و یک سویی معنایی را تأیید می کند: «همان در ابتدا نزد خدا بود.» با تکه بعدی روایت «پس از آن نور، نور وجودی محمد | را آفرید.» تناسب معنوی کامل دارد. هر دو فقره گویای این حقیقت اند که نخستین موجود آفریده شده نزدیک ترین موجود به پروردگار به شمار می آید ولی در مصداق اندکی مغایرت دارد که با اصل فعل الهی در روایت آن هم حل شدنی است؛ زیرا کلمه گفتن را چنانچه فعل خداوند معنی کنیم در واقع همان می شود که در انجیل آمده است: «هر چیز بواسطه او آفریده شد.» با روایت دیگری سازوار است: «هنگامیکه خداوند بلند مرتبه اراده کرد که مخلوقاتش را بیافرینند؛ در آغاز مرا شکاف و از آن عرش را آفرید...»

۳- پس از اثبات تقدم وجودی نور اهل البیت علیهم السلام و میزان نزدیکی آنها به پروردگار،واسطه بودن آنها در فیض رسانی به دیگر موجودات از این فقره ها استفاده می شود. نخست نور ائمه علیهم السلام فیض و پرتو نور عظمت الهی را دریافت

۱- بحار الانوار/ ۱۵/ ۱۰ و غایه المرام/ ۴/ ۱۲۴.

کردند، هضم نمودند و چشیدند سپس کانال و مجرای فیض رسانی خداوند به دیگر مراتب وجود قرار گرفتند.

۴- «در او حیات بود و حیات نور انسان بود. و نور در تاریکی می درخشد.» این فقره از انجیل یوحنّا با اصل این روایت سازگاری دارد: «نه خورشیدی بود و نه ماهی و نه شبی بود و نه روزی بود...» همگی گویای اصل وجود نورانی پیشوایان معصوم هستند آنگاه که جز آنها هیچ موجودی وجود نداشت و همه جا تاریکی بود. روشنایی آنها موجد و علت پدید آمدن سایر مراتب هستی گردید.

۵- «او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.»

پس از آنکه آمدن یحیی پیامبر را از جانب خداوند عنوان می کند آمدن خود او را تنها برای گواهی نور وجودی اهل البیت علیهم السلام عنوان می کند. یعنی آمدن پیامبران پیش از حضرت محمد | همگی مقصد و هدف اصلی خلقت

نبود؛ زیرا تمامی آنها برای گواهی دادن و تأیید رسالت پس از خود فرستاده شدند. به تعبیر دیگر آمدن تمامی انبیا طریقیت داشت ولی آمدن پیامبر خاتم| موضوعیت. چنانچه موضوعی نباشد مسیر بدان بی معنا خواهد بود.

۶- روایات دیگری وجود دارد که این حقیقت را به خوبی آشکار می سازد:

«قال الصادق علیه السلام سئل النبی | این کنت و آدم فی الجنته؟ قال: کنت فی صلبه و هبط بی الی الارض فی صلبه.

و رکبت السفینه فی صلب أبی نوح و قذف بی فی النار صلب أبی ابراهیم. لم یلتقط لی ابوان علی سفاح...»((۱))

این پرسش بیانگر شیوع خلقت نوری ائمه علیهم السلام میان پیروان آنهاست. چنانچه اصل تقدم وجودی ائمه مطرح نبود و فضای ذهن و اندیشه پیروان آنها بدان آشنایی نداشت، چنین پرسشی از ذهن شان نمی تراوید. خود پرسش و نوع و ماهیت آن از حقیقت مسلّم و تأیید شده پیش از دیگر مسایل برای ما خبر می دهد. چنانچه این مهم مطرح نبود، تقدم عنصری آدم در بهشت بر پیامبر خدا| امری روشن و حقیقت پذیرفته ای به شمار می رفت. کسی مدعی نیست جسم عنصری پیامبر | پیش از آدم علیه السلام آفریده شده است. پس ورای این خلقت فیزیکی و مطلب آشکار، خلقت نوری و موضوع پنهانی وجود داشته تا آنها اینگونه از آن پرسش کرده اند و پاسخ کاملی دریافته اند.

بنابراین وجود نوری پیامبر | و تقدم آن بر تمامی انسانها بویژه پیامبران| حقیقت پذیرفته ای در این روایت به شمار می آید.

۷- چیزی که انجیل نیز بدان اشاره دارد و آمدن یحیی را نه برای خودش که برای معرفی و گواهی فرد پیش از خود می داند. او برای ارشاد آمد تا بر نور شهادت دهد. تا همه بوسیله او ایمان آورند». بسیار با صراحت و رسا بیانگر خلقت نوریه ائمه علیهم السلام است و جای ابهام جز در تطبیق مصداق برای ما باقی نمی گذارد.

بافزونی روایاتی که در دست داریم. مصداق آن چه در انجیل آمده است بی تردید حقیقت محمدیه | و علویه علیه السلام اند نه افراد دیگر. چنانچه نور پیامبر| نبود آدم توانایی فرود در زمین را نداشت و نوح توان ساختن و پیمودن بر کشتی را و ابراهیم

۱- روضه الواعظین/ ۱/ ۶۷.

شکیبایی و تحمل شعله های آتش را. تمامی آنها با درونمایه و جوهره محمدیه | آمد تا بر نور وجود او گواهی دهند. «فکان نبیاً و آدم بین الماء و الطّین».((۱))

۳- اصل زیر بنای موضوع:

چنانچه حادثه ای پیش از تاریخ عرفی رخ داده باشد، به هر اندازه که بیشتر تصور شود باز هم آغاز آن به ذهن نیاید و این مهم باید یک ایجاد شونده داشته باشد و یک ایجاد کننده و یک ایجاد. طی این عمل نخستین وجود نوری با نور پردازی نورالانوار پدید آید یا عین همان نور افاضه شده باشد که از نور الانوار به او رسیده است. در این صورت هیچ ناظر، تماشاگر و بیننده دیگری نباشد، چه کسی می تواند از این رویداد خبر دهد؟

چنانچه جز آفریدگار آفریدن و آفریده شده موجود دیگری در میان باشد اصل فرضیه ما در این پژوهش باطل و بی معنی خواهد شد. آنگاه باید نخستین ها را از میان آنها برگزید و تا به نخستین نرسیم عقلانیت، سرگردان و وجدان ما نا آرام خواهد ماند. آیا جز حادثه آفرین یا آفریده شدگان چه کسی و منبعی می تواند خوب، صحیح، همه جانبه و کامل از ریز و درشت و خرد و کلان حادثه با تمام جزئیاتش خبر دهد؟ و اصلا چنین امری شدنی است؟

اگر دو طرف جریان یا یکی از آنها نخواهد از این راز پشت پرده کسی با خبر شود و اخبار آن به بیرون و دیگران، بنابر مصالحی سرایت نکند، آیا با گذشت قرنهای بی شمار

می توان از این رویداد چیزی فهمید، درک کرد و معرفت

۱- فصوص الحکم/ ۱ / ۲۱۴.

به دست آورد؟ برای فهم و درک دیگران از آن رویداد سخن گفت و انتقال داد؟ صدور نخستین نور در واقع مصداق عینی و بارز همین اصل مسلم به شمار می رود. تسری اخبار خلقت نوری ائمه علیهم السلام یا از کانال وحی مستقیم با پیامبران علیهم السلام صورت گرفته باشد یا از طریق اهل البیت علیهم السلام ، نور پرداز یا نورپذیر، خالق یا مخلوق، فیاض یا مستفیض، واجب یا ممکن ذات یا اسما...

نگاه های صرف انسانی در فصل پیش یادآوری شد و میزان گمراهی و بیراهه رفتن و سرگردانی خرد انسانی برای افراد منصف جای تردید باقی نگذاشت. برخی به افسانه سرایی روی آوردند و آن گونه که خود می خواستند جامه زیبا بر اندام خلقت پوشاندند. حکیمان و عارفان به افاضه پروردگار یا راهنمایی های پیامبران علیهم السلام گمنام به چاره جویی نخستین موجود پرداختند. چنانچه دستآمد مهم دارند باید از این راستا ارزیابی و تحلیل شوند. اصل اقتباس دانش بشری از یکدیگر و رویش جوانه های آن در گلستان انبیا و اولیا حقیقت انکار ناپذیر تاریخی به شمار می رود. فربهی دانش و گسترش آن در واقع معلول همین علت است.

این مهم بدان معنی نیست که بشر چشمه سار اندیشه و عقلانیت خود را بخشکاند و چیزی برای تحلیل عقلانی برای او در دین جایی نگذارده باشد. هرگز! زیرا دین تبیین و تحلیل و انسجام و دریافت ریزه کاری ها و نوآوری و ابتکار تمام جزئیات را به خرد بشری واگذار نموده است؛ خردی که خود یکی از داده های الهی و حجت و پیامبر| درونی به شمار می آید. از این رو، خبر دادن از نخستین خلقت، کیفیت، مراحل و احکام آن ناگزیر به داده های وحیانی مرتبط می شود نه یافته های عقلانی که همگی به بیراهه رفته اند.

جایگـاه و منزلت موضوع بگونه ای است که بُرد خرد در آنجا امکان نـدارد همانگونه که در بهشت و جهنم و... امکان داوری عقلی وجود ندارد. خرد و یافته هایش اندازه، چهار

چـوب و دایره مشخصـی دارد کـه هرگز خـارج از آن حـدود نمی توانـد حکـم صـادر کنـد حتی در محـدوده قلمرو خـود نیز احکامی که صادر می نمایـد چه بسا با ابهام و کلی گویی همراه می شود که قانع کننده وجدان نیست. همانگونه که در فصـل قبل یادآوری شـد، به اندازه وجود، خداوند و فراخنای خلقت داده های وحیانی گسترده و ژرفنا دارد و همزمان با خلقت چنین داده های همراه و همسو بوده اند. از این رو، تنها تکیه گاه در این موضوع داده هایی وحیانی است.

۴- خلقت نوری در احادیث شیعه و سنی

۱- برخی از موضوعـات و مطـالب در احـادیث و روایـات طرح شـده انـد که در احـادیث اهل البیت علیهم السـلام گاهی ویژه مذهب شیعه پنداشته می شود و برادران اهل سنت مطالب آن را در احادیث خود منعکس نکرده اند اما برخی از موضوعات و مسایل ویژه و اختصاصـی شـیعه را اگر چه آنها قبول ندارنـد و بـدان پایبنـدی عملی نشان نمی دهنـد اما در منابع خود احادیث مربوط به آن حقیقت را نقل کرده اند.

خلقت نوریه پیشوایان شـیعه حقیقتی است که افزون بر اجماع شیعه، برادران اهل سنت نیز احادیث آن را در منابع اولیه، معتبر و گوناگون یادآوری و ثبت کرده اند.

پیش از ورود به دیگر زاویه های موضوع نمونه هایی از احادیث در منابع اهل سـنت را نقل می کنیم نه با تمامی اسناد و سلسله حدیث که بیرون از چهارچوب مقاله است بلکه تنها به ذکر متن حدیث بسنده می شود.

حدیث اول:

«عن سلمان قال: سمعت حبیبی رسول الله | یقول: کنت انا و علی نوراً بین یدی الله عزّوجلّ قبل ان یخلق الله آدم بأربعه عشر الف عام...».((۱))

حدیث دوم:

«...قال رسول الله |: خلقت انا و علی بن ابی طالب من نورواحد».((۲))

حدیث سوم:

«... عن سلمان قال: سمعت رسول الله | یقول: کنت انا و علی نوراً بین یدی الله مطیعا، یسبح ذالک النور و یقد سه قبل ان یخلق آدم بأربعه عشر الف عام...».((۳))

حدیث چهارم:

«... عن سلمان قال: سمعت حبیبی محمداً | یقول: کنت انا و علی نوراً بین یدی الله عزّوجلّ یسبح الله ذلک النور و

۱- فضائل الصحابه/ ۲/ ۶۶۳/ ح ۱۱۳۰.

۲- کفایه الطالب/ ۳۱۶ و تذکره الخواص/ ۵۱.

۳- همان ؛ ریاض النضره/ ۳ / ۱۰۳.

یقدسه قبل ان یخلق الله آدم بالف عام. فلما خلق الله آدم، رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شی واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب: ففی النبوه و فی علی الخلافه».((۱))

حدیث پنجم:

«... عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول: لعلی صلواه الله علیه: خلقت انا و انت من نور الله».((۲))

حدیث ششم:

«... عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال: سمعت رسول الله صلی علیه و آله و سلم یقول: خلقت انا و علی بن ابی طالب من نور الله عن یمین العرش، نسبح الله و نقدسه من قبل ان یخلق الله عزّوجلّ آدم بأربعه عشر ألف سنه... واشتق الله تعالی لنا من اسمائه اسماً:

فالله عزّوجلّ محموداً و انا محمد | و الله الاعلی و اخی علی و الله الفاطر وابنتی فاطمه و الله محسن و ابنای الحسن و الحسین و کان اسمی فی الرساله و نبوه و کان اسمه فی الخلافه و الشجاعه. و انا رسول الله و علی ولی الله».((۳))

۱- مناقب، مغازلی/ ۱۲۰ ؛ فردوس الاخبار/۲ / ۱۷۸.

۲- فرائد السمطین/۱ / ۴۱.

۳- همان.

حدیث هفتم:

«... قال رسول الله | کنت انا و علی نوراً بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم بأربعه عشر ألف عام. فلما خلق الله آدم سلک ذلک النور فی صلبه»((۱))

ما برای نمونه برخی از احادیث برادران اهل سنت را از منابع خوشان در موضوع خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام ارائه نمودیم. برخی دیگر بیشتر از این اعداد را در کتابهای خود گرد آورده اند و فضائل اهل البیت علیهم السلام را بی شمار دانسته اند با این وجود کماکان به مسیر خود ادامه می دهند!

۲- احادیثی که شیعه در منابع معتبر، قدیمی و دسته اول خود گرد آورده بسیار فراوان و گسترده تر و جامع تر از روایات برادران اهل سنت در موضوع خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام است. برای نمونه چند حدیث یادآوری می شود و بحث گسترده به فصل های بعدی موکول می گردد.

(۱۱) ح ۱

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان لله کان اذ لا کان، فخلق الکان و المکان و خلق نور الانوار الذی نورت منه الانوار و اجری فیه من نوره الذی نورت منه الانوار و هو النور الذی خلق منه محمداً و علیاً فلم یزالا نورین اولین، اذ لا شی کوّن قلبهما، فلم یزالا یجریان طاهرین

ص: ۱۰۰

۱- مقتل الحسین، خوارزمی/ ۱/ ۸۴.

مطهرین فی الاصلاب الطاهره، حتی افترقنا فی اطهر الطاهرین فی عبدالله و أبی طالب ؑ».((۱))

(۱۲) ح۲«قـال رسول الله |: کنت أنـا و علی عن یمین العرش نسـبح الله قبل ان یخلق آدم بألفی عام».((۲)) (۱۳) ح۳ «قال رسول الله |: مکتوب علی باب الجنه؛ لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله، قبل ان یخلق الله السموات و الارض بألف عام». ((۳))

(۱۴)ح۴ «قـال رسول الله |: ان الله عزّوجـلّ؛ خلق الارواح قبل الاجساد بألفی عام و علقها بالعرش و امرها بالتسـلیم علیّ و الطاعه لی. و کان اول من سلم علیّ و اطاعنی من الرجال، روح علی بن ابی طالب علیه السلام ».((۴))

۱- اصول کافی/۱/ ۴۴۱.

۲- امالی، طوسی/ م ۷/ح۹ / ص۱۸۳.

۳- امالی، صدوق/ م ۱۸/ ح۲.

۴- امالی، مفید/ ۱۳۲/ ح۶

۵- دشواری فهم خلقت نوریه

بر پـایه منـابع نزدیـک به نقـل رویـدادهای تـاریخی، فقهی، کلامی و... از زبـان اهـل البیت علیهم السـلام خلقت نوریه با انبوه روایات جای هیچ تردیدی را برای انسان پژوهشـگر نمی گذارد. با این وجود، همان گونه که بسـیاری از بزرگان تصریح کرده اند، فهم، دریافت و هضم معانی بلند موضوع تاریخ خلقت

نوریه ائمه علیهم السلام برخردها سنگین و دشوار است.

«و الاخبار فی ذلک مستفیضه اوردت اکثرها فی الکتاب الکبیر. لکن فهما صعب علی العقول. و الاولی الایمان بها مجملاً و رد علمهم علیه السلام ».((۱))

بجز مجلسی دیگران هم نزدیـک بهمین مضـمون در این موضوع اشـاراتی دارنـد که برای اختصـار از یادآوری آنها پرهیز می شود. بهمین دلیل آنها وارد شدن از بحث در این موضوع را برای خردهای ناتوان، کوتاه، تاریک و بائر منع کرده اند.

مناسب ترین راهکار که این فرهیخته گان در رویا رویی با این گونه موضوعات بویژه خلقت نوری ائمه علیهم السـلام ارائه می کنند، ایمان آوردن و پذیرش قلبی آنهاست، بصورت اجمالی و واگذاری فهم آن به اهل البیت علیهم السلام و دانش بی شمار و ژرفنای آنان. همین امر برای برخی از افراد بهترین و مناسب ترین دستور معنوی و سلوک اخلاقی به شمار می رود.

بی تردید اشکال در این گونه موضوعات و باز داشتن بزرگان از وارد شدن

ص: ۱۰۲

۱- مرآه العقول/ ۵/ ۱۸۸.

در این حوزه ها به دلیل «مَن قال» و «ما قال» نیست بلکه از ناحیه«منقول الیه» و «ان قلت» و «قلت» بی مورد و مادی گرا است. چه آنکه گفته اند:

کار پاکان قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر انبیاء را مثل خود پنداشتند زین جهت آنها همه گمراه شدند در هر صورت منع برای افرادی که بدون پیش فرض و با تعبد و تأمل برای فهم این کلمات نورانی وارد متن می گردد، هرگز صادر نشده است.

بدین سان، با محور قرار دادن اصل کلمات و واژگان نور، تفسیر خلقت نوریه امروز سزاوار است که واجب شمرده می شود.

جهت بررسی سندی خلقت نوریه

اشاره

از آنجا که فرضیه های پژوهش ما بر پایه احادیث ائمه علیهم السلام استوار است؛ ضرورت جدی واساسی دارد که در اصل روایات و زاویه های گوناگون آن بیشتر درنگ ورزیم و تا رسیدن به متن خلقت نوریه شکیبایی کنیم چه آنکه گفته اند: مهلتی باید تا خون شیر شد. نخست به بحث سندی آنگاه دلالتی حدیث نوریه می توان پرداخت و اسناد آن را به انواع زیر برشمرد:

۱– تنوع اسنادی

۱– احادیث معتبر خلقت نوریه: احادیثی که در فقره هایی از زیارت جامعه کبیره نقل شده است. اسناد و رجال این زیارت در نهایت به حجیت و اعتبار می رسد و گرفتن مضمون روایات و اصل آن برای استفاده در تمامی موضوعات بی هیچ تردیدی صحت دارد.

(۱۴) در فقره از آن زیارت می خوانیم: «خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرشه محدقین حتی مَنَّ علینا بکم.» یا در فقره دیگر آن می خوانیم «بکم فتح الله و بکم یختم...».((۱))

ص: ۱۰۳

۱– فقره ای از زیارت جامعه.

(۱۵)۲- احادیث صحیح- برخی از اسناد و رجال این احادیث به صحیح باز می گردد مانند

این حدیث:

«محمـد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن الحجال، عن العماد، عن ابی عبد الله علیه السـلام و ذکر رسول الله | فقال: قال: امیر المومنین علیه السلام : ما برالله نسمه خیراً من نسمه محمد |».((۱))

اگرچه متن آن بصورت کنایی به خلقت نوریه اشاره دارد اما اسـناد آن صـحیح است. «نسمه» به هر دارنده روحی می گوید اما به پیامبر | گفته شده برای آنکه او اشـرف از غیر خودش قرار دارد. او از تمامی مخلوقات اشـرف است (و تقدم وجودی دارد) حتی از ملائکه ها، بهمین جهت گفته اند:

«والاشرف من الاشرف من الشئ اشرف من ذلک الشیء ایضا».((۲))

بنابراین معنای حدیث به تقدم وجودی حضرت محمد | بصورت کنایی اشاره دارد نه صریح.

(۱۶)-۳- حدیث ضعیف:

«احمد بن ادریس: عن الحسین بن عبدالله، عن محمد بن عیسی (چه سعد باشد یا عبید) و محمد بن عبدالله، عن علی

۱- اصول کافی/۱ /۴۳۹.

۲- شرح اصول کافی، مازندرانی/ ۵/ ۷ ذیل حدیث.

بن حدیـد، عن مرازم، عن ابی عبـدالله علیه السـلام قال: قال الله تبارک و تعالی: یا محمد انی خلقتک و علیا نوراً یعنی روحاً بلا بدن قبل ان اخلق سماواتی وارضی وعرشی و بحری...».((۱))

در مورد احمد بن ادریس قمی بحثی نیست که او فرد راسـتگو، پیرو اهل البیت علیهم السـلام و شـیعه دوازده امامی بوده است. وی از فقیهـانی است که روایـات بی شـمار نقـل کرده و روایاتش همگی صـحیح است. تنها علی بن حدیـد را گفته انـدفطحی مذهب و فرد ضعیف بوده است.((۲))

(۱۷)۴- روایت مجهول:

«احمد، عن الحسـین، عن محمد بن عبدالله، عن محمد بن الفضیل، عن أبی حمزه قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: اوحی الله تعالی الی محمد | انی خلقتک و لم تک شیئاً و نفخت فیک من روحی کرامه منی اکرمتک...».((۳))

(۱۸)۵- حدیث مرفوع:

«قال رسول الله | اول ما خلق الله تعالی نوری».((۴))

۱- اصول کافی/ ۱/ ۴۴۱ و بحار الانوار/ ۱۵/ ۱۸.

۲- معجم الرجال الحدیث/ ۷/ ۱۴ و/ ۱۸/ ۹۰.

۳- اصول کافی/۱/ ۴۲۲.

۴- عوالی اللئالی/۴/ ۹۹.

بر همین اساس تمامی روایات سلسله اسناد یکسان ندارند؛ برخی در حلقه زنجیره سندشان فردی ضعیف و قوی، شیعه و سنی کنار هم قرارگرفته است؛ برخی دیگر تمامی افراد از اتقان و راستگویی و عدالت بهره ورند. برخی ضعیف مشهور اند و بیشتر افراد سند از قوت نقل و کردار میانه برخوردار نیستند. همانگونه که برخی دیگر به مستفیض بودن اخبار خلقت نوریه عقیده دارند.((۱)) بنابراین جا دارد بحث دیگری در این قسمت عنوان شود و آن این است که جبران کاستی سند چگونه با قوت متن صورت می گیرد؟

۲- جبران ضعف سند با قوت متن:

چنانچه بزودی اشاره می رود، سند تنها جنبه طریقیت نسبت به متن را دار است نه موضوعیت. با این وجود اگرچه برخی از احادیث خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام با ضعف اسناد فراوان روبروست اما معانی بلند متن که جهت دیگر فهم حدیث و میزان کشف، به صدور از معصوم علیه السلام است، می تواند به آسانی این کاستی و خلاء را پر کند. چنانچه علمای ما و فقیهان بزرگ همواره در استنباط حکم شرعی خود ازروایات ضعیف السند به علو متن آن استدلال کرده اند.

یکی از بزرگان در شرح حدیثی با محتوای بلند خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام می نگارد:

«اگرچه این حدیث ضعف سندی دارد برای اینکه افراد ضعیفی مانند سهل بن زیاد و مفضل بن صالح و غیر آنها در طریق نقل روایت آمده است اما این سستی اسناد هرگز به

۱- مرآه العقول/۵/ ۱۸۸.

صحت متن و مضمون آن ضرر نمی زند؛ زیرا با برهان عقلی معانی آن پخته شده، قوام گرفته، تکمیل شده و قوت گرفته است. همین گونه است بسیاری دیگر از احادیث وارد شده در اصول معارف دینی (بویژه خلقت نوریه) و مسایل توحید و مانند آن».((۱))

۳- شهرت خلقت نوریه:

همانگونه که یادآوری شد، میان بیشترعلمای شیعه و سنی خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام شهرت بسزایی دارد. کسی از شیعه چنانچه سخنی داشته باشد در اصل موضوع نیست در کیفیت و چگونگی موضوع است و ماهیت این شهرت به گونه ای است که ما را از اثبات آن با دلیل و بیان سندش بی نیاز ساخته است. بی هیچ معارض وانکار این زیارت نزد تمام شیعیان پذیرفته تلقی می شود و همه قبول دارند. کسی هرگز آن را رد نکرده است. با این متن این زیارت معانی بلند غریب و فرامادّی دارد و اسرار دشوار و شگفت آوری را در برگرفته است. حقایقی که در بیرون از این زیارت شریف چه بسا دیگران آنها را منکر شوند.حتی دو نفر در این زیارت اختلاف نکرده اند و همگی صحت و اعتبار آن را پذیرفته اند.((۲))

این زیارت را صدوق در «الفقیه»((۳)) و شیخ در «التهذیب»((۴)) نقل کرده اند».

ص: ۱۰۷

۱- شرح کافی صدرا/۱/ ۲۲۰

۲- شرح الزیاره الجامعه الکبیره/ ۱/ ۲۸.

۳- من لایحضره الفقیه/ ۲/ ۳۶۰.

۴- تهذیب الاحکام/۶/ ۷۷.

برخی از فرازهای زیارت جامعه به خلقت نوریه اشاره دارد که کل حدیث شامل جز آن قطعاً می شود.

۴- نقد نگاه ذاتی و موضوعی به اسناد :

یکی از مقدمات رایج برای استنباط احکام شرعی فقهی، بحث سندی روایات منقول از معصومان علیهم السلام است. بر این اساس روایات را... دسته بندی می کنند و برای هر یک از این دسته ها جایگاه خاص و کاربرد ویژه قایل هستند... روشن است که اصل این بحث، موضوعیت و ارزش ذاتی ندارد بلکه طریقیت دارد و ارزش آن به این است که راهی برای اطمینان به صدور حدیث از معصوم علیه السلام است. از این رو گفته اند: از هر راهی که این اطمینان حاصل شود کفایت می کند. خواه به عدالت راوی باشد یا به وثاقت وی، به علو متن روایات باشد یا به عملی کردن فقها به متن و اسناد با آن در مقام استدلال یا هر راه دیگر. به همین دلیل تصریح کرده اند که اگر متن روایت بگونه ای بود که صدور آن از

غیر معصوم ممکن نبود... می توان به صدور آن از حجت بالغه الهی مطمئن شد».((۱))

چنانچه تکنولوژی امروزی آواهای پخش شده در فضا را از هزار و چند سال پیش گرد آورد و صدای افراد چه گمنام یا مشهور شناسایی شود، آیا باز هم ما نیازی به راوی و جرح و تعدیل آن داریم؟ یا اگر نوشته ای از هزار سال پیش به دست رسد که دست نویس شده یکی از امامان معصوم علیهم السلام باشد، باز هم دنبال راوی می رویم یا به آن متن عمل می کنیم؟ تمامی این مطالب باز گو کننده یک حقیقت است و آن اینکه

۱- ادب فنای مقربان/۸۷.

سند روایت ابزار طریقی به متن و معنای سخنان برآمده از چشمه سار وحیانیت معصومین علیهم السلام است نه آنکه خود موضوعیت برای بررسی ذاتی را دارا باشد. بر فرض تمامی اسناد روایات خلقت نوریه ائمه علیهم السلام ضعیف، مجهول و ضعیف مشهور می بود، باز هم مانع از مطالعه، باز نگری و معنی یابی این موضوع نیست چنانچه راهی دیگری به وصول قطعی این احادیث از معصومین علیهم السلام در دست داریم و آن علوّ متن است.

انواع دلالت روایات

۱- صریح: بیش از نود و پنج درصد از اخبار مربوط به این موضوع صریح الدلاله هستند. و از آغاز حدیث تا حلقه های میانی و سپس پایانش همگی یک معنای روشن و آشکار دارند و جز یک معنی و مراد از آن به دست نمی آید. هر اندازه در فقره های آن و صدر و ذیل آن ژرف نگری بیشتر صورت می گیرد به همان میزان مدلول، صراحت و قوت بیشتر می گیرد و دیگر معانی احتمالی آن کاهش می یابد:

«قال ابن عباس: انا كنا عند رسول الله | فأقبل علی بن ابی طالب علیه السلام فلما رآه النبی | تبسم فی وجهه و قال: مرحباً بمن خلقه الله قبل آدم بأربعین ألف عام. فقلت: یا رسول الله أكان الابن قبل الاب؟ قال: نعم. ان الله تعالی خلقنی و خلق علیاً قبل ان یخلق آدم بهذه المده. خلق نوراً فقسمه نصفین فخلقنی من نصفه و خلق علیاً من النصف الاخر. قبل الاشیا کلها. ثم خلق الاشیا فکانت مظلمه فنورها من نوری و نور علی...».((۱))

ص: ۱۰۹

۱- تأویل الآیات/۲/ ۵۰۲ ؛ ارشاد القلوب/۲ /۲۹۷.

اگر نگویم همگی، بیشترین نوع احادیث خلقت نوریه را همین احادیث با صراحت معنی تشکیل می دهد و دیگر احادیث آمار بسیار اندک و ناچیزی در برابر این گروه از اخبار دارد. این طیف کم، بیشتر از جانب برادران اهل سنت نقل شده و میان علمای شیعه تعداد آنها کمتر از احادیثی هستند که دیگران آورده اند.

۲- ظهور: تعداد کمی از اخبار خلقت نوریه ظهور در آفرینش نور وجودی اهل البیت علیهم السلام پیش از عالم هستی دارند. به این حدیث توجه کنید:

«عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله | یقول: لیله الاسری بی الی السماء دخلت الجنه فرأیت نوراً ضرب و جهی. فقلت لجبرئیل: ما هذا النور الذی رأیته. قال: یا محمد لیس هذا نور الشمس و لا نور القمر و لکن جاریه من جواری علی بن ابی طالب علیه السلام اطلعت من قصورها فنظر الیك و ضحکت. فهذا النور خرج من فیها و هی تدور فی الجنه الی ان یدخلها علی امیر المومنین».((۱))

دو احتمال در معنی خلقت نوریه از آن وجود دارد: یکی اینکه نور علمی امیر المومنین علیه السلام باشد و پیش از او در بهشت ذخیره و انباشته برای واپسین روز آن حضرت باشد که خودش با کردار شایسته پیش فرستاده است. دیگری اینست که نور حضرت پیش از آفرینش در بهشت بوده و بالاتر از آن بهشت با نور فرزندش پدید آمده و آفریده شده است.

۱- مناقب خوارزمی/۲۲۸.

بنابراین نمی توان با صراحت کامل یک معنی را برگزید و همان را برای روایت پسندید اگرچه در مقام استدلال ناگزیریم تنها یک معنی که قوت بیشتر دارد، بپذیریم و آن رساندن معنی خلقت نوریه است؛ زیرا در مقام تعارض میان ظاهرالدلاله و اظهرالدلاله فقیهان دومی را بر اولی مقدم می دارند.

۳- کنایی: مانند حدیث پانزدهم که یادآوری شد، اشرف ترین مخلوقات کنایه از تقدم وجودی و رتبی نور پیامبر | بر دیگر موجودات است؛ زیرا شریف ترین، شریف ها از خود شریف برتر و جلوتر شمرده می شود. به همین دلیل صراحت به خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام ندارد.

مدلول قطعی:

بازیافت تنوع مدلولی روایات خلقت نوریه ما را به این حقیقت رهنمون ساخت که دلالت درونی حدیث اعم از واژگان و عبارات همگی با صراحت کامل تنها معنی از معانی محتمل ارائه می کند نه معانی دیگر را و آن معنی اینست که نور وجودی اهل البیت علیهم السلام پس از خداوند و پیش از تمامی موجودات آفریده شده است.

برخی از بزرگان معتقدند:

«در واقع احادیثی که از اصحاب وحی و تنزیل در آغاز آفرینش اهل البیت علیهم السلام وسرشت و ارواح آنها وارد شده است؛ دلالت دارد که اولین مخلوق روح رسول خدا و علی صلوات الله علیهما و ارواح آنهاست. روایات به یقین روحاینت (و نور وجودی) آنها که همان مشیت مطلقه و رحمت واسعه به تعین عقلی است، دلالت دارند. بنابراین اولین ظهور ارواح ائمه علیهم السلام است».((۱))

۱- مصباح الهدایه/ ۶۱.

در بحث بعدی از تعدد اسما و وحدت مسمّی ناگزیر سخن به میان می آید اما پیش از آن جا دارد ظهور قطعی و صراحت کامل احادیثی که عقل را مخلوق اول می داند، اشاره شود که منظور از عقل اول همان نور وجودی نبوی است نه چیز دیگر:

«ان الله خلق العقل ای ابدعه من غیر واسطه فهو المبتدع بالحقیقه دون غیره من المکنات. لانها بتوسطه لقوله «و هو اول خلق من الروحانیین» و هم جواهر النورانیه التی وجودها غیر متعلق بالاجسام. فان کان فعلها و تصرّفها متعلقاً بالاجسام فهی نفسانیه الوجود فهی عقلیه. و الانوار العقلیه کلها حقیقه واحده. لا تفاوت بینها فی الماهیته و عوارضها بل بالشده والضعف و الکمال و النقص فی اصل النوریه و الوجود».((۱))

بنابراین در معنای روایات هیچ تردیدی نیست که همگی بر تقدم وجودی و نخستین خلقت نوری اهل البیت علیهم السلام صراحت کامل و همه جانبه دارند.

تعدد اسما و وحدت مسما:

پس از این به تنوع نخستین نور برمی خوریم که همگی در آخر به یک معنی می انجامند اگرچه در آغاز ممکن است تضاد میان آنها به چشم آید.

مدلول و تکثر اسما را می توان به این ترتیب بر شمرد:

۱- نخستین نور «نور وجودی پیامبر خداست.»

ص: ۱۱۲

۱- شرح کافی صدار/ ۱/ ۴۰۰.

۲- نخستین نور «نور محمد و علی با هم اند.»

۳- نخستین نور «نور اهل البیت علیهم السلام است. که مراد همان ۱۴ معصوم هستند.»

۴- نخستین نور نور پنج تن آل عبایند».

۵- نخستین نور «نور دوازده امام است».

۶- نخستین نور «عقل آفریده شده است».

۷- نخستین نور «قلم اولین موجود است».

۹- نخستین نور «نور اولین موجود باشد».

۱۰- نخستین نور «آب اوّلین مخلوق باشد».

تمامی فرضهای نُه گانه و بیشتر از آن همگی بر پایه ای از انبوه روایات بویژه گزینه اول استوار است و هیچ یک ابداعی وفرضی نیست در واقع مستند همه آنها خود روایات ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

دلایل قطعی یقین

۱- دلیل قطعی عقلی: در جای خود ثابت شده است که از شئ واحد جز حقیقت واحد بیرون نمی آید. با این قاعده فرض دوئیت نور محمد و علی ۸ یا دیگر اعداد در خلقت نوریه ختم مرتبت از میان می رود. وجود دو نور یا بیشتر را باید پس از خلقت تمام انوار پیش از آفرینش دیگر موجودات تصور کرده نه در عرض نور نخست. بنابراین تمام انوار دیگر بر آمده از نور نخست خواهد بود و در امتداد طول نور است نه در عرض آن.

۲- دلیل قطعی نقلی: از میان روایات که در موضوع خلقت نوریه وارد شده است، انبوه روایات بر تعین نخستین نور حضرت محمد | دلالت دارند.

ص: ۱۱۳

روایات دیگر را باید در مراحل بعدی خلقت نسبت به موجودات دیگر تعبیر به اولویت کرد.

همانگونه که آیات قرآن اجمال و تفصیل دارند، روایت نیز این گونه اند. اجمال روایات نسبت به اولویت نسبی میان قلم و عقل و... نظر دارد نه آنکه تمام آنها اول موجودی باشد که خداوند نخستین بار ایجاد کرد. بعد از اجمال و تفصیل می توان از راه مفهوم و مصداق میان روایات جمع کرد. چنانچه میان اصل نور به عنوان موجود اول و به عنوان مفهوم جامع و حقیقت محمدیه | و به عنوان مصداق می توان جمع کرد.

تمامی موجودات نامبرده شده همگی مصداق عینی دارند نه آنکه مفهوم صفت برای موصوف باشند.

برخی معتقدند:

«در واقع عقل نخستین صادر و آفریده شدگان است و نزدیکترین، بزرگترین و کاملترین اشرف ممکنات و دوست داشتنی ترین چیز ها به خداوند و مجعولات به حق اول قرار دارد. دوّمین موجودات عقل در موجودیت به شمار می آید هر چند خداوند در واقع حقیقت دوّمی ندارد؛ زیرا وحدت او از جنس وحدت های عددی نیست. این تعبیر ها مفاد روایاتی است که از پیامبر | در مورد اولیت «اول ما خلق الله العقل» یا در روایت دیگر «اول ما خلق الله نوری» و در جای دیگر «اول ما خلق الله روحی» و در حدیثی دیگر «اول ما خلق الله القلم» و دیگر حدیث به «اول ما خلق الله کروبی» اشاره دارند. تمام این اوصاف (عقل- نور- روح-

قلم- کروبی) همگی ویژگی های شئ واحد است به اعتبارهای گوناگون. به حسب هر صفتی به اسم دیگری نام برده می شود. اگرچه اسما بی شمارند یا زیاد، اما مسمّی در ذات و وجود یکتاست».((۱))

اصول باز یافتی

۱- تواتر معنوی روایات: همانگونه که پیش از این یادآوری شد، مستند انحصاری و قابل اعتماد تاریخ آفرینش نوری اهل البیت علیهم السلام انبوه روایات است که برای ما نقل کرده اند. از آنچه تا کنون درباره سند روایات گفته شد، بدون اغراق، با نگاه ژرف و همه جانبه احادیث این موضوع با قطع و یقین بی هیچ تردیدی از صنف «اخبار تواتر معنوی» به شمار می رود چه رسد به مستضیف که مجلسی بدان اشاره داشت. هر چند نتوان «تواتر لفظی» را در تمامی روایات تسری داد. برخی از روایات خلقت نوریه علاوه بر تواتر لفظی از تواتر معنوی نیز برخوردارند.

اگر چه علمای حدیث شناس در اثبات و راه های رسیدن به تواتر شیوه های گوناگون دارند اما همگی در این اصل که از تمامی اخبار یقین به صدور از معصوم حاصل شود و توافق بر کذب نفی گردد با هم متفق اند. این روایات چنین خصوصیتی را بوضوح داراست. البته نه برخی از آنها بلکه با چشم انداز کلی به اجزاء تمام روایات خلقت نوریه.

برخی از محدثان معتقدند:

«اینکه خداوند بلند مرتبه اهل البیت علیهم السلام را نورهایی از نور

۱- همان/ ۲۱۶.

خودش، پیش از خلقت هرگونه آفریده اش آفرید، آشکار است (و نیازی به دلیل نیست) و احادیث بهمین مضمون (پیرامون نخستین موجودات آفریده شده) به «تواتر معنوی» وجود دارد».((۱))

برآیند مجموع احادیث نوریه از صحیح السند، ضعیف السند، معتبر السند، مجهول السند و مرفوع السند و ... همان تواتر معنوی را افاده می کند که با قطع نظر از علو متن و معانی بدیع و بی بدیل که جز از زبان اهل البیت علیهم السلام هرگز از زبان افراد دیگر نمی تواند بیرون آمده باشد.

۲- علو متن: دومین اصول بازیافتی احادیث تاریخ نخستین ائمه علیهم السلام یا تاریخ نوری آنها، معانی بلند و دقیق است که با قطع نظر از زنجیره سند به تنهایی گویای صدور از معصومین علیهم السلام است و همین امر برای استفاده در

تمامی مباحث کفایت می کند اگر چه همه اسناد آن از ضعیف و مجهول تشکیل می شد.

یادآوری و نقل این گونه معانی برومند و بکر و بی بدیل از نوع نور برای آنانکه تجربه نور پذیری معنوی دارند، بسیار شیرین و فهم آن آسان است. اما برای آنکه حتی یک جرقه نوری در امتداد زندگی خود ندارند، فهم، درک و پذیرش خلقت نوریه تا حدودی دشوار و سخت است.

اهل البیت علیهم السلام در این متن، با قطع نظر از تنوع سندی آن، از جریانی برای ما خبر می دهند که جز آنان هیچ موجودی نبوده و نمی توانست باشد. تنها از خداوند و متصل با خدا سخن می گویند، از نخستین فعل او و اولین موجودش با

۱- شرح الزیارت الجامعه الکبیره/ ۲/ ۲۵۲.

تمام کیفیت و کمیت گزارش می دهد، همان جا که خود حاضر و ناظر بودند.

در معارف بلند شیعه گمان نمی رود از این موضوع بلندتر و اساسی تر و زیر بنایی تر وجود داشته باشد. بحث فروتر از خداوند و فراتر از تمام موجودات. نور پردازی حق، نور پذیری نور حق، آفرینش نور از آفریدگارنور و...

بنابراین مجموع متن چنانچه کنار یکدیگر چیده شوند خود به خود برای حصول یقین ما از صدور از معصوم کفایت می کند و نیازی به بررسی هیچ سندی از اسناد هیچ یک از احادیث خلقت نوریه نیست. سخن صدور نخستین موجود و شکل گیری نظام هستی از آغـاز تـا پایان همراه با تمام این ریزه کاری ها و بیان همه جزئیات، موضوع ساده نیست که بتوان آن را در یک لحظه برای افراد مخـاطب بـازگو کرد. چنانچه در احادیث خلقت نوریه همین امر را شاهـدیم. برخی تمام عمر را در این مسـیر سپری کرده و از تجربیات فکری فلسـفی همه نوابغ و نخبه گان بهره برده انـد اما باز هم گنگ و مبهم مطالبی در این موضوع نگاشـته اند.

۳- همگونی بـا مرجع نهایی: مطالعه، بازبینی، تحلیل و ژرف نگری و همه جانبه نگری در کل نظام و ساختمان احادیث خلقت نوریه ما را به این حقیقت رهنمون می سازد

که هیچ یک از آنها به تنهایی و یا در کل سیسـتم، یا تک تک روایات و یا مجموع آنها با معارف بلند ظاهر و باطنی و خطوط کلی قرآن کریم در موضوع آفرینش نه تنهـا ریزترین ناهمگونی و ناسازگاری نـدارد که با سـطح و عمق آیات خلقت همسو و کاملاً هماهنگ است و دارای معانی واحد و مشترکی هستند.

آفرینش و خلقت در قرآن منحصر به پروردگار است و هرگز شریک و

همتایی در خالقیت او در هیـچ موردی از آیات وجود نـدارد. همین حقیقت در تاروپود تمامی احادیث تاریخ نوری اهل البیت علیهم السـلام درهم تنیده شده است و از آغاز تا پایان آفرینش همگی به خداوند مرتبط و نسـبت داده می شود. کوچک ترین نوع و فرودست ترین مراحل خلقت از ائمه علیهم السلام نفی شده است و هرگز به هیچ یک خلقتی را نسبت نداده اند.

آنها در کل احادیث خلقت تنها یک جایگاه دارنـد و آن «حلقه واسـطه در فیض» بودن آنهاست که خود بصورت مسـتقیم نور را از خداوند دریافت می کنند سـپس با دسـتورپروردگار آن را به دیگر مراحل هستی منتشـر می سازند. بدین سان، هیچ فقره، صـدری، ذیلی، میـانه ای، واژه ای و آوایی از احـادیث که بوی خـالقیت ائمه علیهم السـلام از آن به مشـام آیـد یـا بـا آیـات و واژگان وحی تضاد وناسازگاری داشته باشد، وجود ندارد.

قرآن در بررسـی اسـناد و متن روایات مرجع نهایی و داور اصـلی به شـمار می آید. چنانچه حدیثی از نظر سند صحیح و از نظر متن با قرآن ناسازگار باشد (برفرض محال) قطعاً به چنین روایتی نباید اعتنا کرد. همین گونه است ضـعیف السند و... که اگر با چهـار چوب معارف قرآن ناسازگار و یا متضاد و ناهمگون بود بایـد به دیوار زد؛ «فاضـربه الی الجـدار»! در واقع قرآن و سـنت مکمل یکدیگر است و این مهم در خلقت نوریه بوضوح استفاده می شود.

۴- مقایسه آیات خلقت و روایات: برای مقایسه میان آیات خلقت و خلقت نوریه ناگزیریم یکی از احادیث را کامل بنگاریم:

«عن انس عن النبی | قال: ان الله خلقنی و خلق علیاً و فاطمه و الحسن و الحسـین قبل ان یخلق آدم علیه السـلام حین لاسما مبنیه و لاأرض مدحیه و لا ظلمه و لا نور و لا

ص: ۱۱۸

شمس و لاـ قمر و لاـ جنه و لاـ نـار. فقال العباس: فكيف كان بـدأ خلقكم يا رسول الله؟ فقال: يا عَم! لما اراد الله ان يخلقنا تكلّم بكلمهٍ خلـق منهـا نوراً، ثم تكلّم بكلمه اُخرى فخلق منهـا روحـاً. ثم مزج النور بـالروح، فخلقنى و خلق علياً و فـاطمه و الحسن و الحسـين، فكنا نسـبحه حين لا تسبيـح و نقـدسّه حين لا تقـديس. فلما اراد الله تعالى ان ينشـئ خلقه؛ فتق نورى، فخلق منه العرش فـالعرش من نـورى، و نـورى من نور الله و نورى افضـل من العرش ثم فتق نور أخى على، فخلق منه الملاـئكه فالملاـئكه من نور على، و نور على من نور الله و على أفضـل من الملاـئكه. ثم فتق نور إبنتى (فـاطمه) فخلق منه السـماوات و الاـرض، فالسـماوات والاـرض من نور ابنتى فـاطمه ونوراً و بنتى فـاطمه من نور الله وابنتى فـاطمه افضـل من السـماوات و الاـرض. ثم فتق نور ولـدى الحسن و خلق منه الشمس و القمر، فالشمس و القمر من نور ولدى الحسن و نور الحسن من نورالله، و الحسن افضل من الشمس و القمر. ثم فتـق نـور ولـدى الحسـين فخلـق منه الجنه و الحور العين. فـالجنه و الحور العين من نور ولـدى الحسـين و نور ولـدى الحسين من نور الله و ولدى الحسين افضل من الجنه و الحور العين».((۱))

۱- تأويل الآيات/۱/ ۱۳۸ ؛ بحارالانوار/۱۵/ ۱۰.

فاعـل خلق در تمـامی مراحـل - چه فعـل رامعلوم بخوانیم یا فعل را مجهول- خود خداونـد است و در تمام مراتب هستی هرگز بویی از شـریک ائمه علیهم السـلام در خالقیت به مشام نمی رسـد. آنگاه با عمومات {الله خالق کل شـی}((۱)) و دیگر آیات مقـایسه کنیـد جز همـاهنگی معنـوی چه چیز به دست می آیـد؟! از هزارهـا واژه یکی بـوی غلـو والوهیت نسـبت به ائمه علیهم السلام نمی آید و نور خداوند در نهایت از همه می تابد.

نفی دروغ پردازی ها

فرض محـال کـه محـال نیست! چنـانچه برخی بر این پنـدار و بـاور انـد که احـادیث خلقت نـوری اهـل الـبیت علیهم السـلام را دوسـتداران یـا دشـمنان آنهـا جعل کرده انـد، بایـد انـدکی درنگ کرد و جاعل را شـناسایی نمود. بر فرض جعل، جاعل با هر انگیزه که باشد یا دوسـتان ائمه علیهم السلام هستند یا دشمنان آنها صورت مسأله بخش سومی را بر نمی تابد مگر آنکه بجای حـل، صورت مسـأله را پـاک کنیم. دروغ پردازان از هر دو صـنف یـا عالمـان و دانایـان هسـتند یـا جاهلان. باز صورت سومی برایشان متصور نیست.

۱- چنـانچه شـایعه سـازان از دشـمنان دانا و عالمان مخالف اهل البیت علیهم السـلام باشـند بایـد گفت: هرگز در تاریـخ چنین حقایقی دیـده نشـده است. دانشـمندان دنیا طلب توان دیـدن و تحمل فضائل آشـکار ائمه را نداشـتند چه رسـد به ویژگی های ممتاز و پنهان و بلنـد آنان. آن هم از این گونه فضائل اسـرارآمیز که ریشه ای تاریخی و... خود را بسوزاننـد. نفرین ائمه علیهم السلام سالها از بالای منابر و بلند گوهای مساجد در زمان خلفای اموی و مراسم درونی در دوران بنی عباس؛ برای آنکه

۱- زمر/۶۲

انـدک آشـنایی ابتدایی با تاریخ ائمه علیهم السـلام دارند، پوشـیده نیست. همین طور ساخت حدیث حتی برای دیگران خلقت نوری در برابر اهل البیت علیهم السـلام قایل شـدن عمل تحریف شـده دیگر دشـمنان آگاه پیشوایان پاک بود که حافظه تاریخ آن را هرگز فراموش نخواهد کرد.

۲- تراوش و آفرینش چنین معـانی بلنـد و راز گشـایی از اسـرار نخسـتین خلقت، از تـوان علمی و فکری نخبه گـان نوابـغ و تیز هوشانی که تمام عمر در این ره کوشیده اند، بر

نیامده و مانند این مفاهیم از آنان در دست نیست؛ چگونه سیاسـتمداران حرفه ای و دشمنان دانا در صدد کینه اهل البیت علیهم السـلام بر آمـده انـد و این معـانی بزرگ تر از ذهن و مفـاهیم برتر از فضای تنگ، تاریک و خشک ذهن و انـدیشه های بیمار خود را جعل کرده اند؟!

۳- بر فرض محـال بـودن عقلی و رسـیدن به این حقـایق، چرا آنـان این مهم را به نـام خود ثبت نکرده انـد همـانگونه که دیگر مخترعین و مکتشـفین با کشف یک مسئاله علمی، هزاران نوع بوق و کرنا راه می اندازند، به نام خود اختصاص داده و به ثبت می رساننـد و برای خود افتخـار، جـاودانگی و مـدال کسب می کردنـد. بنـابراین تراوشات، جرقه ها و اکتشافات علمی خود را هیچ دانشمندی چه دوست یا دشمن حاضر نیست برای دیگری ثبت کند و نسبت دهد.

۴- آیا دشـمن جز سیاکاری برای رقیب کار دیگری انجام می دهند؟ پاسخ مثبت را تنها بی خبران از جهان سیاست حرفه ای و مادی و عرفی امروز، تدارک می بینند نه مؤمنان روشن شده با نور پروردگار. جَعل در جایگاههای

خاص، برای اهداف خاص سیاسی و بهره وری کیش شخصیت صورت می گیرد نه همه جا و در هر مورد.

۵- بر فرض محـال نبودن جعـل، چه سودی دشـمن از آن می برنـد؟ مگر انسان جز کشانـدن سود و بر طرف نمودن آسـیب از خویشتن هدفی دیگری هم دارد؟!

آیا تمام سود و ثمره این جعلیات مهم به جیب ائمه علیهم السلام می رود و هیچ کس دیگری از آن طرفی می بندد؟!

۶- از دشـمنان بی خرد و جاهل هرگز توقع و انتظار جعل چنین احادیثی می رود؟ کدام منصف - چه دوست چه دشـمن - می تواند ادعا کند که افراد نادان این سخنان را جعل و به ائمه علیهم السلام نسبت داده اند؟

۷- چنانچه جاعلی دوست دانای ائمه علیهم السلام و از فرهیخته گان به شمار آید، با نشان و منزلت آنها جعل کاری سازگاری نـدارد. آنها همیشه با بـدعت مبارزه کرده انـد نه آنکه خود بـدعت بیافریننـد. ذوب شـدگان ائمه علیهم السـلام تنها در زنجیره روایی ائمه علیهم السـلام نقش ایفا کرده انـد یا بیرون از آن در تفسـیر سـخنان وحیانی آنها تلاش کرده انـد. آنها با تقیه اشـعه های طلایی

کلمات ائمه علیهم السلام را از جان خویش عبور دادند و خانه های تاریک جان را روشن ساختند.

۸- اصل ادعا و باز گویی جعل، تهمت و شایعه سازی بدتر از خود جعل، بر فرض محال، با انگیزه های نامرئی مطرح می شود. آیـا بـا تهمت زدن می توان دروغ بودن یـک مطلب را ثـابت کرد؟! چه ادعایی، دلیلی، شواهـدی و قرائنی در دست داریـد که احادیث خلقت نوریه را جعل می شـمارید. آیا پشت این تهمت و افترا انگیزه های فراوان خائنانه و صورت دشـمنان کینه توز و قسم خورده اهل البیت علیهم السـلام و مقدسات دینی پنهان نشده است؟ با جعلی خواندن و ضـعیف شمردن روایات میخواهند فضائل بی شـمار اهل البیت علیهم السـلام را حـذف یا نفی و حداقل کم رنگ کنند. تنها معیار برای صداقت مخالف، هنگامی ثابت می شود که بتوانـد یک حقیقت فرامادی را جز آنچه را اهل که البیت علیهم السـلام بیان کرده انـد. با عقل یا نقل یا قلب برای ما کشف و بازگو کند آنگاه صدق مطابقت با واقع او و ساختگی بودن احادیث ما آشکار خواهد شد!!!

ص: ۱۲۲

۹-اگر برخی الوهیت و تقدس و ماورایی بودن ائمه علیهم السلام را از این احادیث نتیجه می گیرند و گرفته اند، باید گفت: با صراحتِ تمام احادیث خلقت نوریه، چنین ادعایی کـذب محض به حساب می آیـد؛ زیرا آنها با اینکه نزدیکترین موجودات به پروردگار و واسطه فیض هستند، هیچ نقشی در خالقیت ندارد. اما تمامی این صفات عین افاضه اشراقیه و نور پردازی الهی اند نه چیزی خارج از آن همانگونه که خود فرموده اند:

«أنا خلق مخلوقون و انه منزه عن صفاتنا ... فانطقها بتوحیده و تمجیده... لان اول ما خلق الله عزّوجلّ ارواحنا...».((۱))

صریح تر از این می توان سخنی برای نفی الوهیت و اثبات عبودیت ائمه علیهم السلام ارائه داد؟! افزون بر اصل خلقت خود به دست خداونـد، به امکـان و نیـاز صددرصـدی خویش به پروردگاراشـاره می کننـد و حـتی گویـایی و سـخن گفتن خود را به قـدرت الهی نسبت می دهنـد. در بقا و اسـتمرار حیات با کلمه «انا خلق و مخلوقون» نیز خود را نیازمنـد حق می دانند و با ذکر «منزه عن صفاتنا» تفاوت میان خویش و حق ارائه می کنند.

۱۰- نفی نور با تجربه نوری: فوران، ریزش وجوشش نور همراه با نور پردازی و نور پذیری، نور افشانی، انعکاس نور، پرتو نور و امتداد نور را تنها

۱- عیون اخبار الرضا/ ۱/ ۵۴۰/ باب ۲۶.

کسی درک می کند که حداقل یکبار در زندگی شخصی و سیر معنوی خویشتن آن حقیقت را تجربه کرده و شیرینی آن را چشیده باشد اما افرادی که در طول عمرشان کوچک ترین جرقه نوری از ژرفنای روح شان بر نتابیده و راهرو های جان را عطر آگین نساخته اند، چگونه می تواند نور را تعریف، مراحل آن را تبین و تفسیر، معانی بلند آن را دریابد و مراحل آن را بفهمد؟

یا فراتر از این حقیقت، با گستاخی و بی ادبی و ناشیانه سخن گفتن چنین حقایق جاری و وجود معنوی را انکار کند، نفی نماید یا سست جلوه دهد؟

بهتر است این بیماردلان و کوتاه خردان و تاریک ضمیران به یک سفر معنوی نه درونی بلکه بیرونی برای کسب تجربه و درک بهتر نور به دیار نور یکی از آستان نورانی ائمه علیهم السلام سفر نوری کنند. نه از ساحت آنها که شایستگی نورگیری او را باید از پروردگار عاجزانه خواست که از نور پذیران او، نقد بدون نسیه، رو در رو نه با تماس تلفنی یا اینترنتی داستان نور را بپرسند. پس از آن یا دگرگون شده به عناد و لجبازی شان بیشتر افزوده می شود که البته آنها گدایان آستان خود را محال است رو گردان کنند و نا امید برگردانند و کریمانه و با گذشت خویش با ما بی ادبان بیماردل و بی خرد برخورد نکنند و با دیده مهر ننگرند! یا آنکه همان لحظه

جرقه های نور قلب ما را روشن می کند و برکرانه روح ما خورشید معنویت نور می افشاند. این احتمال نزدیکترین گمانه زنی به ساحت قدسی و نور وجود اهل البیت علیهم السلام به شمار می رود. پس:

هی مگو ما را بدان شه بار نیست

باکریمان کارها دشوار نیست.

ص: ۱۲۴

شایسته بود تجربه نور پرداز و نور پذیری جانباز حجت الاسلام صادقی را فراروی چشمان دُریاب و تیزبین شما خوانندگان می ریختیم اما افسوس که با وضعیت پژوهش، سازگاری ندارد.

ص: ۱۲۵

فصل چهارم : نخستین نور پردازی در چینش نظام آفرینش

اشاره

ص: ۱۲۷

مقدمه:

اشاره

چگونگی پیدایش، قلمرو آفرینش و گستره جوشش نور، از نور پرداز همراه با جزئیات دیگر در این فصل تبیین، تفسیر و بررسی می شود. خلقت نور نخستین خود بخود گویای وجود پیش تر از خویش است که او را پدید آورده باشد. بهمین دلیل اصول و زیر بناهایی دارد که پیش از آن باید آشکار گردد. نخست اصول اعتقادی گرد آمده و تقطیع شده از کل روایات خلقت نوری بعنوان«هست ها» یاد آوری وسپس به تحلیل «چگونگی ها» آن پرداخته می شود.

۱ – توحید، اصل زیر بنای خلقت نوریه

«خدا بود: -هان، خداوند منزه و بلند مرتبه یکتا بود و در یکتایی اش یگانه و بی همتا((۱)) خداوند بود در حالی که بودی نبود((۲)) و غیر از او هیچ نبود((۳)) هرگز کسی و چیزی نبود تا مقام یکتایی او را بر طرف سازد.((۴)) همیشه و پیش از همه

۱- بحار الانوار/۱۵/ ۱۳.

۲- کافی/۱/۱۴۱.

۳- . بحارالانوار/۱۵/ ۲۳.

۴- کافی/۱/ ۱۴۲.

بود، چنـانکه با او و همراهش چیزی نبود((۱))، او آغازگر بود همانگونه که پایان دهنـده خواهد ماند و آشـکار است، چنانکه نهان است.((۲)) هر جا روکنی چهره دلربای او را می بینی((۳)) او اوّل پیش از هر اوّلیت و آخر پس از هر آخریت شمرده می شود((۴)) موجودیت او پیوسـته پیش از هر موجود بود، همـانگونه که بوجود آورنـده موجودیت هر موجود است. چنانکه پس از

نابودی تمام موجودات موجودیتش استوار می ماند((۵)).»

در خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام ازلیت، همیشگی و قدمت وجود خداوند، بعنوان اصل مسلم، قطعی، زیر بنایی و فرض واقعی و انکـار ناپـذیر پیش از تمـام موجودات به شـمار می آیـد. از این رو، هیـچ چیزی دیگری پیش از خداونـد فرض تصور وجودی نـدارد. همـانگونه که در کنار او چیزی وجود نـدارد. با این مهم از یکسو وحـدت، یکتایی و یک تویی، وحـدت حقه حقیقیه برای خداونـد اثبـات می شود و از دیگر سو، نفی شـریک و قـدمت و الوهیت اهـل البیت علیهم السـلام و هر شـریک و همتـای دیگر از پروردگـار صـورت می گیرد. افزون بر این علت العللی و واجب الوجود و مقـام غیب الغیوبی تنهـا برای او می زیبـد. چنـانچه آغازگری نباشـد آغازی نیست و هرگز طول و عرض هستی و فرجام آن نیز نخواهـد بود و هر چیزی پوچ و بی معنا تلقی می گردد. بنابراین، صفت ازلی بودن، قدیمی بودن،

۱- بحار الانوار/۵۴/ ح ۴۹.

۲- حدید/۳.

۳- بقره/۱۱۵.

۴- نهج البلاغه/ خ ۱۰۱.

۵- مهج الدعوات/۸۵.

علت العلل واقع شدن و آغازگر نقطه

هستی تنها زیبنده پروردگار است و بس.

«عن ابی الحسن الرضا علیه السلام أُنّه قال: إعلم علّمک الله الخیر. أنّ الله تبارک و تعالی قدیم و القدم صفه دلّت العاقل علی أنّه لاـ شیٔ قبله و لاـ شیٔ معه فی دیمومیته. فقد بان لنا باقرار العّامه معجزه الصفه أنّه لا شی و لا شی مع الله فی بقائه، لم یجز أن یکون خالقاً له، لیبیّنه لم یزل معه فکیف یکون خالقاً لمن لم یزل معه؟ و لو کان قبل شیٔ کان اوّل ذلک الشی لا هذا و کان الاوّل أولی بأن یکون خالقاً للثانی».((۱))

تعین و اوّلیت و یا قدمت و جاودانگی پروردگار در کلام امام رضا علیه السلام :

۱ - خداوند منزه و بلند مرتبه همیشه و پیش از همه چیز بوده و هیچ چیز دیگر پیش از او و همراه او متصور نیست؛

۲ - پیش از خداوند موجود دیگری بوده است البته پیش از آن دیگر نمی توان موجودی را تصور یا فرض کرد؛ زیرا به تسلسل می انجامد که بطلان آن در مقام هستی و فیض رساندن آشکار است و نیازی به استدلال ندارد؛

۳ - همراه خداوند موجود دیگری بوده است و خداوند نیز در کنار او قرار داشته و تنها یکی خدا و دیگری همراه خدا چه پیرو یا شریک.

۱- توحید، صدوق/۱۲۵.

نخست امام به گزینه ی اوّل استدلال می کند و آن اینکه تنها قدیمی دانستن یک حقیقت خود به خود همه فرض وجودهای دیگر پیش از قدیم را نفی می کند؛ زیرا قدیم یعنی آنکه پیش از او چیزی نباشد، حالا اگر چیزی پیش از آن تصور شود همیشگی فرضش باطل می شود. بنابراین فرض قدمت دایر مدار دو حقیقت بیش نیست یا قدیمی هست یا نیست. اگر باشد همین ویژگی هر خردمندی را به یکتایی و جاودانگی در ماهیت و طبیعت خود به یکتایی راهنمایی می کند و نیازی به قرینه ی برونی ندارد.

گزینه ی دوّم روشن است؛ زیرا هراندازه با خرد پیش رویم ناگزیر در جای و رو به روی موجودی قدیمی باید بایستیم وگرنه زنجیره تسلسل ادامه می یابد و هستی بوجود نمی آید و این بر خلاف وجدان، عقل و حقایق بیرونی است. چنانچه به موجود پیش از خداوند برسیم همان آفریننده و خداست نه اینکه ما نام او را خدا می نهیم حقیقتی که پس از او قرار دارد مخلوق می شود.

گزینه ی دوّم، بطلان شرک است و آن این که اگر موجودی کنار خدا و مستقل باشد مستقل، پس خدا او را نیافریده یا باید از اوّل موجود ذاتی خود بخود موجود باشد که دو تا خدا می شود و آن محال و ترکیب را می رساند نه بساطت را یا این که آن دو را کسی دیگری آفریده است که به گزینه اول بر می گردد. در هر دو صورت نقش خدایی واحد نفی می گردد چیزی که، در پی اثبات آن هستیم به عکس آن می رسیم.

۲- نفی غیر خدا، اصل دیگر

اشاره

«دیگر هیچ نبود:- نه عرشی آفریده شده بود نه کرسی نه لوحی ونه قلمی نه

بهشتی و نه جهنمی.((۱)) همانگونه که نه ملائک بود و نه فرشته مقربی نه دارنده روحی بود و نه غیر آنها((۲)) نه معلومی بود و نه مجهولی بود،((۳)) پیش از آنکه دنیایی خلق شود و آشکار گردد((۴)) و یا آخرتی معنی یابد (و استوار گردد)((۵)) هنوز آسمانی بنا نشده بود و زمین نگسترده بود. نه تاریکی وجود داشت و نه روشنایی بود و نه خورشیدی (نورمی افشاند)((۶)) و نه، ماهی می تابید. نه ستاره درخشانی بود و نه ستاره حرکت کننده و نه باد برانگیزاننده((۷)) نه مکانی بود و نه جایی نه شبی بود نه روزی و نه هوایی((۸)) نه آبی و نه دریایی((۹)) نه ابری نه بارانی و نه نسیمی((۱۰)) پیش از آفرینش آدم و حواء((۱۱)) پیش از نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحِاق، یعقوب، موسی، عیسی، داود، سلیمان و تمامی انبیاء((۱۲)) بدون آنکه هر

۱- معانی الاخبار/۳۰۶.

۲- بحار الانوار/۱۵/ ۴۶.

۳- همان/۱۵/ ۴۱.

۴- همان /۱۵/ ۷.

۵- . همان /۵۴/ ۴۶.

۶- همان / ۱۵/ ح۱۱.

۷- همان /۴۵/ ۱۳۱.

۸- همان /۱۵/ ح ۴۱.

۹- همان /۱۵/ ح۲۸.

۱۰- همان /۳ / ص ۳۰۶.

۱۱- همان / ۱۵/ح۴۸.

۱۲- همان /۱۵ /ح ۲۸.

آدمی پدید آید((۱)) و یا هر مخلوقی دیگری آفریده شود((۲)) یا گوینده در آن عالم سخن راند، پس او بود درحالی که بودی نبود((۳)) نه محکمی بود نه متشابهی نه یادآوری شده ای ونه فراموش گشته ای و نه چیزی که بتوان نام شی را بر آن از اشیأ نهاد. نه وقتی وجود داشت و نه هنگامه ای وجود می یافت، نه چیزی ایستاده بود و نه تکیه گاهی که بدان تکیه کرد و نه پایه ای که برای اشیاء بر پاداشت».((۴))

بی تردید نگاههای چشمان نافذ، دریاب و تیزبین خواننده ارجمند به ادعایی که از آغاز پژوهش نگاشته و طرح شد، همین جا آویخته شد و کمی دلیل قانع کننده به دست آورد. نگفتم که فلسفه نمای کور و تاریک از آغاز خلقت ارائه می کند و... امّا داده های وحیانی بسیار شفاف، دقیق، ریز و باریکتر از مو حقایق آغاز آفرینش را می شکافد و فراروی چشمان قرار می دهد.

پس از اثبات اصل وجود یکتا و بی همتای پروردگار، پذیرش و یکتایی وجود او هر چیز دیگری مقارن یا مقدم بر ذات یگانه و صرف وجود نابش را رد و نفی می کند؛ حتی نور نخستین اهل البیت علیهم السلام را. در واقع تمامی این نفی های بی شمار از تمام مراتب هستی چه عالم جبروت، ملکوت و ناسوت و چه ابعاد جهان مادی، ما را برای اثبات قطعی و تردید ناپذیر یک حقیقت واحد و بسیط راهنمایی می کند و آن توحید و یگانه دانستن آفریدگار است. پیامد این موضوع در نگاههای دیگر فلسفی و عرفانی یا کلامی کامل تر آشکار می شود.

۱- همان /۱۵/ ح۱۲.

۲- همان /۱۵/ح ۱۳.

۳- توحید، صدوق/ باب ۲/ ح ۱۷.

۴- بحار الانوار/۵۴ / ۵۰۹.

داده های ناب وحیانی:

«...عن أبی اسحق اللثیّ قال: لی أبو جعفر علیه السلام : یا ابراهیم إن الله تبارک و تعالی لم یزل عالماً قدیماً، خلق الاشیاء لا من شیء، و من زعم أن الله عزوجلّ خلق الاشیأ من شیء فقد کفر، لأنه لو کان ذلک الشیء الذی خلق منه الاشیأ قدیما معه فی ازلّیته و هوّیته، کان ذلک أزلیاً بل خلق الله عزوجلّ الاشیا کلّها لا من شیء. فکان ممّا خلق الله عزوجلّ أرضاً طّیّبةً ثم فجّر منها ماء عذباً زلالا، فعرض علیه و لایتنا اهل البیت علیهم السلام فقبلها فأجری ذلک المأ علیها سبعه أیام حتی طبقها و عمّها نضب ذلک المأ عنها فأخذ من صفوه ذلک الطین طیناً فجعله طین الائمه علیهم السلام ثم أخذ ثفل ذلک الطین فخلق منه شیعتنا». ((۱))

گزیده استدلال به آفرینش و ابداع و ایجاد:

۱ - اشیا پیش از آنکه بوجود آیند و آفریده شوند بوده و وجودی مطوی داشته اند امّا کیفیت وجودی آنها به صورت پنهان و خفا و متراکم بوده است. خداوند تنها همین موجودات با وجود پیشین را بسط داده و چه بسا در برخی مراحل خلقت آنها را ترکیب کرده و با یک صورت و شکل دیگر ارائه نموده و مراحل هستی را چیده است.

۲ - فرض دیگر بر این حقیقت استوار است که خداوند موجودات را از

۱- علل الشرایع/ ۲/ ۲۹۵.

هیچ آفریده است. اشیا نبودند، بود شدند. آفرینش غیر از نو ایجاد کردن چیزی که نبوده، هیچ معنی دیگری را برنمی تابد.

فرض نخست ما را به شرک و ازلی بودن اشیاء دیگر نه بیرون از خدا که در درون خدا منتهی می کند و این همان چیزیست که خدا را ناتوان جلوه می دهد، قدرت او را محدود می سازد و وجود او را مرکز تراکم کیفی همه موجودات، می پندارند که ابتدا در مراحل خلقت اشیا پنهانی و ازلی بودند سپس آنها از او جوشیده فوران کرده و بیرون آمده است.

فرض دوّم صحیح ترین نظریه در خلقت به شمار می آید و آن اینست که پروردگار، با توانایی نامحدود و قدرت مطلق، همه موجودات را پدیدآورد، آفرید و خلق کرد، موجودات که نبودند و هیچ سابقه ی هستی پیش از آن نداشتند.

نفی نظریه صدور:

اشاره

امام علیه السلام در پایان نمونه ای بسیار دقیق می آورد، آفرینش زمین پاك و بیرون آوردن آب از آن را که فرآیند آفرینش به حساب می آید.

الف- دلیل قطعی عقلی

بر اساس فرضیه ی نخست، باید قایل شد که اشیا در درون حق پنهان بوده و همیشه بوده اند از جمله زمین که جسم و ماده است و باید از وجود همیشگی او جوشیده باشد. در آن صورت سنخیت میان خداوند و زمین را باید با چه حلقه و اسطه ای در نظر گرفت؟! امّا در آفرینش با حفظ حلقه های واسطه همگی آفریده شده به شمار می آیند و قدرت حق نامحدود نمی شود. چنانکه لازمه قطعی قول صدور محدود شدن قدرت خداوند است و قرار دادن فعل الهی را با تحلیل در چهارچوبه عقلی در یک تنگنای وجودی خاص که خداوند فراتر از آن مجرا

ص: ۱۳۶

نمی توانـد در مجرای دیگری کـاری انجـام دهـد. این یقین مجرای خاص برای فعل الهی وانکار کردن دیگر مجراها با قـدرت مطلقه الهی سازی ندارد؛ زیرا فرض تصور مطلق قدرت جاری شدن فعل را از هر مجرای قطعی و امر مسلم می شمارد.

بنابراین زمینه و بستر جدای از قدرت پروردگار برای موجودات و شکل گیری و پیدایش آنها فراهم دیدن همان ازلی پنداشتن می شود. قدرت الهی چیزی است که در او ماده و مادیات وجود ندارد.

آری! می توانـد ماده را بیافرینـد امّا در خود قدرت ماده نهفته و نهادینه شده نیست تا بگوییم موجودات از آن ماده خلق شدند. آفرینش همین کلمات خود بهترین قول بر نبود همیشگی و پیشین آنها در فضای ذهن و اندیشه ی ماست که آفریده ایم. افزون بر آنچه یـادآروی شـد، نظریه آفرینش را نقـل منصـوص از ائمه علیهم السـلام تأییـد می کنـد و نظریه صـدور را رد و نفی می نماید.

ب- دلیل نقلی قطعی

«زنـدیقی (که کفرش را پنهان و ایمانش را آشـکار می کرد) از امام صادق علیه السـلام پرسـید: خداوند اشـیاء را از چه چیزی آفرید؟ امام پاسخ داد: از هیچ چیز! چگونه از هیچ چیز، چیز پدید آمد؟

هان! اشـیا در واقع دو صورت آفرینش بر می تابند: یا از شـیء آفریده شده است یا از غیر شـیء. اگر اشیا از شیء برون آمده و فوران کرده باشـد، نـاگزیر با آن شـیء همواره بوده انـد و آن موجود قـدیم به شـمار می رود در حالی که موجود قـدیم هرگز بوجود آمدنی، نابود شدنی و دگرگون شدنی نیست. آن شیء قدیم جوهر

واحد و رنگ واحدی داشته باشد (نه گوناگون). از این رو، رنگ های متفاوت و جواهر متعدد در عالم هستی از کجا این گونه ساخته شدند؟ اگر آن جوهر واحد زنده باشد، چگونه مرگ از آن زاییده می شود؟ و اگر مرده باشد چگونه زندگی از آن جوانه می زند؟ در حالی که سزاوار و منطقی نیست شیء پا برجاو زنده، مرده برون دهد. چون از موجود زنده هرگز مرده برون نمی آید؛ زیرا او پیوسته زندگی همیشگی دارد. همین گونه از مرده همیشگی که هرگز زنده نمی شود (زنده نمی روید) چون مرگ او را در خود فروبرده است و مرده را توان و تداوم نیست.

از کجا گفتند: اشیا همگی ازلی هستند؟

این عقیده جماعتی است که مدیریت ذاتی الهی را نپذیرفتند و فرستادگان و اندیشه های آنان، پیام آوران و إخبار شان را تکذیب کردند و کتاب های ا ینان را افسانه شمردند و برای خود بر پایه آراء و یافته های عقلانی، دین ساختند...»((۱))

۳- هدفمندی اهل البیت (ع) اصل آفرینش

هدفمندی خلقت: ... خداوند فرمود: من برای خودم گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم، بدین سان آفریدگان را خلق کردم تا مرا بشناسند.((۲)) خداوند منزه و بلند مرتبه دوست داشت موجودات را بیافریند تا آنان بزرگی او را بزرگترین، و پادشاهی وی را برترین و شکوه او را پرشکوه ترین صفات حق بر شمارند((۳)) خداوند با آشکار ساختن قدرت و نیرومندی خود آنان را آفرید تا

۱- احتجاج/۲/ ۷۹.

۲- مقاصد الحسنه/۱۵۳.

۳- بحارالانوار/ ۳/ ۳۰۶.

فرمانبرداری برای شان وظیفه باشـد و بـدان سـبب خوشـنودی او را به دست آورنـد. آنها را آفریـد تا از خداونـد سود برند و به سرای جاودان آرمند.((۱))

آفرینش آنان برای نمایانـدن و آشـکار ساختن حکمت خداونـد و نفوذ علم او و پـذیرش مدیریت او بود.((۲)) چنانچه پیامبر نبـود هرگز افلاک (و دیگر موجودات) را نمی آفریـد.((۳)) همـانگونه که اگر علی علیه السـلام نبود هیـچ گاه خداونـد دیگر موجودات را پدید

نمی آورد».((۴))

با یادآوری این اصل زیر بنایی در خلقت نوریه، بطلان، پوچی، اتفاق و تصادفی بودن آفرینش آشـکار می گردد. چنانکه خود فرمود: {أفحسبتم أنها خلقناکم عبثاً و أنکم الینا لا ترجعون}. (مؤمنون(۱۱۵).

بنابراین اهل البیت علیهم السـلام پیش از آفرینش نور وجودی شان یکی از مهمترین اهداف خلقت به شـمار می آیند. تا پدیده خلقت نه تنهـا بیهوده، بـازیچه و پوچ جلوه نکنـد که معنی دار، هدفمنـد و نظام منـد سـراپای هستی درک شود و آغاز، بسط و تعمیق و پایان موجودات، فرمولهای حاکم و جاری بر آنها برای بنـدگان مشـخص گردد. شـناخت فرمانبرداری و معرفت والای خود پروردگار، عشق و محبت به بنـدگان برای نور رسانی به آنها و بهره وری آنها از خط وجود و هستی از اهداف دیگر نظام خلقت است. امّا اساسـی ترین انگیزه خلقت همـان وجود اهل البیت علیهم السـلام است که اگر آنها نبودنـد، هرگز موجودات پدید نمی آمدند.

۱- بحارالانوار/۵/ ۳۱۳.

۲- احتجاج/۲/ ۸۰

۳- القطره/۲/ ۵۸.

۴- بحار الانوار/۱۵/ ۱۳.

اخباری بی شماری در این موضوع نقل شده است که برای اختصار یکی دو نمونه یادآوری می شود:

«... فقال |: یا علی! إنّ الله تبارک و تعالی فضَّل أنبیأئهُ المرسلینَ علی ملائکه المُقّربین. و فضّلنی علی جمیع النبیین و المُرسلین. و الفضل بعدی لک یا علّی والائمه من بعدک و إنّ الملائکه لخُدّامنا و خدّام مُحّبینا. یا علّی الّذین یعملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربّهم و یستغفرون للّذین آمنوا لولایتنا. یا علّی... لو لانحنُ ما خلق الله آدم علیه السلام و لَاالحوّاءُ و لَاالجنّهُ و لاالنّار و لَاالسماءَ ولا أرض. فکیف لا تکون أفضل من الملائکه؟! و قد سبقناهم الی معرفه ربّنا و تسبیحه و تهلیله و تقدیسه. لانّ اوّل ما

خلق الله عزّوجلّ أرواحنا. فانطقها بتوحیده و تمجیده ثم خلق الملائکه. فلماّ شاهدوا أرواحنا نوراً واحداً; إستعظمت أمرنا فسبّحنا لتعلم الملائکه. أنا خلق و مخلوقون و أنّه منزهٌ عن صفاتِنا، فسبّحت الملائکهُ بتسبیحنا و نزهتهُ عن صفاتنا...»((۱))

برای تأیید اخبار فراوان شیعه، حدیثی از میان احادیث برادران اهل سنت نقل و سپس به توضیح آن می پردازیم:

«عن ابن عباس، قال: أوحی الله عزّوجلّ الی عیسی: یا عیسی! آمن بمحمّد. و مر من أدرکه من أمتک أن یؤمنوا

۱- عیون اخبار الرضا/باب ۲۶/ ص ۵۴۰.

به. فلولا محمّد | ما خلقت آدم. و لولا محمّد ما خلقت الجنه والنّار...».((۱))

حقـایق، فضائل و ارزشـهای اهل البیت علیهم السـلام چه در عالم معنا، افلاک یا در جهان ماده بی شـمارند که احاطه به آنها و تدوین و ارائه تمامی اگر اگر محال نباشد، اکنون ناممکن است. آنچه در این احادیث آمده است و ائمه علیهم السـلام غرض و اهداف و نهایت آفرینش دانسته شده اند می توان با احتمالات زیر آن را تبیین کرد:

۱ – ائمه علیهم السـلام هدف نهایی و فرض اصلی در نظام خلقت به شمار می آیند. هر آنچه موجودات دیگر دارند همگی به تبع و طفیـل وجود آنهـا دارنـد؛ زیرا همگی مقـدمه و زمینه برای نهـایت نهایی بوجود آمـده انـد که آن پیشوایان پاک باشـند. چنـانچه این هـدف برای پروردگـار وجود نمی داشت هرگز موجودات دیگر را نمی آفریـد؛ زیرا کار بیهوده و پوچ و خالی از آرمان از حکیم مطلق محال و ناممکن است. بنابراین ائمه علیه السـلام علت غایی هستی به شـمار می رونـد و تقدم آن علت بر علت مادی، صوری و فاعلی در علم فاعل ضروری است. اگرچه وجود تقدم عینی و خارجی آن ضرورتی ندارد.

۲ – ائمه علیهم السلام به تناسب جایگاه و منزلت و حلقه واسطه که در نظام عِلّی و معلولی خلقت دارند، چنانچه پیش از دیگر موجودات آفریـده نمی شدنـد و ترتیب و چینش وجودی آنها نظام منـد نمی شـد هرگز فیض به دیگر موجودات نمی رسـید و معلول بی واسطه که سنخیتی میان آنها و پروردگار وجود نداشت، هرگز آفریده

۱- مقتل الحسین خوارزمی/۱/ ۳۳.

نمی شدنـد. آنهـا بـا خلقت نوری خود جایگاه برین و نزدیکترین موجودات را نسـبت به پروردگار به دست آوردنـد سـپس از کانال و مجرای آنها فیض به دیگر موجودات سـرازیر شد. این فرض با غایت وجود فیزیکی ائمه علیهم السـلام در پایان خلقت نیز کاملاً سازگار است و تضادی ندارد.

۳ – هدف دیگر خلقت از آغاز، وسط، طول وعرض و پایان همگی اهل البیت علیهم السـلام هستند و مقدمات و زمینه ها نقش پیرو را بـازی کننـد. بـا این نوع تحلیـل هـدف از خلقت ائمه علیهم السـلام وجود حقیقی قایل شـدن برای غیر اهل البیت علیهم السـلام نفی می شود اگرچه وجود سایه و اعتباری برای آنها می توان قایل شـد که در نهایت سایه بـدون شاخص بی معنا جلوه می کند و نسبت اهل البیت علیهم السلام با خداوند اتحاد نور خورشید با خورشید در نظر گرفته می شود که آن نور برآمده از خورشـید، متصل و همراه خورشـید است. درونمایه و پوسته درونی وجود حقیقی آنهایند و دیگران سایه و اعتبار محض. ازاین رو، هـدف اصـلی خلقت ائمه علیهم السـلام می شود و دیگران هـدف فرعی. اصـل در تمـامی مراحـل وجودی و علمی اولی و آخری بر فرع مقدم است. حق همین گزینه ای سوم است اگرچه فهم آن نیاز به تیزبینی و ریاضت نفسانی دارد. اگر ائمه علیهم السـلام بعنوان درونمایه و هسـته و پوسـته در تمام مراحل هستی وجود نداشـته باشـند، نظام هستی فرو می ریزد و لحظه ای این مراتب پایـدار نمی مانـد. چه در اصـل عـالم نوری، جـبروت، ملکوت و یـا نـاسوت چه در اقمـار وجودی و نظم آنهـا و چه در گستره و ژرفنای آنها.

ص: ۱۴۲

۴ – چگونگی آفرینش نخستین نور

اشاره

«نور نخست؛ خداوند بی هیچ پیشینه ای((۱)) و بدون نیاز به اندیشه ای یا استفاده از تجربه ای، بی آنکه حرکتی ایجاد نماید و یا تصمیم نگران کننده در او راه داشته باشد((۲)) همین که خواست نخستین موجود را بیافریند به کلمه ای سخن گفت که از آن کلمه نوری پدید آمد.((۳)) سپس به کلمه ی دیگری سخن راند و از آن کلمه روح را آفرید. آنگاه نور را با روح در آمیخت.((۴)) پس از آن نخستین موجودی را که بی هیچ الگویی((۵)) از نور خودش تازه پدید آورد و از پوشش بزرگواری اش بیرون کشید((۶)) و چینش پایه ای خلقت را با آن آغاز کرد، آفرینش نور حبیب خود((۷)) محمد | بود((۸)) که در چهار صد و بیست و چهار هزار سال (ما فوق سالهای نوری موجود) پیش از خلقت دیگر موجودات و هستی، خلق گردید.((۹))

ص: ۱۴۳

۱- بحار الانوار/۱۵/ ح ۴۴.

۲- نهج البلاغه/ خ اول.

۳- ارشاد القلوب/۲/ ۲۹۴.

۴- همان.

۵- بحار الانوار/۱۵/ ۴۴.

۶- بحار الانوار/۲۵/ ۲۲.

۷- بحار الانوار/۱۵/ ۴۸.

۸- بحار الانوار/ ۱۵/ ۴۱.

۹- بحار الانوار/۱۵/ ۱۵.

این متن وحیانی افزون بر تأکید ازلیت، قدرت مطلقه و بی نیازی خداوند پیش از آفرینش نور امامان علیهم السلام بر ابداعی و اوّلی بودن نظام آفرینش و کار خلقت که چهارچوبه آن برای نخستین بار پی ریزی شد، صراحت. خداوند بدون تجربه گرایی، اندیشه ورزی و الگوگیری که جزء لاینفک تمامی فعالیتهای بشری است با یک گفتن؛ هست شو! نخستین موجود نوری را «هستی بخشید»؛ {إذا اراد الله ان یقول له کن فیکون}.

سنگ زیرین بنای زیبا، دلربا و بی مانند هستی با نور نخستین اهل البیت علیهم السلام در آغاز مراحل خلقت با دستان مهربان خود پروردگار گزارده شد. این تنهاترین آفرینش مستقیم و بی واسطه علّی و معلولی بود که چسبیده با نور حق، حقایق نوری ائمه علیهم السلام آفریده شد.

چنین حادثه ای نه پیش از آن رخ داده بود و نه پس از آن رخ می دهد. نزدیکترین موجودی که بی هیچ واسطه ای در حلقه های نظام مند هستی خود با خدا پیوند برقرار کرد، تنهای تنها حقیقت نوریه محمد | بود. افتخار، امتیاز و برتری بی مانندی که هیچ موجودی در عالم هستی بدان نایل نشده است و این تاریخ نوری و هویت الهی، غیبی و فرامادی و غایی و آرمانی تنهای تنها از آن ائمه معصومین علیهم السلام به شمار می رود.

آری! پس از خداوند و پیش از هر موجود دیگر، پایین تر از حق و بالاتر از هر خلق نور وجودی ائمه علیهم السلام را خود خداوند گسترانید و تمام موجودات فرو دست آن را با همین نور پوشش داد.

ص: ۱۴۴

اگر چه ترکیب نور وجودی ائمه علیهم السلام امکان و نیازمندی صددرصد آنان را به خداوند اثبات می کند امّا ترکیب نوری آنها با دیگر مراتب و انواع ترکیب ها تفاوتهای جوهری دارنـد. کمترین نیاز در این نوع ترکیب نهادینه شده و آن اصل افاضـه نوری پروردگار و آمیختن فرایند دو فعل نور + روح = نور ائمه علیهم السـلام است که در دیگر مراتب آفرینش و وجهه خلقی وجود ندارد. تنهای تنها در وجهه ربّی قرار دارد. چنانچه در پی خواهد آمد.

سمت و سوی خلقت برای مجود:

۱- سـمت و سوی آن موجود به خداونـد که از وی پدید می آیند و فعل الهی با یک رکن در یک آن تمام کمالات بالفعل را به آن موجودمی دهـد؛ زیرا دلیـل فعل الهی کمال مطلق و اعطاء کامل تمامی خوبیها و سعه ای نهایی وجود به شـمار می رود.]ائمه به همین دلیل نخستین موجودات آفریـده شـده نوری به حساب می آینـد؛ زیرا از یکسو تمامی کمال فعل الهی را یکجا و در آن واحد دریافت کرده اند و هیچ کمال وجودی بالقوه در وجود نوری آنها راه ندارد. از دیگر سو، اصل مخلوق بودن آنها قرار داده شده است تا حلقه ای میانی باشـند برای فیض رسانی به دیگر موجودات و اصل خدایی از آنان برداشـته شود[. به این گونه خلقت وجهه ربّی یا حقیقت نوری گفته می شود. همان گونه که در روایت خداوند به محمد | فرمود: «و أنتم وجهی».

۲- سـمت و سوی خلقی که هر موجودی از نظر جایگاه و چینش مراتب وجودی خود در نظام خلقت کسب می کند نه یکجا، دفعی و بالفعل که به تدریج بالقوه و همیشه؛ زیرا خاصیت مراتب و جایگاه خلقت آن موجود همین تنگنا را

می طلبـد و فراتر از آن نمی توانـد رشـد آنی کنـد. به این گونه از خلقت موجود آفریـده شـده، وجهه خلقی یـا حقیقت مـادی اطلاق می گردد.

چنانچه این نور از فرایند آن دو فعل حاصل نمی شد، هرگز ائمه علیهم السـلام وجود نوری و... نداشـتند. با این ویژگی آنها به موجودات پایین تر از خود دیگر هرگز نیازی ندارد تنها تکیه گاه واقعی و علت وجودی آنها خداوند است.

بر خلاف دیگر موجودات که در سلسـله علت و معلول به علل واسطه نیز تکیه دارند که در آخر تکیه گاهشان به خداوند پایان می یابد. بدین سان بیشترین، بالاترین نزدیکی وسعه وجودی را آنها با خداوند دارند نه موجودات دیگر.

اشتراک آنها با خداونـد در همان نوری است که به آنها تابیده و در واقع جز همان تابش نوری ائمه علیهم السـلام چیز دیگری و حقیقتی ورای همان تابیدن و درخشـیدن نور ندارند. خداوند نورپرداز و آنها نور پذیر شونده، خداوند کانون نور و اصل نور امّا آنها شعاع و پرتوهای نور به شمار می آیند. مانند قرص خورشید و شعاع آن.

همـانگونه که در حـدیث یاد شـد: «لمّا اراد اللّه أن یخلقنا تکلّم بکلمه خلق منها نوراً ثم تکلّم بکلمه أخری فخلق منها روحاً. ثم مزج النور بالروح، فخلقنی و...»((۱))

۵- امتداد نور

اشاره

«طول نور: پیامبر خدا | فرمود: ای سلمان! آنگاه که خداوند مرا از گزیده

ص: ۱۴۶

۱- تأویل الآیات/۱/ ۱۳۸.

نورش آفریده بود، فراخواند و من نیز اجابت کردم. از نور من، نور علی علیه السلام را خلق کرد و او را نیز دعوت کرد و علی نیز اطاعتش نمود.((۱))

محمد و علی بن ابی طالب علیه السلام که از نور واحد آفریده شده بودند ((۲)) در برابر خداوندبخشاینده و فراتر از توصیف چهارده هزار سال (مافوق نوری) پیش از آفرینش آدم و عرش الهی((۳)) قرار داشتند.((۴)) آن دو تسبیح خدا، تقدیس و تهلیل پروردگار می کردند.((۵)) خداوند منزه و بلند مرتبه فرمود: ای محمد! بدرستی که من، تو و علی را نور و روح واحد بدون بدن آفریدم. پیش از آنکه آسمانم، زمینم، عرشم و دریاهایم را بیافرینم. از این رو، همواره تهلیل کننده و تمجید کننده من باشید. سپس روح شما دو تا را یکجا گرد آوردم و آن را یکی ساختم، تا دیگر بار، تمجیدکننده، تقدیس کننده و تهلیل کننده من باشید.((۶)) این دو نور همواره در برابر حق می زیستند، می بالیدند و هیچ گاه خاموشی نداشتند و هرگز رو به کاستی نمی رفتند؛ زیرا هیچ چیز دیگری پیش از آن دو وجودنداشت.((۷))خداوند به نور محمد | فرمود: به شکوه و بزرگیم و برترین جایگاهم سوگند! اگر تو، علی وعترت راهنما، هدایت شده و رشد یافته شما

۱- دلائل الامامه/۴۴۸.

۲- تذکره الخواص/ ۵۱ و احقاق الحق/۵ /.۲۴۷.

۳- مناقب، مغازلی/ ۱۲۱.

۴- بحارالانوار/۳۵/ ۳۱.

۵- فرائد السمطین/۱/ ۴۱.

۶- کافی/۱/ ۴۴۱.

۷- همان.

نمی بودنـد هرگز بهشت و جهنم را نمی آفریـدم. سوگند به صـفاتم که نه مکانی بود و نه زمینی نه آسـمانی و نه ملائکه ای و خلقی که مرا پرسـتش کند. ای محمد| توهم سخن منی، دوست منی، برگزیده منی و بهترین مخلوقات منی. تو دوست داشتنی ترین موجودی به من و اولین کسـی هستی که بـا آن آفریـدن، آفریـدگان از تو جوشـیدن گرفتنـد. پس از تو، دوست من علی امیرمؤمنـان جانشـین توست. بـا او تو را تأییـد می کنم و بـا او تو را یـاری می رسـانم. او را ریسـمان محکم، نور اولیـائم و منار راهنمایی هایم قراردادم».((۱))

پس از آفرینش نور نخستین نور محمـدی | نور پردازی الهی نه تنها متوقف نشـد که زمینه برای پردازش انوار الهی به دیگر مراتب عالم نوری و فرودست آن فراهم شده بود و نورهای بی شماری از آن دو پدید می آمدند. نور علی علیه السلام از نور محمد | به قدرت مطلقه و بی مانند پروردگار آفریده شد. قبل از دیگر انوار الهی. از این رو، نور پیامبر| بر دیگر انوار تقدم رتبی دارد؛ زیرا همه انوار و حجـج الهی از فروزش نور او فروزان شـده انـد. این که حقیقت و مـاهیت نور آنها مشترک، یکسان و همگون آفریده شده تردیدی نیست. چنانکه اگر این همانی، تناسب وسنخیت این انوار نبود، هرگز یکی از دیگری برون نمی آمد.

آری! همه از نور پرورگار، ممکن و عین ارتباط محض به واجب الوجودنـد از این رهگذر تفاوتی میان آنها نیست، «کلهم نور واحد» امّا بهر حال یکی از دیگری ساطع و آشکار گردیده و بیرون آمده است؛ زیرا از شیء واحد جز حقیقت واحد پدید نمی آید.

۱- بحارالانوار/۲۵/ ۱۹.

دلایل خلقت نور علی (ع) پس از نور پیامبر (ص)

۱- خلقت و مراتب نظام مند وجود و تاریخ فیزیکی آنها در عالم ماده و خاک دلیل همین گزینه است؛ زیرا میان آفرینش نوری آنها در عالم نوری و کیفیت چینش وجودی آنها با جهان مادی هماهنگی و مطابقت وجود دارد. این معرفت مهم با شناخت کامل از تمام مراحل تاریخ اهل البیت علیهم السلام بوجود می آید و فهمیده می شود. با این تفاوت که سعه وجودی آنها در خلقت نوری گسترده تر ژرفتر بوده ولی در خلقت فزیکی سعه ای مادی آنها بیشتر و سعه وجودشان محدودتر از عالم نوری منعکس و نمایان شده است.

۲- صراحت أخبار بی شمار از متن احادیث خلقت نوری مبنی بر تقدم رتبی نور وجودی حضرت با پیامبر خدا | پیش از تمامی انوار الهی و مراحل دیگر آفرینش رساننده همین معناست. اگر چه برخی از روایات به تقدم نور تمام ائمه میامین علیهم السلام پیش از هستی اشاره و ظهور دارد که نسبت به نور امیرالمؤمنین علیه السلام قابل تفسیر نیست که برای مراحل آفرینش دیگر موجودات می توان تقدم آنها را ثابت کرد نه در مراتب نوری خود آنها.

۳- تواتر اخبار فریقین در تقدم خلقت نورآن دو پیش از تمام انوار خداوند و چه بسا در برخی از موارد آن دو را نور واحد بر آمده از نور حق دانسته اند که باز برگشت به همان چه گفته شده دارد. برخی از احادیث فریقین که دلالت صریح بر تقدم خلقت نوری علی بن أبی طالب بر دیگر ائمه معصومین دارد، یادآوری می شود:

«...عن عبداللّه بن عمر، قال: سمعت رسول اللّه | وسئل بأی لغه خاطبتکُ رّبک؟! قال:خاطبتنی بلغه علی بن أبی طالب فالهمت ان قلت: یا ربّ! خاطبتنیّ، اَم علی ؟! فقال عزوجل: یا احمد! أنا شی لا کالاشیأ، لا اُقاس

بالنّاس و لا أُوصف بالشبهات; خلقتک من نوری و خلقت علیاً من نورک. فاطلعت علی سرائر قلبک فلم أجد فی قلبک احّب الیک من علی بن أبی طالب علیه السلام . فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک».((۱))

در این حدیث آفریده شدن پیامبر | بصورت مستقیم از نور خداوند و آفریده شدن نور علی علیه السلام از نور پیامبر | مستقیم و بـا یک واسطه از نور خداونـد تصریح شـده است. چیزی که نظیر آن میان دیگر اخبار فراوان به چشم می خورد. این مهم با دلیل عقلی صریح نیز کاملاً هم سویی دارد که از شی واحد حقیقت واحد برون می آید نه متکثر.

«...فقال: یا سلمان! خلقنی اللّه من صفوه نوره دعانی فأطعته و خلق من نوری علیّا و دعاه فاطاعه...».((۲))

قال رسول الله |: خلقت انا و علّی من نور واحد.».((۳))

عن أبی ذر «رحمه الله علیه» قال: سمعت

رسول اللّه | و هو یقول: خلقت أنا و علی بن أبی طالب من نور واحـد نسبح اللّه یمنه العرش قبل أن خلق آدم بألفی عام فلمّا أن خلق الله آدم علیه السلام جعل ذلک النور فی صلبه و لقد سکن الجنه و نحن فی صلبه و لقد همّ بالخطیه و نحن فی

۱- مقتل الحسین/۱/ ۷۵.

۲- بحارالانوار/۱۵/ ۹.

۳- کفایه الطالب/ ۳۱۶ و امالی صدوق/م ۴۱/ ح۱۰.

صلبه...و شق لنا اسـمین من أسـمائه فـذو العرش محمود أنا محمّـد | و اللّه الاعلی و هذا علیّ».((۱)) در منـابع دو گروه احادیث بـدین مضـمون و با عبارات اندک متغیری فراوان بچشم می خورد که حکایت گر تقدم نور وجودی علی علیه السـلام بر دیگر ائمه علیهم السلام است و بیان کننده تقدم نور پیامبر | بر نور علی علیه السلام است.

۶- آفرینش انوار چهارده گانه :

اشاره

«چهارده نور: ... سپس خداوند از نور من

و نور علی علیه السـلام ، نور فاطمه را آفریـد و او را نیز فراخوانـد او هم اجابتش کرد. پس از آن از نور من و نور علی و فاطمه نور حسن و حسـین علیهم السـلام را خلق کرد. آن دو را نیز بسوی خود دعوت کرد و آن دو اطـاعت خـدا کردنـد. بـدین سان خداوند ما را از اسماء پنج گانه اش نامگذاری کرد: خداوند محمود است و من محمد. خداوند اعلی است و این علی. خداوند فاطر است و این فاطمه. پرورد گار ذو الاحسان است و این حسن و خداوند محسن است و این حسـین. سـپس از نورما، و از نور حسـین علیه السـلام پیشوایان (معصوم) نُه گانه را آفریـد. خداونـد آنها را بسوی خود فراخواند و آنان نیز دعوت حق را اجابت کردند.((۲)) از این رو، در واقع خداوند بلند مرتبه و فراتر از توصـیف، محمد و علی و ائمه راشدین یازده گانه علیهم السلام یا چهارده نور مقدس، را از نور عظمتش، پیش از آفرینش دیگر موجودات آفرید.((۳)) آنها ارواحی در پرتو

۱- مأه منقبه/۷۵.

۲- دلائل الامامه/۴۴۸.

۳- بحارالانوار/۲۵ /۵.

نور پروردگار بودند و پیش از خلقت موجودات او را پرستش می کردند.((۱)) آنگاه خداوند بلند مرتبه و فراتر از توصیف، به نور ما دستور تسبیح داد و تسبیح کردیم.((۲)) سپس به نور محمد | فرمود: تنها بخاطر شما، آفریدن آفریدگانم را آغاز کردم. شما برگزیده آفریدگان من هستید میان من و میان خلقم. شما را از نور عظمتم آفریدم و خودم را به وسیله شما از دیگر موجوداتم، جز شما پوشاندم. شما را وسیله آشکار شدن دیگر موجودات قرار دادم و بوسیله شما از دیگران می پرسم. بدین سان، همه چیز جز وجهه ربی من، نابود شدنی است و شما وجهه ربی من هستید.((۳)) شبح نور اهلبیت علیهم السلام را خداوند از نور خودش در نور از بلندی و ارجمندی اش و از فروزش پادشاهی و دارایی اش از نور وجهه بخشندگی و کرامت اش آفرید.((۴)) نور برگرفته شده از جلالت و عظمت خداوند((۵)) نوری برگزیده، انتخاب شده و آفریده شده»((۶))

تحلیل:

پس از تابیدن نور محمد | بود که قانون نورپردازی و نور پذیری مسیرهای طولانی و نظام مند و ژرف خود را یکی پس از دیگری می پیمودند و هرگز تشعشعات اتمی، جریان خودکار و غیر قابل مهار شدن متوقف نمی شد و

ص: ۱۵۲

۱- همان/ ۲۵ / ۱۶.

۲- همان /۲۵/ ۱۸.

۳- همان /۲۵/ ۲۰.

۴- تفسیر فرات/۱۶۳.

۵- بحار الانوار/ ۱۵/ ۴۴.

۶- همان /۱۵/ ۹.

در وجود پرتوهای نوری خداونـد که همان خانـدان وحی باشد، پایان نمی یافت. نور نور می آفرید و نور دیگر باز هم نور می آفریـد... از پرتوها و اشـعه های بیماننـدش طول نور امتداد می یافت و کم کم به مرحله و عرصه انتشار می رسـید. تا هر نقطه ای که ممکن بود و محـال عقلی لازم نمی آمـد، نور آنجا تسـری و سـریان می یافت و سـیلان می کرد. جوشـش نور تا انتهای عالم نوری فوران بیشتر می کرد و می رفت که جهان دیگری را پدیدآورند. پدید آورنده یکی بیش نبود و آن خداوند بود امّا این انوار به هم چسبیده به او بود، نظیر شعاع شمس به شمس:

«... قـال ابو جعفر محمـد بن علی البـاقر علیه السـلام : یا جابر! کان اللّه و لاشـیء غیره و لا معلوم و لا مجهول. فاوّل ما ابتـدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً| و خلقنا اهل البیت علیهم السـلام معه من نوره و عظمته. فأُوقفنا أظله خضراء بین یدیه. حیث لاسماء و لاأرض و لامکان و لالیل و لانهار و لاشـمس و لاقمر، یفصل نورنا من نور ربّنا کشعاع الشمس من الشمس نسبح اللّه تعالی و نقدّسه و نحمده و نعبده حق...»((۱))

پیش از آفرینش دیگر موجودات ذات نور امتـداد و تداوم را می طلبید تا جریان آفرینش تداوم یابد و هستی به نقطه پایان خود برسـد. چنـانچه نور زمینه ساز و آغازین خلقت همین مسـیر لازم و کافی را نمی پیمود و از فضای درونی مناسب برای انتشار و گسترش برخوردار نمی بود، بی گمان جریان خلقت متوقف

۱- همان /۲۵/ ۱۷.

می شـد. با حفظ قانون سـنخیت علت و معلول در عالم نوری که «الواحد لایصدر عنه الا الواحد»؛ نور علی علیه السـلام آفریده شـد و پس از آن نور واحـد به ترتیب نور ائمه دیگر ایجاد شدنـد. چنین پیونـدی و حلقه واسـطه در سلسـله نظام عِلّی و معلولی خلقت نـاگزیر بـود؛ زیرا نـور اقتضـای نـورگیری از برترین نـور را دارا بـود که موجـودات دیگر بهمین ترتیب از شـدّت وسـعه وجودی انوار کاسته شد تا رسید به مراتب ما دون خود.

۷- گستره آفرینش نور

«هنگامیکه خداوند بلند مرتبه نور پیامبر، محمد | را آفرید، این نور، هزار سال (ما فوق سال نوری) در برابر خداوند در

مقام قرب((۱)) ایسـتاد. در حـالی که او را تسبیـح می کرد و سـتایش می نمود. حضـرت حق تبـارک و تعالی پیوسـته بـدو می نگریست و می گفت: «ای بنـده من! تویی مراد ومرید من. تو بهترین خلق منی. به شـکوه و جلالم سوگند! اگر تو نبودی هرگز افلاك را نمی آفریدم. هر که تو را دوست بدارد، من نیز او را دوست می دارم و هر آنکه تو را دشـمن بدارد، دشمن می دارم پس از شـنیدن این گفتگوی خداوند فراتر از توصـیف، شـبح نوری محمد | به وجود آمد و بدرخشـید و جوشش کرد و فوران نمود. انفجار نوری او بالا آمد؛ بگونه ای که خداوند از آن شعاع پر فروغ او، دوازده پرده نورانی دیگری را خلق کرد.

اوّلین پرده، پرده قدرت بود.((۲)) این حجاب خود، دارای

۱- همان / ۲۵/ ۲۲.

۲- همان /۱۵/ ۴۸.

هفت پرده درونی دیگری بود که انـدازه هر کـدام پانصـد سـال (مـافوق سـال نوری) راه و فاصـله میـان هرلایه با لایه دیگر نیز پانصـد سال راه بود.((۱)) آنگاه خداونـد بلنـد مرتبه به نور رسول خـدا | دسـتور داد وارد حجاب قـدرت شود. نور وی بـدون درنگ میان این پرده تاخت و خداوند دوازده هزار سال نور محمد | را میان پرده قدرت نگهداشت. وی در همانجا و همانحال همـواره ایـن ذکر را می گفت: «سـبحان ربی الاـعلی»((۲)) سـپس حضـرت خداونـد به نـور فرمـان داد تـا به دوّمین پرده، پرده عظمت وارد شود. نور او بی درنگ وارد این حجاب شد و یازده هزار سال در آن اقامت گزید و به یاد می آورد: «سبحان عالم السر و أخفی.» آنگاه دستور داد خداوند به سوّمین پرده عزت وارد شود. نور او بی معطلی وارد این پرده شد و در آن

جا یازده هزار سال ماند. او همواره می گفت: «سـبحان الملک المنان». آنگاه وارد حجاب هیبت شد در حالی که ذکر «سبحان من هو غنی لایفتقر» می گفت. نود هزار سال در آن پرده مانـدگار شـد. پس از این مـدّت وارد پرده جبروت گردیـد و همواره می گفت: «سـبحان الکریم الاـکرم» تـا اینکه هشت هزار سـال همانجا مانـد. بعـد از آن وارد پرده رحمت شـد در حالی که می سرود: «سبحان

۱- خصال/۲/ ۲۸۴.

۲- بحارالانوار/۵۵/ ۳۹.

رب العرش الاعلی.» و هفت هزار سال آنجا اقامت گزید. آنگاه به فرمان خداوند داخل حجاب نبوت گردید و در آنجا شش هزار سال ماندگار شد که همواره ذکر «سبحان ربّک رب العزه عما یصفون» می گفت. بعد از آن نور محمد وارد پرده کبریایی شد در حالی که می گفت: «سبحان العظیم الاعظم» پنج هزار سال آنجا اقامت گزید. بعداز آن نور محمد | وارد حجاب مزلت گردید و ذکر «سبحان العلیم الکریم.» را می گفت، تا چهار هزار سال که آنجا بود. آنگاه نور حضرت وارد حجاب رفعت شد و همواره می گفت: «سبحان ذی الملک الملکوت» این نور تا سه هزار سال آنجا اقامت داشت. پس از این مدت پیامبر | داخل پرده سعادت گردید و دو هزار سال آنجا ماندگار شد و پیوسته ذکر «سبحان من یزیل الاشیاء ولایزول» را می گفت. در آخر نور محمد | درون پرده شفاعت آمد در حالی که می گفت: «سبحان اللّه و بحمده سبحان العظیم.» هزار سال نور حضرت در آنجا ماند».((۱))

در اینکه مراد و مقصود از این دوازده حجاب چیست؟ می توان احتمالات زیر را ارائه کرد:

۱- مراد از این دوازده پرده نوری مراحل و ترتیب عالم نوری باشد که پیش از دیگر عوامل ایجاد شده و گسترش یافت. عالم پس از غیب مطلق و پیش از

۱- معانی الاخبار/۳۰۶.

دیگر مراحل هستی. با این احتمال دیگر نمی توان پرده های نوری را به تمام مراحل هستی گسترانید تا همه مراتب و مراحل نظام وجود را پوشش دهد. پرده ها تنها ویژه و انحصار در عالم نوری دارد چه در جهت طول یا عرض آن یامنهای آن دو جهت در هر صورت سعه وجودی عالم محض نوری را بیان می کنند و به هر دلیل شامل مراحل دیگر هستی نمی شود.

۲- مقصود از این پرده های نوری ائمه دوازده گانه باشد که به ترتیب از نور حضرت علی علیه السلام آغاز می شود و به نور حضرت قائم (عج) خاتمه می یابد. تفاوت این احتمال با پیشین در آن است که اوّلی گستره عالم نوری ورای ائمه علیهم السلام را برای ما نمایان می ساخت امّا خود ائمه را موجودات نوری مفروغ عنه می دانست.

به تعبیری آنها را موجودات نوری مستقل و این پرده ها را عالم نوری پدیده آمده از وجود آن ها می دانست در حالی که در تفسیر دوم، این پرده ها را کنایه از وجود خود ائمه علیهم السلام می دانیم و میان آنها و ائمه علیهم السلام این همانی قایل هستیم نه این نه آنی. تنها عقیده داریم که به نشانه های اهل بیت علیهم السلام اشاره دارد. چنانکه قدرت به توانایی نظام و...علی علیه السلام و رحمت به یکی دیگر از ائمه علیهم السلام تفسیر و تأویل می شود.

۳- مراد از پرده های نوری تمام مراحل و نظام خلقت است که از نور محمد| شروع می شود، گسترش و تعمیق می یابد و به نور آخری پایان می پذیرد. عالم نوری، عالم جبروت، عالم ملکوت و جهان ناسوت را این پرده ها در بر می گیرد. به تناسب مراحل جهان پرده پدیده آمده گسترده شده تا نظام خلقت بر مدار معین بچرخند و از قانون خود بیرون نشود.

ص: ۱۵۷

۴- مراد از این دوازده پرده نوری همان عالم اسماء و صفات و افعال الهی است که پیامبر | مظهر تمامی آن اسماء و صفات به حساب می آید. این عالم اسماء وصفات پیش از خلقت نوری دیگر اهل البیت علیهم السلام یا پس از آنها است که به دستور پروردگار جانشین او باید این مراحل نوری را در جهان اسماء و صفات طی می کرد و از همه آنها نور می پذیرفت و سپس حلقه واسطه در فیض رسانی می شد. با این گمانه زنی می توان گفت اشتقاق اسماء پنج گانه از نامهای الهی نیز معنی می یابد و احتمال بالا را قوت می دهد.

به نظر می رسد قرینه های زیر همین احتمال را قوت بیشتر دهد:

۱- عالم نزدیک به پروردگار جهان اسما و صفات است که اگر چه عین ذات اوست امّا برآمده از ذات اوست.

۲- گستره و ژرفنای بر جهان نور بیش از عوالم دیگر است و این مهم در این جا قوت دارد.

ولی از متن روایت همان گزینه نخست استفاده می شود؛ زیرا دوازده پرده نوری ازقرینه نور پیامبر | پدید آمده نه مستقیم از نور خود خداوند. چنانکه اسماء و صفات این گونه اند. گستره و ژرفنای حقیقت محمدی | بیش از عالم نوری است؛ زیرا بدون واسطه و مستقیم از نور حق آفریده شده است. شامل ائمه علیهم السلام نمی شود؛ زیرا نام آنها با صراحت در طول عالم نوری قرار گرفته است تکرار در شأن ائمه نیست. شامل عالم جبروت و ملکوت هم نمی شود؛ زیرا آنها عوالم مشخصی دارند که در پی بدان اشاره می شود. پس تنها احتمال صحیح همان گزینه ای اوّل است.

برای فهم بیشتر گستره عالم نوری متن حدیث نقل می شود و سپس به نکات

بر گزیده احتمال اوّل اشاره می گردد:

«...عن أميرالمؤمنين عليه السلام أنّه قال: كان اللّه و لا شىء معه فاوّل ما خلق، نور حبيبه محمد | قبل خلق الماء، و العرش و الكرسى و السموات و الارض و اللوح و القلم والجنه والنار والملائكه وآدم و حواء باربعه و عشرين و اربعمائه الف عام. فلمّا خلق اللّه تعالى نور نبينا محمد | بقى ألف عام بين يدى اللّه عزوجل واقفاً يسبّحه و يحمده. والحق تبارك و تعالى ينظر اليه و يقول: «يا عبدى! أنت المراد و المريد و أنت خيرتى من خلقى. و عزتى و جلالى؛ لولاك ما خلقت الافلاك. من احّبك أحببته و من أبغضك أبغضته. فتلألأ نوره و ارتفع شعاعه. و خلق اللّه منه اثنى عشرحجاباً: اوّلها حجاب العظمه، ثم حجاب القدره، ثم حجاب الهيبته، ثم حجاب الجبروت، ثم حجاب الرحمه، ثم حجاب النبوّه، ثم حجاب الكبريا، ثم حجاب المنزله، ثم حجاب الرفعته، ثم حجاب السعاده، ثم حجاب الشفاعه و الكرامه. ثم انّ اللّه تعالى امرنور رسول اللّه | أن يدخل فى حجاب القدره و هو يقول: «سبحان العلى الاعلى» و بقى على ذلك اثنى عشر الف عام ثم امر أن يدخل فى حجاب العظمه فدخل و هو يقول: «سبحان عالم السرّوأخفى» احد عشر ألف عام.

ثم دخل فى حجاب القدره و هو يقول: «سبحان الملك

المنـان» عشره آلاف عـام. ثم دخل فی حجاب الهیبته و هو یقول: «سـبحان من هو غنی لا یفتقر» تسـعه آلاف عام. ثم دخل فی حجاب الجبروت و هو یقول: «سبحان الکریم أکرم». ثمانیه آلاف عام.

ثم دخل فی حجاب الرحمه و هو یقول: «سبحان رب العرش العظیم» سبعه الاف عام.

ثم دخـل فی حجاب النبوه و هو یقول: «سـبحان ربک ربّ العزه عمایصـفون» سـته آلاف عام. ثم دخل فی حجاب الکبریا و هو یقول: «سبحان العظیم الاعظم» خمسه آلاف عام.

ثم دخل فی حجاب المنزله و هو یقول: «سـبحان العلیم الکریم» اربعه آلاف عام. ثم دخل فی حجاب الرفعه و هو یقول: «سبحان ذی الملک و الملکوت» ثلاث آلاف عام.

ثم دخل فی حجاب السـعاده و هو یقول: «سبحان من یزیل الاشیأ و لا یزول.» ألفی عام. ثم دخل فی حجاب الشفاعه و هو یقول: «سبحان الله العظیم و بحمده...» الف عام.

ثم أظهر عزوجلّ اسـمه علی اللّوح و کان اللّوح منوّراً أربعه آلاف سـنه. ثم اظهره علی العرش فکان علی ساق العرش مثبتاً سـبعه آلاف سنه الی الله عزّوجلّ فی صُلب آدم علیه السلام ثم نقله من صلب آدم علیه السلام الی صُلب نوح علیه السلام ثم من صلب الی

صلب حتی اخرجه الله عزوجلّ من صلب عبدالله بن عبدالمطلب...»((۱))

۱- خصال/۲/ ۴۸۲.

کلمات «معه» و «حجاب» واژهگانی هستند که در ماهیت گسترش عالم نوری می توان از آنها بهره برد، آفرینش ائمه علیهم السلام و دیگر موارد یاد شده را با آن پاسخ داد؛ زیرا در مورد آفرینش علی وائمه صریح حدیث داشت که آنها از نور من آفریده شدند. واژه پرده نیز رساننده همین معنی است؛ زیرا حایل میان اشیا قرار می گیرد در حالی که اتصال نوری میان تمام ائمه قطعی است. واژه «دخول» نیز همین معنا را افاده می کند که منظور گسترش عالم نوری باشد و استقلال مدخول و مدخول بها را می رساند. «سبحان...» گفتن حضرت نشان از گسترش و بزرگی عالم نوری می دهد که حضرت را به ذکر وا می دارد نه میان خود ائمه که غیریتی میان شان نیست.

۸ – ژرفنای نور

اشاره

آنگاه خداوند بلند مرتبه از نور محمد | بیست دریای نور دیگر آفرید؛ در هر دریایی دانشهای بی شمار و بی پایانی بود که جز خداوند بلند مرتبه هرگز کسی حقیقت آن را نمی دانست. آنگاه خداوند به نور محمد | گفت: به «دریای عزت فرود آی» نور محمد | بی درنگ میان این دریای عزت فرود آمد. سپس به دریای شکیبایی نازل شد. آنگاه میان دریای خشوع پایین آمد. پس از آن به دریای تواضع و فروتنی فرود آمد. پس از آن به دریای رضاء نازل شد آنگاه به دریای وفاء سپس به دریای حلم و بعد به دریای پرهیزگاری نازل گردید. آنگاه به دریای خشیت و در پی به دریای انابه و پس از آن به دریای عمل وارد شد. پس از آن

به دریای مزید، آنگاه بحر هُدی و سپس به دریای صیانت و بعد به دریای حیا فرود آمد. تا آنکه بیست

دریای نوری را پشت سر گذاشت. آنگاه که از آخرین دریای نور بیرون شد، خداوند بلند مرتبه گفت: «یا حبیبی و یا سید رسلی و یا اوّل مخلوقاتی و یا آخر رُسلی انت شفیع یوم المحشر...»((۱))

ماهیت و حقیقت این دریاهای نور برای ما روشن نیست که آنها چه گونه اند و با چه کیفیتی سیلان و جریان دارند. تنها به قرینه های نوری می توان گفت: جریان پاک و بی آلایش تنها نور در این ژرفنای عالم نوری تداوم داشته و مانند اقیانوس های بی کران از ژرفنای بسیار فراتر از این برخوردار بوده اند. امواج نور، طول نور و عمق نور حقایقی هستند که همگی در عالم نوری جریان داشته و هیچ گاه قطع نشده است. کلمه عدد بیست در اینجا کنایه از محدودیت آفریدگان و تنگناههای سعه ای در وجودشان نسبت به پروردگار است؛ زیرا وجود نامحدود و بی آغاز و بی پایان تنها حقیقت خداوند است غیر از آن هر چه هست در تمامی عوالم همگی محدود و متناهی اند. حضور حضرت رسول| در آن عوالم برای کسب کمالات بیشتر و حاکی از سعه وجودی او نسبت به دیگر عوالم نوری است.

حقایق عالم نوری

از حقایق دیگر عالم نوری وجود گفتگوی نوری میان نورپرداز و نورپذیر است که در مراتب گوناگون از آن حقایق سخن به میان آمده است. چیستی و آنالیز کیفیت نوع گفتگو باز هم برای ما جز همین مقدار که روایات بازگو می کند

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ح۴.

مشخص نیست امّا اصل این که سخنی نوری میان دو موجود رد و بدل شده است قابل انکار نیست. متناسب با سعه وجودی جهان نوری ناگزیر واژگان، اشارات، عبارات و اصواتی بوده یا حقایق دیگر نوری که تعلیم و تعلم صورت گرفته است. چنانچه برخی از عرفا نیز به این نوع گفتگو یا آموزش نوری اشاره دارند.

«نخستین استاد از عالم وجود عقل اول و نخستین دانش آموزی که دانش را فرا گرفت، همان لوح محفوظ است. نام لوح نزد عقلاء همان نفس کلیه الهی است و او نخستین موجود انبعاثی و تأثیر پذیر از عقل به حساب می آید. لوح به منزله حواء برای آدم است که از آن آفریده شده و با آن درآمیخته است... معلم در حقیقت خداوند بلند مرتبه است... و نخستین معلم پیش از علم به تعلم نه بالذّات، عقل اول است. او از خداوند خردورزی را آموخت. خداوند او را یاد داد و دستور داد که بنویسد آنچه می داند همه را در لوح محفوظی که از نور خود او آفریده شده بود.((۱))

از دیگر حقایق عالم نوری، اطاعت و فرمان برداری نور نخست از آفریدگار است که درمسیر نوری خود بدان جامه عمل پوشاند. آنگاه که خداوند به او دستور داد وارد حجاب ها گردد، بی درنگ فرمان حضرت حق را اجرا کرد و هیچ پرسشی از فلسفه و چرایی آن به میان نیاورد. این مهم تعبد محض و بی چون و

۱- بحارالانوار/۱۵/ ۴۸.

چرایی نور اوّل را نسبت به نور پرداز برای ما آشکار می سازد که می توان از جلوه های آن در مراحل بعدی خلقت ائمه علیهم السلام نیز مطالبی را فهمید و درک کرد. از دیگر حقایق نوری گفتن ذکرها است که ائمه علیهم السلام و شخص پیامبر | در آنجا داشتند. این ذکرها اگر چه به دستور خداوند نبود ولی برای او و تکریم و پاس داشت عظمت او خود جوش صورت گرفته بود که برای ما ارزش فراوانی دارد.

نقد یک نگاه:

برخی از بزرگان تقدم وجود نوری اهل البیت علیهم السلام را بر دیگر موجودات نفی کرده اند و گرویدن به چنین عقیده ای را افراطی گری و غلوّ آمیز دانسته اند:

«و اما القول بأن اشباحهم علیهم السلام قدیمه فهو منکر لایطلق. و القدیم الحقیقه هو الله تعالی الواحد الذی لم یزل. وکلّ ما سواه محدث مصنوع مبتدأٌ له اول و القول بأنهم لم یزالوا طاهرین قدیمی الاشباح قبل آدم علیه السلام کالاول فی الخطأ و لا یقال لبشرٍ إنه لم یزل قدیماً».((۱))

در قدیم بودن و ازلی بودن خداوند تردیدی وجود ندارد که پیش از وجود ذات یکتایی او هیچ موجودی نبوده و همراه او نیز موجود دیگری وجود نداشته است. احدیت پروردگار همیشه سرجای خود بوده و این ویژگی را هیچ چیزی

۱- فتوحات مکیه/ ۳/ ۳۸۷.

نتوانسته از جایش بردارد؛ زیرا ورای او چیزی نبوده تا یکتایی را از جای خود دگرگون سازد. در اصول زیربنایی خلقت نوریه – بویژه در اصل اول – همین موضوع به اثبات رسید.

در اینکه موجودات دیگر غیر از خدا همگی پدید آمده و ایجاد شده و آفریده شده هستند، بازهم تردیدی وجود ندارد. اشیا همگی نبودند پس به اراده و قدرت پروردگار خلق شدند. در اصل دوم این مهم تبیین گردید.

اما در اثبات اعیان ثابت و اشباح نوری ائمه علیهم السلام چگونه قدیمی بودن پروردگار از بین می رود و یا قدیمی بودن وجود نوری آنها ثابت می شود جای درنگ و تأمل دارد. برای نقد بیشتر این پندار، جا دارد، تمامی سخنانی گوینده نقل و سپس نقد شود:

«و إن قیل، إن أشباح آل محمد علیهم السلام لسبق وجودها وجود آدم؛ فالمراد بذلک أنّ أمثلتهم فی الصّور کانت فی العرش فرأها آدم و سأل عنهافأخبره الله أنها أمثال صور من ذریته لشرفهم بذلک و عظّمهم به. فأما أن یکون ذواتهم علیهم السلام کانت قبل آدم موجوده، فذلک باطل، بعید من الحق، لایعتقده محصّل و لایدین به عالم. و إنما قال به طوائف من الغلاه الجهال، والحشویه من الشیعه الذین لابصر لهم بمعانی الاشیاء و لاحقیقه الکلام.

و قد قیل: إن الله تعالی کان قد کتب أسمائهم فی العرش فرأها آدم علیهم السلام و عرّفهم بذلک و علم أن شأنهم عندالله

العظیم، عظیم. و اما القول بأن ذواتهم کانت موجوده قبل آدم علیه السلام ؛ فالقول فی بطلانه علی ماقدمنّاه».((۱))

نقد و بررسی:

۱- قـدیم مطلـق، ذاتی و ازلی صـفتی اسـت واقعی و در حقیقـت تنهـای تنهـا زیبنـده خداونـد است نه دیگران؛ زیرا جز او هیچ قـدیمی واقعی و حقیقی محض در مراتب هستی وجود نـدارد. خلقت نوریه اهـل البیت علیهم السـلام با این موضوع هیـچ گونه مغایرت و تضادی ندارد؛ زیرا صفت آفریده شده پسوند تمام آنها به شمار می رود.

۲- وجود نوری اهل البیت علیهم السـلام آفریـده شده از فعل و عظمت الهی است. اگرچه این موجودات نوری نسـبت به دیگر مراتب خلقت تقدم رتبی دارند اما هرگز قدیم ذاتی، مانند پروردگار نیست و با خدا همراهی نداشته اند تا قدیم مطلق باشند.

۳- همان گونه که دیگر موجودات آفریده پروردگار یکتا هسـتند، نور ائمه علیهم السـلام نیز مخلوق خداوند به شمار می رود. با این تفاوت که درچینش مراتب هستی خلقت نوری آنها بر دیگر موجودات تقـدم دارد و آنها واسـطه فیض رسانی پروردگار شمرده می شود نه خالق یا آفریننده موجودات فرودست خود.

۴- تقـدم ائمه علیهم السـلام نسـبت به وجود آدم تقـدم فیزیکی و عنصـری نیست که تقدم نوری و سـعه وجودی است. اگرچه وجود فیزیکی آنهـا پس از آدم و دیگر پیام آوران الهی قرار دارنـد ولی تمام وجود ائمه علیهم السـلام همین بعـد فیزیکی آنها نیست.

ص: ۱۶۶

۱- المسائل العکبریه/۲۸.

۵- در جای خود به اثبات رسید که وجود دارای مراتب تشکیکی و حقیقت واحدی است. ائمه علیهم السلام نیز سعه وجودی گسترده ای به همان ترتیب وجودی دارد که دارای مراتب وجود نوری- وجود ژنیتکی- وجود جنینی و وجود فیزیکی است. هریک به تناسب زمان و مکان و مرتبه وجودی خود شکل گرفته و ظهور یافته اند که با دیگر مراتب آفرینش آنها تمایز دارد.

۶- هیچ کدام از این مراتب به دیگری از یک جهت که همان اصل نوری بودن آنها باشد،سبقت نمی گیرد و هریک مکمل دیگری به شمار می رود. اگر چه مراتب بالا نسبت به مادون نیازی ندارد ولی در سیر صعودی بی نیاز هم نیست.

۷- مراد از مثال یا تصویر اهل البیت علیهم السلام در عرش دو گونه است:

الف) تنها نام و تصویر آن ها بدون حقیقت خارجی در عالم عرشی آشکار شده باشد، بدون تأثیر گذاری یا تأثیر پذیری و تنها ثبت نام و عکس آنان بدون وجود خارجی که اگر این فرض باشد جای آن در عالم ملکوت و مجرد نیست آنجا هرچه هست وجود هست نه عالم مثال.

ب) افزون بر نمایان شدن نام آنها وجود خارجی شان نیز در عرش وجود داشته و به تسبیح و تقدیس پروردگار مشغول بوده اند که در واقع اسم های گوناگون برای یک مسمّا به شمار می رود نه چیز دیگر.

ج) در واقع میان نام و تصویر یا حقیقت نوری ائمه علیهم السلام این همانی وجود دارد و نام آنها در عالم ملکوت همان حقیقت خارجی آنهاست، پس دوگانگی میان اسماء و ذات نوری

آنها وجود ندارد.

آنچه از مجموع روایات خلقت نوریه بر می آید همان تفسیر سومی است نه گزینه های دیگر؛ زیرا حقایق و سعه وجودی عالم نوری ائمه علیهم السلام نسبت به ما نامحدود و بی شمار است، اگرچه نسبت به پروردگار محدود و ناچیز به حساب

می آید. مرتبه عالم نوری و فروتر از آن جایی نیست که تنها عالم مثال باشد و وجود حقیقی نتوان برای آنها اثبات کرد.

ص: ۱۶۸

فصل پنجم:نور افشانی حقیقت محمدیه(ص) در عالم جبروت

اشاره

ص: ۱۶۹

۱– ریزش نور از نور

«... هنگامی که نور محمـد | از آخرین دریای نور بیرون آمـد، خداوند بلند مرتبه خطاب به او فرمود: ای دوست من! ای سالار فرستادگانم! ای نخستین آفریدگانم! ای آخرین فرستادگانم! تویی شفاعت کننده روز واپسین».

نور محمد خود به خود به سـجده افتاد. پس از سالیان دراز سـر از سـجده برداشت و ایستاد. قطره های عرق نور از وجود نوری وی سرازیر شد و آنگاه یکصد و بیست و چهار هزار قطره از نور محمد | فرو چکید. بدین سان خداوند بلند مرتبه از قطره های نوری پیامبر | شبح نوری دیگر پیامبران را خلق کرد. هنگامی که آن انوار طلایی

کامل شدنـد گرداگرد محمـد چرخیدنـد؛ همانگونه حاجیان اطراف خانه خـدا طواف می کننـد. آنها تسبیـح خدا می کردند و سپاس گذاری او می نمودند و می گفتند:

«سـبحان من هو عالم لایجهل، سـبحان من هو حلیم لایعجل، سبحان من هو غنی لایفتقر» پس از این ذکر، خداوند بلند مرتبه به آنها ندا داد: آیا مرا می شناسید؟ من کیستم؟ نور محمد | پیش تر از دیگر از انوار عرض کرد:

ص: ۱۷۱

«انت الله الذی لا إله الا أنت وحدک لاشریک لک ربّ الارباب و ملک الملکوت».

در این هنگام از جانب پروردگار ندایی بلند شد: «انت صفیّی و انت حبیبی و خیر خلقی، أمتک خیر أمه

أخرجَتْ للناس»((۱))

در فصل پیش به اصل خلقت نوری خود ائمه علیهم السلام از نور پروردگار سخن گفتیم، اینک به واسطه بودن اهل البیت علیهم السلام در مراحل بعدی آفرینش اشاره می شود. افزون بر پرده های نوری آفریده شده در عالم نوری، از نور پیامبر | دریاها نوری نیز آفریده شد. پس از آنکه فیض رسانی آنها در عالم نوری کامل گردید و هر آنچه پرتو افشانی ضرورت داشت گرفت و خلاء و کاستی یا تاریکی و عدمی باقی نماند، نور ائمه به دیگر مراحل هستی سرازیر شد.

به تناسب عالم نوری آنجا که از نور لبریز شده بود و جای خالی به تناسب عالم نوری وجود نداشت، ناگزیر فیض متوقف نشدنی بود و لازمه نور، نور پردازی روشنایی و پرتو افکنی به شمار می آمد. بنابراین وجود نوری ائمه علیهم السلام نیز ایستایی بردار نبود چه اینکه کاستی بردار نبود. آفرینش نوری پیامبران به این دلیل در عالم جبروت گنجانده نشد که آنها حقایق عینی و آفریده شده از نور محمد | است و به این فصل بیشتر تناسب دارد تا فصل قبل؛ زیرا برآیند احادیث خلقت نوریه این بود که پیش از نور ائمه علیهم السلام یا همراه آن نور، دیگر موجودی نوری وجود نداشت و صریح این روایت نیز به همین معنی تکیه دارد:

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۴۸.

«ثم قال ابوجعفر علیه السلام فنحن اول خلقٍ خلق الله و اول خلق عبد الله و سجد و نحن سبب خلق الخلق و سبب تسبیحهم وعبادتهم من الملائکه و الإدمیین، فبنا عرف الله و بنا وحد الله و بنا عبدالله و بنا اکرم الله من أکرم من جمیع خلقه، و بنا أثاب الله و بنا عاقب من عاقب. ثم تلا قوله تعالی: {و إنا لنحن الصافون و إنا لنحن المسبحون} (صافات/ ۱۶۶) و قوله تعالی {قل ان کان للرحمن ولد فأنا اول العابدین} (زخرف/۸۲) رسول الله | اول من عبد الله تعالی، و اول من أنکر له ولداً شریک، ثم نحن بعد رسول الله. ثم أودعنا بذلک النور صلب آدم علیه السلام ...».((۱))

۲- نور ائمه حلقه فیض رسانی

همان گونه که در واژگان حدیث و «نحن سبب خلق الخلق» آمده است می توان از آن دنیای واسطه و علت و معلول فراوان نور ائمه علیهم السلام را در سلسله وجود تصور کرد. ازاین رو سبب، علت، واسطه، کانال فیض و وجود نوری که به وسیله آنها آفرینش آغاز شد و آفریدن شکل گرفت! خود ائمه علیهم السلام بودند نه مستقیم نورپردازی الهی و نه موجودات دیگر. اینکه موجودات دیگری نبود تا اکنون روشن شد و اینکه نور مستقیم الهی سبب آفرینش دیگر موجودات نشده و به واسطه اهل البیت علیهم السلام موجودات آفریده شده است، حدیث دیگری است که نور محمد | و نور علی را بر آمده ازنور خدا می داند و بس.

ص: ۱۷۳

۱- بحارالانوار/ ۲۵/ ۲۰.

«... قال رسول الله | اول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره و اشتقه من جلال عظمته، فأقبل یطوف بالقدره، حتی وصل إلی جلال العظمه فی ثمانین الف سنه. ثم سجد الله تعظیماً؛ ففتق منه نور علی علیه السلام فکان نوری محیطاً بالعظمه و نور علی علیه السلام محیطاً بالقدره. ثم خلق العرش و اللوح و الشمس و القمر و ضوء النهار و نور الابصار و العقل و المعرفه و أبصار العباد و أسمائهم و قلوبهم من نوری و نوری مشتق من نوره».

فنحن الاولون و نحن الإخرون و نحن السابقون و نحن المسبحون و نحن الشافعون و نحن کلمه الله، و نحن خاصه الله و نحن احبّاء الله ونحن وجه الله ونحن جنب الله و نحن یمین الله و نحن أمناء الله و نحن خزنه وحی الله و سدنه غیب الله و نحن معدن التنزیل و معنی التأویل...»((۱))

بنابراین، نزدیک تر از ائمه علیهم السلام موجودی نزد خداوند وجود ندارد. پس اشرف موجودات پس از خداوند آنها هستند و دیگران به سبب آنها و پس از آنها و به تبع آنها به دنیا آمده اند. واژگان «وجه الله»، «جنب الله» و «یمین الله» همگی بیانگر همین حقیقت به شمار می آید.

۱- بحارالانوار/ ۲۵/ ۲۲.

۳– خلقت عرش از نور محمد(ص)

اشاره

«رسول خدا | فرمود: هنگامی که خداوند بلند مرتبه خواست (دیگر مراتب) خلقت را بیافریند، نور مرا شکافت و از آن میان، عرش را آفرید. پس عرش از نور من است و نور من از نور خداوند. بنابراین نور من از نور عرش افضل است.((۱)) سپس خداوند بر سرادقات عرش نوشت: «لا إله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین و وصیه به أیدته و به نصرته».((۲))

آنگاه که نام محمد | را بر عرش نمایان ساخت وجود نوری او بر ساق عرش هفتاد هزار سال (مافوق نوری) در آنجا ماندگار شد تا آنگاه که خداوند او را در صلب آدم قرار داد».((۳))

بدین سان، آفرینش مسیر و طبیعت خود را طی می کرد و از مجاری حقیقت نوریه حضرت محمد | دیگر مراتب هستی می گرفتند. این حقیقت با تفسیر هایی که برخی برای عرش برگزیده اند، سازگاری ندارد چنانچه در پی

می آید. بنابراین صریح روایات خلقت نوریه این معنا را می رساند که عرش را

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۱۱۴.

۲- بحارالانوار/ ۵۴/ ۱۶۹.

۳- بحارالانوار/ ۲۵/ ۲۲.

خداوند نه بصورت مستقیم از نور خود و با دست خود که به واسطه نور وجودی حضرت محمد | آفرید و بدان هستی داد.

هستی بخشی و شکل دهی جز از این مسیر در زنجیره علت و معلول ممکن و میسر نبود. چنانکه بارها گفته شد، باید از شئ واحد حقیقت واحد برون آید نه متکثر و این بدان معنی دلالت دارد که جز یک نور واحد و حقیقت بسیط را خداوند مستقیم از نور خود نیافرید و آن وجود ختمی مرتبت بود.

نور امام نخست با آنکه در رتبه آغازین نورها قرار دارد اما هرگز مستقیم از نور خداوند آفریده نشده است بلکه از نور پیامبر آفریده شده، اگرچه پیش از موجودات دیگر فرودست قرار دارد.

۱–۳– نمونه صریح خلقت عرش از نور پیامبر (ص)

برای نمونه برخی از احادیثی که واسطه بودن نور محمد | را در آفرینش عرش با صراحت کامل بیان می کند، نقل می شود و سپس به روایاتی که تمام وجود و نام آنها را در این جایگاه تأکید می کنند، اشاره می شود.

«و من ذلک ما رواه جابر بن عبدالله قال: قلت لرسول الله |: اول شیء خلق الله تعالی ما هو؟ فقال: نور نبیک یا جابر! خلقه الله؛ ثم خلق منه کل خیر. ثم اقامه بین یدیه فی مقام القرب ما شاء الله. ثم جعله اقساماً: فخلق العرش من قسم، و الکرسی من قسم، و حمله العرش و الکرسی من قسم، وأقام القسم الرابع فی مقام الحبّ ما شاء الله، ثم جعله اقساماً فخلق القلم من قسم و اللوح من قسم و الجنه من قسم.

و أقـام القسم الرابع فی مقـام الخوف ما شاء الله. ثم جعله اجزاء. فخلق الملائکه من جزء و الشـمس من جزء و القمر و الکواکب مـن جزء. و أقـام القسم فی مقـام الرجـاء مـا شـاء الله، ثم جعله أجزاء، فخلـق العقـل من جزء والعلم و الحلم من جزء والعصـمه و التوفیق من جزء... ».((۱))

بنابراین آفرینش عرش از نور پیامبر | حقیقت مسلم، پذیرفته شده و انکار ناپذیر در خلقت نوریه تلقی می شود. واژه «خلقه الله» همـان نور و وجود نخستین است که پیش از این بـدان اشـاره شـد. اما «ثم خلق منه» برای تراخی پس از آن بیان شـده است که گویای حلقه واسطه بودن فیض رسانی حضرت رسول اکرم | است.

اگر بپـذیریم کـه هرموجـودی خیر اسـت و عرش وجـود اسـت پس عرش وجـودش خیر می شـود، تمـامی وجودهـای دیگر و موجودات فرودست همگی برآمده از نور حضرت، خیر پذیر تلقی می شودو نور حضرت خیر کامل.

۲-۳- نمونه وجود ائمه(ع) در عرش

اکنون به وجود نوری آنها و دوران ماندگاری شان در سایه بان عرش الهی اشاره می کنیم:

«... عبدالله بن مسعود قال: قال رسول الله | لما خلق آدم و نفخ فیه من روحه، عطس آدم فقال: الحمدلله فأوحی الله إلیه: حمدنی عبدی! و عزتی وجلالی لولا

۱- بحارالانوار/ ۲۵/ ۱۲.

عبـدان؛ اريد أن اخلقتهما فی الدار الدنيا ما خلقتک. قال: الهی فيکونان منّی؟ قال: نعم، يا آدم! ارفع رأسک و أنظر. فرفع رأسه. فـإذا هو مکتوب علی العرش: لا ـإله الا ـ الله، محمـد رسول الله، نبیّ الرحمه، علیّ مقيم الحجه، و من عرف حقه زکا و طاب و من أنکر حقه، لعن و خاب. أقسمت بعزتی أن

أدخل الجنه من أطاعه و إن عصانی و أقسمت بعزتی أن أدخل النار من عصاه و إن اطاعنی».((۱))

آيا پيرو واقعی علی عليه السـلام نافرمانی خـدا می کند تا جهنم رود آيا سـرپيچی کنندگان از دسـتور علی عليه السـلام اطاعت خـدا می کنند؟! مگر پيروی بی چون و چرا از علی عليه السـلام يکی از دسـتورات خداوند نيست. مگر می توان نؤمن ببعض و نکفر ببعض بود؟ هرگز. هرگز.

«... قال علی عليه السـلام فی بعض خطبه: إنّا آل محمـد | کنّا انواراً حول العرش، فأمرنا الله بالتسبيـح، فسـبّحنا فسـبّحت الملائکه بتسبيحنا...»((۲))

«... عن ابی ذر قـال: سـمعت رسول الله | يقول: کنت أنـا و علیٌ نوراً عن يمين العرش،يسـبح ذلک النور و يقـدسه قبل أن يخلق آدم بأربعه عشر آلاف عام...».((۳))

۱- مناقب خوارزمی/ ۲۲۷.

۲- تأويل الآيات/۱/ ۵۰۱۲.

۳- ميزان الاعتدال/۱/ ۵۰۷.

«... عن انس بن مالک، عن معاذ بن جبل، أن رسول الله | قال: إنّ الله عزّوجلّ؛ خلقنی و علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین؛ قبل أن یخلق الدنیا بسبعه آلاف عام. قلت: فأین کنتم یا رسول الله |؟ قال: قدّام العرش، نسبح الله تعالی و نحمده و نقدسه و نمجده. قلت: علی أیّ مثال؟ قال: أشباح نور. حتی إذا اراد الله عزّوجلّ أن یخلق صورنا...».((۱))

عالم فروتر از جهان نوری، همین وجود عوالم عرش و کرسی و لوح و قلم است. حقیقت محمدیه | و علویه علیه السلام و اهل البیت علیهم السلام اگر چه جایگاه اسمی و رسمی و اساسی شان در عالم نوری تعیین شده و مشخص گردیده است اما افزون بر آن جایگاه اصلی که دیگران هرگز بدان مقام و عوالم دسترسی ندارند آنان در عوالم فرودست نیز جایگاه ویژه ای دارند. چنان که پروردگار نیز جایگاهش این گونه تعریف می شود؛ زیرا علت مُحدثه علت مُبقیه نیز هست. عرش که از نور پیامبر | به دنیا آمد و جامه هستی پوشید مگر می تواند فراتر از وجود حضرت قرار گیرد و چگونه در تصرف آن بزرگوار جهت فیض رسانی قرار نگیرد؟! از این رو، ائمه علیهم السلام درونمایه تمامی عوالم جبروت، ملکوت و ناسوت شمرده می شوند همان گونه که پوسته حقیقی و بدنه واقعی تمام مراتب خلقت نیز به شمار می آیند. غیر از حقیقت وجود نوری آنها دیگر مراتب هستی همگی سایه، ربط محض و فقر کامل به نور آنهاست چنانکه نور آنها سایه، فقر و عین ربط به نور پروردگار به حساب می آید.

۱- علل الشرایع/۱/ ۲۶۴.

اهـل الـبیت علیهم السـلام در هر عـالمی از عوالم خلقت وجود داشـته باشـند فلسـفه وجودی شـان تعبـد بنـد گی تنهـا نسـبت به پرورد گار است. آنهابرای ظهور همین حقیقت بنـد گی و عبودیت آفریـده شـده انـد. در گستره عرش، خدا را تسبیح می کنند، می پرستند و تقدیس می کنند همان گونه در تنگنای فرش آوای ملکوتی شان آن سوی افلاک را می شکافد.

پس از اینکه ثابت شـد که عرش از نور محمد | آفریده شده است ائمه علیهم السـلام در آنجا قامت بند گی دارند؛ باید ماهیت عرش تبیین گردد.

۴- چیستی عرش

۱-۴- مفسران شیعه

مفسـران شیعه و سنی در حقیقت، چیستی و ماهیت عرش از آیات مربوطه به این موجود، تفسیرهای گونا گونی را ارائه داده اند که برای اختصار برخی از آنها نقل و سپس نقد و بررسی می شود:

علامه سید محمد حسین طباطبائی «ره» می نویسد:

«گزیـده سـخن خـدای بلنـد مرتبه {ثم اسـتوی علی العرش} در عین اینکه تمثیـل است (از حقـایق مجرد به مـادی) بیان کننـده حقیقت گستره بی بـدیل تدبیر خداوند در مملکت اش نیز می باشد و بر این مهم نیز دلالت دارد که در این میان یک مرحله از حقیقت دیگری هم در کار هست و آن مقام زمامداری و فرمانروایی پرورد گار است که در آنجا تمامی

ص: ۱۸۰

امور فراوان و بی شمار، پراکنده و گوناگون به تنهایی گرد آمده است. آیات دیگری نیز بر آن دلالت دارد که عرش را به تنهایی ذکر می کند و آن حقیقت را به خداوند بلند مرتبه نسبت می دهد. مانند سخن قادر متعال: {و هو رب العرش العظیم} (توبه/۱۲۹) یا گفتار او: {الذین یحملون العرش و من حوله} (مؤمنون/۸۶) و نیز کلام او: {یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه} (الحاقه/ ۱۷) و قول او: {و تری الملائکه حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و

قضی بینهم بالحق...} (زمر/۷۵).

بنابر این همان گونه که دیده شد ظواهر این آیات، دلالت دارند بر این که عرش، حقیقتی است از حقایق عینی و امری است از امور خارجی و بیرونی. به همین جهت می گوییم: بی تردید برای عرش در آیه: {ثم استوی علی العرش} مصداق خارجی وجود دارد.

قرار دادن این واژگان در کلام برای رساندن معنی با مثال تنها نیست همان گونه که ما در قرآن این مثل ها را بسیار بکار بردیم. مثلاً در آیه نور نگفتیم که در عالم وجود آیینه الهی یا درخت زیتون الهی وجود دارند یا زیت الهی در خارج هست و حقیقت بیرونی دارد ولی اینجا می گوییم: در عالم وجود عرش الهی مصداق خارجی دارد و لوح و قلم الهی عینیت

خارجی دارند. کتاب و مکتوب همگی دارای

حقایق بیرونی هستند. این (تمایز مهم میان مثال برای رساندن معنی تنها را با رساندن معنی و مصداق) درک کن و بفهم».((۱))

طبرسی می نویسد:

{ثم استوی علی العرش}... به باور حَسَن منظور این است که قدرت و فرمان روایی او پس از آفرینش آسمان ها و زمین بر این جهان استقرار یافت و بر فرشتگان آشکار شد. این جمله هماهنگ با فرهنگ رایج عرب آمده است؛ چرا که آنان هنگامی که فرمانروایی پر اقتدار بر کران تا کران کشورش تسلط یافت و همه امور و شئون را تدبیر و تنظیم نمود، می گویند: «استوی الملک علی عرشه» پادشاه و یا فرمانروا با حکمت و اقتدار امور کشورش را نظم و سامان بخشید و بر همه اقتداردارد. آنگاه هرج و مرج، آشوب و بلوا جای نظم و تدبیر را گرفت و قدرت از دست رفت. می گویند: «ثَل عرشه» قدرت و تاج وتخت فرمانروایی فرو ریخت، چه بسا که نه تاجی بر سرداشته باشد و نه تختی ... با این بیان، جمله مورد بحث کنایه از اقتدار کامل پروردگار بر تدبیر امور هستی پس از پدید آوردن آسمان ها و زمین است.((۲))

۱- المیزان/۸/ ۱۶۰.

۲- ترجمه مجمع البیان/۱۱/ ۷۴۱.

وی در جای دیگر می نویسد:

«... واژه عرش در این آیه، آسمان ها و زمین است؛ چرا که آنها بنای اوست و واژه عرش نیز در فرهنگ واژه شناسان به مفهوم بنا آمده است. اما آن عرش پُر شکوه و بزرگی که فرشتگان به گردش، بر گرد آن فرمان یافته و به تکریم آن

موظف شده اند، چیزی جز واژه عرش در آیه مورد بحث است».((۱))

«... روز رستاخیز به فرمان خدای عزّوجلّ عرش شکوه بار الهی برپا می گردد و فرشتگان بر گردن آن حلقه زده و به ستایش خدا می پردازند...».((۲))

آیا پیش از روز واپسین عرش وجود خارجی ندارد؟! اکنون در جهانی که بسر می بریم و پیش از این آن هنگامی که هستی لباس وجود پوشید، فراتر از این جهان آیا عرش بوده و هست یا آنکه در آینده بوجود می آید؟ چنانکه وجود خارجی عرش را اکنون و پیش از این نپذیریم، چگونه می توانیم فردا آن را بپذیریم؟!.

۲- ۴- نقد نگاه مفسران شیعه

۱- عرش را تنهای تنها به معنی تدبیر، زمامداری و فرمانروایی پروردگار دانستن باصریح آیات قرآن سازگاری و همخوانی ندارد. آیه کریمه {و هو رب العرش العظیم} و {الذین یحملون العرش و من حوله} هر کدام گویای حقایق خارجی و مصداق بیرونی این موجود مجرد و آفریده الهی است. پرورانیدن،

۱- همان/ ص ۱۵۱

۲- همان/ ۲۴/ ۶۱۷

درست تربیت کردن و مدیریت نمودن شیء مجرد بزرگ که از سعه وجودی گسترده ای برخوردار است، چگونه می تواند به معانی دیگر بکار رود. آنان که عرش را به دوش می گیرند کجا به معنی تدبیر استفاده می کنند؟!.

۲- چنانچه ما موجودات را منحصر به این جهان مادی ندانیم و فراتر از ملائکه، موجودات دیگر عوالم را نفی نکنیم، به طور قطع به وجود این موجودات مجردتر، بزرگتر و با سعه وجودی بیشتر از ملائکه دست می یازیم. اگر نتوانیم وجود آنها را با برهان عقلی ثابت کنیم، چگونه می توانیم مفاهیمی که در داده های وحیانی مصداق آنها مشخص اند برای مفهوم تنها استفاده کنیم یا آنها را بی مصداق بدانیم یا برای شان از پیش خودمصداق بسازیم؟ در حالی که با برهان عقلی نیز طبق قاعده اشرف موجودات می توان تا ذات پروردگار به وجود عرش و کرسی قایل شد، اگر چه در تطبیق مصداق مقدم و مؤخر صورت گیرد.

۳- هرگز منکر کاربردهای واژه «عرش» به معنای گوناگون به تناسب سیاق آیات نیستیم اما صراحت و ظهور آیات را هم نباید با روشن فکری حرفه ای تأویل برد. بدون دلیل از مفسران واقعی اهل البیت علیهم السلام افزون بر آن مصداق خارجی عرش چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد تا جسمانیت از خداوند نفی گردد.

عرش، جسم مادی نیست تا اشکال بوجود آید که وجود خداوند با جسمانیت سازگاری ندارد. عرش تنها موجود مجرد است که با مادیت هیچ گونه سازگاری و تناسب ندارد. آفریده خداست و نه حامل خداوند. مانند عرش های مادی.

۳-۴- مفسران اهل سنت و عرش

۱- به نقل از مالک بن انس آورده اند:

مفهوم این جمله بر ما پوشیده نیست اما چگونگی آن نامعلوم است و پرسش از آن بدعت است. ابوحنیفه نیز توصیه می کرد که از تفسیر آن، یعنی عرش، نپرسید.((۱))

۲- ابن کثیر می نگارد:

عرش بزرگترین آفریدگان و سقف آنها شمرده می شود... که خداوند آن را از نور خود آفریده است.((۲))

۳- ابی حیان می گوید:

«هیچ کس اندازه عرش (و میزان حد و حجم آن) را نمی داند...»((۳))

۴- فخر رازی معتقد است:

«هنگامی که قدرت و عظمت خداوند شرح داده شود برای نمایاندن این اهداف عرش یادآوری می شود».((۴))

۱- روح المعانی/۵/ ۲۰۰.

۲- تفسیر ابن کثیر/۴/ ۱۷۰.

۳- بحر المحیط/۵/ ۲۰۵.

۴- تفسیر کبیر فخررازی/۱۶/ ۲۵۰.

۵- فخررازی می نویسد:

«چنانچه گفته شود عرش، حقیقت نامحسوس است که وجودش پس از ثبوت شریعت برای ما آشکار و شناخته می شود. پس چگونه برای شرح عظمت خدای بلند مرتبه و نمایاندن این مهم آن را (دلیلی برای خودش) یادآوری می کنید؟! در پاسخ می گوییم: وجود خارجی عرش امری است مشهور که کفار نیز این حقیقت را از یهود و نصاری شنیده اند. بعید نیست که آنان نیز از پیشینیان خود شنیده باشند».((۱))

۶- آلوسی می نگارد:

عرش مشهور است که جسم محیط بر تمامی اجسام دیگر است او را فلک افلاک باید شمرد. یا به دلیل بلندی اش یا به دلیل تشبیه او به تخت پادشاهی؛ زیرا تدبیر امور ازآنجا صورت می گیرد.((۲))

جسم مادی دانستن عرش با مجموع روایات خلقت نوری هیچ گونه سازگاری ندارد؛ زیرا برآیند مجموعه آنها این بود که عرش و کرسی از نور محمد | آفریده شده اند و آنها موجودات مجرد در عالم فراتر از عالم ملکوت قرار دارند و نه آنکه خود جسم مادی باشند و فروتر از جهان ملکوت.

۱- تفسیر کبیر/ ۱۶/ ۲۰۵.

۲- روح المعانی/۵/ ۱۹۹.

۴-۴- نقد تفسیر اهل سنت

۱- اینکه گفته انـد: «مفهوم این جمله بر مـا پوشـیده نیست» بـا آنچه در پی آورده انـد که «اما چگونگی آن پوشـیده و نا معلوم است» این دو جمله باهم تنها کامل کننـده یکـدیگر و مفسـر یکـدیگر نیسـتند که ضد هم و رو در روی هم قرار دارند. چنانچه مفهوم و معنای جمله بر کسی مشخص باشد چگونه می تواند بگوید، کیفیت آن معلوم نیست؟

این جمله مصـداق واحـد دارد نه آن که مصـادیق متعـدد تا ما در تعیین انـدازه و کیفیت تطبیق آن دچار سـردرگمی باشـیم. به همیـن دلیـل بایـد گفـت: اصـل معنی داری عرش بر آنهـا مشـخص نبـوده که این گـونه در تعیین کیفیت آن درمانـده انـد و به مفسران و پدید آورندگان واقعی عرش رجوع نکرده اند تا چیستی عرش برای شان آشکار گردد.

۲- در پایان همان جمله نگاشته اند: «و پرسش از آن بدعت است».

پـذیرش این گزاره به معنی روح پرسشـگری در حقایق مجردات و دیگر عوالم وجود در نهاد بشـر است. باز بایـد پرسـید: مگر دین برای نـابود کردن و میرانـدن و پژمرده کردن شـکوفه هـای انـدیشه، خرد و دیگر نیروی گلسـتان روح بشـری نازل شـده یا برعکس برای شکوفایی نیروهای درونی و ارتقاء سطح علمی آدمی؟!.

۳- وانگهی پرسـش از ذات پروردگار که کنه وجودی آن از نظر سـعه نامحـدود وجودی برای بشـر و ادراک او غیر قابل یافتن است نهی شده؛ زیرا میان مُدرِک و مُدرَک باید نوعی تناسب وجود داشته باشد، نه آنکه پرسش از

مخلوقات خداوند هم نهی شده باشد. در ذات خدا اندیشه نکنید که بُرد خرد و اندیشه شما کوتاه است. اما در نشانه های الهی و موجودات آفریده او با تمام توان تعقل کنید.

۴- مگر با توصیه می شود روح کنجکاو آدمی را وانهاد و نهاد بی قرار او را آرام نگهداشت؛ آنجا که می گویند: «از تفسیر آن نپرسید» مگر می توان خردها را تعطیل کرد و آنها را به تعبد محض واداشت در حالی که گنجینه های برهان در فضای ذهن و اندیشه دست ناخورده باشند و اقیانوس پرسشها از درون موج زند؟

۵-۴- حقیقت عرش در خلقت نوری

عرش بر پایه روایات بی شمار اهل البیت علیهم السلام موجود حقیقی و دارای عینیت بیرونی است. نه مفاهیم تنها برای نمایاندن مقام علمی خداوند یا مصداق جسمانی پنداشتن برای نیاز

خداوند.

«سلمان فارسی از آمدن مرد نصرانی همراه یکصد نفر از آن گروه پس از پر گشودن رسول خدا | از خاک به افلاک خبر می دهد. آنان نزد ابابکر جانشین پیامبر | آمدند و پرسش هایی را مطرح کردند که هیچ گونه پاسخی بدان ها داده نشد.

نصارانیان بسوی امیرالمؤمنین علیه السلام راهنمایی شدند و به تمامی پرسش های خود پاسخ گرفتند. از پرسش های آنان یکی این بود:.. از پروردگارت برایم خبر ده که آیا او را بر دوش می گیرند یا او دیگران را بر دوش دارد؟

امام علی علیه السلام فرمود: هان! در واقع پروردگار ما فراتر از توصیف بر دوش گرفتن و بر دوش ماندن است.

نصرانی ای گفت: چگونه این مهم، شدنی است؟! در حالی که ما در متن انجیل داریم که «و یحمل عرش ربک فوقهم ثمانیه» .

امام علی علیه السلام فرمود:

«إن الملائکه تحمل العرش و لیس العرش کما تظن کهیئه

السریر و لکنه شیء محدود؛ مخلوق، مدبّر. و ربک عزوجلّ مالکه لا أنه علیه لکون الشیء علی الشیء و امر الملائکه بحمله. فهم یحملون العرش بما أقدرهم علیه. قال النصرانی: صدقت رحمک الله...»((۱))

امام در پاسخ به وجود مجرد و فوق مادی عرش با صراحت می پردازد و افزون بر آن وجهه مادیت و ذهنیت مادی گونه و تصویر جسمانی از عرش را از فضای ذهن و اندیشه آنان می زداید.

سپس به ویژگی های آن می پردازد؛ البته عرش شئ خارجی است که اندازه محدود و مشخصی دارد. عرش آفریده شده و بوجود آمده از قدرت پروردگار است. عرش، عالمی از عوالم خلقت است که با اراده و فرمان الهی اداره می شود. خداوند همان گونه که مالک دیگر مراتب وجود است، مالک عرش و جهان عرش نیزمی باشد، ملائکه های الهی فرمانبردارانی هستند که کارگزاران عالم عرش شمرده می شوند.

برای اثبات وجود مجرد و برتری و تقدم عوالم عرشی بر دیگر مراتب جهان آفرینش این حدیث نیز یادآوری می شود و درنگ بر معانی آن به اندیشه ای

۱- توحید، صدوق/ ۳۰۹.

خواننده واگذار می گردد.

«... فقال: إن الله تبارک و تعالی خلق العرش و الماء و ملائکه، قبل خلق السموات و الارض و کانت الملائکه تستدلُّ بأنفسها و بالعرش و الماء علی الله عزّوجلّ. ثم جعل عرشه علی الماء لیظهر بذلک قدرته للملائکه، فیعملوا أنه علی کل شئ قدیر. ثم رفع العرش بقدرته و نقله، فجعله فوق السموات السبع و خلق السموات و الارض فی سته ایّام، و هو مستولٍ علی عرشه و کان قادراً علی أن یخلقهافی طرفه عین... و لم یخلُق الله العرش لحاجه به الیه لانه غنی عن العرش و عن جمیع ما خلق. لایوصف بالکون علی العرش، لانه لیس بجسم تعالی الله عن صفه خلقه علواً کبیراً...».((1))

ابن کثیر می نویسد:

«فراخنای آسمان هفتگانه و زمین هفتگانه، در برابر کرسی مانند نگین است نسبت به حلقه و برتری عرش بر کرسی مانند برتری یک قاره فلات است نسبت به همان حلقه».((2))

۱- همان/ ۳۱۳.

۲- تفسیر ابن کثیر/۴/ ۳۰۰.

جلال الدین سیوطی می نویسد:

آری! تمامی آسمان و زمین داخل در ظرف کرسی قرار دارد و کرسی پیش روی عرش یا زیر آن. خورشید یک

جزء از اجزاء هفتادگانه نور کرسی است و کرسی یک جزء از اجزاء هفتاد گانه نور عرش به شمار می رود.((۱))

این مقایسه ها میان مراتب و گستره عوالم خلقت ما را به بزرگی و فراخنای جهان آفرینش راهنمایی می کند. حقیقتی که تنها از این راه می توان بزرگی و عظمت آفریدگار هستی بخش را شناخت.

۵- کرسی پدید آمده از نور محمد(ص)

اشاره

«سپس خداوند کرسی را از دیگر بخش (نور محمد ص) پدید آورد و گردانندگان عرش و گنجینه داران کرسی را از بخش دیگر نور او آفرید.((۲))

پس از آنکه عرش الهی استوار گردید (و کرسی آفریده شد) خداوند میان عرش و کرسی هیجده پرده نوری ایجاد

کرد. چنانچه این پرده ها نبودند، هسته وجودی کوه های جهان ذوب می شد و تمامی جنّ و انس از نور خداوند پودر شده ناپدید می گردید.((۳)) پس از آفرینش این حجاب ها، خداوند ظرف عالم

۱- الدر المنثور/۲/ ۱۷

۲- بحارالانوار/۲۵/ ۲۲.

۳- بحارالانوار/۵۵/ ۳۵.

وجودی مخلوقات را در برابر((۱)) و چسپیده به عرش به نام کرسی متصل کرده آفرید.((۲)) حد و حجم این ظرف وجود هستی((۳)) یک هفتادم عرش خداوندی (از نظر سعه وجودی) است.((۴))

کرسی همان باب ظاهر غیب الهی است که زیربنای ابداع و آفریدن ها می شود و قرار می گیرد.((۵)) و دارای وجود عظیم و وصف ناشدنی است.((۶)) وسعتی که تمامی ملائکه را در خود جای داده و افزون بر آن تمامی آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه نیز در آن قرار دارند.((۷)) چنانچه آسمان هفتگانه و زمین هفتگانه را بگسترانند سپس یکی را بر دیگری پیوند زنند، هرگز به گستره کرسی نرسند! (تمامی اینها بیانگر وسعت) نگین است که در حلقه انگشتری باشد».((۸))

آفریدن و پدید آمدن موجود مجرد و با سعه برتر وجود نظیر کرسی، ما را به گستره و ابعاد وجودی بیشتر اهل البیت علیهم السلام در عالم فراتر از عرش و

۱- توحید صدوق/۳۱۶ و بحارالانوار /۵۵/ ۱۷.

۲- بحارالانوار/۵۵/ ۱۷.

۳- الدر المنثور/۲/ ۱۸.

۴- همان.

۵- بحارالانوار/ ۵۵ /۳۰ و توحید صدوق/ ۳۱۹.

۶- همان،بحارالانوار/۵۵/ ۳۱.

۷- همان/۱۷.

۸- الدر المنثور/۲/ ۱۷.

کرسی راهنمایی می کند. اگر پدید آمدن از نور پیامبر | که تا این اندازه و میزان فراخنای فرافضا، وجود داشته باشد و پهنای هستی و موجودیت آن

این گونه عالم مادی را پوشش دهد، منبع و مبدأ آن دارای چه وسعت و عظمتی خواهد بود؟!

۱-۵- چیستی کرسی از نظر مفسران شیعه

۱- «در معنی کرسی علما اختلاف نظر دارند؛ یکی آن را وسعت و گستره علم الهی نسبت به آسمان و زمین می داند... برخی آن را ملک و سلطنت و قدرت می شمارند و بعضی آن را غیر عرش دانسته اند».((۱))

۲- «کرسی... موجود وسیع تر از تمام آسمانها و زمین شمرده می شود که از هر سو آنها را احاطه کرده است... در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام این تفسیر نقل شده است که می فرماید: «الکرسیُّ محیط بالسموات و الارض و مابینهما و ما تحت الثری»، کرسی بر زمین و آسمانها و آنچه، بین آنهاو آنچه در زیر اعماق زمین قرار گرفته احاطه دارد».((۲))

۳- «مراد از کرسی همان گستره احاطه مقام سلطنت الهیه است. همین معنا از میان معانی احتمالی برای آن صحت دارد؛ زیرا همین مقام ربوبیت است که آسمان و زمین بدان

۱- مجمع البیان/۲/ ۶۴۹ .

۲- تفسیر نمونه/۲/ ۲۷۴.

قوام دارد؛ زیرا آنها مملوک و مدبر معلوم الهی است. پس کرسی از مراتب علم خداوند به شمار می آید... زیرا در عالم وجود مرتبه ای از علم وجود دارد که غیر محدود است و بی انتها. یعنی فراتر از این عالم که ما جزء آن هستیم، عالم دیگری قرار دارد که موجودات آن اموری نامحدود دارند. یعنی حقیقت وجودی شان حدود و تنگناهای جسمانی این جهانی را ندارند و آن تعینات و چهارچوبه هایی که برای ما هست برای آنها نیست اما این

موجودات در عین اینکه برای ما و نسبت به ما نا محدود اند برای خداوند پاک معلوم و محدودند. وجود آنها عین علم است همان گونه که موجودات محدود این جهانی که در عالم وجود دارند، در مرتبه وجودی شان نزد حق معلوم اند. یعنی وجودشان همان علم خدا به آنهاست و حضورشان نزد پروردگار علم پروردگار به آنها است و این علم فعلی «حق» نامیده می شود».((۱))

۴- «کرسی یعنی علم فراتر یا سریر بدون سایه بان که مقام پادشاهی را می گویند».((۲))

ص: ۱۹۴

۱- المیزان/۳/ ۳۳۶ و ۳۳۹.

۲- تفسیر تبیان طوسی/ ۲/ ۳۱۰.

۲-۵- نقد کرسی با علم

مفسـران شیعه اگرچه با صراحت کامل وجود خارجی و مجرد کامل کرسی را تبیین نکرده اند اما می توان از لابلای کلام آنها این حقیقت رابدست آورد.

به موارد زیر توجه کنید:

۱- «معنی سوم (همان وجود خارجی) چیزی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از آن پرده بردارد؛ زیرا وجود چنان عالمی که آسمان ها و زمین را در بر گرفته باشد و به مراتب وسیع تر از جهان ما باشد، از طرق متداول علمی اثبات نشده است در عین حال هیچ گونه دلیلی بر نفی آن نیست.

بـا پیشـرفت وسائـل و ابزار مطالعـات نجومی روز به روز اثبـات وجود آن بیشتر می شود و هیـچ کس نمی توانـد ادعا کنـد که وسـعت عالم هستی به همین انـدازه ای است که علم امروز موفق به کشف آن شـده است بلکه به احتمال قوی عوالم بی شـمار دیگری وجود دارد که از قلمرو دید وسائل

امروز ما بیرون است».((۱))

۲- پرسـش اساسـی از مفسـران شیعه این است که آیا قرآن جدای از اهل بیت علیهم السلام قابلیت تفسیر مطابق با واقع را دارد یانه؟ چنانچه داشته باشد نیازی به آنها نداریم. چنانچه آن ها

۱- تفسیر نمونه/۲/ ۲۷۴.

را مفسـران قطعی بدانیم در این گونه موارد باید دست به دامن اهل البیت علیهم السـلام بزنیم تا آنها برای ما کرسـی و عرش و لوح و قلم را معنی کنند. نه قایل به جسمانیت گردیم و نه تنها به معنی بدون مصداق آنها بسنده کنیم.

۳- اگرچه برخی از روایات کرسـی را علم دانسـته اند اما بیشتر روایات، وجود خارجی آن را قطعی و مسـلم می شمارد. از این رو، جا دارد که تمام روایات را تبیین و گفتمان اصلی کرسی را از آن میان بیرون کشیم.

«زراره از ابی عبدالله علیه السـلام از سـخن خدای بلند مرتبه {وسع کرسیّه السموات و الارض} می پرسد، کدام یک بزرگتر و گسترده اند، کرسـی یا آسـمان و زمین؟ امام می فرماید: نه، کرسـی از آسمان و زمین وسیع تر است هرآنچه را خدا آفریده در داخل کرسی قرار داده است».((۱))

آیا بازهم تردیـدی در اصل وجود مجرد و معنوی کرسـی در عالم فراتر از جهان مُلک و ملکوت می توان بخود راه داد؟ یا آن را به علم خداوند تفسیر کرد؟

۳-۵- کرسی از دیدگاه اهل سنت

مفسران اهل سنت بر جسم بودن کرسی اتفاق نظر دارند جز اندک مفسران آنها که سکوت را برگزیده اند.

۱- «کرسی به معنی گستره و سعه وجود آمده است. اما صحیح این است

۱- تفسیر قمی/۱/ ۹۳.

که بگوییم:او مخلوق بزرگ فراروی عرش، برتر از آسمان هفتگانه و فروتر از عرش قرار دارد. گفته می شود آسمانها و زمین در کنار کرسی مانند حلقه ای است در فلات».((۱))

۲- «از این آیه بزرگی آفرینندگان خداوند بلند مرتبه برداشت می شود و از آن بزرگی، خود به خود قدرت پروردگار به دست می آید».((۲))

۳- «کرسی همان جایگاه دو پاست و محلی که صدای شکستن محمل ها و پالان هایی که سوارکاران بر آن می نشینند و سنگینی می کنند به گوش می رسد».((۳))

۴- «کرسی همان عرش و خود عرش است؛ زیرا تخت را گاهی عرش می گویند و گاهی کرسی بر آن اطلاق می کنند».((۴))

۵- «کرسی، تصویری از عظمت الهی است ولی حقیقت خارجی و بیرونی ندارد. حق همان قولی است که کرسی جسم است که آثار خاص خود را دارد. جماعتی از معتزله آن را نفی کرده اند و در این نفی خطای آشکار و غلط فاحشی را مرتکب شدند وجهی برای عدول از این قول نداریم؛ زیرا معنی حقیقی همین است».((۵))

۶- «کرسی که در اخبار صحیحه وارد شده است همان جسم عظیم زیر

۱- البحر المدید/۱/ ۲۵۳.

۲- المحرر الوجیز/۱/ ۳۴۲.

۳- مرویات الامامه احمد حنبل فی التفسیر/۱/ ۲۱۷.

۴- تفسیر طبری/۴/ ۵۳۹ و تفسیر کبیر/ ۴/ ۱۳.

۵- ([۱]). فتح القدیر/۱/ ۳۵۲.

عرش و بالای آسمان هفتم است و دلیلی برای بازگشت از این قول نداریم. بنابراین پیروی از آن واجب است... زیرا ترک ظاهر آیه بدون دلیل جایز نیست».((۱))

۷- «میان هر آسمان راهی پانصد ساله است و میان آسمان هفتم و کرسی نیز پانصد سال راه به حساب می آید. میان عرش و کرسی نیز فاصله ای پانصد ساله راه است. عرش بالای آب و خداوند برتر از عرش قرار دارد».((۲))

۸- «کرسی همان مُلک و سلطنت و قدرت و دانایی حق است».((۳))

۹- «سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از کرسی همان علم الهی است به همین دلیل اهل لغت و برخی از مفسران گفته اند کرسی الرجل کفرح، یعنی دانش او زیاد و در قلبش متراکم گردید. بنابراین علم خداوند بلند مرتبه به آنچه دانسته شده و به آنچه نادانسته می نماید، احاطه دارد. از دیگر سو، آیه دلالت دارد که کرسی چیزی وجودی است که آسمان و زمین را در خود جای می دهد. اما این که او علم خدا باشد یا ملک یا جسم کثیف و کدر یا جسم لطیف و نوری همگی از امور عالم غیب به شمار می آید. چنانچه علم الهی باشد که نیازی به بحث ندارد و حقیقت علم برما روشن است اما اگر مخلوق دیگری باشد ما بدان ایمان داریم و هرگز از حقیقت و ماهیت او بحث نمی کنیم و با رأی خود در مورد آن سخن نمی گوییم».((۴))

۱- تفسیر کبیر/۴/ ۱۴.
۲- الجامع الاحکام القرآن/۳/ ۲۷۴.
۳- الجواهر/۱/ ۲۳۶.
۴- تفسیر المنار/۳/ ۳۳.

۱۰- «برخی کرسی را به معنی قلب و دل عارف دانسته و آن را معدن علوم الهیه و دانش لدنّی تلقی کرده اند که پایان و تنگنایی برای آن وجود ندارد. در همین مورد ابو یزید بسطامی می گوید:

«اگر هستی و میزان حد و حجم آن هزار هزار بار در گوشه دل عارف قرار گیرد، عارف هرگز توجهی به آن نخواهد کرد. گفته شده است کرسی عالم ملکوت و محل بازگشت ارواح عارفان به مقام جلال و جبروت است».((۱))

۴-۵- نقد نگاه مفسران اهل سنت از کرسی

۱- «اگر بگوییم کرسی جسم است، خداوند بدور از جسمانیت شناخته می شود که ملائکه او را بر دوش گیرند. کرسی آفریده نشده تاخداوند روی آن بنشیند همان گونه که مجسمه می گویند؛ زیرا خداوند فراتر از جسمانیت، خالق جسم است. چنانچه به نشستن نیازی داشته باشد، بی گمان ماهیت جسمی بخود می گیرد و هر جسمی مُحَدِث است (پس خداوند محدث می شود)».((۲))

۲- قرآن برای فهم و تدبر ما نازل شده است نه تعبد تنها و بسنده کردن به ظواهر آیات. چنانچه بحث از ماهیت و چیستی آیات صورت نگیرد، غرض خداوند که همان تعقُّل و تدبّر در آیات باشد برآورده نشده است و این با اهداف نزول سازگاری ندارد.

۳- در این که کرسی موجودیت و حقیقت خارجی دارد ما با برادران اهل

۱- روح المعانی/۳/ ۱۹.

۲- تفسیر تبیان/ ۲/ ۳۱۰.

سنت خود هم عقیده هستیم و هیچ تردیدی نیست که کرسی در عالم بیرون از ما و سلسله ای نظام خلقت، جایگاه و مرتبه و وجود عینی دارد نه آنکه صرف علم الهی باشد تا ما از بحث پیرامونش بی نیاز گردیم اما در این که کرسی وجودجسمی دارد یا مجرد محض است اختلاف جوهری میان ما و برادارن اهل سنت وجود دارد.

به عقیده شیعه کرسی وجود خارجی دارد اما جسمی مادی نیست بلکه فراتر از جسم مادی در عالم مجرد و متناسب بخود قرار دارد و از نور پیامبر خدا| آفریده شده است که نسبت به جهان مادی از سعه وجودی قابل توجهی برخوردار است.

۴- تفسیر به رأی را، افزون بر آنها، تمامی شیعیان با ظرافت و دقت و دغدغه بیشتری بدعت می شمارند و هرگز مفسر شیعه برداشت خود را از آیات قرآن قطعی و صددرصد مطابق رأی ظنی اش نمی داند. مفسران شیعه با قرائن و دلایل، احتمال معانی را از میان دیگر معانی برگزیند و این برای همه حجیت دارد.

۵- هیچ کسی کرسی را به معنی قلب عارف تأویل نکرده و هیچ قرینه و شاهدی بر این مدعا وجود ندارد. ما در احادیث گوناگون وجود قرائن و چسپیده به عرش جدای از قلب عارف برای کرسی قائلیم و آن را اثبات می کنیم. بنابراین، قلب عارف چیزی است وکرسی چیز دیگر، اگر تفسیر به رأی باشد این یکی بیشتر مصداق آن شمرده می شود تا دیگر معانی برای کرسی.

۶- این که برخی آن را جایگاه نشستن معنی کرده اند، هرگز به اوصاف و صفات الهی توجهی نداشته اند؛ زیرا پروردگار منزه از تمامی شئون مادیات و عالم مجردات و ... است. او آفریننده تمام موجودات است نه شبیه هیچ یک.

ص: ۲۰۰

۷- برخی کرسی را برای تفسیر عظمت قدرت حق دانسته بود که باید گفت: آیات الهی همگی رساننده این حقیقت است نه تنها کرسی.

۸- برخی آن را عرش دانسته بود که با صریح آیات و روایات همخوانی و تناسب ندارد. آنها دو حقیقت اند نه یکی.

۵-۵-چیستی کرسی درخلقت نوریه

در این که کرسی همانند عرش موجودی است از موجودات تمام مجرد و خارجی و عینی، تردیدی در آن نیست. چنانچه کرسی را برخی اخبار دانای خداوند معنی کرده اند باید قرینه و زمینه خاص آن را دید که چگونه استعمال شده است.

اخبار فراوانی وجود عینی کرسی را در سلسله نظام آفرینش تأیید می کند.

«... عن زراره قال: سألت أباعبدالله علیه السلام عن قول الله عزّوجلّ: {وسع کرسیه السموات و الارض} السموات والارض وسعن الکرسیّ، ام الکرسیّ وسع السموات و الارض؟ فقال: بل الکرسیّ وسع السموات و الارض و العرش کل شیء فی الکرسیّ».((۱))

«... أباعبدالله علیه السلام ... ثم العرش فی الوصل متفرّد من الکرسی؛ لانهما بابان من اکبر أبواب الغیوب و هما جمیعاً غیبان و هما فی الغیب مقرونان لان الکرسیّ هو الباب الظاهر من الغیب الذی من مطلع البدع و منه الاشیاء

۱- توحید، صدوق/۲۱۹.

کلها... فهما فی العلم بابان مقرونان لان ملک العرش سوی الملک الکرسیّ...».((۱))

در احادیث پرسش هایی که از ائمه علیهم السلام درباره کرسی طرح شده است، بیانگر ماهیت کرسی و نسبت مرتبه وجودی آن را به دیگر موجودات است. در هر صورت اصل وجود داشتن و وجود خارجی بخود گرفتن کرسی پیش فرض مسلم و پذیرفته شده تلقی می شود.

چنانچه کرسی حقیقت بیرونی و وجود عینی نمی داشت، هرگز مقایسه میان پهنای آن با دیگر مراتب آسمان و زمین صورت نمی گرفت. مقایسه میان دو شیء هم سنخ است نه دو شیء متغایرالوجود و باید پرسش بر هستی و ماهیت آن معطوف می شد نه ویژگی های خارجی آن.

افزون بر نسبت سنجی میان کرسی عالم مادی ائمه علیهم السلام سعه وجودی کرسی را بر تمام جهان مادی قطعی می شمارد. یعنی تنها وجود کرسی به عنوان یک موجود مجرد در عوالم دیگروجود، بدون در نظر داشت دیگر موجودات جهان برین نظیر عرش، لوح، قلم و... از تمام عوالم مادی بزرگتر و وسیع تر است بنابراین در زبان پیشوایان پاک، کرسی دارای وجود خارجی و حقیقت بیرونی است.

۶- آفرینش لوح از نور محمد (ص)

اشاره

«گونه چهارم نور محمد | در مقام حب نزد پروردگار مدت زمانی طولانی ایستاد. آنگاه خداوند همین گونه را نیز

۱- همان/۳۱۵.

بخش پـذیر نمود؛ قلم را از بخشـی آفرید و لوح را از گونه دیگر آن.((۱)) آنگاه خداونـد بر اطراف لوح نوشت: «لا إله الا الله محمد رسول الله علیّ وصیه».((۲)) پس از آفرینش آن پرده های نوری، خداوند نام محمد | را بر روی لوح

آشـکار کرد و لـوح نورانی گردیـد.((۳)) نور محمـد | چهـار هزار سـال (مـافوق نوری) در آنجـا اقامت گزیـد.((۴)) این لـوح مجرد((۵)) و نورانی الوجود((۶)) را خداونـد بصورت زُمرّد سبز رنـگ جلوه گر ساخت که در میان سوراخ آنها لؤلؤ گونه ای قرار داشت.((۷)) این موجود را پروردگـار بگونه ای قرار داد که از سـمت راست به عرش الهی متصـل باشـد و از طرف دیگر پس از آفرینش اسـرافیل ملائکه، بر پیشانی او نمایان شود تا هنگامی که خداونـد می خواهـد سـخن بگوید اشاره ای از سـمت لوح بر پیشانی اسرافیل صورت گیرد و او بر لوح نظر

۱- بحارالانوار/۲۵/ ۲۲.

۲- کفایه الاثر/ ۱۷۱.

۳- بحارالانوار/۱۵/ ۵۶۰۱ — همان.

۴- تفسیر صافی/۵/ ۳۱۲.

۵- بحارالانوار/۵۴/ ۳۶۸.

۶- همان/ ص ۳۶۹.

۷- همان/ص ۳۷۴.

افکند و هر آنچه را که در لوح وجود دارد به میکائیل([(۱)](#))و میکائیل آن را به جبرئیل برای خبر رسانی به پیامبران الهی برساند.([(۲)](#)) خداوند بلند مرتبه این لوح را به گونه درّ سفید آفریده بود که زیر عرش الهی خود آن را قرار داده است و در آن نوشته است: «إنی أنا الله لا إله الا أنا. خلقت ثلاث مائه و بضعه عشر خلقاً. من جاء بخلق منها مع شهاده أن لا إله الا الله دخل الجنه».([(۳)](#))

به دلیل اتصال وجودی نور ائمه علیهم السلام با پروردگار و احاطه آنها بر تمامی موجودات از یک سو و نفوذ درونی شان همراه با فیض رسانی از سوی دیگر؛ قلم و لوح از دیگر موجوداتی هستند که با واسطه نور وجودی ائمه علیهم السلام آفریده شدند. نه مستقیم از نور پروردگار همان گونه که در آفرینش عرش و کرسی بدان اشاره شد. از این رو، حلقه ای واسطه بودن نور محمد | در سلسله مراتب خلقت تا حدودی برای ما آشکار می گردد اگر چه تمام ماهیت آن بر ما پوشیده است.

۱-۶-ماهیت لوح میان مفسران

چیستی لوح بیش از مفسران شیعه، میان برادران اهل سنت مورد گفتگو و

ص: ۲۰۴

۱- تفسیر صافی/۵/ ۳۱۲.

۲- همان/ص ۲۰۷.

۳- الدر المنثور/۶/ ۳۳۲.

بحث و دقت نظر قرار گرفته است. جا دارد نخست برداشت آنها از لوح پیگیری شود و سپس از علمای خود ما:

۱- «فضای و جوّی که بالای آسمان هفتم قرار دارد، لوح را در خود جای داده است».((۱))

۲- «لوح محفوظ در آسمان بالا قرار دارد

که از کم و زیاد شدن قرآن و تحریف و جایگزینی در ایمنی کامل قرار دارد».((۲))

۳- «خداوند قرآن را در لوحی نهاده است که دارای نور برتر و شرافت وجودی می باشد. همین لوح محفوظ درست جانب راست عرش قرار گرفته و در مقابل پیشانی اسرافیلی نور می دهد».((۳))

۴- «روایت شده است که: خداوند بلند مرتبه لوح محفوظ را از در سفید میان دو جلد یاقوت سرخ آفریده است. قلم آن از جنس نور و خط های آن نیز نوری است. درازنای لوح ما بین آسمان و زمین و پهنای آن میان خاور و باختر قرار دارد. عنوان آغازین لوح این عبارتست: «لاإله إلا الله، دینه الاسلام و محمد عبده و رسوله، فمن آمن بالله عزوجلّ و صدق بوعده و اتبع رسوله أدخله الله الجنه».((۴))

۵- «لوح محفوظ بالای آسمان هفتم قراردارد».((۵))

۱- تفسیر بیضاوی/ ۵/۴۷۵.

۲- صفوه التفاسیر/۳/ ۱۳۸۶.

۳- الکشف و البیان/۱۰/ ۱۷۵.

۴- حاشیه محی الدین شیخ زاده/۸/۵۶۳ وتفسیر ثعلبی/۱۰/ ۱۷۵.

۵- تفسیر کبیر/ ۲۰/ ۱۲۵.

صاحب المیزان می نگارد:

«أقول: والروایات فی صفه اللوح کثیره مختلفه و هی علی نوع من التمثیل».((۱))

در تفسر نمونه لوح این گونه تفسیر شده است: «منظور صفحه ای است که قرآن مجید بر آن ثبت و ضبط شده است ولی نه صفحه ای همچون الواح متداول در میان ما... به نظر می رسد که لوح محفوظ همان صفحه ای علم خداوند است که شرق و غرب عالم را فراگرفته و از هرگونه دگرگونی و تحریف مصئون و محفوظ است».((۲))

صاحب مجمع البیان نیز چیزی غیر از این، سخنی ارائه نداده است بنگرید بر سوره معارج.

۷- آفرینش قلم از نور محمد (ص)

اشاره

«پس از آنکه خداوند قلم را از نور محمد | آفرید.((۳)) بر آن دستور داد: یگانگی مرا بنویس! از این سخن خدای بلند مرتبه، قلم هزار سال خاموش ماند. آنگاه به هوش آمد دیگر بار، خداوند فرمان داد: بنویس! قلم عرض کرد: پروردگارم چه بنگارم؟! خداوند دستور داد بنویس: «لا إله الا الله محمد رسول الله» هنگامی که قلم نام محمد | را شنید به سجده افتاد و

۱- المیزان/۲۰/ ۳۷۸.

۲- تفسیر نمونه/۲۶/ ۳۵۴.

۳- بحارالانوار/۲۵/ ۲۲.

عرض کرد: «سبحان الواحد القهار- سبحان العظیم الاعظم» آنگاه سرش را از سجده برداشت و نوشت: «لا إله الا الله محمد رسول الله» سپس عرض کرد: ای پروردگارم! محمد کیست؟ که نام او را با نام خودت قرین کرده ای؟! خداوند بلند مرتبه به قلم گفت: ای قلم! چنانچه او نمی بودی، تو رانمی آفریدم، و هرگز آفریده ای از آفریدگانم را خلق نمی کردم مگر برای او و بخاطر او. او بشیر و نذیر، سراج منیر و شفیع و حبیب من است. همین جا بود که قلم از شیرینی ویژگی های «محمد» شکافت سپس عرض کرد: «السلام علیک یا رسول الله» خداوند بلند مرتبه در پاسخ گفت: «و علیک السلام منی و رحمه الله و برکاته» از این جهت سلام دادن سنت گردید و پاسخ آن واجب.

آنگاه خداوند بلند مرتبه به قلم دستور داد: قضا و قدرم را بنویس و این که تنها من تا روز قیامت آفریدگار خواهم بود.((۱))
سپس قلم بر صفحه سفید رنگ و نقره ای و درخشان تر از یاقوت، هر آنچه از

کردار، آثار روزی ها و اجل بود((۲)) و آنچه علم خداوند به آفریدگان تعلق گرفته بود،((۳)) همه را روی لوح نگاشت.((۴))

۱- بحارالانوار/۱۵/ ۳۰.

۲- بحارالانوار/۵۴/ ۳۷۴.

۳- بحارالانوار/۵۴/ ۳۷۵.

۴- همان/۳۷۲/ ح ۱۸.

آنگه این نوشتار درهم پیچیده شد و در رکن عرش گذارده شد. سپس بر دهان قلم مهر خاموشی نهاند تا روز قیامت((۱)) تا از هر آنچه نگاشته هرگز چیزی را بازگو نسازد».((۲))

بنـابراین، وجـود عینی و خـارجی قلم در کنـار عرش و کرسـی و لـوح در جهـان فروتر ازنورسـتان ائمه علیهم السـلام و فراتر از گورستان بقیه غیر قابل انکار و امر مسلم تلقی می شود.

۱-۷- چیستی قلم میان مفسران

وجود قلم برتر است از این ابزار نوشتاری امروزی که با آن دانش و تمدن و فرهنگ را نگاشته به دیگران منتقل می کنیم و این قلم نیز مورد توجه بیشتر مفسران اهل سنت قرار گرفته است.

۱- «احتمال می رود مراد از اینکه به قلم سوگنـد خورده شـده همان قلم معهود و پـذیرفته شده ای باشد که در خبر آمده است: «خداونـد بلنـد مرتبه قلم را آفریـد و بـدان نگاهی انـداخت، قلم از این نگاه دو نیم گردیـد. سـپس خداوند به او گفت: بنویس هرآنچه تـا روز قیـامت جـاری می شود. قلم بی درنـگ هرآنچه تـا روز قیـامت رخ می داد همه را بر لوح محفوظ نگـاشت. از مردن ها، کردارها و روزی ها. سپس قلم دم فروبست و هرگز تا روز قیامت سخن نخواهد گفت. این

۱- همان/ ۳۶۸.

۲- حاشیه محی الدین/۸/ ۲۸۷.

قلم همان جنس نوری است که درازنایش به اندازه آسمان وزمین است».((۱))

۲- «در ماهیت و چیستی قلم دو قول وجود دارد؛ نخست این که سوگند به قلم همان جنس کلی باشد که نامی است برای تمامی قلمها که با آن، هرآنچه در آسمان و زمین است می نگارند. بهره وری آن به این است که گویا افراد پنهان و گذشته را آشکار و حاضر می نماید. دستاورد قلم شناساندن رخدادهای دور است همان گونه که زبان، شناساندن حوادث نزدیک و دور بصورت شفاهی است. دوم این که شیء سوگند خورده شده همان قلم شناخته شده ای باشد که در اخبار از آن سخن به میان آمده است؛ قلمی که از جنس نور خلق گردیده و اندازه اش میان آسمان و زمین است((۲))

برخی دیگر از علمای اهل سنت نیز به همین نظر اعتقاد دارند با یک تفاوت اندکی در تعابیر و مفاهیم.

از علمای ما علامه سید محمد حسین طباطبایی«ره» در المیزان تنها معنای نخست فخر رازی را بر می گزیند و سایر احتمالات را بی اساس می شمارد.

در تفسیر نمونه آمده است:

«برخی از مفسران «قلم» را در این جا به قلم تفسیر کرده اند

۱- . همان.

۲- تفسیر کبیر/۳۰/ ۷۱.

که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند و یا نامه اعمال آدمیان را با آن رقم می زنند، ولی مسلماً آیه مفهوم گسترده ای دارد که این تفسیر بیان یکی از مصداق های آن است».((۱))

۲-۷- ماهیت لوح و قلم در پرتو روایات

تمامی روایات وجود نوری و مجرد قلم را در جهان دیگر کنار لوح و کرسی و عرش به عنوان موجود مستقل، خارجی و عینی تأکید می کند. بنابراین حقیقت خارجی آن در عالم فراتر از ماده و فروتر از نور قابل انکار نیست.

«... قال رسول الله |: إن لله لوحاً احد وجهه یاقوته، و الوجه الثانی زبرجد خضراء، قلمه نور. فیه یخلق و فیه یرزق و فیه یحیی و فیه یمیت و فیه یعزّ و فیه یفعل ما یشاء فی کل یوم ولیله».((۲))

«... فی المعانی عن سفیان عن الصادق علیه السلام قال: و امّا «ن» فهو نهر فی الجنه. قال الله عزوجلّ: أجمد فجمد، فصار مداداً. ثم قال عزوجلّ للقلم: اکتب، فسطر القلم فی اللوح المحفوظ ما کان و ما هو کائن الی یوم القیامه.

فالمداد مداد من نور و القلم قلم من نور واللوح من نور. قال سفیان: فقلت له: یابن رسول الله | بیّن لی امر

۱- تفسیر نمونه/۲۴/ ۳۷۰.

۲- الدر المنثور/۶/ ۵۵۸.

اللوح و القلم و المداد، فضل بیان وعلمنّی مما علمک الله. فقال: یابن سعد! لولا أنت اهل للجواب ما اجبتک «فنون» ملک یؤدی الی القلم و هو ملک. و القلم یؤدیّ الی اللوح و هو ملک و اللوح یؤدی الی اسرافیل و اسرافیل یؤدی الی میکائیل، میکائیل یؤدی إلی جبرئیل و جبرئیل یؤدی الی الانبیا و الرسل صلوات الله علیهم. قال: ثم قال لی: قم یا سفیان فلا أمن علیک».((۱))

«عن امیر المؤمنین علیه السلام : {ن والقلم و ما یسطرون} القلم قلم من نور و کتاب من نور فی لوح محفوظ، لیشهدا المقربون و کفی بالله شهیداً».((۲))

افزون بر اثبات وجود مجرد قلم که یکی از موجودات و آفریدگان الهی به شمار می آید؛ ائمه علیهم السلام نسبت میان قلم و وحی را نیز ایجاد و تبیین می کنند. حقیقتی که فراتر از درک خرد ناتوان ما انسان ها است.

افزون بر روایات برخی می نگارند:

«قلم هرگز همان نی بریده شده یا تکه آهن و یا هر جسم دیگری نیست (تا مادی شمرده شود) همین گونه است لوح که نه چوب است و نه کاغذ. قلم را از آن جهت قلم نامیده اند که خداوند به او فرمود: هر آنچه تا روز قیامت

۱- تفسیر صافی/ ۵/ ۲۰۷.

۲- المیزان/ ۲۰/ ۳۶.

(رخدادهای) جاری می شود همه رابنویس. قلم در واقع همان وجود محض (مجرد) از تاریکی و مادیت است. دوری از جسمانیت و در پرده فرو رفتن به تاریکی ها و کاستی ها و نیستی هاست. قلم «نور» نامیده می شود که در حقیقت همان وجود است و تاریکی همان نیستی به شمار می رود. قلم در ذات خود آشکار است و آشکار کننده غیر خود به حساب می آید((۱))

بنابراین ما نه تنها دلیل عقلی و نقلی بر نفی و رد وجود نوری و ملکوتی قلم در عالم مجردات عرش و کرسی و لوح نداریم که برهان عقلی و دلیل نقلی بی شماری برای اثبات وجود خارجی آن را ارائه کردیم. این که بُرد عقل ما و نیروی فهم ما کشش و توانایی درک حقایقی چون لوح و قلم را ندارد، یا به گمان خود و به اندازه بُردخرد خود آنچه از قلمرو معرفت ما برون می ماند نفی و رد می کنیم، دلیل بر نفی وجود مجرد قلم و لوح نیست. در حالی که توانایی شمردن نعمت های ظاهری و آشکار محسوس خداوند را مان نداریم و هرگز جهان مادی را آن چنان که باید شناخته باشیم نشناختیم و در تمام اعماق زمین و دریا و فضا و کهکشان و... نفوذ نکرده ایم، چگونه به خود جرأت می دهیم به آسانی و با تکیه بر گمان و حدس با دروغ حقایق راستین را رد می کنیم. نظریه های علوم امروز در گسترش فضا و کیفیت پیدایش آن لحظه به لحظه تغییر

۱- شرح اصول کافی، صدرا/۱/ ۲۱۷.

می کنـد و هر یـک از یـافته هـای دیگری را باطـل می شـمارند امـا به آنچه وحی داده و غیب بـدان سـخن گفته بی مهری می ورزیم. گونـاگونی اخبـار و تنوع دلالـت آنهـا هرگز سـبب نمی شود که ما تمامی آنها را دور بریزیم یا از تفسـیر آن ها چشـم بپوشـیم. در حـالی که اخبار خلقت نوریه یکی مفسـر دیگری و تبیین کننـده مفاهیم والای این اسـرار آفرینش هسـتند. بنابراین، جهانی از مراتب نظام مند خلقت به نام جبروت یا عرشی پدید آمده از نور حقیقت محمد | است و حقیقت عینی و خارجی در جایگاه خود دارند.

ص: ۲۱۳

فصل ششم: نور افشانی ولایت علویه در عالم ملکوت

اشاره

ص: ۲۱۵

۱- شبنم نور بر گونه فرشتگان

«پس از آن خداوند نور برادرم علی را شکافت و از آن ملائکه را آفرید. بدین سان ملائکه از نور علی است و نور علی از نور خداوند. از این رو، علی علیه السلام از ملائکه افضل است.((۱)) پس از آفرینش ملائکه و گذرادن شان در آسمان ها پروردگار (در عالم ملکوت) نوشت:

«لا إله الا الا الله محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین و وصیه».((۲)) ملائکه آفریده شده از نور علی علیه السلام به اندازه ای هستند که هیچ جای آسمان ها و فضای گیتی وجود ندارد مگر آنکه مَلَکی در آن جای داشته و به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول است. هیچ درخت و ریگی یافت نمی شود جز اینکه مَلَکی برآن گمارده شده است. هریک از ملائکه به واسطه ولایت ائمه علیهم السلام برای دوستان آنها آمرزش می طلبند و بر دشمنان آنها با نفرین کردن خداوند تقرب

ص: ۲۱۷

۱- تأویل الآیات/ ۱/ ۱۳۸.

۲- بحارالانوار/۵۴/ ۱۶۹.

می جویند.((۱))به فاصله چهار حجاب دو مَلَک مقرّب اسرافیل و جبرئیل قرار دارد.((۲)) و به فاصله هفتاد حجاب، از عرش سایر ملائک آفریده شده قرار گرفته اند.((۳))

خداوند از نور علی علیه السلام ملکی را مأمور دمیدن صور- اسرافیل- قرار داد و ملکی را مأمور ابلاغ وحی-

جبرائیل- وملکی را صاحب خطفه.((۴)) و ملکی را صاحب جهنم- مالک-((۵)) و ملکی را صاحب بهشت- رضوان- و سرانجام تمام موجودات زنده هستی را در بقای ملکی قرار داد که با توجه به لوح نورانی مقابلش با حالت غمگینانه به قبض ارواح می پردازد».((۶))

تأثیر گذاری و تأثیر پذیری، در زنجیره هستی و مراتب خلقت کردار و عملی است که هرگز از عهده افراد عادی بر نمی آید. از میان انسان ها تنها وجود مقدس و نورانی اهل البیت علیهم السلام این نقش را در حلقه جهان آفرینش به عهده

۱- تفسیر قمی/ ۲/ ۲۵۵.

۲- بحارالانوار/۵۶/ ۴۴.

۳- بحارالانوار/۵۶/ ۱۷۶.

۴- حزب الله اندیشه/ سال سوم/ شماره ۶ و ۷/ سال ۸۱.

۵- همان.

۶- همان.

دارند که هم تأثیر گذارند و هم تأثیر پذیر. تأثیر پذیری آنها تنها از

پروردگـار است نه دیگر موجودات، ولی تـأثیر گـذاری ائمه علیهم السـلام از بالاـترین موجودات آفریـده شـده تـا پـایین ترین مراتب جریان پیوسته و دائمی دارد. البته هریک به تناسب وجودی و سعه نوری خود نقش ایفا می کنند.

علی علیه السـلام در حلقه فیض رسـانی از جایگـاه برتر و زیربنـایی تری نسـبت به دیگر ائمه علیهم السـلام برخـوردار است آن حضرت پس از دریافت نور از وجود پیامبر| به دیگر ائمه علیهم السلام نور افشانی کرده و همه پیشوایان از نور او پدید آمدند. آن حضـرت در رتبه تـأثیر گـذاری پس از وجود رسول خـدا | نخستین مقام و جایگاه را میان دیگر پیشوایان دارا است. پـدید آمـدن ملائـکه در سلسـله مراتب نظـام آفرینش از نور ویژه آن امـام، برترین دلیـل بر این منزلت به حسـاب می آیـد. تمام عالم ملکوت پُر از فرشـتگان گوناگون الهی با وظایف و کارکرد های مختلف است اما همگی از شـعاع، کانال و زنجیره نور واسطه فیضـی امام علی علیه السلام لباس هستی پوشیده اند. درک و معرفت موجودات پدید آمده از نور امام علی علیه السلام برای ما مقدور نیست چه رسد به کشف و یافت حقیقت نوری خود آن حضرت که هرگز به صورت کامل میسّر نیست. آری! می توان به برخی مراتب معرفتی وی نایل شد.

۲- فروچکیدن نور:

همان گونه که پیش از این آشـکار گردیـد، ائمه علیهم السـلام خود از نمو حق آفریده شدند و سـپس تمامی موجودات از نور آنها پدید آمده است. برای اثبات بیشتر

آفرینش ملائکه از نور علی علیه السلام به ذکر برخی از احادیث از طریق شیعه و سنی بسنده می شود. در مضمون برخی از این احادیث آفرینش دیگر موجودات چه انسان و چه غیر آن به صورت کلی نسبت به ائمه نقل شده است و در متن برخی دیگر موجودات ویژه خلقت شان به نور علی علیه السلام نسبت داده شده است.

«... عن رسول الله | قال: کنت و علیٌّ نوراً بین یدی الرحمن، قبل ان یخلق عرشه بأربعه عشر ألف عام. فلم یزل یتمحض فی النور... ثم خلق الله الخلایق من نورنا. فنحن صنائع الله و الخلق کلهم صنائع لنا».((۱))

همین خبر به تنهایی گویای آفرینش تمامی موجودات از نور ائمه علیهم السلام است چه عالم جبروت، یا ملکوت و جهان ناسوت یا ابعاد دیگر آنها.

بنابراین موجودات بصورت کلی بر دو گونه آفریده شده اند:

۱- آفریده شده مستقیم از نور خداوند که همان وجود نوری اهل البیت علیهم السلام باشد.

۲- آفریده شده غیر مستقیم خداوند و با واسطه و ابزار علّی و معلولی که از کانال وجودی نور ائمه علیهم السلام باشند. چنانچه رسول خدا | فرمود: «الخلق کلهم صنائع لنا». یعنی تمامی موجودات و همه مراتب خلقت آفریده

شده و پدید آمده از نور ما خاندان رسالت، نبوت، امامت و عصمت است.

روایات دیگری که برخی از آنها پیشتر از این نقل شد، صراحت دارند که ملائکه از نور علی علیه السلام پدید آمده اند نه مستقیم از نور خداوند. چنانچه ائمه علیهم السلام

۱- مناقب علی بن ابی طالب/ ۲۸۶ ؛ احقاق الحق/۵/ ۲۴۶ ؛ مناقب امیر المؤمنین (ع)/۹۹.

را نور متصل خداوند بدانیم و جدایی میان حقیقت نوریه آنها با نور پروردگار قایل نباشیم در آن صورت می توان گفت ملائکه از نور خداوند آفریده شده است. در هر دو صورت چه با دقت عقلی و ریزبینانه و ظریف به آفرینش و مراحل و اجزاء آن نگاه کنیم و چه با کلی نگری و یک چشم انداز عمومی مراحل خلقت را منهای اجزاء تبیین سازیم، ائمه علیهم السلام در زنجیره هستی جایگاه زیربنایی دارند که موجودات دیگر روی آن بنا شده و استوار گردیده اند. ملائکه ها یکی از موجوداتی هستند که به واسطه نور وجودی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام پدید آمده اند و ریشه هستی شان در عالم نوری امامان دوانده شده است:

«... عن انس بن مالک قال: قال رسول الله |: خلق الله من نور وجه علی بن ابی طالب علیه السلام سبعین ألف ملک. یستغفرون له و لشیعته و لمحبّیه إلی یوم القیامه».((۱))

«... قال رسول الله |: إن الله خلق من نور وجه علی بن ابی طالب علیه السلام ملائکه، یسبّحون و یقدسون و یکتبون ثواب ذلک لمحبّیه و محبّی ولده علیهم السلام ».((۲))

افزون بر فرشتگان موجودات دیگری نیز در عالم پر پهنا و فراخنای ملکوت از نور علی علیه السلام آفریده شده اند که میزان و جایگاه آنها را تنها پروردگار می داند و بس.

ص: ۲۲۱

۱- مقتل الحسین/۱/ ۷۰

۲- مائه منقبه/ ۱۳۵.

«... قال رسول الله |: دنوت من ربّی، فکنت منه کقاب قوسین أو أدنی، و کلّمنی بین جبلی العقیق. ثم قال: یا احمد، إنّی خلقتک و علیاً من نوری، و خلقت هذین الجبلین من نور وجه علی بن ابی طالب علیه السلام ».((۱))

افزون بر این دو کوه که وجود بیرونی و حقیقت عینی دارند و از نور علی علیه السلام آفریده شده اند آباء و اجداد پیامبر و تمامی نیاکان دور و نزدیک او نیز از نور علی امیر المؤمنین علیه السلام پدید آمده اند. در همین موضوع حدیث با سلسله سند طولانی را شیخ طوسی و کراجکی نقل می کنند که ما گزیده آن را می نگاریم:

«... حدثنا مفضل بن عمر، عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن علی بن الحسین، عن أبیه، عن أبیه عن أمیرالمؤمنین علیه السلام علیه السلام: أنه کان جالساً فی الرحبّه، و الناس حوله، فقام إلیه رجل؛ فقال له: یا امیرالمؤمنین علیه السلام إنک بالمکان الذی انزلک الله و أبوک معذّب فی النار! فقال علیه السلام له: مه! فض الله فاک؛ و الذی بعث محمداً بالحق نبیاً؛ لو شفع أبی فی کل مُذنبٍ علی وجه الارض، لشفعه الله!

أأبی معذب فی النار؟ و إبنه قسیم الجنه و النار. و الذی بعث محمداً بالحق؛ إنّ نور ابی طالب یوم القیامه لیطفئ أنوار الخلائق إلا خمسه أنوار؛ نور محمد، و نور فاطمه، و

۱- همان/ ۱۴۷.

نور الحسن و الحسین و نور ولده من الائمه ألا إن نوره من نورنا خلق الله من قبل خلق آدم بألفی عام».((۱))

در ضمیر «نوره» من نورنا دو احتمال وجوددارد:

۱- ضمیر به ابی طالب علیه السلام پدر امام علی علیه السلام برگردد که او و دیگر نیاکانش همگی از نور اهل البیت علیهم السلام آفریده شده اند.

۲- مرجع ضمیر، وجود نوری امام دوازدهم باشد.

از آنجا که خلقت نوری آنها، از نور امام حسین علیه السلام با صراحت نقل شد؛ احتمال اول قویتر به نظر می رسد و احادیث دیگر آفرینش شیعه از نور ائمه علیهم السلام نیز همین نکته را تقویت می کند. البته بنابر صحت احتمال دوم نیز در آفریدن نیاکان ائمه علیهم السلام از نور پیشوایان معصوم تردیدی بوجود نمی آید. همان گونه که در حدیث قبل آفرینش تمامی موجودات را به واسطه نور اهل البیت علیهم السلام ثابت کردیم.

۳- ناتوانی انسان از معرفت فرشتگان:

امام علی علیه السلام هنگامی که با عموم مردم سخن می گوید، کیفیت آفرینش فرشتگان از نور خود را تفسیر و تبیین نمی کند. به نارسایی، کوتاهی و کاستی ابزار های معرفتی موجودمی پردازد تا از سویی آدمی را به محدودیت بُرد اندیشه و خردورزی توجه دهد و از سوی دیگر مراتب و صرف وجود مجرد آنان را که بالاتر از جهان مادی است، بیان کند:

«آیا هنگامی که فرشته مرگ به خانه ای در آمد، آمدنش را احساس می کنی و از آن آگاه می شوی!؟ یا زمانی که فردی

ص: ۲۲۳

۱- امالی، طوسی/ ۳۰۵؛ احتجاج/۱/ ۳۴۱.

را قبض روح می کنـد، او را می بینی!؟ بچه های نوزاد را چگونه در شـکم مادر می میراند؟ آیا از راه اندام های مادر وارد می شود؟ یا روح به اجازه خداونـد فرمانش می برد و بسوی او می آید؟ یا او همراه نوزاد در شـکم مادر و در میانه رحم با او بسر می برد؟

آن کس که آفریـده ای چون خود را نتوانـد وصف کنـد و (ماهیتش را بیان کند) چگونه می تواند خدای خویش را توصـیف کند؟».((۱))

امـام علی علیه السـلام میـان وجود خـالق و مخلوق مقاسـیه معرفتی انجام می دهـد و ذهن و انـدیشه آدمی را به وجود معنوی و فراتر از جهان مادی رهنمون می گردد. از آن جایی که یکی خـدا و دیگری آفریده است، تفاوت های اساسـی دارند اما وجود معنوی و حقیقت خـارجی ملکوتی را وجه مشترک میان آفریـده و آفریـدگار دانست. مهم تر از آن دو، مرگ و وجود حقیقی میرانـدن است که اگر چه بـا ابزار رایـج یعنی حس- خیـال- عقل و قلب قابل شـناختن نیست اما واقعیت بیرونی آن را هم نمی توان انکار کرد.

در جـای دیگر واسـطه فیض الهی از فرشـتگان، افزون بر وجود معنوی و مجرد بودن را از ویژگی های عالم ماده و نادانی و بی خبری آنها از بسـیاری از این اسـرار الهی یاد می کنـد و از عملکرد اندک آنان نسـبت به ساحت قدسـی پروردگار پرده بر می دارد:

۱- نهج البلاغه/ خطبه ۱۱۲.

«شگفت آور است آفرینش فرشتگان تو که گروهی از آنها را در آسمان ها جای دادی و از زمین بالا برده ای.

آنهـا از تمـامی آفریـدگان نسـبت به تو آگاه ترنـد و بیشتر از همه از تو بیمناک و به تو نزدیک ترنـد؛ فرشـتگانی که در پشـت پدران قرار نگرفته اند و در رحم مادران پرورش نیافته اند و از آبی پست خلق نشده اند و ناراحتی و مشـکلات زندگی آنان را پراکنده نساخته اند، آنها با مرتبه ای که دارند و از ارزشـی که نزدت برخوردارند و آن گونه که تو را دوست دارند، پیوسته تو را اطاعت می کنند و اندک غفلتی در فرمان برداری تو ندارند.

اگر چنانچه از حقیقت تو که بر آنان پوشـیده است، بداننـد همه کردار بنـدگی خود را ناچیز می شـمارند و بر بنـدگی خویش ایراد می گیرنـد و به خـوبی می داننـد آنگـونه که حق توست و بایـد، تو را عبـادت نکرده انـد و آن چنـان که سـزاوار توست، فرمانبردارشایسته ای نبودند».((۱))

از شـرط و اجزائی که امام علیه السـلام در خطبه اش گنجانـده به خوبی می توان میزان معرفت ملائکه را نسـبت به پروردگار و عمل بندگی آنان را ناچیز شـمرد؛ زیرا خدا شناسـی فرشـتگان در حد خود آنها است نه در محدوده وجود نوری حضـرت امیر علیه السلام .

نا گفته پیداست که میزان معرفت و کیفیت بندگی وی به مراتب از ملائکه ها

۱- نهج البلاغه/ خطبه ۱۰۹.

برتر و بالاتر بوده است. کسی که فرشتگان از نور او پدید آمده اند باید نسبت به موجودات فرودست خود از سعه وجودی برتر و ممتاز برخوردار باشد.

۴- فرشته از منظر وجودی:

وجود خارجی و حقیقت بیرونی ملائکه را افزون بر قرآن کریم احادیث فراوان اثبات می کند. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه پس ازآفرینش کلی هستی به خلقت ملائکه به عنوان جزئی از اجزاء هستی می پردازد:

«... ثم فتق ما بین السموات العلی، فملاهنّ أطواراً من الملائکه: منهم سجود لایرکعون، و رکوع لاینتصبون،و صافّون لایتزایلون، و مسبّحون لایسأمون، لایغشاهم نوم العیون، و لاسهو العقول و لافتره الابدان و لاغفله النسیان و منهم اُمناء علی وحیه، و ألسنه إلی رسله، و مختلفون بقضائه و أمره، و منهم الحفظه لعباده، و السّدنه لابواب جنانه.

و منهم الثابته فی الارضین السفلی أقدامهم، و المارقه من السماء العلیا أعناقهم،و الخارجه من الاقطار ارکانهم، و المناسبه لقوائم العرش اکتافهم. ناکسهٌ دونه

ابصارهم، متلفّعون تحته بأجنحتهم، مضروبه بینهم و بین من دونهم حجب العزه و استار القدره.

لایتوهّمون ربّهم بالتصویر، لایُجرون علیه صفات المصنوعین، و لایحدّون بأماکن، و لایشیرون إلیه بالنظائر».((۱))

ص: ۲۲۶

۱- شرح نهج البلاغه/۱/ ۹۳.

تمامی اوصاف و ویژگی هایی که امام علیه السلام برای فرشتگان اثبات می کند فرع ثبوت و اثبات اصل وجود خارجی و حقیقت بیرونی آنهاست. از این رو، وجود عینی ملائک برای حضرت حقیقت مسلم و انکار ناپذیر تلقی می شده تا به تشریح اقسام ویژگی ها و امتیازات آن پرداخته است. اگر چه «برای ما کنه فرشتگان معلوم نیست».((۱))

اصل وجود خارجی فرشتگان مورد پذیرش تمامی فرق اسلامی است و هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی در فعلیت و عینیت بیرونی این آفریده پروردگار اختلافی ندارند. چنانچه دیدگاه های اختلافی وجود داشته باشد در چیستی فرشتگان است نه هستی آنها. علاوه بر مسلمین اهل کتاب نیز وجود خارجی ملائکه را قبول دارند و «همگی بر رؤسا و اعیان ملائکه در چهار فرد اتفاق نظر دارند: یکی جبرائیل که فرمانده سربازان آسمان و زمین است؛ دیگری میکائیل است که فرمانده باران و گیاهان است؛ اسرافیل که صاحب دمیدن صور در قیامت و عزرائیل که فرشته مرگ به شمار می رود».((۲))

به همین دلیل حضرت امیر علیه السلام بدون اثبات وجود ملائکه به اقسام آن می پردازد و تمام آنها را به چهار گونه کلی تقسیم می کند:

قسم اول: ارباب عبادات: برخی از آنهاهمواره در حال سجده اند و هرگز از

۱- بهج الصباغه/۱/ ۵۳۲.

۲- شرح نهج البلاغه/۱/ ۹۴.

سجده بر نمی خیزند تا رکوع کنند. برخی همیشه در حال رکوع اند و نمی ایستند. برخی در برابر حق ایستاده اند و نمی نشینند. برخی تسبیح کنندگانی هستند که تسبیح و تحمید پروردگار آنها را سست نمی کند.

قسم دوم: سفیران: میان خداوند بلند مرتبه و بندگان مکلّف شده بشری اند که وحی الهی را بر دوش می گیرند و به پیامبران می رسانند و به قضاء پروردگار جامه عمل می پوشانند و دستورش را به اهل زمین می رسانند.

قسم سوم: بر دو گونه هستند: یکی نگهبان بندگان مانند کرام الکاتبین یا فرشتگانی که بشر را از بلا ها و پرتگاه ها، می رهانند که اگر آنها نباشند بسیاری از مردم سلامتی شان به خطر می افتد. دوم؛ خدمت گذاران افراد بهشتی اند.

قسم چهارم: فرشتگانی هستند که عرش الهی

را بدوش دارند».((۱))

۵- چیستی و ماهیت ملائکه:

شناخت فرشتگان و ارائه یک تصویر کامل و همه جانبه یا روشن و شفاف از ماهیت این موجودات پدید آمده از نور امام نور، تنها با داده های وحیانی میسّر است نه یافته های عقلانی. از این رو، برای تبیین چیستی و واکاری جنس فرشتگان متن روایات تقطیع شده را به دقت باز می خوانیم و با درنگ به ماهیت آنها تا جایی که خرد راهنمایی می کند، می رسیم.

نخست به ویژگی های شخصی ملائکه و سپس به انواع آن اشاره می شود:

«آنان نمی خورند و نمی آشامند، ازدواج ندارند و با نسیم

۱- همان.

رحمت و زندگی بخش عرش خداوندی حیات دارند.((۱)) این موجودات وجود لطیفی دارند و قادر به صورت های گوناگون درآیند. به فاصله چهار حجاب دو مَلک مقرّب اسرافیل و جبرائیل قرار دارد.((۲)) و به فاصله هفتاد حجاب از عرش سایر ملائک قرار گرفته اند.((۳)) آنان غفلت ندارند، خستگی را نمی شناسند، نافرمانی نمی کنند. آشناترین مخلوقات به خداوند و ترسناک ترین موجودات حق و نزدیک ترین به آستان خداوند هستند. اعمال آنها به اطاعت محض استوار است و بدون فراموشی وظایف خویش را انجام می دهند و هرگز در اصلاب و ارحام قرار نمی گیرند.((۴)) آنان با حواس ظاهری انسان دیده نمی شود. جسم اند ولی جِرمشان قابلیت دیدن با چشم جسمی را ندارند. اگر انسان آنان را بیابدپندارش بر انسان بودن آنها استوار می شود.((۵)) آنان به کمال علم رسیده اند و به هرکار سختی توانایند.((۶)) آنان از خوف و خشوع پروردگار با

۱- الأعتقادات صدوق/۳۴.

۲- بحارالانوار/۵۵/ ۴۲.

۳- همان/۴۴.

۴- تفسیر قمی/۲/ ۲۰۷.

۵- بحارالانوار/۵۶/ ۱۷۵.

۶- الأعتقادات صدوق/۳۴.

یکدیگر سخن نمی گویند و سرهای شان فرو افتاده است.((۱)) و بدن های شان به تسبیح حق مشغول است. بدن برخی از آن ها حداقل دارای سه جزء است: جزئی دوپر برای پرواز، جزئی دوم سه پر، جزء سوم چهار پر برای پرواز دارند.((۲)) بدن برخی از آنها بگونه ای است که اگر بر زمین فرود آیند زمین وجود آن را بر نمی تابد و چنانچه تمام انسان ها و پری ها بر وصف یک ملک همت گمارند نتوانند آن ها را از نظر بزرگی و ترکیب بندی وجودی وصف کنند.((۳))»

فرشتگان به تناسب عالم ملکوت متعدد آفریده شده اند؛ تمام آن ها اگر چه از یک جنس ملکوتی اند اما گونه های بی شماری دارند که هریک برای وظایف و کارکرد ویژه ای آفریده شده اند. فعالیت های ملائک نیز متنوع و در برگیرنده تمامی کارهای موجود آن جهانی است.

«خدا فرشتگان را به صورت های گوناگون و اندازه های متنوع آفرید، و بال و پرهایی برای آنان قرار داد، آنها که همواره در تسبیح مداوم و عزّت پروردگار بسر می برند و چیزی از شگفتی های آفرینش را به خود نسبت نمی دهند و در آنچه از آفرینش پدیده ها که ویژه خداست ادعایی

۱- حزب الله اندیشه/ سال سوم/ شماره ۶ و ۷/ سال ۸۱.

۲- . همان.

۳- توحید صدوق/۲۷۷.

ندارنـد: «بلکه بنـدگان بزرگوارند، که در سـخن گفتن از او پیشـی نمی گیرند و به فرمان الهی عمل می کنند» (انبیاء/۲۶) خدا فرشـتگان را امـانت دار وحی خود قرار داد و برای رسانـدن پیمـان امر و نهی خود به پیامبران از آن ها اسـتفاده کرد و آن ها را روانه زمین نمود. آن ها را از تردید شبهات مصونیّت بخشید، که هیچ کدام از فرشتگان از راه رضای حق منحرف نمی گردند.

آن هـا را از یـاری خویش بهره منـد ساخت و دلهای آنها را در پوششـی از فروتنی و آرامش قرار داد. درهای آسـمان را بروی شان گشود تا خدا را به بزرگی بستایند و برای آن ها نشانه های روشن قرار داد تا به آستان یکتا پرستی او بال گشایند.

سنگینی گناهان هرگز آنها رادر انجام وظیفه دل سـرد نساخت، و گذشت شب و روز آنها را بسوی مرگ نراند. تیرهای شـک در ایمـان آنهاخلـل ایجـاد نکرد و تردیـد و گمـان در پایگـاه یقیـن آنهـا راه نیـافت. آتش کینه درون آنهـا را شـعله ور نکرد و سرگردانی آنان را از ایمانی که دارند و آنچه از شکوه خداوندی در دل نهاد، جدا نکرد. وسوسه ها در آنها راه نیافت تا تردید بر آنها تسلط یابد».((۱))

۱- نهج البلاغه/خ ۹۱.

۶– وظایف و کردار فرشتگان:

این موجودات مجرد به تناسب توانایی وجودی و سعه ای هستی که در جهان ملکوت دارند وظایف گوناگونی بعهده دارند که از یک سو بیانگر تلاش، کار و فعالیت در عالم ملکوت است و از دیگر سو، بیانگر تنوع نیرومندی آنان به شمار می آید. همان گونه که ائمه علیهم السلام در عالم نوری فرمان بردار محض پروردگار بودند و جز اطاعت تشخص دیگری برنمی تابیدند وجود ملائکه پدید آمده از نورائمه علیهم السلام نیز گویای همین حقیقت بندگی است:

برخی از آنان تا قیامت در حال رکوع خداوند هستند. برخی تا دمیده شدن صور اسرافیل در حال سجده پروردگار هستی قرار دارند. هفتاد هزار مَلَک روزانه به بیت المعمور می روند و به طواف می ایستند. پس از آن به آسمان فرود آمده گرداگرد کعبه طواف می کنند. پس به زیارت محمد | و امیرمؤمنان وصی او علی بن ابی طالب علیه السلام می روند و بر آنان سلام و درود می فرستند. سپس به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف می شوند و پس از سلام دادن و درنگ کنار بارگاهش، در آغاز بامدادان بسوی معراج پر می گشایند([۱]) و تا روز واپسین بر

نمی گردند.([۲]) خداوند

ص: ۲۳۲

۱– تفسیر قمی/۲/ ۲۰۶.

۲– امالی، طوسی/ ۸۳/ ۲۱۸.

بزرگ برخی از آنها را وکیل کردار و رفتار انسان قرار داد((۱))؛ برخی را نگهبان بشر از خطر ها((۲)) و بلا ها((۳))؛ برخی را راهنمای انسان((۴))؛ برخی را دعا کننده برای رشد مقامات معنوی آدمیان((۵))؛ برخی را تسکین دهنده قلب های داغدیده از فراغ عزیزان((۶))؛ برخی را ابلاغ کننده ثواب ها((۷))؛ برخی را پذیرایی کننده انسان های پرستشگر و وظیفه شناس((۸))؛ برخی را بالا برنده مقامات فروتنان و پایین آورنده متکبران قرار داد((۹))؛ برخی را استغفار کننده گناهان شیعیان علی علیه السلام ((۱۰))؛ برخی را یاری دهنده رزمندگان جنگ ها و دفاع ها

۱- شرح نهج البلاغه/۱/ ۹۴.

۲- تفسیر، عیاشی/۲/ ۲۰۵.

۳- تفسیر، قمی/۱/ ۳۶۰.

۴- بحارالانوار/۵۶/ ۱۸۶.

۵- همان/۱۸۷.

۶- اصول کافی/۳/ ۲۲۸.

۷- بحارالانوار/۵۶/ ۱۸۸.

۸- اصول کافی/۲/ ۱۷۸.

۹- بحارالانوار/۵۶/ ۱۹۱.

۱۰- روضه کافی/۲۰۴.

وجهاد ها((۱))؛ برخی را ابلاغ کننـده وحی خداونـدی قرار داد((۲)) آنان با اجزای گوناگون و نغمه های شـیوا و متعـدد((۳)) سر را بر زمین گذارده به تسبیح خداوند مشـغول اند.((۴)) در بیت المعمور روزانه هفتـاد هزار ملک نماز می گذرانـد.((۵)) و جبرئیل علیه السلام از میان آنها دشمن یهودیان است».((۶))

۷- آموزش علی (ع) به فرشتگان:

ما هر اندازه موجودات الهی و آفریدگان حق را مطالعه کنیم و سراپای هستی را به دقت بررسی نماییم، بیشتر و بیشتر به حقایق، فضائل و برتری های اهل البیت علیهم السـلام دست می یابیم. همان گونه که هر اندازه خداوند را بشناسیم به پیروی اهل البیت علیهم السلام همت می گماریم.

از ریزش نور وجودی ائمه علیهم السـلام ملائکه ها آفریـده شـد و پس از آن از نور علمی آن ها نور دانش گرفتنـد. ازاین رو، فرشتگان هم از نور علی علیه السلام هستی گرفتند و هم از نور آن حضرت علم آموختند:

«هنگامی که خداوند پاک ملائکه را آفرید به آنها دستور داد:

۱- بحارالانوار/۵۶/ ۱۹۸.

۲- شرح نهج البلاغه/۱/ ۹۴.

۳- حزب الله اندیشه / سال سوم/ شماره ۶ و ۷/ سال ۸۱.

۴- . همان.

۵- صحیح بخاری/ باب ۶/ ۵۷۴.

۶- همان.

«سبحوا» تسبیح کنید. ملائکه عرض کردند: ما نمی دانیم چگونه تسبیح تو گوییم! آنگاه خداوند به ما دستور داد: تسبیح مرا به جای آرید. بی درنگ ما تسبیح او گفتیم. از این رو، ملائکه به پیروی از ما پروردگار را تسبیح کردند.

آگاه باشید که ما آفریده شده نور خداییم.((۱))پس، ملائکه به وجود نوری اهل البیت علیهم السلام عرض کردند: شما پیش روی عرش الهی قرار داشتید؛ تکبیر و تقدیس او می کردید. ما در همان حال به شما وارد شدیم که تسبیح می کردید، سپاس می گفتید، تهلیل می نمودید، تکبیر سر می دادید، تمجید و تقدیس حق می نمودید. ما نیز به پیروی از شما از تسبیح، تقدیس، تمجید، تکبیر و تهلیل به تسبیح، تکبیر، تقدیس و تحمید پرداختیم. هر آنچه خداوند فرو فرستاد در شما قرار دارد و آنچه نزد خداوند پذیرفته می شود و بالا می رود هم نزد شما است پس چگونه شما را نشناسیم؟!»((۲))

فرشتگان به دو دلیل وامدار علی علیه السلام هستند:

۱- اصل وجود و هستی خود را از کانال او گرفتند و از عدم به هستی راه یافتند. چنانچه آن حضرت نور افشانی نمی کرد و در سلسله فیض رسانی قرار

۱- بحارالانوار/۲۵/ ۲۱.

۲- بحارالانوار/۱۵/ ۸.

نمی داشت هرگز ملائکه وجود برونی نداشت و در مرز نیستی و عدم به شمار می رفت.

۲- افزون بر هستی یابی فرشتگان از نور وجودی حضرت علی علیه السلام و هستی بخشی خداوند به آنان از این طریق، دانش و علم را از علی علیه السلام یاد گرفتند. هر آنچه فرشتگان می دانند و دانش در سطوح گوناگون دارند، همه را از چشمه سار دانش بی پایان علی علیه السلام آموخته اند.

این وامداری بهره و سودش کمتر از اوّلی نیست. طیف دانش ملائکه را چنانچه بشکافیم و انواع آن را برشمریم بهتر به سعه دانش علی علیه السلام در جهان نوری پی می بریم.

فرشتگان پیش از یادگیری، موجودات نادان و بی دانشی بودند که در عالم ملکوت تنها وجود خارجی داشتند. هنگامی که پروردگار به آنها گفت: مرا تسبیح کنید. عرض کردند: تسبیح و نه چگونگی تسبیح کردن را نمی دانیم. اما سبقت علمی ائمه علیهم السلام در جهان ملکوت خود به خود گویای تقدم وجودی آنها نیز به شمار می آیند. هنگامی که پروردگار به آنها دستور داد سپاس حق را بجای آرید. همگی تسبیح خدای یگانه کردند. آنگاه فرشتگان اصل علم خداشناسی را از ائمه علیهم السلام فرا گرفتند و شیوه بکارگیری آن را نیز از اهل البیت علیهم السلام آموختند.

بنابراین فرشتگان با تمام مقام و منزلتی که دارند همگی شاگردان و دانش آموختگان مکتب نوری اهل البیت علیهم السلام به حساب می آیند. از این جا می توان به حقایق فراوان دیگر ائمه علیهم السلام پی برد و آن دانش بندگی محض آنهاست که

به تمامی موجودات یاد می دهند. به نظر می رسد این یاد دادن اصل و درون مایه تمامی دانش ها و علوم فرشتگان به شمار می آید. ائمه علیهم السلام به آنها اصل خداشناسی و چگونه پرستیدن را یاد داد؛ مقامی که آنها غیر از این به کار دیگری نمی پردازند. پس ملائکه اصل وجود و دانش خود را از نور علی علیه السلام گرفته اند.

۸- ولایت مداری فرشتگان:

پذیرش ولایت اهل البیت علیهم السلام میان فرشتگان یکی دیگر از رخداد های شگفت انگیز عالم ملکوت به شمار می رود. متناسب با نیاز وجودی و فقر نوری آنها ولایت ائمه علیهم السلام را به رسمیت شناختند و با جان و دل حقیقت آن را پذیرفتند. ولایت ائمه علیهم السلام منحصر به جهان مادی نیست بلکه سراسر وجود بدان نیاز دارد و هیچ مرحله هستی بدون این درون مایه قوام، دوام و پایداری ندارند. از این رو، فرشتگان نیز شیعیان ائمه علیهم السلام هستند:

«در شب معراج فرشتگان به پیامبر | عرض کردند: «خداوند در مقام ملکوت و سطلنت خود جایگاه ویژه ای برای شما اختصاص داد و ولایت شما را بر ما عرضه کرد. همان جا ولایت (ملکوتی) شما در قلب ما نفوذ نمود و محبت به تو در جان ما ریشه دواند. از دوری وجودت با خدا گلایه کردیم.خداوند نیز به ما وعده داد که تو را در آسمان ها نزدیک پروردگار زیارت کنیم. اکنون می دانیم که خداوند به وعده اش نسبت به ما صادق بوده است.((۱))

هنگامی که فرشتگان نور اهل البیت علیهم السلام را دیدند که منبع اصیلی دارند و از آن شعاع درخشنده پرتو افشانی می کند، بر می افروزد؛ به خداوند عرض کردند:

خدای ما! سرور ما! این نور چیست؟ خداوند فراتر از توصیف به آنان وحی کرد؛ این نور از نور من است که بنیان

۱- تفسیر فرات/۱۳۴.

و چشـمه سـارش نبوت و شاخسارش امامت است. اما نبوت برای بنـده و فرسـتاده ام محمـد | است و امامت برای ولی و حجت من علی علیه السلام است. چنانچه آن دو نبودند هیچ گاه موجودات را نمی آفریدم.((۱)) از آن رو، فرشتگان با فرستادن درود بر پیامبر | و آل پیامبر | به طلب آمرزش برای امت او تا روز واپسین مشغول شدند.((۲))

اولین ملکی که به ربـوبیت خداونـد (ج)، نبـوت محمـد | و ولاـیت علی علیه السـلام اقرار کرد، فرشـته حجر الاـسود بود. او از ملائک بزرگ وبلنـد پایه خداونـد به شـمار می رود که عاشق تر از وی به پیامبر و خانـدانش فرشـته ای وجود نـدارد. به همین دلیل خداوند او را از میان دیگر فرشتگان بر گزید و پیمان را در وجود او نهاد. او روز واپسین به صحرای محشر

وارد می شود که زبان گویا و چشـمان بینا دارد. این فرشته به تمامی افرادی که نبوت محمد | و ولایت ائمه علیهم السلام را به رسـمیت شـناخته باشـند و بـدان گواهی داده باشـند، شـهادت می دهد، او که نگهبان پیمان هاست.((۳)) خداونـد پس از اقرار فرشتگان به آنان خطاب کرد: «به ربوبیت پروردگارتان، نبوت محمد | و ولایت علی علیه السلام اقرار کنید».((۴))

۱- معانی الاخبار/۱۰۰.

۲- بحارالانوار/۱۵/ ۳۰.

۳- حزب الله اندیشه/ سال سوم/ شماره ۶ و ۷/ سال ۸۱.

۴- . همان.

۹– فلسفه نگهبانی بشر:

فلسفه آفرینش ملائکه یکی از موضوعات جانبی خلقت نوریه به شمار می رود که به یک اشاره گذرا نیازمند است. اگر چه تمامی موجودات با مقصد و اهداف ویژه ای آفریده شده اند و هیچ موجودی، پوچ و بیهوده در چینش مراتب هستی قرار نگرفته است.

«از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: چرا خداوند فرشتگان را بر بندگانش نگهبان قرار داد در حالی که خودش

همه اسرار و امور پنهانی را می داند؟

امام فرمود: با این کار از آنها درخواست بندگی کرد؛ آنها را گواه بر آفریدگانش قرار داد تا بندگان به همراه آنان بر نهایت پیروی خداوند مواظبت کنند و از نافرمانی او بصورت کامل خودداری نمایند. چه بسا بنده ای تمایل به معصیت کند اما با یادآوری حضور فرشتگان گماشته بر خود حال آنان را رعایت و خود را نگهدارد. چنانچه بنده ای بگوید: پروردگارم مرا می بیند و نگهبانان من نیز بدان گواهی می دهند. به همین دلیل خداوند به مهرورزی ولطف خود فرشتگان را پاسبان بندگانش قرار داده است تا آنها شیطان را از آدمی دور سازد. او که مرکز چیستی ها به شمار می رود و آسیب رسان جدی از جایی که دیده نمی شود».((۱))

۱– بهج الصباغه/۱/ ۵۴۱.

بدین سان، تمامی فرشتگان بر پایه وظایف و چهارچوبه اختیارات خود در هرکاری که گمارده شده اند اهداف واحدی را پی می گیرند و همگی دستورات پروردگار را اجراء می کنند. البته مقصد هر نوع فرشته را باید از نوع وظایف و فعالیت او در مراتب هستی شناخت و ارائه داد.

بنابراین تمامی آفریدگان بویژه فرشتگان دو نوع اهداف را پی می گیرند:

۱- اهداف کلی و چشم انداز سیستم نظام آفرینش که تمامی موجودات در تحقق آن شریک هستند؛

۲- اهداف ویژه هر آفریده که با اهداف دیگر موجودات به صورت فردی یا نوعی تفاوت دارند اما همگی در تحقق بخشیدن هدف کلی خلقت مشارکت دارند.

۱۰- نوع تکلیف فرشتگان:

اشاره

یکی از موضوعات دیگر، تکلیف آوری یابی تکلیفی ملائکه است که در خلقت آنها از نور علی علیه السلام باید بدان پرداخته شود. باور ها و برداشت هایی که دیگران از چیستی این موجودات ارائه داده اند، به دو گونه زیر تقسیم می شود:

۱- فرشتگان مانند دیگر موجودات الهی دارای علم، شعور و تکلیف هستند. اما نوع تکلیف آنان با موجودات دیگر تفاوت دارد چنانکه مراتب وجودی آنها تفاوت دارد: «گروهی از امامیه فرشتگان را مکلف می دانند و پندارشان بر اعمال ناگزیر و فرمانبرداری آنها ا ستوار است. عده ای از پیروان و اصحاب حدیث نیز با عقیده آنان موافق اند».((۱))

۲- برخی دیگر فرشتگان را موجودات معصوم می شمارند که هرگز مخالفتی

۱- اوائل المقالات/۴۳.

با پروردگار ندارنـد: «فرشـتگان همگی معصوم انـد و گرفتار آتش جهنم نمی شونـد. این نظر و عقیـده جمهور امامیه، معتزله و اکثریت مرجئه و جماعتی

از اصحاب حدیث به شمار می رود».((۱))

همه آفریـدگان وظایف، تکلیف و قلمرو های فعالیت ویژه خود را در چینش نظام هستی دارایند. هیـچ موجودی از موجودات بیهـوده، پوچ و سرگردان آفریـده نشـده است. هر یـک در جـای خود متنـاسب بـا منزلت خویش به فرمـان برداری پروردگـار ناگزیرنـد. آتش جهنم و اعطـاء پـاداش نیز به تنـاسب هر جهـان و مرتبه خلقت تفاوت می یابـد. به همین دلیل نمی توان تمامی تکلیف ها را یکسان دانست و تفاوت و مرزی میان آنها از نظر سـعه وجودی و توانایی موجودات قایل نشـد. چنانکه در پاداش دهی نیز حقیقت این گونه است.

۱- آفرینش طینت اهل البیت (ع):

حقـایق، فضایـل و منزلت اهـل البیت علیهم السـلام تمـام مراتب هستی را پُر کرده است وجـای خالی از کرامات و ویژگی ها و امتیاز های بی شمار آنان وجود ندارد. مدلول روایات مراتب ظهور و فعلیت حقایق وجود ائمه علیهم السلام را پیش از آفرینش

ژنتیکی و جنینی و فیزیکی به سه مرتبه مشخص زیر تقسیم بندی می کند:

۱- خلقت نوری و برون آمدن نور ائمه علیهم السلام به عنوان نخستین موجود آفرینش.

۲- خلقت روحی و فطری اهل البیت علیهم السلام پس از کامل شدن آفرینش نوری محض.

۱- بهج الصباغه/۱/ ۵۵۳.

۳- ترکیب نور وجودی پیشین با فطرت آفریده شده واپسین در یک مرتبه و مرحله خاص از خلقت.

آنچه در پی از مجموع روایات ترکیب شده به دست می آید بیانگر همین حقیقت است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند ما را از نور عظمتش آفرید. آنگاه صورت ما را از سرشت گنجینه پنهانش از زیر عرش آفرید و آن نور را در این طینت جا داد. بنابراین، ما مخلوق و بشر نورانی آفریده شدیم. هیچ کس در آفرینش از خلقت مانند خلقت ما بهره ای ندارد. ((۱))

آری! خداوند نور ها را با یکدیگر ترکیب کرد و از آب زیر عرش طینت محمد | را آفرید.((۲)) این سرشت مانند چشمه سار می جوشید تا خداوند از آن سرشت علی علیه السلام را خلق کرد و آن طینت نیز به جوشش آمد و ریزش کرد تا از آن خداوند طینت ائمه علیهم السلام دیگر را خلق کرد.((۳)) پس از سالیان دراز و خلق شدن طینت ها خداوند آن را میان (موجودی بگونه) لؤلؤ سبز رنگ پنهانی قرار داد که کسی را

ص: ۲۴۲

۱- بحارالانوار/۲۵/ ۱۴.

۲- بحارالانوار/۱۵/ ۱۳.

۳- جزوه درسی خلقت نوریه اهل البیت (ع)

بر آن آگاهی نبود.((۱)) از آن پس پروردگار با گـذشت هزاران سال بر خلقت، خلقت خاکی و«آفرینش ژنیتکی» محمـد | را اراده کرد. بـدین سـان، تصـمیم گرفت آدم را بیافرینـد تـا محمـد | در زمان مناسب خویش به عنوان خاتم الانبیاء به راهنمایی مردم بپردازد».((۲))

همـان گـونه که خلقت نوری امامـان ویژگی خـاص خود را داشت، خلقت فطری آنـان نیز ویژگی هـا و امتیـازات ویژه خود را دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- همان گونه که آفرینش نوری اهل البیت علیهم السلام منحصر به آفریدگار توانا و مطلق است؛ خلقت فطری آنان نیز با فعل الهی ایجاد شـده و هرگز موجود دیگری در ایجاد آن نقشـی نداشـته است. این حقیقت شـرک، تناسـخ و تصادف را از ساحت خالقیت پروردگار نفی و ردّ می نماید.

۲- خود ائمه علیهم السـلام همان گونه که در اصل آفرینش وجود نوری خود هیـچ نقشـی نداشـتند و عین ربط و فقر محض و ممکن به واجب به شـمار می رونـد در این خلقت نیز همان ویژگی همچنان محفوظ است. در واقع نور آنها عین همان افاضه و نور پردازی الهی به شـمار می رود و فطرت و سـرشت آنها نیز چیزی جز فعلیت و ظهور در خداوند حقیقتی دیگری نمی تواند باشد.

۳- حقیقت محمدیه | چنانکه در آن مرحله تقدم رتبی و نوری داشت، در این مرحله نیز سرشت او بر تمامی سرشت ائمه تقدم وجودی و رتبی دارد.

۱- همان.

۲- همان.

فطرت او مستقیم با فعل الهی پدید آمده است وفطرت های دیگر ائمه علیهم السلام از سرشت او جوشیده اند. بستر جدایی از فعل الهی برای دو خلقت آنها نیست.

۴- ترکیب و نیازمندی در نور وجودی آنها زیربنای آفریدن به شمار می رفت؛ در این خلقت نیز همان ترکیب بصورت پایین تر قرار دارد و زمینه ساز کمال فطری خلقت آنان به شمار می رود.

۵- در خلقت نوری فرمول وجود نوری پیامبر | این بود: خداوند Ñ تکلمÑ کلمهÑ نورÑ کلمهÑ روح. ترکیب نور با روح و در نتیجه آفریده شدن شبح نوری محمد | در این جا شبح نوری Ñ سرشت پدید آمده و ترکیب اند و در نتیجه پدید آمدن طینت اهل البیت علیهم السلام است.

۶- حفظ قانون ترکیب و پرهیز از بسیط دانستن و بسیط شمردن خلقت نوری در خلقت فطری نیز سریان دارد. فرمولی که آنجا خداوند برای آفرینش ائمه علیهم السلام بکار بُرد، در حقیقت عین همان فرمول را در این جا نیز استفاده کرد. نتیجه بودن فرمول همان گونه که در آفرینش نوری قطعی و صددرصدی بود، در این جا نیز عقیم نبودن و باروری آن یقینی است.

۷- فاصله نور وجودی و فعلیت آن در مرحله نخست تردید ناپذیر بود، در این جا نیز همان فاصله ها به عینیت رسیده است. نور محمد | پس از خلقت سالیان دراز مافوق نوری در برابر پروردگار فروتنی می کرد و ایستاده بود. در خلقت فطری نیز پس از گذشت زمان زیاد ما فوق نوری سرشت اهل البیت علیهم السلام در جریان فعلیت قرار گرفتند و در جایگاه خود به بندگی پرداختند.

ص: ۲۴۴

۸- خاصیت واسطه بودن هم در نور آنها وجود داشت و هم در فطرت شان وجود دارد. با این تفاوت که از نور نور فوران می کرد و از سرشت، سرشت.

۹- همان گونه که نور ائمه علیهم السلام میان پرده های نورانی و دریا های نورانی فرو رفتند و تمام مراحل نوری را طی کردند، سرشت آنان نیز میان پرده های لؤلؤ در جهان متناسب خود پنهان شدند و سپس برون آمدند. ماهیت حجاب نوری از دانش های غیبی به شمار می رفت و این جا نیز پوشش سبز لؤلؤ و کیفیت آن از دانش های غیبی به حساب می آید.

۱۰- تقدم بر پرتو افشانی خلقت نوری با نور ائمه علیهم السلام بود و سپس عالم جبروت و ملکوت، در خلقت فطری نیز تقدم ریزش از آن سرشت ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری است و آنگاه موجودات دیگر الهی مانند خلقت سرشت شیعه در هر دو خلقت حلقه فیض بودن در نظر گرفته شده است.

۲- نور وجودی شیعه از ائمه (ع):

ریزش فیض از کانال نورانی اهل البیت علیهم السلام به دو صورت زیر انجام گرفته است:

۱- فوران نور از نورهای ویژه و مشخص و معین مانند آفرینش ملائکه از نور علی علیه السلام و خلقت عرش... از نور پیامبر | که در متن روایات نص جداگانه ای برای هر یک ارائه شد.

۲- جوشش و ریزش نور از کلیت نور ائمه علیهم السلام بدون تشخص به یکی از آن چهارده نور مقدس. مانند آفریده شدن نور شیعه از نور ائمه علیهم السلام که هر یک نکته ها، ظرافت ها و دقت های ویژه به خود را دارند:

«امام صادق علیه السلام از پدرانش و آنها از امام حسن بن

ص: ۲۴۵

علی علیه السلام نقل کردند که فرمود: از جدم رسول خدا | شنیدم که می فرمود: من از نور خداوند فراتر از توصیف آفریده شدم و اهل بیت من از نور من آفریده شدند و دوستداران آنها،

از نور آنها آفریده شدند.((۱)) آنگاه از نور ائمه علیهم السلام شیعیان آنها آفریده شدند، از نور شیعیان ائمه علیهم السلام روشنایی اندام و بینایی تمام انسان ها و غیر انسان ها آفریده شد ((۲)) زیرا ما همگی از نور خداوند پدید آمدیم. از این رو، شیعیان ما از شعاع نور ما آفریده شدند. به همین دلیل آنان برگزیدگان، نیکوکاران، پاکیزه گان و زیبا رویانی هستند که نور آنها بر موجودات دیگر و انسان های دیگر می درخشد مانند مهتاب در شب تاریک.((۳)) از همین جهت شیعیان خلق شده را «شیعه» می نامند؛ زیرا آنها همگی از پرتو نور، آفریده شده اند.((۴))

ای مفضل! می دانی – شیعیان را چرا شیعه نامیده اند؟! مفضل! شیعیان ما از ما هستند و ما از شیعیان خود هستیم. تو بر آمدن این خورشید را دیده ای و می نگری؟ عرض کردم: از باختر! امام علیه السلام فرمود: شیعیان،همین گونه اند،

۱- امالی طوسی/ ۳۴۲/ ح۵ ؛ ینابیع الموده/۱/ ۱۵.

۲- بحارالانوار/۲۵/ ۲۱.

۳- همان /۲۴.

۴- همان/ ۲۱.

نسبت به ما، با ما آشکار می شوند و برون می آیند و با ما بر می گردند و بسوی ما بازگشت دارند.((۱))»

برآمدن شیعه از نور ائمه علیهم السلام را افزون بر نقل، عقل و ذوق و عُرف نیز قطعی می شمارند. که هر یک باید در جای خود بررسی و اثبات شود.

۱- نقل:

«عن الصادق علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن الحسن بن علی علیه السلام قال: سمعت جدی رسول الله | یقول: خُلِقتُ من نورالله عزوجلّ،و خَلَق اهل بیتی من نوری، و خلق محبیهم من نورهم، و سایر الخلق الناس فی النار».((۲))

این دلیل نیازی به توضیح و تثبیت ندارد؛ زیرا تمامی واژگان و همه جمله صراحت، گویایی و رسایی خاص در حد کافی دارد. معانی بلند با عبارت روشن و قابل فهم با نقل شیعه و سنّی.

۲- عقل: خرد به ما قانون کلی پدید آمدن موجودات را بیان می کند و آن صدور شیء از شیء با حفظ تناسب و سنخیت است، همراه با ترجیح مرجّح از میان دیگر موجودات و مرجّحات پایین تر.

الف: شیء صادر کننده در این فرض، نور وجودی اهل البیت علیهم السلام است که نور فیض را از خود عبور می دهند و در آن سوی هستی می رسانند که در واقع صادر اصلی خداوند به شمار می آید.

۱- ینابیع الموده/۱/ ۱۵.

۲- بحارالانوار/ ۲۵/ ۲۱.

ب: شئ صادر شده نور وجودی شیعه است. این

نـور به واسـطه وجـود نـوری ائمه علیهم السـلام به دسـتور حق آفریـده شـده و جـامه هسـتی بخود گرفته است نه خود بخود، یا مستقیم از نور خداوند یا به واسطه دیگر موجودات.

ج: ناگزیر فیض بایـد صادر می شد؛ زیرا خاصـیت لاینفک فیض صدور و پخش و گسترش آن است. هنگامی که فیض صادر می شود، مسـیر های عقلی ویژه ای را می پیماید که یکی از آنها گزینش مسـتفیض از میان گزینه های فرضـی است. نه تمامی گزینه ها؛ زیرا با سنخیت همسویی و سازواری ندارد.

د: انتخـاب یـک گزینه و حـذف دگر گزینه هـا همراه بـا ترجیـح و برتری خـاص صورت می گیرد. چنانچه این امتیاز و برتری نبود، هرگز این مستفیض از میان دیگران برگزیده نمی شد اما این که آن ویژگی چیست می توان به شفافیت و قابلیت وجودی نور شـیعه از میان دیگر انوار بـدان اسـتدلال کرد. چنانچه موانع وجود نداشـته باشد و مقتضـی هم موجود گردد، این گونه نور ظهور می کند.

ح: ناگزیر باید یک مستفیض از میان فیض گیرندگان بی شمار انتخاب می شدند نه تمامی آنها؛ زیرا علت واحد، معلول واحد برون می دهد نه معلول های متعدد و بر عکس.

در نتیجه با حفظ سنخیت و هماهنگی، فیض باید به فیض گیرنده واحد و مشخصی برسد و نمایان گردد.

۳- ذوق: بـا قطع نظر از نقـل و عقـل؛ ذوق و دل به ما می فهمانـد که عشق و عاشق و معشوق نمی تواننـد جـدای از هم باشـند. آنچه را عاشق دارد ناخودآگاه و

خودکار به معشوق می رساند همان گونه که معشوق هرچه را برای خود می خواهد به عاشق خود در قدم نخست تقدیم می دارد. قاعده فیض دهی و فیض گیری در واقع تبیین کننده همین قمار عاشقانه و مستی دلبرانه است نه چیز دیگر. چنانچه نور از کانون خود به بال پروانه نزند و پرواز او را نگیرد و او را دیوانه خود نسازد، چه موجود دیگری را شیفته و فریفته خودمی سازد؟ طبیعت نور رسانی و نور گیری همین حقیقت را برای ما آشکار می سازد. سرشت نور خود به خود این مسیر کوتاه را می پیماید نه راه دور و دراز دیگری را.

۴- عرف: دستگیری و خدمت رسانی در قدم نخست بر پایه عرف به نزدیکان فرمانبردار تعلق می گیرد نه سرکشان دور دست یا دشمنان فرودست و فرادست. نور به نزدیک ترین نقطه اطراف خود می نشیند و آن را نورانی می کند. پیش از آنکه کناره های دور دست را روشن سازد، شیعه و ماهیت وجودی او و همین پیروی را می طلبد، بسط می دهد و عمق می بخشد.

۳- تناسب نوری شیعه و... ائمه (ع):

اهل البیت علیهم السلام نخست به چگونگی آفرینش خود اشاره می کنند و منشأ و مبدء پیدایش خود را برای ما آشکار می سازد تا بیشتر به اهمیت خلقت و زیربنایی بودن وجود آنها پی بریم سپس به آفرینش پیروان خویش از نور خود سخن می گویند و آن گاه به پدید آمدن دیگر اشیاء

از نور شیعیان می پردازند:

«خلق من نورهم شیعتهم وخلق من نور شیعتهم؛ ضوء الابصار».(۱)

ص: ۲۴۹

۱- همان.

در واقع یـک پیونـد و اتصال وجودی، حقیقی و خارجی میان تمامی مراحل انوار الهی بر قرار می کننـد که خود بخود هرگونه خلأ، تصادف و عـدم در مجموع مراتب خلقت نوریه ردّ و باطـل می شود. بنابراین سـراپای مراتب نور، نور است. تاریکی در اطراف و میـانه این حلقه هـای نوری و زنجیره هـای نور پردازی و نور پـذیری وجود نـدارد امـا هریـک به تنـاسب وجود نوری خود، در جایگاه و مرتبه طول نوری که قرار دارند، نور می پذیرند و نور می افشانند. از آنجا که نور ائمه علیهم السلام با دیگر انوار فرودست تنـاسب وجودی ندارنـد بایـد حلقه نوری دیگری میـان آنهـا و موجودات به نام «شـیعه» قرار گیرد تا از یک سـو هستی نور کامل گردد و از دیگر سو، با تناسب هرمرحله، نور ویژه آن بتابد. با ریزش نور شیعه از نور ائمه علیهم السلام تناسب حلقه هـای نوری در فرمـانبرداری و فرمانـدهی به منصه ظهور رسـیده، تمـامی ابعاد آن به خوبی احراز شـده است. تا این احراز صورت نمی گرفت و ارتباط هماهنگ و هم سو نمی شد، هرگز نور امتداد نمی یافت و انتشار پیدا نمی کرد.

«یامفضل! أتدری لِمَ سـمیّت الشـیعه، شـیعه؟! یا مفضل شـیعتنا منّا و نحن من شـیعتنا. اما تری هذه الشـمس أین تبدوا؟ قلت: من الشرق. و قال: الی أین تَعُود؟ قلت: إلی مغرب. قال: هکذا شیعتنا بدؤوا منّا و الینا یَعُودون».((۱))

۱- همان/ ۱۳.

۴- خلقت سرشت شیعه از نور اهلبیت (ع):

افزون بر ریزش نور شیعه از منبع نورائمه علیهم السلام سرشت آنها نیز از سرشت ائمه علیهم السلام فوران کرده است. به تعبیری روح و جسم و جان و تن شیعه از روح و جسم یا تن و جان ائمه علیهم السلام خلق شده و هستی گرفته اند. نه روح تنها و نه جسم تنها یا نه هیچ کدام آن دو.

بنابراین خداوند حلقه نوری متناسب میان حقایق ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها در مراتب نور پردازی قرار داد و آن را کامل کرد:

«خداوند ارواح شیعیان ما را از سرشت ما آفرید و بدنهای آنان را از طینت گنجینه پنهانی پایین تر از آن طینت خلق کرد. خداوند برای هیچ کس جز انبیاء و مرسلین بهره ای از آفرینش مانند ما و شیعیان قرار نداده است.((۱)) خداوند ما را از عالم برترین قرار داد وارواح شیعیان ما را فروتر از آن قرار داد. از این رو، ارواح آنان به سوی ما تمایل دارند و بدن های آنان را خداوند پایین تر از آن

خلق کرد.((۲)) هان! پروردگار طینت ما و شیعیان ما را به هم عجین کرده است. بنابراین ما با سرشت آنها آمیخته ایم و آنها با سرشت ما آمیخته اند. بدین سان، هرکس در خلقت اش چیزی از طینت ما باشد، بسوی ما تمایل پیدا می کند. به خدا سوگند! شما از

۱- همان/۱۴.

۲- همان/ ۱۱.

ما هستید.((۱)) در واقع خداونـد ما و شـیعیان ما را از طینت واحـدی آفریـد و دشـمنان ما از سـرشت بـد و گِل بدبو و چسپیده آفریده است.((۲)) دل های شـیعیان ما به ما روی محبت دارنـد و دل های ما رُخ محبت به سوی آنان مانند نگاه های آویخته و توجه پـدر و مـادر به فرزنـد. مـا برای آنهـا خیر و بهترین هستیم و آنهـا برای مـا بهترین انـد و پیامبر | برای ما بهترین و ما برای پیامبر | بهترین هستیم.((۳))»

افزون بر هستی بخشی نور وجودی خداوند به شیعیان از طریق پیشوایان پاک، فطرت آنان را نیز از نور ائمه علیهم السلام آفرید یا از نور فطرت آنان. شیعه در اصل وجود و فرع آن وامدار ائمه علیهم السلام است.

۵- آفرینش بهشت از نور امام حسین (ع):

«سـپس خداوند نور فرزندم حسـین را شکافت و از (درون یا برون یا پرتو آن) بهشت و حور العین را آفرید. پس بهشت و حور العین از نور فرزندم حسـین است و نور فرزندم حسـین از نور خداوند. به همین دلیل فرزندم حسـین از بهشت و حور العین برتر است.((۴)) پس از آفرینش بهشت خداوند روی آن نوشت: «لاإله الا الله محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین و

۱- همان/۱۰.

۲- همان/۱۸.

۳- تأویل الآیات/ ۱/ ۱۳۸.

۴- بحارالانوار/۵۴/ ۱۶۹.

وصیه به ایّدته و به نصرته»([(۱)]) ستایش خدای تو را سزاست که ... خانه آخرت را آفریدی و سفره رنگارنگ نعمت ها را در آن گسترانیدی. و در آن نوشیدنی، خوردنی، همسران، مهمانداران، قصرها، نهرهای روان، میوه ها و کشتزاران قرار دادی؛ خانه ای که مسکن گزیدگانش هیچ گاه کوچ نکنند و حالات زندگی آنان تغییر نپذیرد؛ در آنجا دچار ترس و وحشت نشوند و بیماریها در جان شان نفوذ نکند، خطراتی دامنگیر آنها نشود؛ سفری در پیشی ندارند تا از منزلی به منزل دیگر کوچ کنند. ([(۲)]) درختان بهشتی همواره شاخه هایشان بهم می خورند و ریشه های آن در توده های مشک پنهان است و در ساحل جویباران بهشت قرار گرفته آبیاری می گردند و خوشه هایی از لؤلؤ آبدار به شاخه های کوچک و بزرگ درختان آویخته و میوه های گوناگون که از درون غلاف ها و پوسته ها سر برون کرده اند... شاخه های پر میوه بهشت بدون زحمتی خم شده و در دسترس قرار می گیرند؛ تا چیننده آن هرگاه خواهد برچیند؛ مهمانداران بهشت گرد ساکنان و اطراف کاخ های شان در گردش هستند و آنان را با عسلهای پاکیزه و شراب های گوارا پذیرایی می کنند.([(۳)]) در بهشت درجاتی برتر و جایگاه های گوناگون وجود دارد که نعمت هایش پایان ندارد».([(۴)])

۱- نهج البلاغه/ خ ۱۰۹.

۲- همان/ خ۱۶۶.

۳- نهج البلاغه/ خص ۱۹۰.

۴- امالی، صدوق/ ۱۸۲. ح۲.

در این که بهشت با تمام ویژگی ها و امتیازات برتر خود از نور وجودی امام حسین علیه السلام پدید آمده است، تردیدی وجود ندارد؛ زیرا آنها واسطه فیض الهی در تمام گیتی و جهان ماده ومعنا هستند. اما بهشت در سلسله مراتب نظام آفرینش پیش از جهان ماده قرار گرفته و بالاتر از آن کاخ هایش برافراشته شده است. نص نبوی در این موضوع را شیعه وسنی نقل کرده اند:

«... قال رسول الله | مکتوب علی باب الجنه، لا إله الا الله محمد رسول الله | علی اخو رسول الله علیه السلام ؛ قبل أن یخلق الله السموات و الارض، بألفی عام».((۱))

«... عن جابر بن عبدالله قال: سمعت رسول الله | یقول: مکتوب علی باب الجنه، قبل ان یخلق الله السموات و الارض بألفی عام: لا إله الا الله محمد رسول الله و علی اخو رسول الله أیدته بعلیّ...».((۲))

بنابراین حلقه وجودی بهشت فراتر از عالم ماده وفروتر از عالم ملکوت قرار می گیرد.

اگرچه ما از چینش ریز آن آگاهی کامل نداریم. اما در اصل تقدم وجودی این جهان به جهان ماده باور قطعی داریم همان گونه که از چگونگی بازگشت، وضعیت ماندگاری و حد و حجم وجودی نعمت های آن و شیوه بهره بروری و نحوه لذت بردن وتفاوت آن با لذت های این جهانی به صورت جزئی و

۱- مناقب مغازلی/ ۱۷۳ ؛ میزان الاعتدال/ ۱/ ۲۶۹/ ۱۰۰۶ ؛ لسان المیزان/ ۵/ ۵۴۰ ؛ المحاسن المجتمعه/ ۱۶۲.
۲- صحیح مسلم/ باب ۳۹ ص ۱۳۸۹.

محسوس بی خبریم اما در اصل بازگشت، ماندن، لذت بردن و وجود نعمت های فراوان و همانند این جهان باور کامل داریم.

از آنچه یاد شد در می یابیم که حقیقت بهشت از نور حسین علیه السلام پدید آمده است و سیمای آن را باید وحی برای ما تفسیر کند؛ زیرا عقلانیت ما تا به آنجا بُرد ندارد. در این بخش بهشت و بهشتیان را در منابع قوم می شناسیم نه گسترده چکیده و کوتاه!

«خدای فراتر از توصیف فرمود: برای بندگان نیک کردارم (در بهشت نعمت هایی) را آماده کرده ام که هیچ چشمی تا کنون ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ اندیشه ای

خطور نکرده است.((۱)) خداوند به بهشتیان می گوید: ای بهشتیان! و آنان پاسخ می دهند: پروردگار ما! «لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک». پروردگار می گوید: آیا از (این گونه زیستن) خرسندید؟ همه می گویند:ای پروردگار ما! چگونه خرسند نباشیم در حالی که بهتر از این نعمت ها وجود ندارد. خداوند می فرماید: برتر از این برای تان اعطا کنم؟ آنها عرض می کنند: ای پروردگار! چه چیزی از این - نعمت های موجود - با فضیلت تر است؟ خداوند می گوید: برای شما رضوانم را آماده بهره وری کردم که از این پس تا ابد بر شما خشم نمی گیرم.((۲)) در بهشت نهری است که دو طرف آن

۱- همان/ باب ۵۱/ ۱۳۸۹.

۲- سنن ابن ماجه/ ۶۳۳.

طلاست و زیر آن یاقوت و دُر و خاکش از مشک وعطرآگین تر است و آبش از عسل شیرین تر و از برف سفید تر. در بهشت درختی است که سواره در سایه اش صـدسال راه می رود و آن درخت سایه اش بریـده نمی شود.((۱)) (روز واپسین) گروهی از مردمی که از آتش جهنم به شـفاعت محمـد | رهـایی می یابنـد، نیز وارد بهشت می شونـد که به آن هـا جهنمیـان گفته می شود. (آری) بهشتیان آنجا می خورند و می آشامند.((۲))»

تصـویری که خواننـده ژرف نگر از بهشت در ذهن دارد بـا تصـویری که از نـور زیربنـای آن برای خود ترسـیم کرده است، جا دارد مقایسه ای صورت دهد و تفاوت شکر را با شکر ساز بخوبی بدست آورد.

۱- سنن ابی داود/۶۷۰

۲- صحیح بخاری/ کتاب بدء الخلق.

فصل هفتم: پرتو افکنی نور فاطمیّه در عالم ناسوت

اشاره

ص: ۲۵۷

۱- تابیدن آسمان و زمین از نور فاطمه (ع)

«آنگاه خداوند نور دخترم «فاطمه» را گشود و از آن آسمان و زمین را آفرید، پس آسمان و زمین از نور دخترم «فاطمه» است و نور «فاطمه» از نور خداست. بنابراین، دخترم «فاطمه» از آسمان و زمین افضل است.((۱)) پس از آفرینش آسمان و زمین، پروردگار، بر اطراف آن نوشت: «لاإله الا الله محمد رسول الله، علیّ امیرالمؤمنین و وصیه به أیّدته و به نصرته».((۲))

مراتب آفرینش با خلقت عالم ماده کامل شد و چینش آن یکی پس از دیگری به تدریج پایان یافت. آغاز خلقت با اهل البیت علیهم السلام و عالم نوری آنها نمایان شد و پس با فیض رسانی وجود نوری آنان عالم جبروت و ملکوت هستی گرفتند و در آخر با پرتو افشانی ائمه علیهم السلام بویژه حضرت فاطمه زهرا ÷ جهان مادی پدید آمد و هست شد. آفریننده در تمامی این مراتب تنها خداوند است و ائمه علیهم السلام تنها نقش واسطه و حلقه میانی را دارایند و این نقش را هم خداوند به آنان داده است.

در تقدم وجود نوری حضرت فاطمه ÷ بر تمامی موجودات و مراتب عالم

ص: ۲۵۹

۱- ارشاد القلوب/۲/ ۲۹۴.

۲- بحارالانوار/۵۴/ ۱۶۹.

هستی تردیدی وجود ندارد که وی پس از نور پدر و همسر سوّمین وجود نوری، در عالم نوری به شمار می رود و دیگر انوار مقدسه همگی در رتبه وجودی پس از آن بانوی یگانه قرار دارند. برای تبیین و تثبیت بیشتر این موضوع دو نمونه از منابع شیعه و چند نمونه از مآخذ اهل سنّت نقل می شود:

«... عن أبی سعید الخدری قال: کنّا جلوساً مع رسول الله |، إذ أقبل إلیه رجل فقال: یارسول الله | أخبرنی عن قول الله عزّوجلّ لابلیس: {أستکبرت أم کنت من العالین}. فمَن هم یا رسول الله الّذین هم أعلی من الملائکه؟ فقال رسول الله | أنا و علیّ و فاطمه والحسن و الحسین. کنّا فی سرادق العرش، نسبح الله و تسبّح الملائکه بتسبیحنا قبل أن یخلق الله عزّوجلّ آدم بألفی عام. فلمّا خلق الله عزّوجلّ آدم امر الملائکه أن یسجدوا له و لم یأمرنا بالسجود، فسجدت الملائکه کلّهم إلا ابلیس فإنه أبی أن یسجد، فقال الله تبارک و تعالی: {أستکبرت أم کنت من العالین} أی مِن هؤلاء الخمس المکتوب أسمائهم فی سرادق العرش.

فنحن باب الله الّذی یؤتی منه،بنا یهتدی المهتدون. فمن أحبّنا أحبّه الله و أسکنه جنته و من أبغضنا أبغضه الله و اسکنه ناره و لایحبّنا إلّا من طاب مولده».((۱))

۱- بحارالانوار/۲۵/ ۲ ؛ فضائل الشیعه صدوق، ۵۰.

حدیث زیر تقدم رتبی وجود نوری فاطمه ÷ را بر دیگر انوار ائمه علیهم السلام قطعی می شمارد:

«... قال الصادق علیه السـلام : إنّ الله تبارک و تعالی خلق أربعه عشر نوراً قبل خلق الخلق بأربعه ألف عام، فهی أرواحنا، فقیل له یابن رسول الله و مَن الاربعه عشر؟ فقال: محمد و علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین والائمه من وُلد الحسین، آخرهم القائم الّذی یقوم بعـد غیبته فتقتل الدجّال و یطهّرهم الارض من کلّ جور و ظلم».((۱)) روایات بی شماری از پیشوایان پاک در کتاب های شیعه نقل شده است که همگی بر تقدم وجود فراخنا و پهناور دختر رسول خدا | بر دیگر موجودات دلالت دارند و نوع مدلول آنها نه ظهور که نص صریح و شفاف و نه کنایه و استعاره یا مجاز که به دلالت مطابقی قابل فهم و برداشت همگان است.

از منابع برادران اهل سنت روایتی که نقل شده به صراحت روایت های بالا نمی رسد اگرچه مدلول آنها نیز به ظهور یا قرینه بر تقدم خلقت نوری فاطمه ÷ بر دیگر مراتب وجود اشاره دارند:

«... عن عمر بن خطّاب، عنه علیه الصـلاه و السـلام: «أنّ فاطمه و علیّاً و الحسن و الحسین علیه السلام فی حضیره القدس، فی قبّه بیضاء، سقفها عرش الرحمن».((۲))

ص: ۲۶۱

۱- کمال الدین/ ۳۳۵.

۲- ([۱]). فضائل فاطمه الزهرا/۸۷.

«... قال رسول الله |: ليله عرج بی إلی السماء، رأيت علی باب الجنه مكتوباً: لا إله الا الله، محمد رسول الله، علی حبيب الله و الحسن و الحسين صفوه الله و فاطمه خيره الله، علی باغضهم لعنه الله».((1))

مراتب وجودی بهشت مقدم بر عالم ناسوت به شمار می رود از اين رو، نور فاطمه ÷ در آنجا سكونت داشته است و مقدم بر ديگر انوار وجودی اهل البيت عليهم السلام به شمار می رود.

۲- هفت آسمان از نور زهرا (ع):

آسمان های پديد آمده از نور فاطمه ÷ به همين كهكشان فعلی ما منحصر نگشت و فراتر از اين به فراخنای ظرفيت عالم ماده خداوندآسمان های ديگری را نيز از اين نور آفريد:

«در اين هنگام نور فاطمه ÷ فروزش كرد و از فوران نورانيت نور فاطمه÷ آسمان و زمين خلق گرديد؛ بدين گونه كه از فروزش نور فاطمه بخار آبی پديد آمد و از بخار آب آسمان واحدی آفريده شد. به همين دليل نام آن را آسمان نهادند؛ چرا كه معدن آب است. آنگاه اين آسمان ها شكافته شد و هفت آسمان پديد آمد.

آسمان اوّل كه همان آسمان دنياست، از امواجی ناپديد و

۱- ترجمه الحسن من تاريخ دمشق/۱۳۰ ؛ تاريخ بغداد/۱/ ۲۵۹.

غیر سیلان دار پدید آمده است. نام این آسمان «رفیع» بوده و از جنس آب و دود است.

پس از آن آسمان دوّم را به رنگ «مس» آفرید و آن را «قیدوم» نام گذارد.

بعد آسمان سوّم را به رنگ شکوفه سرخ رنگ آفرید و نام آن را«ماروم» نهاد. سپس آسمان چهارم را به رنگ «نقره» آفرید و آن را «ارفلون» نامید. آسمان پنجم را به رنگ «طلا» خلق کرد و این موجود را «هیعون» اسم گذاری کرد. سپس آسمان ششم را از یاقوت سبز آفرید و اسم آن «عروس» گذارد. و بالأخره آسمان هفتم را از درّ سفید رنگ خلقت کرد و نام آن را «عجماء» گذاشت. با آفرینش آسمان هفتم پایان آن را «سدره المنتهی» نامید. و آن جایگاه را نیز «علیّون» اسم گذاشت. دلیل این نامگذاری به «سدره المنتهی» این بود این که اعمال آدمیان را ملائک به آسمان ها و به آن جایگاه می برند و فرشتگان کاتب را می نویسند».((۱))

۳- ویژگی های پرتو نوری فاطمه (ع):

میان آسمان ها حقایق پنهان و بی شماری وجود دارد که بشر از کشف و شناسایی آن با ابزار معرفتی موجود ناتوان است.

۱- حزب الله اندیشه/ سال سوم/ شماره ۶ و ۷/ سال ۸۱.

داده های وحیانی همان گونه که وجود هفت آسمان را قطعی می شمارد، از حقایق درونی هریک نیز پرده بر می دارد و اسرار آنها را بازگو می نماید:

آری: خداوند «در آسمان ها، دریا های بزرگی به عمق پانصد سال (نوری) راه آفرید.

در آسمان هفتم دریاهایی از نور درخشان قرار دارد؛. نورهایی که چشم ها را کور می کنند؛ دریاهایی از ظلمت و یخ های در حال حرکت آفریده است.

در آسمان چهارم خانه ای از لؤلؤ یک دست، بر چهار پایه زبرجدی و پوششی از یاقوت قرمز، در برابر عرش خویش

خلق کرد و آن را «بیت المعمور» یا «صُراخ» نامید. هر روزه هفتاد هزار فرشته به طواف و نماز گذاردن، در آن می پردازند. در سمت راست «بیت المعمور» فرشتگان نویسنده اعمال بهشتیان قرار دارند و در سمت چپ آن، نویسندگان اعمال جهنمیان با قلم های سیاه نشسته اند. هنگامه عشاء که فرشتگان گمارده کردار بشری به آسمان ها پر می گشایند، بسوی آن جایگاه می روند و کردار هر فردی را ارائه می کنند.((۱))

وجود بیت المعمور و سدره المنتهی با دیگر حقایق خارجی در ظرف آسمان ها مدلول اخبار فراوانی است که از طریق شیعه و سنّی نقل شده است.

ص: ۲۶۴

۱- همان.

بازگویی چنین اخباری بر شکوه و عظمت پروردگار و آفریدگانش می افزاید و ذهن و اندیشه بشری را به سوی موجودات معنوی رهنمون می گردد. برخی از رویداد های آسمان ها را پیامبر | و ائمه علیهم السلام پیش از معراج بازگو کرده اند و برخی دیگر را پس از معراج بیان کرده اند که هردو برای گسترش فضیلت اهل البیت علیهم السلام تبلیغ شده است.

۴- ادله نقلی بر تابش نور فاطمه ÷:

پس از آنکه اصل تقدم وجودی فاطمه ÷ بر دیگر مراتب آفرینش آشکار گردید، پدید آمدن عالم ماده از نور آن حضرت و ریزش آسمان و زمین از چشمه سار نوری وی باید روشن گردد. بهمان ترتیب پیشین، نخست روایات نقل و سپس تحلیل و بررسی می شوند.

«... روی فی تسمیتها الزهرا ÷، عن أبی جعفر علیه السلام أنّه سئل: لِمَ سمیت الزهراء؟ قال: لان الله تعالی خلقها من نور عظمته. فلمّا اشرقت أضاءت السماوات و الارض بنورها و غشیت أبصار الملائکه و خرّت الملائکه لله ساجدین و قالوا: إلهنا و سیدنا ما هذا النور؟ فأوحی الله الیهم: هذالنور من نوری أسکنه فی سمائی و خلقته من عظمتی، أخرجه من صلب نبی من انبیائی، أفضله علی جمیع الانبیاء. و أخرج من ذلک النّور ائمه یقومون بأمری و یهدون إلی حقی و أجعلهم خلفائی فی أرضی بعد انقطاع وحیی».((۱))

۱- کشف الغمه/۲/ ۹۲.

برخی از بزرگـان قوم، پدیـد آمـدن و درخشـیدن وجود زمین را از نور وجودی حضـرت محمـد | می داننـد که از یک جهت موافق عمومـات روایت هـای خلقت نوریه است و از دیگر جهت مخالف آن. همان گونه که تبیین شـد؛ از نور تمام ائمه علیهم السـلام بصورت کلی گـاهی موجودات آفریـده شـده انـد چنـانکه در آفرینش نور وجودی شـیعه گـذشت؛ «خلقت من نور الله عزّوجلّ و خلق اهل بیتی من نوری و خلق محبیهم من نورهم».((۱))و «... خلق شیعتنا منا او منها».((۲))

گاهی برخی از موجودات بصورت مشخص از نور وجودی برخی پیشوایان فوران کرده است نظیر درخشیدن آسمان و زمین از نور حضرت فاطمه ÷ که روایات در این موضوع با صراحت و شفافیت نقل شد.

جهت موافق روایت های خلقت نوریه با احادیث اهل سنّت در اصل نور واحد بودن آنهاست و این که تمامی موجودات از نور آنها پدید آمده اند؛

«والخلق کلهم صنائع لنا».((۳)) و «نحن سبب خلق الخلق».((۴))

بنابراین چه زمین از نور فاطمه÷ بوجودآمـده باشـد یا از نور پیامبر | تفاوت جوهری ندارنـد. تمامی انوار ائمه علیهم السـلام در عالم نوری یکی برآمده از دیگری

۱- امالی طوسی/م ۳۴/ح ۵.

۲- بشاره المصطفی/ ۱۵۵.

۳- خصائص الفاطمیه/ ۲/۶۱.

۴- بحارالانوار/۲۵/ ۲۰.

است و اتصال وجودی دارند. با حفظ تقدم رتبی که میان آنها وجود دارد. نور پیامبر|، نور ائمه علیهم السلام و نور ائمه علیهم السلام نور پیامبر| به شمار می رود.

جهت مخالف روایت های خلقت نوریه با روایت های اهل سنت در خصوص خلقت مشخص موجودات از انوار ویژه آنان است. چه بسا برخی از آنان تقدم وجودی ائمه علیهم السلام نسبت به دیگر مراتب هستی قایل باشند اما با صراحت واسطه بودن تمامی آنها را در نظام آفرینش بازگو نکرده اند. آفرینش آسمان و زمین از نور فاطمه÷ میان شیعه در خلقت نوری اهل البیت علیهم السلام اتفاقی به می شمار می رود اما اهل سنت هستی بخشی را به نور پیامبر | نسبت می دهد و هستی گیری را به زمین یا آسمان.

چنانکه گفته اند:

«قال رسول الله |: أنا سیّد وُلدآدم و لافخر. و أنا اول من تنشق الارض عنه یوم القیامه و لافخر. و أنا اول شافع و اول مشفع و لافخر. و لواء الحمد بیدی یوم القیامه و لافخر».((۱))

۵- وجود یابی ماه و خورشید از نور امام حسن (ع):

«پس از آن خداوند نور فرزندم حسن را شکافت و از آن نور، ماه و خورشید را آفرید. ازاین رو، خورشید و ماه از نور

۱- سنن ابن ماجه/۶۲۹.

فرزندم حسن هستند و نور حسن از نور خداوند فراتر از توصیف. بدین سان، نور حسن از خورشید و ماه افضل است».((۱))

ائمه علیهم السلام به تناسب جایگاه و مراتب وجودی خود در نظام خلقت نقش های بی شماری ایفاء می کنند و هریک برای تحقق و عملی شدن جریان بندگی- چه در عالم جبروت یا ملکوت چه در عالم ناسوت و جهان مادی - تلاش می ورزند در واقع فلسفه وجودی ائمه علیهم السلام در یک کلام نشان دادن بندگی واقعی وحقیقی آنها نسبت به خداوند است.

در این که چگونه و با چه کیفیتی شمس و قمر از نور آن حضرت پدید آمده است و چه مراحلی را پشت سرگذارنیده، جز با بررسی روایات، دلیل دیگری در دست نداریم. بنابراین کشف چگونگی و شیوه های خلقت ماده از معنا نیازمند واکاوی تمام داده های وحیانی در این موضوع است و بس.

با تحلیل عقلی می توان به این مهم دست یافت که میان نور وجودی امام حسن علیه السلام تا پدید آمدن خورشید و ماه تغییرات و دگرگونی های شگرف رخ داده است تا سنخیت میان آنها بوجود آمده و معلول از علت صادر شده است. ولی تمامی حلقه های واسطه را پروردگار ایجاد کرده و

چیده است و اگرچه نام و مشخصات آنها با ریز و درشت موضوع در اختیار ما قرار ندارد ولی اصل ریزش ماده از معنا با حفظ تناسب و ایجاد سنخیت کامل میان آنها نه تنها ناممکن که شدنی و حقیقی تلقی می شود.

۱- تأویل الآیات/۱/ ۱۳۸.

وانگهی مـدلول روایـات ریزش نور از نور است که می توان حـد مشترک میان ماده و معنا را همان اصل نور یا وجود به شـمار آورد و حد اختصاصی آن دو را نور پردازی و نور پذیری به حساب آورد.

۶- ولایت مداری عالم ماده:

پس از آنکه خداوند آسـمان و زمین را از نور فاطمه÷ پدید آورد و بدان ها از این مسیر هستی بخشید؛ آنها را بر پیروی از اهل البیت علیهم السـلام فراخوانـد. آسـمان و زمین نیز دسـتور پروردگار را فرمان بردند و زیر سایه نبوت محمدی| و ولایت علوی علیه السلام به حیات پرداختند:

«عن جابر قال: قال رسول الله|:

إن الله لمّا خلق السـموات والارض دعاهنّ، فأجبته وعرض علیهنّ نبوتی و ولایه علی بن ابی طالب علیه السلام فقبلتاهما. ثم خلق الخلق و فوّض إلینا أمر الدین. فالسعید من سعد بنا والشقی من شقی بنا. نحن المحللون لحلاله و المحرمون لحرامه».((۱))

ولایت مـداری آسـمان و زمین فضـیلتی دیگر بر فضـیلت های بی شـمار اهل البیت علیهم السـلام می افزایـد و مرتبه وجودی و جایگـاه تکوینی و تشـریعی آنـان را بخوبی آشـکار می سازنـد؛ جایگـاهی که جز آنان در فضـیلت احـدی بـدان راهی نـدارد. چرخش تمـامی کرات زمین و دیگر کرات کهکشان فعلی ما با اراده پروردگار و پـذیرش نبوت و ولایت صورت می گیرد. از آنجا که ائمه علیهم السلام نزدیک ترین

۱- مقتل الحسین خوارزمی/۱/ ۸۰.

موجودات از نظر تقـدم رتبی به خداونـد قرار دارنـد و اشـیاء همگی برون آمـده از نور وجودی آنهاست، ناگزیر همین نزدیک ترین موجودات باید علت واسطه ی تدبیراشیاء و موجودات دیگر از جمله زمین و آسمان به شمار رود.

فرمانبرداری هر شـیء به حسب خودش تعریف و تعیین می شود نه نسبت به دیگر موجودات که در پذیرش ولایت و چگونگی به رسمیت شناختن سیاستمداری ذاتی ائمه علیهم السلام گوناگون و حالات ویژه ای دارند. چنانکه تسبیح آسمان و زمین و هر آنچه میـان آن ها قرار دارنـد نیز با تسبیـح بنـدگان در چگونگی و شـکل و مراتب تفاوت دارد هرچنـد در اصل پاک شـمردن خداوند همگی شریک هستیم و این مخرج مشترک ما به حساب می آید.

۷- آموزش ائمه به زمینیان:

اشاره

اهل البیت علیهم السـلام همه کاره خداوند و یکی از مهم ترین حلقه واسطه فیض رسانی خداوند به شمار می روند. اهل زمین اگر چیزی از خـدا شناسـی وعبودیت سـرمایه ای دارنـد همگی از برکت وجودی آنهـاست نه تمام ذاتی بشـر. از این رو، انسان های روی زمین در عبادت پیرو ائمه علیهم السلام به شمار می روند:

«ما گرداگرد عرش تسبیـح می گفتیم و از تسبیح ما اهل آسـمان ها به تسبیح گویی پرداختند. هنگامی که به زمین فرود آمدیم بازهم تسبیـح خـدا کردیم و ساکنان روی زمین به پیروی از ما تهلیل خـدا می کردنـد و چنانچه ما تکبیر می گفتیم به پیروی از آن، تکبیر سر می دادند. بدین سان، هرکسی که خدا را تسبیح می کند و او را بزرگ می شمارد همگی آنها از

برکت یاد دادن و تعلیم علی علیه السلام است.((۱))خداوند در آسمان چهارم یکصد هزار فرشته آفرید و در آسمان پنجم سیصد هزار فرشته و در آسمان هفتم ملکی را خلق کرد که فراز گردنش زیر عرش و فرود پاهایش زیر اعماق زمین است. فرشتگان که بیش از حد شمارش و یقین هستند؛ نمی خورند و نمی آشامند جز نمازگذاردن ودرخواست آمرزش برای پیروان گنهکار علی بن ابی طالب و دوستان وفرمانبردارانش وظیفه ای ندارند.((۲)) (آری) پس خداوند ما را به زمین فرو فرستاد و دستور داد تسبیح گوییم. ما تسبیح کردیم واهل زمین با پیروی از تسبیح ما تسبیح کردند».((۳))

تسبیح گویی ائمه علیهم السلام هرگز مستقل و خود بخود نبوده تا خدای ناکرده آنان را در برابر دانایی ذاتی و مطلق خداوند قرار دهیم. بلکه معتقدیم اصل تسبیح کردن را نیز خداوند به آنان یاد داده است و دیگران به پیروی از آنها به تسبیح گویی پرداخته اند. بنابراین ائمه علیهم السلام حلقه بندگی و علمی میان ما و خداوند نیز به شمار می روند.

عالم ذر تجلی گاه ولایت اهل البیت (ع):

اشاره

یکی از بحث های مرتبط با خلقت نوریه اهل

البیت علیهم السلام موضوع بود یا نبود «عالم ذر» است. در این عالم از یک سو گونه ای تقدم وجودی برخی از مراحل

۱- بحارالانوار/۲۵/ ۲۴.

۲- مائه منقبه/۱۴۲.

۳- تأویل الآیات الظاهره/۲/ ۵۰۱.

انسانی اثبات می شود و از دیگر سو ولایت تکوینی و تشریعی ائمه علیهم السلام در آنجا مشخص می گردد. بنابراین میان این دو موضوع پیوند ژرف و گسترده ای وجود دارد.

پیش از چگونگی ارتباط و تعامل «جهان ذر» با «عالم ماده» و «خلقت نوریه» جا دارد بحث مورد نیاز به صورت مستقل در هستی و چیستی عالم ذر ارائه و تبیین گردد.

۱- هستی عالم ذر:

در اصل بودن و وجود داشتن «عالم ذر» تمامی مفسران متفق القول هستند که جهانی، مرحله ای و مرتبه ای در مراتب و سلسله ای عالم وجود انسانی بنام ذر وجود عینی و خارجی دارد. کسی اصل چنین مدعایی را تکذیب نکرده است و به بودن این مرتبه از مراتب خلقت بشری اذعان دارند. برخی مرتبه آن را مقدم بر جهان ماده، برخی مساوی با آن و برخی فراتر از آن می دانند.

اختلاف مفسران در اصل تبیین چگونگی رخداد این مرتبه است نه حقیقت وجودی آن. همگی پشت سر گذارنیدن «عالم ذر» را برای انسان ها امر قطعی می دانند اما در چگونگی گذار انسان از این مرحله و چگونگی انتقال دچار برداشت و نظر گوناگون هستند.

آنچه در خلقت نوریه از آن استفاده می شود و با قطع نظر از تفسیر های متفاوتی که از آن ارائه شده است. می توان بدان تکیه کرد اصل وجود عالم ذر است اثبات ولایت مداری بشر و اعلام بندگی آنها با هرگونه تفسیر و برداشت عالم ذر کاملاً سازگاری و تناسب دارد و هیچ یک از تفسیرها در اصل پذیرش ولایت ائمه علیهم السلام در عالم ذر آسیب نمی رسانند.

۲– چیستی و چگونگی وقوع عالم ذر:

اشاره

تمام آراء ابراز شـده در چیستی عالم ذر را می توان به سه نظریه عمـده و اساسـی برگردانـد، که هریک آثار و پیامدها و لوازم خود را دارند. اگرچه در اصل وجود بیرونی

جهان «ذر» آسیب نمی رساند.

نخست تفسیر های موجود ارائه می شود و سپس به نقد آنها پرداخته می شود:

۱–۲– عالم ذر ملکوتی:

«خداونـد بلنـد مرتبه نسل های آدم را از پشت وی به شـکل ذره های ریز بیرون آورده و در وجودشان انـدیشه را نهادینه کرد؛ بگونه ای که آنان خرد ورز شدند و سخنان خطابی پروردگار را می شنیدند و (محتوای) آن را بخوبی درک می کردند.

خداونـد تمـام آنهـا را به حضـرت آدم نشـان داد و فرمود: بی تردیـد از نسـل تو پیمـان می گیرم که تنها مرا بپرسـتند و موجود دیگری را همتای من قرار ندهند روزی رساندن آنها بعهده من است.

آنگاه خداوند از نسل های آدم پرسـید: آیا من پروردگار شـما نیستم؟ همگی پاسخ دادند: آری هستی. گواهی می هیم که تو پروردگار ما هستی. سـپس خداوند به فرشـتگان فرمود: بر این (پیمان) گواه باشـید و آنان عرض کردند: گواهیم. پس از پیمان گرفتن خداوند تمامی آنان را – بهمان شیوه ای که بیرون آورده بود – به پشت

حضرت آدم برگرداند و تمامی نسل های بشری از آغاز تا پایان در صلب آدم گرد آمده بودند تا آنگاه که هریک به تدریج در زمان خاص خود در عالم ماده با دستور خداوند برون آیند. هر آنکه در (نشأ مادی) بر اساس دین اسلام زندگی می کند، در واقع بر پیمان نخستین خویش استوار مانده است و هر آنکه از این دین، برگردد از همان پیمان اولی برگشته و آن را انکار نموده است».((۱))

۲-۲- نقد تفسیر ملکوتی ذر:

اشاره

این تفسیر را برخی از مفسران با اشکالات و پرسش هایی نقد کرده اند و فساد آن را قطعی شمرده اند که به چند نمونه از شبهات آنان اشاره می شود:

۱- انطباق کبیر بر صغیر:

«در واقع تمامی آفریدگان گرد آورده خداوند از فرزندان بنی آدم شمارگان بزرگ و بسیار زیادی را تشکیل می دهد که همه آنان چنانچه از آن ذرات گرد آیند حد و حجم و مقدار و اندازه زیادی را در بر می گیرد که با ظرفیت صُلب آدم با آن مقدار کوچکی اش گنجایش و ظرفیت مجموع آن را ندارد، سازگارنیست».((۲))

ص: ۲۷۴

۱- مجمع البیان/۴/ ۷۶۵.

۲- تفسیر کبیر رازی/۱۵/ ۴۰ و ۴۱.

۲- خلاف عقل:

«اصحاب ذر در آن هنگام از دو حالت بیرون نیستند: ۱- یا کامل العقول و کامل القدر هستند. ۲- یا نیستند؟ اگر باشد ناگزیر مکلف هستند و مکلف باقی می مانند تا هنگامی که خدا را با برهان می شناسند. چنانچه این گونه باشند چه امتیازی میان حالات زندگی آن عالم با این جهان مادی وجود دارد.؟ اگر تکلیف دنیایی به تکلیف «ذر» نیازمند باشد، باید تکلیف «ذر» هم بر تکلیف دیگر نیازمند گردد و زنجیره نیاز ادامه یابد که تسلسل بوجود می آید و باطل است.

اگر در آن هنگام کامل العقل و اندازه کامل نبودند رو آوردن و خطاب و اعطاء تکلیف بر آنان محال تلقی می شود».((۱))

۳- مخالف نص:

(فلینظرالانسان مم خلق خلق من ماء دافق)(طارق/۶)

اگرآن ذرات خردمندان واندیشمندان کامل پیش ازاین آب پرشتاب موجودباشندمعنی برای آن نیست جزهمان ماده حقیقت وجودنخواهدداشت .دراین صورت انسان آفریده شده ازآب پرشتاب نخواهدبود.این خلاف نص صریح قرآنی است .((۲))

۳- مادی بودن عالم ذر:

اشاره

بر خلاف قول نخستین عده ای از آیه برداشت کرده اند که عالم ذر در واقع مرحله انتقال نطفه از پشت پدر در رحم مادر است و این مرتبه آفرینش را خلقت «ذر» می نامند:

۱- . همان.

۲- . همان.

«خداونـد پاک بنی آدم را از صـلب پدران شان می گیرد و در رحم مادران آنها وارد می کند. آنگاه به تدریج آنها را بالا می برد و از خـون بسـته به گوشت ریز شـده می رسانـد. پس هریـک را بشـر کامـل الخلقه قرار می دهـد. بعـد از آن او را زنـده و مکلف می سازد و نشانه های آفریدگان خود

را به او نشان می دهد. برای آنها در نهاد شان جایگاهی از معرفت و اسـتدلال فراهم می آورد؛ به گونه ای که خود انسان ها را به وجود خود آنها گواه می گیرد و می گوید: آیا من پروردگار شما نیستم؟

همگی گفتنـد: آری. این معنی گواه گرفتن آنـان به خود بهترین راهنمـای آفرینش آنـان بر یکتایی خداونـد است. همین گواه گرفتن آنها برای بندگی خودشان، ناشی از قرار دادن استعداد نیروی استدلال در عقل آنان بر یکتایی خداوند به شمار می آید که خداوند در وجود آنان، از شگفتی های آفرینش خود و دور از دسترس پدید آمدگانش، آمیخته است. گویا خداوند پاک به منزله مشهد آنان برخودشان و آنها در مشاهده آن بسر می برند. نمایان شدن خداوند بر آنها به گونه ای است که پروردگار اراده کرده است و سرپیچی شان را از این راه به منزله اعتراف کننده و اقرار کننده نا ممکن شمرده است.

اگرچه این شهادت صوری و حقیقی((۱)) یا گفتار زبانی((۲)) وجود

۱- مجمع البیان/۴/ ۷۶۶.

۲- تفسیر کبیر رازی/۱۵/ ۴۱.

ندارد. گفتار خداوند این جا تکوینی است نه گفتار وحیانی وتلقینی به بندگان... پاسخ آنان نیز به زبان و استعداد و لسان حال است نه لسان مقال؛ زیرا آنچه در غریزه و نهاد آنها به ودیعت گذارده شده است، همان استعداد عقلی آنها است».((۱))

۳-۱- نقد مادی نگری ذر:

اشاره

این تفسیر و برداشت طبیعی نیز با اشکالات جدی روبرو است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- خلاف نص:

«سیاق آیه با این برداشت سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند بلند مرتبه آیه یاد شده را این گونه آغاز می کند: {و إذ أخذ ربّك} بنابراین تعریف از ظرف تحقق این رخداد با واژه «إذ» که همان دلالت قطعی آیه بر زمان گذشته است یا بر هر ظرف نزدیک به انجام یافتن و واقع شدن خود به خود، دلالت بر آینده های دور را نفی می کند».((۲))

۲- ناسازگاری خطاب با ظرف:

«... چه خطاب متوجه شنوندگان باشد یا خطاب دنیوی برای مردم که به دنیا می آیند باید با ظرف تکیه داده شده آنها که همان حیات دنیایی را شامل می شود سازگاری داشته باشد

۱- المنار/۹/ ۳۸۷.

۲- المیزان/ ۸/ ۳۳۴.

یا حیات نوع انسانی را در بر می گیرد. باید داستانی که آیه یادآوری می کند ظرف تحقق آن همانند ظرف وجود نوعی انسان باشد در همین دنیا (مانند یاأیّها الناس) نه تعبیر از ظرف به لفظ «إذ» که دلالت بر تقدم ظرف داستان از ظرف خطاب دارد.

هیچ گونه عنایت دیگری جدای از این امر نیز در این جا وجود ندارد تا این گونه تعبیر را تصحیح کند از قبیل تحقق زود هنگام وقوع یا مانند آن».((۱))

۳- مخالفت با عقل:

فاعل فعل أخذ با صراحت آیه خود پروردگار است نه افراد بشری و شریک دیگر در کارهای خداوند. در آمیزش جنسی فاعل اصلی و اوّلی خود انسان است نه خداوند و این دو باهم سازگاری ندارند. از ظرف بنام رحم مادر نیز در آیه سخنی به میان نیامده است و همین گونه از آمیزش جنسی اصلاً مفهومی کنایی هم استفاده نمی شود.

بنابراین، در نقل و انتقال نطفه از پشت پدر به رحم مادر فاعل مستقیم و مباشر خود مرد است نه خداوند تا گفته شود نطفه را خداوند گرفت و در رحم مادر قرار داد. از این آمیزش جنسی بصورت کنایی هم در آیه بویی و مفهومی به

۱- همان.

مشام نمی رسد تا در صورت معنی حقیقی آن بر خداوند حمل شود و این برداشت تأویلی است که نیازمند روایت می شود و روایتی مؤید این مضمون وجود ندارد.

اگر ظاهر آیه را با قطع نظر از این برداشت تفسیر کنیم، فاعل فعل اخذ بدون هیچ قرینه ای خداوند است و اگر فاعل مستقیم و بی واسطه خداوند شد، عالم ذر ماهیت دنیایی و این جهانی بخود نمی گیرد و با تفسیر آفرینش جنس مخالف است.

۴- اگر زبان گفتگو در «عالم ذر» میان خداوند و نطفه انسانی به زبان تکوین صورت گرفته به دلیل زبان تکوین آسمان و زمین هیچ محذوری در گفتگوی تکوین عالم ذر پیش از این جهان وجود ندارد. زبان تکوین در هر جا مناسب با نظام خلقت ویژه باز است و قابلیت گفتگو با پروردگار را دارد. با این وجود، عالم ذر پیش از این جهان نیز اثبات می شود. اگر با زبان تشریع باشد که بر خلاف عقل صریح زبان تشریع در نطفه وجود ندارد.

۵- یافته های عقلانی به هر میزان که بالا روند و پخته تر و کامل تر شوند، هرگز به داده های وحیانی احاطه نمی یابند و نمی توانند این اخبار غیبی را مادون مرتبه خود قرار دهند. هنگامی که عقل نتواند گره از مفهوم ناشناخته وحیانی بگشاید و آن را مطابق اصول و معیار های ضابطه مند وحی تفسیر کند، حق ندارد وجود ظاهری آن مفهوم را با تکیه بر رویکرد حسی نفی کند و از ظاهر آیات دست بردارد. بدین سان نمی توان وجود «عالم ذر» را نفی کرد یا آن را این

جهانی

تفسیر نمود. باید برای فهم بیشتر آن به داده های وحیانی درنگ ورزید و از آن ها ماهیت وی را به دست آورد.

۴- وجود آغازین، عالم ذر:

اشاره

قول برگزیده و مطابق با سیاق آیه و روایت های عالم ذر، وجود پیشین عالم ذر از این مرحله خلقت است. اگرچه در کیفیت و تبیین چیستی آن خیلی اطلاعات کافی به دست نمی آید اما اصل وجود عالم ذر را نمی توان رد کرد و با تحلیل های روشن فکرانه و تفسیر به رأی از ظاهر آیات عدول کرد.

با توجه به وجود عوالم فراتر از ماده و پوشیده بر قلمرو معرفتی ما بر پایه داده وحی نمی توان وجود چنین عالمی را نفی کرد.

آری! انسان جامع مراتب کمالات و مُلک و ملکوت است و آفرینش وی دارای مراتب ویژه خود است. ازاین رو، نخستین مرتبه آفرینش انسان را قرآن «عالم ذر» نام گذارد.

دلایل اثبات «عالم ذر»

۱- ظهور آیات: واژه های أَخَذَ و إذ و ربّک به ترتیب فعل گذشته را با فاعلیت خداوند در ظرف تحقق رخداد پیش از این جهان یادآوری می کند. واژگان «ظهورهم» را چه به معنی پشت و صلب آدم معنی کنیم یا آشکار شدن آغاز آفرینش انسان بدانیم به گذشته دلالت دارند نه بر آینده.

۲- متن روایات: روایات عالم ذر فراتر از مستفیض اخبار متواتر معنوی هستند و همگی بر وجود پیشین این عالم از عالم ماده دلالت دارند که نمی توان آنها را تأویل برد یا از آنها دست برداشت.

۳- فقدان وجود دلیل عقلی بر نفی: اگر بر وجود عالم ذر دلیل قطعی عقلی در دست نداریم در نفی آن هم دلیل قطعی نمی توان ارائه کرد. همان گونه که یادآوری شد، عقل چیزی را و موجودی را می تواند نفی یا اثبات کند که در قلمرو معرفتی آن بگنجد نه فراتر از آن.

۴- برداشت مفسران: بسیاری از مفسران وجود پیشین عالم ذر را قبول دارند که به برخی اشاره می شود.

دلایل وجود پیشین عالم ذر:

الف- تفسیر واقع بینانه مفسران:

۱- وجود عوالم گوناگون بشری:

نخست جا دارد اصل مراتب وجودی بشر و منزلت آن در جایگاه های گوناگون ثابت شود که وجود آدمی منحصر به همین زندگی دنیایی نیست و فراتر از این زندگی میانه حیات آغازین و زندگی واپسینی هم دارد که هریک از آنها احکام ویژه خود را دارند و قابل تسری به دیگر مراتب نیست:

«وجود انسان و غیر انسان در طول پیمودن راهشان به سوی خداوند و بازگشت آدمی به حق در قالب نظام مند و دارای احکام ویژه عوالم گوناگون صورت می گیرد. این امر نه تنها محال نیست بلکه از حقایقی است که قرآن کریم آن را علی رغم نپذیرفتن کافران اثبات کرده است. کفاری که تنها زیستن همین دنیا را با مرگ و حیات می پذیرند و قایل به نابودی شان به سبب همین دنیا هستند. با این وجود خداوند

زندگی دیگری را برای بشر و غیر آدمی، روز واپسین اثبات کرده است که در آن نشأ همین انسان، با تمام مشخصات زندگی می کند و آن نظام را پروردگار با احکامی که دارد بگونه ای توصیف می کند که غیر از این زندگی دنیایی نظام و قوانین خود را دارد: {و إن من شيء إلا عندنا خزائنه و ما ننزله إلا بقدر معلوم} (حجر/۲۱).

با این گفتار این حقیقت را تثبیت کرده است، که در واقع برای هر موجودی نزد پروردگار وجود پر گستره ای در گنجینه او وجود دارد اما هنگامی که اشیاء به عالم دنیا فرود آمدند اندازه های مشخصی بخود می گیرند. مانند عوالم وجود انسانی که جهان گسترده و فراخنای پیشین وجودش نزد خدای بلند مرتبه در گنجینه هستی او وجود قبلی دارد تا آنگاه که به سرای ناسوت فرود می آید».((۱))

همان گونه که برخی حیات واپسین را انکار کرده اند، عده ای نیز حیات آغازین را نفی کرده اند در حالی که منزلت انسانی خود به خود اقتضای وجود عوالم گوناگون را داراست و دلیلی بر نفی آن در دست نیست. انکار به منزله رد دروغ با تهمت است که فساد آن بر کسی پوشیده نیست.

۲- گونه های آفرینش:

فهم گونه های آفرینش و کیفیت ایجاد آن به تناسب مراتب هستی و مراحل

۱- همان.

خود، وجود خارجی اشیاء در تبیین عالم ذر نقش اساسی دارد. آنانکه وجود این گونه جهان فراخنا و فراتر از زندگی میانه را نفی می کننـد در واقع قادر به درک حیات آغازین و پسین نیستند تاواقع بینانه برداشت کننـد. ازاین رو، باید به چگونگی آن عالم پرداخت:

«خداوند با این آیه: {إنّما امره إذا اراد شیئاً أن یقول له کن فیکون* فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شئ} (یس/۸۳). و آیه {و ما أمرنا إلا واحده کلمح البصر} (قمر/۵) و دیگر آیات گونه های حیات را اثبات کرده و تحقق یافته می داند. ازاین رو، وجود تدریجی که برای پیدایش اشیاء و از جمله با یک کلمه «کُن» دریافت می کند. افاضه آنی و دفعی یا افگندن و هستی بخشیدن غیر تدریجی است.

بنابراین اشیاء و موجودات آفریده شده دو صورت آفرینشی بخود می گیرند:

۱- قـانون صورت دنیـایی آن موجود این است که از قوه به فعـل گام به گام بـدان دست می یابـد و از نیستی به تدریـج بسوی هستی حرکت می کنـد. نخست با کاستی آشکار می شود، آنگاه پیوسته رو به کمال و فزونی می رود و همواره بر این حالت وجودش تداوم می یابد تا آنگاه که رو به فنا می شود و به سوی پروردگارش بر می گردد.

۲- صورت خـدایی آن موجود است که بر پـایه این وجهه تمـامی موجودات آنی و تـدریجی آفریـده می شونـد، هرچه کمال، استعداد و ویژگی نهـادینه شـده دارنـد در همـان وجود آغازین و وجهه ربّی خود آنها را یکجا می گیرنـد بـدون آنکه نیروی بالقوه را بر دوش کشند تا آنها را به فعلیت برساند.

ص: ۲۸۳

در واقع ایـن صـورت آفرینش غیر از صـورت پیشـین است. اگرچه دو گـونه خلقت برای یـک شـیء به حسـاب می آیـد ولی هرکدام قانون خاص خود را دارایند. گرچه تصور کامل این دو گونه آفرینه نیازمند ژرف نگری و نازک بینی است».((۱))

پس از تبیین گونه هـای آفرینش، وی دلالـت آیـات را بر وجود عـالم آغازین انسانی به نام «ذر» قطعی و مسـلم می شـمارد که انسان افزون بر عالم میانه آن حقیقت وجودی را هم داراست:

«مـدلول آیـات این را می طلبنـد که برای عالم انسانی با تمام سـعه وجودی که نزد خـدای سـبحان دارد و آن همان وجهه ربی موجودات است که بر می تابنـد و خداونـد بر افراد بشـر آن را افاضه می کند؛ بگونه ای که در این افاضه برخی از برخی پنهان نیست و همه از فیض گیری دور و پنهان نیسـتند. همان گونه که فیض دهنده از آنها پنهان نیست. یک فعل چگونه می تواند از فاعل خود پنهان بماند یا آفریده شده از آفریدگارش دور باشد و این همان گونه ای از آفرینش است که خداوند آن را «جهان ملکوت» نامیده است و می گوید:

{وکذلک نری إبراهیم ملکوت السماوات والارض و لیکون من الموقنین} (انعام/۷۵).

ص: ۲۸۴

۱- همان/ ص ۳۵.

اما این گونه آفرینش دنیایی که ما آن را مشاهده می کنیم و خود جزئی از عالم انسانی هستیم، ویژگی آن جدایی بین افراد، پراکندگی حالات و کردار و قرار گرفتن آنها در بستر زمانی خاص خود است که با گذشت شبانه روز سنجیده می شود. همین رویکرد دنیایی، بهره وری مادی زمینی و لذت بری جسمانی میان انسان و پروردگارش پرده ای می افکند که مانع نزدیکی و مشاهده انسان وخداوند می گردد».((۱))

۳– تقدم ذر بر ماده:

افزون بر اصل وجود «عالم ذر» و تفاوت احکام و قانون آن با عالم ماده بر چگونگی این تقدم در آن زندگی بر این حیات نیز باید مرز و حدودی را قایل شد. در واقع «عالم ذر» در رتبه آفرینش بر دیگر مراتب خلقت تقدم دارد و تقدم آن نه تنها زمانی که فرازمانی و فرامکانی به شمار می رود و جهان ماده سپس حیات برزخی و بهشتی یا جهنمی در مراتب بعدی قرار می گیرند:

«البته این گونه حیات – به تناسب جهان ملکوت نه عالم ناسوت – فرع بر زندگی پیشین آدمی است و در رتبه خلقت متأخر و فروتر از آن قرار دارد. البته جایگاه و سنجش نشاء ملکوتی با نشأ ناسوتی در پسین قرار گرفتن یکی از دیگر رتبه «کُن» و «فیکون» را در گفتار خداوند بلند مرتبه داراست: {ان نقول له کن فیکون} (یس/۸۲).

۱– همان.

با این توضیحات آشکار شد که این زندگی انسانی، دنیایی برآمده و جوشیده از دیگر زندگی انسانی است و میان آن دو غیریت وجود ندارد این همان زندگی است جز آنکه خدای بلند مرتبه و ربوبیت او را در آنجا خود به خود مشاهده می کردند نه از راه استدلال، چرا که آنها از او جدا نبودند و نزد او گُم نمی شدند و همگی به ربوبیت او هر حق دیگری که از جانب او بود (نظیر رسالت و ولایت) بدان اعتراف کردند اما پرده های شرک و لعاب و رنگ گناه همگی از قانون این زندگی دنیایی است نه آن حیات ملکوتی که جز فعل پروردگار آنجا چیزی نبود و همگی بدان پابرجا بودند.

این دو گونه حیات را همراه با ویژگی ها و مراتب و احکام خاص آنها به خوبی درک کن».((۱))

ب– متن روایات بر تقدم عالم ذر:

اخبار عالم ذر متواتر معنوی و معنای تمامی آنها بیانگر وجود متقدم و پیشین یک مرحله از خلقت بشر نسبت به مرحله دنیایی است. زبان گفتگو میان بندگان و خداوند نیز زبان تکوین نبوده که زبان مقال و تشریع بوده اگرچه شیوه و کیفیت ابراز آن برای ما گنگ باشد ولی از ظاهر روایات و آیات نمی توان بدون دلیل قطعی دست برداشت و آنها را بدون دلیل تأویل بُرد:

«... عن زاره قال:سألت أباجعفر علیه السلام عن قول الله: {و إذ أخذ ربک من بنی آدم} الی «انفسهم» قال: أخرج الله من ظهور آدم ذرّیته الی یوم القیامه، فخرجوا]و هم[کالذّر.

ص: ۲۸۶

۱- همان/ ص ۳۳۶.

فعرفهم نفسه و أراهم نفسه، و لولاـ ذلـک مـا عرف احـد ربه و ذلـک قوله: {و لئن سألتهم من خلق السـماوات و الارض ليقولنّ الله}».((۱))

«عن زراره عن أبی جعفر عليه السـلام قـال: قلت له: {و إذ أخـذ ربـک من بنی آدم} الی «شـهدنا» قـال: ثم قال: ثبتت المعرفه و نسوا المواقف و]سيذكرونه[و لولا ذلک لم يدر أحد من خالقه و لا من رازقه».((۲))

«عن زراره قال: سألت أباعبـدالله عليه السـلام عن قول الله: {وإذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم} الی«قالوا بلی» قال: کان و محمـد عليـه و آلـه السـلام اول مـن قـال: بلی، قلـت: کـان رؤيته معـاينه؟ قـال: نعم فـأثبت المعرفه فی قلـوبهم و نسـوا الميثـاق و سيذكرونه بعده و لولا ذلک لم يدر أحد من خالقه و لا من رازقه».

اخبار بدين مضـمون فراوان نقل شده و همگی بر تقدم جهان آفرينش و آغاز خلقت بشری پيش از اين عالم ماده دلالت جدی و قطعی دارند و دستامد آن را هم بيان کرده اند.

ج- اهل البيت اولين بندگان عالم ذر:

در عالم ذر نيز ائمه عليهم السلام نخستين بندگان الهی بودند که به ربوبيت خداوند و

۱- تفسير عياشی/۲/ ۴۱.

۲- تفسير البرهان.

بندگی خود زبان گشودند پیش از آنکه دیگران به ربوبیت اعتراف کنند. ائمه علیهم السلام نطق ربوبی را بر زبان جاری کردند. بنابراین نخستین بندگان دنیایی نیز اهل البیت علیهم السلام به شمار می آیند همان گونه که نخستین بندگان ملکوتی، هستند:

«... ثم إنّ الله تعالی اهبط إلی الارض فی ظلل من الغمام و الملائکه، و اهبط أنوارنا اهل البیت علیهم السلام معه و اوقفنا نوراً صفوفاً بین یدیه نسبّحه فی أرضه کما سبّحناه فی سماواته و نقدّسه فی أرضه کما قدّسناه فی سمائه. و نعبده فی ارضه کما عبدناه فی سمائه. فلمّا اراد الله إخراج ذرّیّه آدم علیه السلام لاخذ المیثاق سلک ذلک النور فیه، ثم اخرج ذرّیته من صلبه، یلبّون فسبّحناه فسبّحوا بتسبیحنا، و لولا ذلک لادروا کیف یسبّحون الله عزّوجلّ. ثم تراءی لهم بأخذ المیثاق منهم بالربوبیه و کنّا اوّل من قال: بلی، عند قوله: {ألست بربّکم}، ثم اُخذ المیثاق منهم بالنبوه لمحمد| و لعلی علیه السلام بالولایه. فأقرّ من أقرّ و جحد من جحد. ثم قال أبوجعفر علیه السلام : فنحن خلق الله و اوّل خلق عبد الله و نسبّحه و نحن سبب الخلق الخلق و سبب تسبیحهم و عبادتهم من الملائکه و الإدمیین...».((۱))

پیشینه یک موضوع خود به خود یک موجود را به همان پیشینه می کشاند و

۱- تفسیر عیاشی/۲/۳۹.

بـدان پیونـد که دارد اتصال خود را بازگو می سازد. اتصال پیشوایان به خداونـد محـدودیت ندارد و تنها به یک عالم از عوالم منحصر نمی شود به همین دلیل پیش از اقرار دیگران، ائمه علیهم السلام به فرمان خداوند گردن می نهند.

احادیث بی شماری بندگی ائمه علیهم السلام را در عالم

ذر اثبات می کند؛ بندگی نخست و پیش از دیگران همان گونه که در تقدم وجودی از همه موجودات ائمه علیهم السلام پیش تر هستی گرفته اند در مقام پرستش نیز زودتر از همه گردن نهادند:

«... ابن عباس قال: سـمعت رسول الله | و هو یخاطب علیاً علیه السـلام و یقول: یا علی إن الله تبارک و تعالی کان و لاشـیء معه فخلقنی و خلقک روحین من نور جلاله، فکنّا أمامَ عرش ربّ العالمین نسبح الله و نقدسه و نحمده و نهلله، و ذلک قبل أن یخلق السماوات و الارضین. فلمّا أراد الله أن یخلق آدم خلقنی و إیاک من طینه واحده من طینه علّیین و عجنا بذلک النور و غمسنا فی جمیع الانوار و أنهار الجنه، ثم خلق آدم و استودع صلبه تلک الطینه و النور.

فلمّا خلقه استخرج ذریته من ظهره فاستنطقهم و قرّرهم

بـالربوبیه، فـأول خلق إقراراً بـالرّبوبیه أنـا و أنت و النبیّون علی قـدر منـازلهم و قربهم من الله عزّوجـلّ. فقـال الله تبـارک و تعالی: صـدقتما و أقررتمـا یامحمـد و یـاعلی و سـبقتما خلقی إلی طـاعتی، و کـذلک کنتمـا فی سـابق علمی فیکما، فأنتما صـفوتی من خلقی، و الائمه من ذریّتکما و شیعتکما و کذلک خلقتم...».((۱))

۱- بحارالانوار/۲۵/ ۲۰.

«امام صادق علیه السلام فرمود:

برخی از قریش به رسول خدا عرض کردند: شما به چه امتیازی از دیگر پیامبران سبقت دارید در حالی که پس از تمامی آنان برانگیخته شدید؟ و خاتم آنها به شمار می آیند؟ حضرت فرمود: «إنی کنتُ اوّل مَن أقرّ بربّی و أوّل مَن أجاب حیث أخذ الله میثاق النبیین و أشهدهم علی أنفسهم ألست بربّکم؟ قال: بلی. فکنتُ أوّل مَن قال بلی. فسبقتهم الی الاقرار بالله».((۱))

سیر اهل البیت (ع) در هستی:

الف- سیر نزولی وجودی ائمه ^ در عالم هستی:

حقیقت محمدیه در خلقت نوری یک سیر و حرکت نزولی وجودی دارد و یک سیر وجودی صعودی. گاهی ائمه علیهم السلام از افلاک به عالم خاک فرود می آیند تا سیر خلقت و مراحل آفرینش تکمیل گردد. دیگر بار، از جهان ناسوت به عالم جبروت پر می گشایند تا سیر وجودی نوری آنها کامل تر شود. در هر صورت توقف و ایستایی در گسترش و تعمیق وجود نوری آنها دیده می شود، آنچه اهل البیت علیهم السلام دارند همگی، کمال و بالا ـ رفتن لحظه به لحظه ای سعه وجودی آنهاست.

هنگامی که نور اهل البیت علیهم السلام به کمال رسیدند، نور محمد | زیر عرش هفتاد و سه هزار سال باقی ماند. پس

۱- همان

نور او به بهشت منتقل و هفتاد هزار سال آنجا مانـد. آنگاه نور محمـد | به سـدره المنتهی فرود آمد و هفتاد هزار سال نیز آنجا سکونت گزید. بعد از آمدن، نور پیامبر | به آسمان هفتم منتقل شد پس از آن به ترتیب در آسمان ششم، سپس پنجم و آنگاه چهارم و سپس سوم آنگاه به آسمان دوم در آخر به آسمان دنیا فرود آمد. نور وجود آن حضرت در آسمان دنیا ماندگار شد تا آنگاه که خداوند اراده آفرینش آدم علیه السلام نمود».((۱))

مراتب هستی بـا وجود اهل البیت علیهم السـلام چیـده شـد و از نور آنها نظم و سازمانـدهی بخود گرفت. نور اهل البیت علیهم السلام در هیچ مرتبه ای از مراتب نه تنها خاموش نگشت بلکه در پرده تاریکی نیز پنهان نماند. هرجا وجود و ظهوری هست

از نور آنهـاست و درنـگ نوری آنها بیانگر نیازمنـدی مراتب خلقت به آنها است از یک سو و فرمانبرداری خداونـدی از دیگر سو به شمار می رود.

ب– سیر صعودی پیامبر | در جهان ماده:

معراج جسـمانی یا روحانی پیامبر | یا هردوی آنها بخش دیگری از حقایق ماوراء طبیعت را برای بشـر بازگو کرد و بر دانش و معرفت وحیانی وی افزود؛ حقایقی که تنها با ایمان وداده های وحی قابل فهم و درک است. در این سیر، وجود حضرت برخی از مراتب را مقدم بر برخی دیگر طی کرد و با ترتیب منطقی در سیر نزولی همان مسیر را در سیر صعودی پیمود:

۱- تفسیر عیاشی/۲ / ۳۹.

«قال النبیّ |... فلمّا جئت إلی السماء الدّنیا قال جبرئیل لِخازن السماء: إفتح. قال: مَن هذا؟ قیل: جبرئیل، قیل: و من معک؟ قیل: محمد، قیل: و قد اُرسل إلیه؟ قال: نعم، قیل: مرحباً به و لنعم المجئی جاء، فأتیت علی آدم فسلّمت علیه، فقال: مرحباً بک من إبنی و نبیّی، فأتینا السماء الثانیه، قیل: مَن هذا؟ قال: جبرئیل، قیل: من معک؟ قال: محمّد | قیل: اُرسل إلیه؟ قال: نعم، قیل مرحباً به و لنعم المجیئ جاء فأتیت علی عیسی و یحیی فقالا: مرحباً بک من أخ و نبیّی. فأتینا السماء الثالثه، قیل: مَن هذا؟ قیل: جبرئیل، قیل: من معک؟ قال: و محمد، قال: و قد اُرسل إلیه؟ قال: نعم، قیل: مرحباً به و لنعم المجیئ جاء فأتیت علی یوسف فسلّمت، فقال: مرحباً بک من أخٍ و نبیّی. فأتینا السماء الرابعه، قیل: مَن هذا؟ قال: قال: جبرئیل، قیل: من معک؟ قیل محمد | قیل: و قد اُرسل

إلیه؟ قال: نعم، قیل: مرحباً به، و نعم المجیئ جاء، فأتیت علی إدریس فسلّمت علیه فقال: مرحباً من أخ و نبیّی. فأتینا السماء الخامسه، قیل: من هذا؟ قیل: جبرئیل، قیل: و من معک؟ قیل و محمد | قیل: و قد اُرسل إلیه؟ قال: نعم، قیل: مرحباً بک من أخ و نبیّی فأتینا علی السماء السادسه قیل: مَن هذا؟ قیل جبرئیل، قیل: من معک؟ قیل: محمد، قیل: و قد اُرسل إلیه؟ مرحباً به، نعم المجیئ جاء، فأتیت علی موسی فسلّمت علیه فقال: مرحباً بک من أخ و نبیّی، فلمّا جاوزتُ بکی، فقیل: ما أبکاک؟ قال: یاربّ، هذا الغلام الذی بُعث بعدی یدخل الجنه من امته أفضل ممّا یدخل من امّتی، فأتینا السماء السابعه، قیل: مَن هذا؟ قیل: جبرئیل، قیل: من معک؟ قیل: محمد، قیل: و قد اُرسل إلیه؟ مرحباً به و لنعم المجیئ جاء فأتیت علی ابراهیم فسلّمت علیه فقال مرحباً

بکَ من ابنی و نبیّی.

فرفعت لی البیت المعمور فسألت جبرئیل: فقال: هـذا البیت المعمور یصـلّی فیه کل یوم سـبعون ألف هلک اذا خرجوا لم یعودوا إلیه آخر ما علیهم».((۱))

آسـمان و زمین و دیگر موجودات همگی در تسـخیر و زیر فرمان تکوینی ائمه علیهم السـلام قرار دارند و ائمه علیهم السـلام به اذن و دستور خداوند می توانند در تمام مراتب هستی که پدید آمده از نور وجودی آنهایند، تصرف کنند.

در احـادیث دیگر معراج رفتن پیـامبر | را تـا نزدیـک ترین مرحله وجودی خداونـد بیـان می کننـد که میان خـدا و پیامبرش به انـدازه دایره کمان فاصـله وجود داشت نه بیشتر و این مقامی است که هیچ موجودی از آفریدگان بدان راه نمی یابد و تا کنون راه نیـافته است. بنـابراین، تمام حقایق و همه فضائل اهل البیت علیهم السـلام را خداونـد می دانـد و بس، حتی خود ائمه علیهم السلام تمام حقایق خود را نمی دانند و این بیانگر منزلت بلند آنان است.

۱- بحار الانوار/۱۵/ ۳۱.

ج– فرمانروایی اهل البیت ^ در هستی:

پس از آنکه مراحل خلقت و آفرینش اشیاء و موجودات پایان یافت و هستی شکل کنونی را به خود گرفت، خداوند تمام مراحل آفرینش را فرمانبردار اهلبیت علیهم السلام قرار داد. البته فرمانبرداری گونه ها واجزاء خلقت از ائمه علیهم السلام در واقع همان فرمانبرداری خداوند به شمار می آید نه چیز دیگر؛ زیرا فرمانروایی پیشوایان پاک در طول فرمانروایی خداوند و متصل به آن جریان دارد نه در عرض آن یا منفصل از آن.

همان گونه که فرمانبرادری تکوینی و تشریعی اهل البیت علیهم السلام را خداوند در حاق وجود و درون مایه مراتب هستی قرار داد، تمامی امور آنها را نیز به ائمه علیهم السلام واگذارد. هم امور تکوینی و هم تشریعی.

این مهم بیانگر سلسله مراتب اداری جهان آفرینش را به توانایی پروردگار بیان می کند؛ زیرا خداوند مستقیم نه اشیاء را خلق کرد و نه آنها را اداره می کند؛ چون سنخیت میان وجود او و مراتب خلقت وجود ندارد. با بر قراری سنخیت از طریق حلقه های واسطه بویژه اهل البیت علیهم السلام خداوند به هستی وجود بخشید و هم با علت میانی ائمه علیهم السلام ، اشیاء را تدبیر و هدایت می کند. هدایت تشریعی قوامش به اراده بندگان است و بدون اراده آنها مدیریت

اهل البیت علیهم السلام تحقق خارجی نمی یابند وجای آن را مدیریت غیر ائمه علیهم السلام می گیرد. در هدایت تکوینی ولایت ائمه علیهم السلام از

ص: ۲۹۴

بالا ترین مرتبه وجود تا پایین ترین آن جاری است:

«... ثم خلق جمیع الاشیاء فأشهدهم خلقها و أجری طاعتهم علیها و فرّض أمورها إلیهم. فهم یحلّون ما یشاؤون و یحرّمون ما یشاؤون و لن یشاؤوا إلا أن یشاء الله تبارک و تعالی. ثم قال: یا محمد! هذه الدیانه التی، من تقدمها مرق، و من تخلف عنها محق، و من لزمها لحق، خذها الیک یا محمد».((۱))

ص: ۲۹۵

۱- صحیح، بخاری، کتاب بدء الخلق.

فصل هشتم: دستامد های علمی وعملی

اشاره

ص: ۲۹۷

مقدمه:

تدوین خلقت اهل البیت علیهم السلام آثار، نتایج و پیامد های ژرف و اساسی علمی وعملی در ساحه های گوناگون به دست می دهد که پر فایده بودن و اولویت طرح این موضوع را آشکار می سازد.

افزون بر آگاهی بخشی عمومی و آشنا کردن ذهن و اندیشه مردم با فضائل بی شمار اهل البیت علیهم السلام برای خرد ورزان و فرهیخته گان نیز می تواند منشأ تکاپوی اندیشه گردد و چشمه ی دانش آنان را به جوشش آورد .

اگرچه طرح خام و نارسای آن با شعار گونه اش در محافل ومجالس عمومی در برخی موارد به چشم می خورد که دستاورد مهمی ندارد امّا تدوین محققانه و همه جانبه اش نگریستن به این موضوع مهم همرا با ریزبینی و دستامدها تا اندازه ای در این پژوهش درنظر گرفته شده است. امید است در مراحل بعدی کامل تر و دقیق تر إرائه شود. دستامدهای تاریخ آفرینش نوریه اهل البیت علیهم السلام هرگز به این چند فهرست ارائه شده محدود و خلاصه نمی شود بلکه با دقت می توان آثار و پیامد های بی شمار را برای آن طرح کرد و ارائه نمود.

طرح این فصل پاسخی است به یک پرسش که برخی آن طرح کرده اند:

بحث خلقت نوریه با فرض صحت و اعتبار علمی چه سودی دارد و ضرورت طرح آن در چه درجه ای از اولویت پژوهشی قرار دارد؟

ص: ۲۹۹

الف- دستامد های فلسفی

با تبیین خلقت نوری، قطعی ترین و گویا ترین منظومه فلسفی از متن دین بیرون می آید، نضج می گیرد و شکوفا می شود و به وارداتی بودن حکمت اسلامی از یونان و هند و چین و... خط بطلان می کشد. ریشه های این حکمت در متن داده های وحیانی تنیده و با یافته های ناب عقلانی قابل تدوین و ترسیم و ارائه به انظار عموم اندیشمندان است.

این نظام برومند فلسفی ویژگیهای زیر را داراست که هیچ یک از نظامهای فلسفی موجود، آنها را ندارد:

۱- ارائه یک چشم انداز کلان و کلی نسبت به سراپای هستی که از خداوند آغاز می شود و به ترتیب از بالا به پایین تمامی موجودات را تبیین می کند. بنابراین، با وجود هستی و حضور قطعی آن در نظام جهان روبرو هستیم و هرگز پوچی، تاریکی و حضور نیستی را در سلسله موجودات نمی پذیریم.

۲- افزون بر گشودن چشم انداز فراروی دریچه ای از نگاههای ژرف عقلی، اجزای آن نیز به صراحت و روشنی در خلقت نوریه تبیین شده است؛ بگونه ای که هیچ خلاء و کاستی در سیستم جهان وجود ندارد. نخستین اجزاء پس از خداوند و ذات و صفات و افعال او؛ اجزای نوری جهان، سپس عالم جبروت و پس از آن نظام ملکوت و در پایان عالم ناسوت قرار دارد با ترتیبی که در متن پژوهش گنجانده شد.

۳- نخستین موجود آفریده شده در این چشم انداز با تمام جزئیات خود کاملاً تبیین شده است و هرگز ابهامی در نحوه پیدایش و چگونگی رویش آن

وجود نـدارد. اولین موجود آفریـده شـده حقیقت نوری محمد | و پس از آن سایر ائمه علیهم السـلام تا آخرین پیشوایان پاک است. بر خلاـف فلسـفه و عرفـان که به کلی گویی بسـنده کرده بودنـد، در این جایگاه ریزترین مسایل نیز طرح شـده و هستی بخشـیدن و هستی گرفتن بصورت شـفاف تبیین شـده است. ابهام و ارائه مفهوم در نخستین نور نه تنها نیست که مصـداق آن با حالات و کردار نوری همگی گرد آمده اند.

۴- کیفیت برون آمـدن اولین نور بر نظریه آفرینش اسـتوار است نه دیـدگاه هـای صـدور بـا پیشـینه وجودی موجودات یا سایه پنداشـتن موجودات دیگر خلقت واژه ای است که از نخستین موجود آفریـده شده تا پایان هستی در سلسـله نظام آفرینش بکار برده شـده است و هرگز دیـدگاه های دیگری را نمی توان جایگزین آن کرد. بر نظریه فیض صدور یا تجلی می توان نقد های زیـادی نوشت امـا بر نظریه آفرینش نمی توان خرده گرفت و آن را محـال دانست؛ زیرا برآمـده از متن داده هـای ناب وحیانی است نه یافته های خام عقلانی.

۵- اهـل البیت علیهم السـلام در نظـام خلقت نه یکی از اهـداف مهم آفرینش به شـمار می رود که بـا وجود آنـان بی هـدفی و تصادفی بودن یا دیگر مسائل سـست از خلقت و پدیـد آمدن موجودات نفی می شود. بنابراین هستی بر پایه ای هدف و غرض و مقصد ویژه ای لباس هستی پوشـیده و پدید آمده است نه از روی اجبار یا بازیچه یا پوچی و... این اهداف همراه با آگاهی و اراده صورت گرفت نه با جبر و...

۶- فراگیری نور پردازی و عدم اختصاص آن به یک مرتبه یا چند مرتبه در

نظام خلقت، دستامد دیگر فلسفی این موضوع به شمار می رود که در آن گستره نور اهل البیت علیهم السلام همه جا را فراگرفته اند. جای نیست که نور در آن نفوذ نکرده باشد و حضور اهل البیت در آنجاآن مشاهده نشود. عمومیت و شمول نور افشانی تنها با خلقت نوریه قابل فهم و هضم است.

۷- اهل البیت علیهم السلام در سراسر مراحل آفرینش و نورپردازی الهی تنها حلقه واسطه فیض رسانی به شمار می روند نه خالق یا پروردگار یا شریک خداوند. بنابراین خالقیت و ربوبیت در تمام نظام هستی از بالا تا پایین همگی ویژه خداوند است و هیچ فردی در آن مشارکت ندارد.

۸- چگونگی آغاز و پردازش نور با عشق همراه بود و با عشق ادامه یافت و هستی را نور با عشق در بر گرفت و پوشش داد. از آغاز نور پیامبر | به سجده افتاد و سپس با عشق انفجار نوری او عالم نوری را پر از فیض نور کرد. دیگر مراتب هستی نیز با فرمانبرداری تمام عاشقی را به اثبات رساندند و عشق تمام هستی را پُر کرد.

۹- میان حلقه های زنجیره نوری دو گونه اتصال بر قرار است:

یکی از سوی خداوند به نور مستقیم اوحقیقت محمدیه | و دیگری با وجود نوری او به اشیاء و موجودات فرودست که موجودات مراتب فروتر نیز هریک گرد خود و در منظومه جهانی خویش اتصالات و هماهنگی های وجودی هم با کل هستی دارند و هم با جهان و اقمار خود با محوریت اهل البیت علیهم السلام . تمام این معارف فلسفی از متن خلقت نوری برمی آید.

۱۰ – درون مایه و جوهره تمام موجودات پس از خداوند، نور وجودی

اهـل البیت علیهم السـلام است و موجودات دیگر همگی پدیـد آمـده از نور آنهاست؛ گاهی تمامی چهارده نور مقـدس مغز و هسـته به شمار می روند و دیگران پوسته؛ گاهی برخی از آنان هسته و دیگر اشیاء پوسته به شمار می آیند. چنانکه در آفرینش نور وجودی شیعه و آسمان و زمین روشن گردید.

۱۱- تدریجی بودن و گام به گام منتشـر شدن موجودات نسبت به ساختار جهانی خود و عالمی که در آن قرار دارند از یکسو، دفعی بودن فعل الهی و فیض دهی یکجا و آنی و کامل به همه مراتب آفرینش از دیگر سو، سیر خلقت را

از وجه ربّی با وجه خلقی متمایز می سازد و کیفیت آن دو را مشخص می نماید.

۱۲- افزون بر جاری بودن عناصـر، قواعـد، قوانین و معیارهای سازمانـدهی شده در کل چشم انداز خلقت و تمامی زنجیره های آن، جهـان ویژه یک مرتبه در گرد خود نیز قوانین خاص خود را داراست چنانکه سـعه عالم جبروت با عالم ملکوت سازگاری نـدارد و تحت یک فرمول نمی گنجد اگرچه در اصل نور پذیری ائمه علیهم السـلام و فرودستی از عالم غیبی و نوری مشترک هستند.

۱۳- نامحـدود بودن خداونـد و محـدود بودن موجودات آفریـده شـده اعم از عـالم نوری یـا دیگر عوالم از دسـتامد مهم دیگر خلقت نوریه است که بـا آن بسـیاری از پرسشـها پاسـخ می گیرد و حقایق آشـکار می گردد و فرق واجب و ممکن روشن می شود که در تمام هستی تنها یک نامحدود و بی انتها وجود دارد و دیگران همگی محدود وپایان پذیر هستند.

۱۴- اهـل الـبیت علیهم السـلام بهـترین، نزدیـک ترین و اولی ترین موجود به خداونـد هسـتند که ازطریق آنهـا می توان حق را شناخت. خلقت نوریه مجرای معرفتی

ص: ۳۰۳

پروردگار را برای همیشه برای بشر از کانال اهل البیت علیهم السلام فراهم می کند و این دستامد کمی نیست.

ب– دستامد کلامی

۱- با تبیین خلقت نوریه یکی از حلقه های مفقوده فعل الهی و نخستین موجود آفریده شده در جای خود قرار می گیرد و زنجیره بحث فعل الهی کامل می شود. بحثی که امروز در حوزه های کلامی جای آن کاملاً خالی است.

۲- حادث و قدیم بخوبی تبیین می گردد و اصل ذاتی بودن، مطلق بودن و منحصر بودن قدیم به خداوند بخوبی آشکار می گردد و از سوی دیگر قدیم نسبی که نور وجودی ائمه علیهم السلام نسبت دیگر موجودات باشد، نیز معنی پیدا می کند.

۳- ولایت تکوینی اهل البیت علیهم السلام با ترسیم خلقت نوری آشکار می گردد و پیشینه آن به قبل از آفرینش جهان ماده بر می گردد؛ جایی که جز اهل البیت علیهم السلام موجود دیگری حضور نداشت. تصرف در جهان ماده بخشی از آن ولایت

است نه کل آن.

۴- عصمت ائمه علیهم السلام در پرتو نورانیت وجودی آنها تبیین می گردد و پاکی آنها به پیش از خلقت استناد می شود جایی که ائمه علیهم السلام نور محض بودند و جز پاکی و طهارت چیزی با وجود آنها آمیخته نشده است و در اصل بعدی نیز پاک و جاری شدند.

۵- یکسان بودن حضور و غیاب ائمه علیهم السلام در خلقت نوری مشخص می گردد و هرگز مرگ و فقدان وجود فیزیکی آنها مانع سعه وجود آنها به شمار نمی رود. بنابراین، نذر و شفاگیری و دیگر مسایل مورد نیاز با تبیین این گونه موضوع بخوبی حل می شود که ما امروز در مزار پر راز آن پیشوایان شاهدیم.

ص: ۳۰۴

۶- تثبیت ولایت ائمه علیهم السلام در کل مراتب هستی و نظام آفرینش حقیقت دیگری است که از خلقت نوریه به دست می آید. چنانکه در ولایت مداری فرشتگان و آفرینش حیات آغازین بشری بنام «ذر» بدان اشاره شد. در آنجا هریک به تناسب وجودی خود و میزان تکلیف خود ولایت ائمه علیهم السلام را پذیرفتند.

۷- علوم بی پایان اهل البیت علیهم السلام با خلقت نوری اثبات می شود و دریاهای نوری که پیامبر | بدانجا غواصی کرد قبل از تمام مراحل خلقت این مهم را بخوبی برای ما بازگو می کند و پرده از اسرار آن بر می دارد.

۸- فضایل وجودی، اخلاقی، عبادی و... ائمه علیهم السلام همگی ریشه در خلقت نوریه آنها دارد که با تبیین این مهم می توان به گونه هایی از آن حقایق دست یافت. اصل عبادت و پرستش ائمه علیهم السلام در عالم نوری و سپس حضور آنها در دیگر مراتب وجود حقایقی هستند که خلقت نوریه آنها را برای ما بازگو می کند.

۹- آموزش دادن به ملائکه، زمینیان و افراد جن و... همگی از برکت علوم اهل البیت علیهم السلام است که از طریق شناخت عالم نوری آنها می توان به آنها دست یابید و دانش بی پایان و پهناور ائمه علیهم السلام را ثابت کرد.

۱۰- تقدم مقامی و منزلت اهل البیت علیهم السلام میان تمامی فرشتگان نیز حقیقت دیگری است

که از خلقت نوریه بر می آید و فرشتگان را فرمانبردار ائمه علیهم السلام معرفی می کند. چنانکه دیگر موجودات نیز این حالت را دارند.

۱۱- برتری و فضیلت ائمه علیهم السلام بر دیگر پیام آوران الهی و پدید آمدن انبیاء از نور وجودی آنها نیز از این بحث به خوبی استفاده می شود که در مقام داوری و ارج نهادن کدام را مقدم باید کرد؟ مقام رسالت یا ولایت.

ص: ۳۰۵

۱۲- ایجاد پیوند وجودی میان شیعه و نور ائمه و دیگر انسان ها همگی در پرتو خلقت نوریه آشکار می گردد. پدید آمدن شیعه از نور ائمه و پدیدار شدن انسان های دیگر از این نور در جای خود بسیار حایز اهمیت کلامی است.

۱۳- سلسله مراتب ولایت اهل البیت علیهم السلام همانگونه که در عالم ماده تجلّی کرد و بروز نمود، در عالم معنا و نوری نیز به همان شیوه آشکار شد. بنابراین یکی تفسیر کننده و کامل کننده مرحله بعدی به شمار می رود.

۱۴- غیبت و دیگر رخدادهای کلان ائمه علیهم السلام در خلقت نوری بخوبی تبیین شده است که نمی توان رخدادهای این جهانی را بدون ریشه در آن رخدادها تحلیل و تفسیر کرد. چه رسد به غیبت صغرا و کبرای امام عصر (عج).

۱۵- معراج پیامبر | با این بحث جایگاه واقعی خود را باز می یابد و بسیاری از حقایق آن بخوبی روشن می شود؛ زیرا سیر صعودی و نزولی وجودی آن حضرت در این بحث گنجانده شده است.

ج- دستامدها عرفانی، اخلاقی

۱- انسان کامل بی هیچ کاستی، کژی و سستی در خلقت نوریه پیامبر خدا| و پس از وی ائمه معصومین علیهم السلام هستند. اینها تمامی مراتب و کمالات وجودی هر موجود را به صورت تمام و همه جانبه دارایند. جامع غیب و شهود و مُلك و ملكوت اهل البیت علیهم السلام به شمار می روند.

۲- زمینه و بستر کامل شدن در نهاد تمامی انسان ها در عالم ذر قرار داده شد و هر کس می تواند با پیروی از دستورات ائمه علیهم السلام به درجات و برخی از مراتب کمالی آنها نایل شوند. چنانچه خود آنها فرموده اند. با این تفاوت که معصومان جامع جمیع کمالات وجودی و مطلق فضایل را دارا هستند اما دیگران به تناسب

درجات کمالی خود از پاره ای از فضایل آنها می توانند بهره برند و بصورت نسبی جامع فضائل گردند.

۳- شیعیان بیش از دیگر انسانهای روی زمین، استعداد و زمینه دست یابی به کمالات معنوی و قرب ربوبی را به دلیل نزدیکی به ائمه علیهم السلام و پدید آمدن از نور وجودی آنها دارا هستند. این حقیقت بخشی ذاتی و بخشی اکتسابی به شمار می رود و هر دو قابلیت افزایش و کاهش را دارایند.

۴- وجود نوری داشتن و تاریخ نوری برای خود بیادگار گذاشتن زیربنای تمامی فضیلت های اهل البیت علیهم السلام به شمار می رود؛ بگونه ای که هر فضیلتی دیگر همگی از این چشمه سار جوشیده است. به تعبیر دیگر، زیر بنای دیگر مراحل وجودی و کمالات، ویژگی ها و صفات برجسته انسانی ائمه علیهم السلام خلقت نوری آنهاه حساب می آید. اگرچه این مهم یک فضیلت به شمار می آید امّا یک فضیلتی که تمام فضیلت ها از آن بوجود می آید و با تمامی آنها برابری می کند، یا این که وجود نوری آنها بر تمام مراتب دیگر ائمه علیهم السلام محیط، مقدم و زیربنایی تر است و در هر جهانی که باشند تمام ویژگی های علمی، عملی و... آنان را این نور پوشش می دهد.

۵- همین که پیروان ائمه علیهم السلام وجود خود را اولاً و بالذات آفریده خداوند بزرگ و ثانیاً و بالعرض به تبع و پیرو وجود نوری اهل البیت علیهم السلام بدانند، چیز کمی نیست. آنگاه کسی برای خود وجود مستقل نمی بیند بلکه هستی خود را مدیون پروردگار و فیض رسانی ائمه علیهم السلام می شمارد. فهم این حقیقت در نفی خودخواهی و خودمحوری و دور ریختن غرور و رذایل اخلاقی نقش تأثیر

گذاری دارد. بنابراین، فقیر دانستن و ناچیز شمردن و وابسته دیدن ذات خود را به ذات و طفیل دیگری مهم ترین راهکار خودسازی به حساب می آید که در این بحث می توان از آن مدد جست.

۶- همان گونه که ائمه علیهم السلام اعطا کننده وجود با نیروی خالقیت پروردگار به موجودات هستند، جاعل و اعطا کننده دانش به موجودات نیز هستند. آنچه جامعه بشری امروزی از دانش در دست دارد یا ریشه در داده های وحیانی دارد یا کشف و یافته های عقلانی تلقی می شود که همگی به کمک و آموزش ائمه علیهم السلام صورت گرفته است؛ ائمه علیهم السلام در آغاز آفرینش به زمینیان دانش آموختند همان گونه که به ملکوتیان دانش آموختند.

۷- برای تربیت شدن و الگوگیری تربیتی باید دست به دامان اهل البیت علیهم السلام زد و از آنها در این مسیر راهنمایی و هدایت گری را درخواست نمود؛ زیرا ائمه علیهم السلام همان گونه که مربیان فرشتگان در عالم ملکوت به شمار می روند، مربیان زمینیان نیز هستند. آموزش و پرورش آنان مانند سعه وجودی آنها تمامی هستی را در بر می گیرد و هیچ جای و شیء خارج از تربیت آنان نیست. اگرچه ما کیفیت و ظهور آن را به خوبی و روشنی احساس نمی کنیم.

۸- آشناترین افراد به روح و نیروی های معنوی درونی پیشوایان پاک هستند. ازاین رو، در تمام مسایل فرا مادی و روحانی و مراتب و ابعاد این موجود باید به ائمه علیهم السلام رجوع کرد نه دیگران. اخلاق و عرفان هردو ارتباط مستقیم با روح و پرورش نیروی معنوی دارند و تخلیه کردن بدی ها و رذایل اخلاقی از روح را ائمه علیهم السلام می توانند بخوبی انجام دهند و انسان ها را به فضایل آراسته و از رذایل پیراسته سازند. آراستگی و پیراستگی همه جانبه و مطابق با خواسته کل غرایز انسانی نه تک بعدی و یکسو نگری.

ص: ۳۰۸

د– دستامد اجتماعی

۱– شیعه بـا اثبـات و تبیین خلقت نوری ریشه هویتی خود را فرو رفته در اعماق ما قبل تاریـخ عرفی می دانـد نه تنها پدیـده ای سطحی و این جهـانی. از این رو، می توان به درازنـا و فراخنای هویت فراگیر تشیع پی بُرد و حقانیت مـذهب دیر پای ازلیت و ابـدیت آن را برای دیگران آشـکار کرد. موقعیت ارزشـی، سیاسـی، اجتماعی و مـذهبی شـیعه با تبیین این مهم ارتقا می یابد و رهبران شـاخص آن رامی توان از منظر اصل پدیـد آمـدن وجود بررسـی کرد؛ مـذهبی که نخستین بار، با داده های وحیانی پی ریزی گردیـد، لبـاس هسـتی پوشـیده و پرده نیسـتی را دریـد. این ویژگی انحصـاری مـذهب تشـیع به شـمار می رود که هرگز دیگران بدان دست نمی یابند.

۲– عدم تفکیک حقیقی میان شـیعه و افراد بی شمار آن، دستامد دیگر خلقت نوریه است که جریان این همانی را نه میان کلی بـا جزئی بلکه میـان کل با اجزاء به تصویر می کشـد. این همانی جریان فکری، اعتقادی و علمی را به عنوان نظام و مـذهب در اشـخاص بی شـمار و متعدد متجلّی و آشکار می داند. بنابراین نمی توان جمعی را شیعه دانست در حالی که از آیین، عادات و رسم های واقعی اجراء شـده شـیعه در سـیر تاریخی وجودی خود بریـده یا برهنه و یا نیم بند باشـند. از همین جا شـیعه واقعی و اعتباری یا رسمی به عنوان تمایز اصلی میان مفهوم و مصداق بروز می کند.

۳– با تبیین خلقت نوری، هرگز نمی توان جریان شـیعه را در اول قرن هجری محـدود کردو آن را پدید آمده یا برآمده از نزاع خلافت و تهمت و... دانست. چه رسد به آنکه این مذهب واقعی و نوری را ابداعی بیگانه یا خودی ها شمرد. چنانکه یادآوری شد، شیعیان همانند پیشوایان پاک خویش پیش از خلقت عالم

ص: ۳۰۹

ماده از نور اهل البیت علیهم السلام پدید آمدند و نور آنها به پیروی کامل از اهل البیت علیهم السلام حرکت می کردند. خود مذهب شیعه نیز مجموعه دستوراتی بود که خداوند به نور ائمه علیهم السلام دستور اجرای آنها را داد و آنها بدان عمل می کردند.

۴- افزون بر گسترش و تعمیق مذهب شیعه میان خود آنان با تمامی هستی دیگر موجودات نیز پیروان مذهب شیعه شمرده می شود. فرشتگان نیز شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و تمامی ذکر و اوراد خود را از مذهب شیعه آموختند و بدان پایبند عملی دارند. بدین سان نمی توان جریان شیعه را به انسان ها محصور کرد و به فرشتگان پایان داد بلکه آسمان و زمین در حرکت تکوینی و طبیعی خود فرمانبردار امامان شیعه هستند. همان گونه که کل هستی به إذن خدا فرمانبردار اهل البیت علیهم السلام به شمار می روند.

۵- مهم ترین دستامد جامعه شناختی دیگر خلقت نوری این است که شیعیان پیش از آنکه خود را به خاک، خون، زبان و دیگر عوارض فیزیکی و فرهنگی و بشری محدود کنند چون به نور وجودی اهل البیت علیهم السلام اتصال دارند خود را متعلق به آنها می دانند نه جای دیگر؛ زیرا ذات و درون مایه شیعه برون آمده از نور وجودی آنهاست و به آنها تعلق دارد. تقدم و پیش کشیدن این اتصال ذاتی، وجودی و نوری بر دیگر تمایزهای ساختگی و اعتباری برترین رمز موفقیت و حلقه اتحاد شیعه در سراسر جهان به شمار می رود و آنان را در برابر تهاجم دشمن بیمه می کند و برای حل اختلاف و مشکلات داخلی نیرومند می سازد.

۶- بزرگترین افتخار و بی مانندترین هویت تاریخی، مذهبی و اجتماعی در جریان ماقبل تاریخ با تبیین خلقت نوری از آن شیعه می شود و این امتیاز را جز شیعه هیچ پیرو ادیان و فِرق و مذاهب ندارند. درخشیدن این افتخار همه تاریکی ها را از میان می برد و در تاریخ آسمان تشیع نور افشانی می کند.

ص: ۳۱۰

۷- تمامی ادیان و فِرق پیرو و برآمده از ریشه و تنه درخت تنومند شیعه به شمار می رود. همان گونه که گفته شد، یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر| از عرق نوری پیامبر | فروچکیدند و به گواهی تورات و انجیل همه برای معرفی نور احمد | آمده بودند و خود غرض اصلی بعثت نبودند.

۸- با تبیین خلقت نوریه، شیعه زمینه رشد معنوی و تکامل وجودی را بیش از دیگران در نهاد خود می بینند که با بهره گیری از آن می تواند به برترین قله های انسانیت راه یابند و بنده الهی به شمار آید.

۹- شیعه با طرح موضوع خلقت نوریه به آزمون های سخت و تمرین های کمالی طاقت فرسای پیشوایان خود برای تصدی مقام رسالت و امامت در تمامی عوالم وجودی دست می یابد که در جای خود می تواند با الگو قرار دادن آن ملاک ها و معیار های نوری محض و فرمانبرداری الهی به مقامات و کمالات بالای انسانی دست یابند و از سختی ها و ناشکیبائی ها نهراسند و با بردباری بسوی هدف حرکت کنند.

۱۰- نفی و انکار و پیدایش دشمنان و ضدیت آنها با پیشوایان در مقام عمل از «عالم ذر» سرچشمه می گیرد و دیده تیزبین و نگاه های ژرف شیعه را برای همیشه در تشخیص مدعیان دروغین بندگی و پیروی باز می گذارد تا در مقام داوری میان افراد در واگذاری مسؤولیت ها، دچار تردید یا سرشکستگی نشوند و با نور ایمان افراد پر نور را در جای خود و مناصب مهم بگمارد.

۱۱- هستی و مراتب خلقت پدید آمده از نور وجودی پیشوایان شیعه است. ازاین رو، سزاوار ترین افراد به اداره، بهره وری و ارائه خدمات به دیگر انسانها از کل طبیعت این موجودات به شمار می رود.

۱۲- هستی بخشیدن، کانال فیض قرار گرفتن و حلقه واسطه شدن در

دست گیری بی بینوایان و ستم دیدگان و گشادگی نظر همراه با وسعت بینش و یکسان نگری در فیض دهی برای تمامی انسانها حقیقت دیگری است که از خلقت نوریه به دست می آید و ما را از تنگ نظری و محدود بینی می رهاند.

۱۳- پیرو بودن تنها در یک کانال و حقیقت برای شیعه تعریف شده و آن هم پیشوایان پاک است نه دیگران. ازاین رو شیعه باید پیشرو تمامی میدان های علمی و عملی، در ساحه های گوناگون قرار گیرد و هرگز پیرو دیگران نباشد. چنانچه ائمه علیهم السلام همیشه فیض دهنده بودند نه گیرنده آنان نیز باید این گونه باشند.

۱۴- وجود دهی و تأثیر گذاری بخش جدایی ناپذیر شیعه به شمار می رود چنانکه ائمه علیهم السلام این گونه بودند. بنابراین شیعه بی خاصیت و تأثیر پذیر از دیگران در واقع شیعه نیست و این خاصیت با خلقت نوری پیشوایان آنها سازگاری ندارد.

ه–- دستامد روایی و خبری

۱- دوستی و دشمنی اهل البیت علیهم السلام تنها ریشه در خلقت نوری بلکه در حیات فیزیکی و این جهانی آنها دارد. بنابراین در نخستین گفتگوی نوری پروردگار با حقیقت نوریه محمدیه | در عالم نوری، از این اسرار پرده برداشته می شود و حقایق ائمه علیهم السلام بازگو می گردد تا زمینه وجودی و سعه بردباری حضرت در عوالم دیگر بیشتر توسعه یابد و هرگز درتنگنا قرار نگیرد.

۲- بسیاری از فقره های دیگر زیارت نامه ها، دعاها و مناجاتهای ائمه علیهم السلام را خلقت نوریه تفسیر و تأکید می کند که ناظر بر حقایق عالم مادی است. «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد».

ص: ۳۱۲

در ظرف علمی خداوند و گفتگوی نوری، آینده ها و شیوه دشمنی با اهل البیت علیهم السلام و دشمنان نهادینه شده آنها بازگو گردیده است تا دشمن پدیده ای ناآشنا جلوه نکند.

۳- پدید آمدن وجود نوری ائمه علیهم السلام با عشق آغاز شد، با عشق گسترش یافت و با عشق موجودات دیگر از نور آنها پدیدار گردید. بر همین پایه نافرمانی دیگران از دستورات انوار مقدسه نفی و طرد شده و بیزاری جستن از آنها برای پیروان ائمه علیهم السلام در عالم ماده و نوری حقیقت تلقی شد؛ «برئت الی الله و إلی رسوله...» هریک ابعاد دیگر این رخداد را برای ما بازگو می کند. بیزاری در قلب، اندیشه، خرد و اعضاء بدن از دشمنان ائمه علیهم السلام باید در وجود شیعه نهادینه شود.

۴- اگرچه شفاعت اولاً و بالذات ویژه قلمرو و فعل و اوصاف الهی تعریف شده است اما ثانیاً و بالعرض ائمه علیهم السلام با دستور الهی می تواند دیگران را شفاعت کنند و در مسایل گوناگون میان خدا و بندگان واسطه شوند. در خلقت نوری پیامبر آخرین پرده نوری که بیرون آمد، «شفاعت» بود. ازاین رو، اصل مقوله و مؤلفه پادرمیانی با سرشت نوری ائمه علیهم السلام آمیخته شده است و این مهم ویژگی استقلال آنها به شمار نمی رود و اعطاء شده خداوند نامیده می شود.

۵- بسیاری از فقره های دعا، زیارت نامه ها، مناجات و دیگر احادیث نقل شده از ائمه علیهم السلام را امروز بزرگان ما تفسیر مادی این جهانی می کنند و برای آن مضمون های بلند و نورانی، مصداق های مادی می تراشند در حالی که این ها برخی از مصادیق و مراتب مفاهیم این ادعیه مأثوره است نه تمام حقایق معنی آنها. «بکم فتح الله و بکم یختم». یا فقره {و اشرقت الارض بنورکم}. همه دال بر حقایق مجرد و فرامادی معنای بلند این متن ها به شمار می آید.

آری! گشودن نه تنها به معنی فتح سرزمین ها و نه به معنی تسخیر قلبها است که به معنی گشودن هستی و مراتب موجودات است، موجوداتی که خلقت آنها با ائمه علیهم السلام آغاز شده و با ائمه علیهم السلام پایان می یابد و همه هستی با تمامی درجات از نور آنها پدید آمده اند.

۶- میان حقایق نوری اهل البیت علیهم السلام با خداوند تنها انفصال و انفکاک نیست بلکه بین وجود آنها و حق نهایت اتصال برقرار است. پیوند نیازمند با بی نیاز و فقیر محض با غنی کامل. اهل البیت علیهم السلام عین ربط به ذات حق و دیگر موجودات عین ربط به آنها هستند. «ارواحکم فی الارواح و اجسادکم فی الاجساد و قبورکم فی القبور» در سایه این حقایق نوری معنی واقعی خود را باز می یابند و تفسیر دقیق آنها به دست می آیند.

۷- واسطه بودن ائمه علیهم السلام تنها در سیر نزولی وجودی آنها برای فیض رسانی منحصر نمی شود بلکه واسطه بودن در سیر صعودی و بالا کشیدن و ارتقا دادن موجودات نیز صدق می کند.

اعمالی را که فرشتگان بالا- می برند، باید با تأیید ائمه علیهم السلام صورت گیرد و این مقام را نیز پروردگار به آنان اعطا نموده است.

۸- در برخی از ادعیه و مناجات افزون بر تبیین ارتباط ژرف انسان و خدا چگونگی شکل گیری و مراتب عالم خلقت نیز گنجانده شده است همان گونه که در برخی از دیگر مسایل علمی فراوان بکار رفته است. در برخی از ادعیه فاطمیه÷ هستی پس از عالم غیب و جهان نوری به عالم جبروت - (عرش و کرسی)- و جهان ملکوت - (روحانیین) - سپس به عالم جنّ و انس و آنگاه به جهان ماده تقسیم شده است که در جای خود قابلیت تدوین یک رساله مستقل

علمی را داراست. همان گونه که در دیگر بخش های علمی این گونه اند و این در خلقت نوری تبیین شده است.

و- دستامد های تفسیری

۱- قرآن حقیقت جدایی از اهل البیت علیهم السلام نه تنها تعریف و تفسیر و تدوین نشده است بلکه با وجود آنها نازل و تدوین و تفسیر گردیده است. چنانچه پیامبر | نبودی، قرآن هم نبود و اگر ائمه علیهم السلام وجود نداشت، مفسران واقعی شناخته نمی شدند. بنابراین تفسیر مستقل داده های وحی بدون توضیح و تفسیر ائمه علیهم السلام اعتبار و حجیت ندارد. اگرچه بتوان برخی از صراحت های آن ها فهمید امّا «نؤمن ببعض و نکفر به بعض» می شود.

۲- بسیاری از واژگان، جمله ها و سوره ها را تنها ائمه علیهم السلام می دانند که چیست و چگونه باید آن را تعریف کرد؟ آیا آنها فقط مفاهیم هستند یا مصادیق خارجی دارند؟ همان گونه که در خلقت نوریه تبیین شد، واژگان عرش، کرسی، لوح و قلم و... موجودات مجرد با سعه وجودی در عوالم بالاتر قرار دارند و تنها مفاهیم نیستند چنانکه برخی از مفسران آن را تفسیر کرده اند و این مهم تنها به مدد روایت ها میسور است نه خود آیات بصورت مستقل که قابلیت تفسیر به گونه های مختلف را دارا هستند.

۳- با خلقت نوری، به حقیقت وجودی نوری کتاب مبین در لوح محفوظ نیز پی می بریم و این کتاب را مرتبه نازله آن می شماریم؛

زیرا خداوند برای هر موجودی وجود ویژه ای قرار داده است و برای کتاب نیز مرتبه نوریه را پیش از این مراتب قرار داده بود که آنجا نزد حق ماندگار شد و وجود نازله اش این جا فروچکید.

۴- کیفیت اتصال حقیقت محمدیه | با عالم ملکوت هنگام دریافت وحی با وجود نوری بسیار راهگشای مباحث دریافت وحی در علوم قرآن و تفسیر به شمار می رود و تمام گمانه زنی ها را در این مورد همراه با اشکالاتی که وارد شده است، برطرف می کند. یعنی پیامبر | پیش از این وحی، پیامبر بود و قرآن در وجودش نهادینه شده بود. در عالم ماده چه با فرود جبرئیل یا اتصال مستقیم این حقیقت تجلّی کرد و ظاهر شد و بیرون آمد.

۵- پیامبر | همان گونه که ظرف نوری پذیرش قرآن را داشت، فهم نوری تفسیری آن را نیز داشت. به همین دلیل در تلقی و یافت، نگهداری و پاسبانی، تبلیغ و تطبیق و اجرا از عصمت کامل و صد در صدی برخوردار بود که در تمام مراحل داده های وحیانی آن بکارمی گرفت. پس از او انوار مقدسه این حالت را دارا بودند. بنابراین اعطای فهم بطن، ژرفنا و تأویل آیات برای آنان آسان بود.

۶- تأویل آیات دستامد مهم دیگر خلقت نوریه است که در طول بحث بدان تکیه شد. چنانچه این تأویل ها را ائمه علیهم السلام نمی کردند و پیوند خود را با قرآن بازگو نمی نمودند، هرگز کس دیگری توانایی این عمل را نداشت و نمی توانست مصادیق خارجی آیات را برای ما معرفی کند. این علم در واقع منحصر و ویژه اهل البیت علیهم السلام است و افراد دیگر هرگز توان تطبیق آیه را با مصداق خارجی آن ندارد.

۷- تفسیر دیگران چنانچه با آیات قرآن و روایات ائمه علیهم السلام سازگاری داشته باشند، حجیت دارد و گرنه هیچ تفسیری منهای اهل البیت علیهم السلام برای ما حجیت آور نیست. می توان آنها را آراء انسانی برای فضا سازی فهم بیشتر قرآن به شمار آ ورد و در این مسیر از آنها مدد گرفت نه حجیت داشتن.

بنابراین تفسیر اصلی تنها از آنِ ائمه علیهم السلام است و پیروان واقعی آنها به کمک

داده های وحیانی دیگر نظیر احادیث قطعی ائمه می توانند به تفسیر بپردازند و معرفت بشری را به محتوای قرآن افزایش دهند.

۸- تطبیق احکام قرآنی یا فقه قرآنی نیز تنها به روش اهل البیت علیهم السلام استوار است و اجرای آن موارد مشخص بدون تأیید یا نص آنها حجیت ذاتی ندارد اگرچه حجیت ثانوی پیدا می کند. بنابراین مجریان واقعی محتوای قرآن پیشوایان پاک و پیروان واقعی و نائبان خاص آنهاست نه افرادی که معانی آیات را نمی دانند و با حقیقت قرآن بیگانه اند چه آنکه میان فهم یک نظریه و تطبیق آن هماهنگی و تلازم وجودی و حکمی برقرار است.

ز- دستامدهای تاریخی

۱- امروز یهود و مسیحیت همراه با دیگر ادیان غیر توحیدی قدمت تاریخی و پیشینه وجودی خود را بیشتر از دیگر ادیان و ملل می دانند و پیروان آیین خویش را برخوردار از هویت تاریخی و اصالت دینی می شمارند. مسلمانها بویژه شیعه در بینش آنان جمعیت تازه تأسیسی هستند که عمر کوتاه و پیشینه نزدیک دارند. دین آنها نیز از این قاعده مستثنی نیست و جدید و نو به شمار می رود نه ریشه دار و دائمی.

با خلقت نوریه تنها ادعای ادیان نسبت به قدمت بر دیگر ادیان بویژه مسلمین از همه ادیان از میان می رود که امت اسلامی دارای پیشینه فراتر از زمان و مکان تعریف می شود. بنابراین تاریخ اسلام در دایره زمانی و مکانی خاص نمی گنجد و مساوی با هستی تاریخ آن آغاز می شود. تمامی ادیان و ملل در دامن اسلام و تاریخ فرامادی دین اسلام نضج می گیرند و می رویند. اگرچه یک مرحله از مراحل تاریخ اسلام در پایان قرار می گیرد اما مراحل وجود آن در آغاز قرار دارد و همانند وجود مقدمه بر ذی المقدمه است.

ص: ۳۱۷

۲- بـا تبیین خلقت نوریه تاریـخ دین پیـامبر پیش از بعثت بخوبی آشـکار می شود و ظرف تحقق نوری آن حضـرت با مظروف یکسـان تلقی می شود. بنـابراین پیـامبر| پیش از این عالم خاکی با وجود نوری به دین مشـخص عمل می کرد که همان اسـلام امروزی، با درونمایه اهل البیت | است. تنها دو گونه ظهور دردین اسـلام وجود دارد که باید تبیین شود؛ یکی ظهور تفصیلی و وجودی در عالم نوری با عملکرد اهل البیت علیهم السـلام نسـبت به بنـدگی پروردگار در مقام فرمانبرداری کامل مطابق و هم سنخ عالم نوری. اعم از خدا شناسی، کردار بقصد آموزش دادن و دیگر مسائل. دیگری ظهور اجمالی وجودی در عالم خاکی بـا پیـام رسـانی وحی و فرا خوانی مردم به این آیین مقـدس که بـا تضـییق و تنگناهای وجودی روبرو است. اگر چه درونمایه و جوهره هردو بنـدگی پروردگـار به شـمار می آیـد و جز فرمانبرداری حقیقت دیگری از آن به دست نمی آیـد اما ویژگی های خاص خود را دارا هستند.

۳- ارزیابی روابط هر واقعه تاریخی زندگی ائمه علیهم السلام با سایر وقایع پیدا و پنهان در تمام ادوار حیات آنها بویژه بررسی رخدادهای زمینی ناپیوسته با عالم نوری که از قلمرو ابزار معرفتی تاریخ موجود بیرون است.

۴- اثبات بسـیاری از کرامات و معجزات تاریخی ائمه علیهم السـلام در حیات نوری و پیوند آن با حیات مادی در خلقت نوریه تبیین می شود.

وقتی ائمه علیهم السـلام نخستین موجود در عالم هستی به شـمار می آید و واسـطه فیض رسانی محسوب می شود، پدید آمدن آسمان و زمین و دیگر موجودات از نور دشوارتر است یا بروز و ظهور زنده کردن مرده یا شفا دادن مریضی بی درمان عادی!؟

مقایسه میان فضایل نوری با کرامات مادی حقیقت آنها را بیشتر آشکار می سازد.

۵- نامحدود بودن ائمه نسبت به دیگر موجودات و رخدادهای محدود که از تاریخ خلقت نوری به دست می آید؛ زیرا همان گونه که خود آنها نسبت به موجودات فرودست نامحدود هستند، تاریخ و رخدادهای کرداری و گفتاری آنها نیز نسبت به دیگر تاریخ ها نامحدود و کمالات آنها نیز این گونه اند.

۶- تاریخ شیعه با نور پردازی خداوند در آغاز هستی با حقیقت محمدیه| آغاز می شود و با پدید آمدن دیگر انوار مقدسه گسترش می یابد و با نور پاشی از کانال آنها به دیگر مراتب هستی فراتر می رود و با کامل شدن خلقت همان ظهور منجی موعود حضرت مهدی (عج) باشد، پایان می پذیرد. پس تاریخ شیعه محور دیگر تاریخ های حاشیه و به تبع است.

همان گونه که کلام، فلسفه، عرفان، اخلاق، فقه، حقوق و... با نخستین موجود آفریده شده آغاز می شود و در هر مرحله ای از خلقت توسعه می یابد، تاریخ شیعه نیز با نخستین موجود آفریده شده آغاز می شود و در هر مرحله ای از خلقت توسعه می یابد و تاریخ شیعه نیز در هر مرحله ویژگی های خاص خود را دارد و نسبت به فراخنا و تگنای آن مراتب تبیین و تفسیر می گردد.

۷- سیکل تاریخ و تصویر کامل آن با خلقت نوری ترسیم می شود سپس با مراحل بعدی و سیر صعودی ائمه به اوج می رسد. بنابراین تاریخ وجهه ربّی و وجهه خلقی هر دو در این موضوع نهفته است و یکی کامل کننده اجزای دیگری است.

۸- بازیابی آمیخته گی تاریخ اهل البیت علیهم السلام با علوم فلسفه، کلام، فقه،

اخلاق و ... از دستامد دیگر خلقت نوریه است. این مهم پیوستگی و ارتباط تمام علوم ائمه را به یکدیگر و میزان پیوستگی آنها را بازگو می کند. اگرچه درونمایه واحدی بر تمامی آنها همواره در حرکت است ولی با شکل های گوناگون ظهور می یابد.

۹- بازگو کردن تاریخ آفرینش نوری ائمه علیهم السلام از جانب خود آنها بیانگر اهمیت و میزان توجه به تقدم این گونه تاریخ ها نسبت به دیگر رخدادهای مادی و طبیعی است، از یک سو فهم و تبیین این مرحله از تاریخ ائمه در حیطه ادراک دیگران قرار نمی گرفت و هرگز بشر تا پایان عمر از آن چیزی نمی دانست و نمی توانست با ابزارهای موجود پرده برداری کند.

از دیگر سو شناخت جایگاه و مرتبه آنان بسیار در این تاریخ اهمیت داشت که برای ما آنها را بیان کردند تا به حقایق وجودی ائمه علیهم السلام بیشتر پی بریم و فضایل زیربنایی آنها را بدانیم.

۱۰- ارزش هر تاریخ به درون مایه و محتوای آن بستگی دارد نه پوسته و بیرونی و حجم اطلاعات آن. ائمه علیهم السلام مقداری اندک از تاریخ نوریه خود را برای ما باز کرده اند که فوق العاده اهمیت علمی و معرفتی دارد. چنانچه به دستامدهای دیگر آن اشاره شده است هیچ تاریخ ائمه به پای این مرتبه از تاریخ که تاریخی بی بدیل و یگانه است، نمی رسد.

۱۱- مراحل و تداوم یک تاریخ در گونه ها و فراز و فرودها بخشی دیگر از اسرار آن تاریخ به شمار می رود که با تبیین خلقت نوریه می توان آن را به دست آورد و مرحله نوری تاریخ ائمه پیش از هستی بخشی به دیگر مراتب خلقت. مرحله تاریخ ژنیتکی آن از آغاز آفرینش آدم تا خلقت و تاریخ جنینی آنان و

سپس تاریخ حیات فیزیکی آنها هریک ادوار ویژه ای هستند که در جهان خاص خود برای ما پیامها و درسهای ویژه می دهد.

۱۲- در تمام این مراحل اهل البیت علیهم السلام به یک چیز می اندیشند و دیگران را به تفکر به آن دعوت می کردند و آن بندگی راستین خداوند بود و بس. کردار آنان، پندار آنان و

گفتارشان همگی راهنمای این حقیقت است و بس.

ح- دستامدهای فقهی

۱- عبادت و دستورات فقهی بر مکلفین تنها محدود به تکالیف این جهانی نیست بلکه وظایف و تکالیف فقهی ریشه نوری در وجود نوری دارد. به تعبیر دیگر، تکلیف و دستورات الهی همراه با وجود نوری ائمه یکجا و همراه و متصل به یکدیگر پدید آمد و هرگز از هم جدا نشدند.

۲- دستورات فقهی تنها اعتبارات و قراردادهای شارع منهای حقایق خارجی نیست بلکه مابإزاء عینی و حقایق خارجی افزون بر اعتبارات در عالم نوری نیز وجود برتر و عینی تر دارند، آنان که فقه را تنها قراردادی و اعتباری می پندارند از ریشه نوری و وجود مستقل آن در عالم نوری بی خبر اند؛ آنان که فقه را ساخته علمای دینی می دانند نه داده های وحیانی بی خبرترین انسانها به شمار می روند.

۳- افزون بر ثبوت اصل حقایق عبادی در عالم نوری گونه های آن نیز قابل اثبات هستند. بنابر این تنها واجبات در عبادت نوری نیست بلکه مناجات و دیگر اذکار و اوراد نیز حقیقت دارند و هریک به تناسب مکلف تعیین و انتخاب شده است. چنانکه در این جهان به تناسب آن «فقه» تعریف می شود.

۴- عبادت و دستورات فقهی و اعمال عبادی را موجودات مجرد دیگر نیز

انجام می دهند و تنها به وظایف انسانها نمی توان فقه را محدود کرد. فرشتگان یکی از انواع موجودات مجرد هستند که به عبادت تناسب با عالم وجودی خود مشغول هستند و همگی رکوع و سجود و تسبیح دارند.

۵- فقه نوری، فقه ملکوتی با فقه انسانی در اصل ارکان و اجزاء و اهداف متحدند اگرچه در شکل اجراء و کیفیت وجودی و تأثیرگذاری مختلف هستند. نماز، سجده، رکوع، ذکر و... در هر عالمی وجود دارد اماتناسب با مکلفین آن عوالم متناسب با طبیعت و موجودات آن مرتبه از مراتب خلقت تعریف شده و اجراء می گردد.

۶- دستورات فقهی تنها از یک مسیر و کانال تعریف، قاعده بندی و ضابطه مند آموزش داده می شود و به دیگران منتقل می گردد. نخست از جانب خداوند و گنجینه دانش بی پایان او بر موجودات نوری سپس با تعالیم موجودات نوری به دیگر موجودات فرودست. مانند فرشتگان و زمینیان.

بنابراین اصل دستورات فقهی یکسان و فقه واحدی بر کل هستی در اصل تکوین و تشریع حاکمیت دارد نه فقه چندگانه با تعریف های گوناگون و آراء با کلمه نسبت به مآخذ اصلی آن که رأی و قیاس باشد. تعدد فقه بر اساس تعدد آراء انحرافی از مکتب اهل البیت علیهم السلام صورت گرفته و جدا شده است که بر پایه خلقت نوریه آنچه موافق فقه جعفری باشند صحیح وهر آنچه مخالف آن باشند باطل، فاسد و نادرست است.

۷- میزان تقرب به خداوند بر اساس عمل و کردار به فقه سنجیده می شود.

در عـالم نوری نیز همین حقیقت جریـان داشت و ائمه علیهم السـلام دسـتورات فقه الهی را بی چون و چرا عمـل می کردنـد تا بـدین مقام رسـیدند. در عالم فرشـتگان نیز این حقیقت عملی شـد و میزان تقرب آنها با عبادت فقهی سـنجیده شد نه ملاکهای دیگر.

۸- میزان کفر و بی دینی هر موجود را نیز با پذیرش و نپذیرفتن فقه باید تعریف کرد و سـنجید. همان گونه که در مورد شیطان این مهم به اثبات رسـید؛ زیرا فقه با تعبـد محض به دسـتورات الهی و پایبندی عملی به همه مقررات دینی است چه فلسـفه آنرا بـدانیم یـا نـدانیم. ابلیس با سـرپیچی در یکی از رکن های عبادت به نام «سـجده» تا ابـد خود را ازدایره عبودیت بیرون کرده و کافر فقهی شد اگرچه فلسفه آن را نمی دانست.

۹- ولا‌یت پـذیری بخش مهـم دیگر فقه به شـمار می رود که منکران آن را در این جهـان و جهـان پیشـین نمی تـوان مسـلمان واقعی به شـمار آورد؛ زیرا تمام هستی و موجودات آن این ولایت را پـذیرفته انـد و از آن سـرپیچی نکرده انـد. در عالم ذر نیز همه بدان حقیقت نبوی و علوی به عنوان دستور فقهی گردن نهادند و پذیرفتند.

ص: ۳۲۳

بخش دوم :ظهور صلبی اهلبیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۳۲۵

فصل اول:اصل هستی نور صلبی

اشاره

ص: ۳۲۷

هستی نور

اشاره

در فصـل نخست، اثبـات موجودیت نور اهلبیت علیهم السـلام در وجود نیاکان، بر پایه ی داده های وحیانی قرآن و روایات، نه یافته های عقلانی خام و بی ثبات، تبیین و تحلیل می شود. شـیوه اثباتی این دو مأخـذ به مـدد اسـتقراء تام منطقی قدیم و جدید صورت گرفت که یقین آور و قطعی بودن نتایـج آن تردیـدبردار نیست. هر چند اسـتقراء ناقص نیز با حساب احتمالات و دیگر شیوه هـای آماری و نمونه برداری قابلیت تسـری در علوم انسانی را دارد اما در این پژوهش هرگز بـدان شـیوه های ناقص تکیه نشده است.

مفسـران شـیعه بـه تنـاسب ذوق، دانش و فضـای اجتمـاعی و به نقطه هـای جـداگانه ای در اثبـات کلمـات {فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه} به حقیقت اهلبیت علیهم السلام تمرکز کرده اند که مفسر دیگری ازآن بی بهره یا کم بهره بوده اند.

آری: «همه چیز را همه کس داند و همگان هنوز از مادر زاده نشده اند.»

بیشتر مفسران برادران اهل تسنن با قدر مشترک شیوه تفسیری ظاهرگرایی که همیشه دارند، مصداق کلمات را با قرائت و قرائن ظاهر آیه، حقیقت محمدیه، علویه و اهلبیت علیهم السلام می دانند.

افزون بر معنای متن که دو گروه از فریقین برای ما از آن پرده برگرفتند؛

ص: ۳۲۹

روایات بی شماری، کلمات را به انوار مقدس اهلبیت علیهم السلام تفسیر کرده اند چه با عناصر ظهوری که ویژه مدلول آنهاست و چه با عناصر مفهومی که قدر مشترک میان مدلول بازبینی شده ی آنان وجود دارد.

الف) معنای کتاب

اول: متن نگری شیعیان

۱. ژرف نگری متن

مفسران شیعه پیشینیان و پسینیان، مصداق

«کلمات» را حقایق عینی و وجود نوری اهلبیت علیهم السلام دانسته اند و بر این برداشت استوار و متقن، پای فشرده اند. ژرف نگری درآیه و رسیدن به کنه معنا و مدلولش با گذشتن از سطحی نگری را از دلایل خود شمرده اند. آنان نظر برخی از مفسرانی که در حل معنی آیه بر ظاهر بسنده کرده و یا یکسویه بدان نگریسته و از ساختار کلان درونی آیات چشم پوشیده اند، ناکارآمد و دور از انصاف می دانند.

ژرف نگری در کشف معنی واقعی و برداشت حقیقی از مفاهیم قرآن با تکیه بر آموزه های تفسیری خود آیات مانند تدبر، تعقل و تفکر صورت می گیرد؛ بگونه ای که هر چه ژرف تر به آیات نگریسته شود، معانی ناب تر و دقیق تری به دست می آید. همان گونه که سطحی نگری، معنای قشری و ابتدایی را بیرون می دهد. این معنی که مراد از «کلمات»، در آیه، اهلبیت علیهم السلام باشند، در آغاز نگاه از ظاهر آیات دور به نظر می رسد اما نگاه ژرف، پیوسته و همه جانبه در آیه چه بسا که این معنی را به ذهن نزدیک می سازد؛ {فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ} زیراسخن خدای بلند مرتبه معنی دریافت کردن را با پیشواز رفتن یک جا در برمی گیرد. معنی برگرفتن آدم چنین کلماتی را از پروردگارش (ما را به نور

اهلبیت علیهم السلام) رهنمون می سازد. بدین سان، از معنی آیه این نکته به دست می آید که آدم، علم پیشین بر بازگشت یافته بود؛ زیرا او تمامی نام ها را یکجا از پروردگارش آموخته بود... در برخی از اخبار، این معنی به روشنی گنجانده شده که آدم هنگام یادگیری اسماء «شبح های اهلبیت علیهم السلام و انوار آنها را دید. اخبار متواتر معنوی دیگری دلالت دارند که «شبح نور وجودی اهلبیت علیهم السلام » را هنگامی که خداوند ذریه اش را از وی بیرون کشید، مشاهده نمود.»((۱))

۲. جزء تابع کل است

برخی از مفسرین با تکیه بر آیه {وَعَلَّمَ الآدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا} کلمات دریافت شده را جزئی از همان کل اسماء و بخشی از سیستم دانش دهی خداوند به آدم عنوان می کند.

«بدین سان، از آیه این نکته به دست می آید که آدم علم پیشین بر توبه داشت و تمامی نام ها را یکجا از پروردگارش آموخته بود... این کلمات برخی از نام هایی بود که آدم دریافت... و آنها موجودات بلند مرتبه و پنهان شده در آسمان و زمین بودند؛ آنان واسطه فیض رسانی پروردگار برای جهانیان فرودستند. از این رو، هر کاملی که دارای کمال است به برکت آنها کامل شده است.»((۲))

برخی دیگر این کلمات را تفصیل همان علم اجمالی {عَلَّمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا}

ص: ۳۳۱

۱- المیزان/ ۱/ ۱۵۰.

۲- همان.

می داننـد. در هر دو صورت، مراد از کلمـات در آیه های یاد شـده حقایق نوری اهلبیت علیهم السـلام است نه مفاهیم ذهنی یا واژگان اعتباری که دیگران روی آن انگشت نهاده اند.

«ظاهراً کلمات تلقی شده جزء، یاتفصـیل همان اسـمایی است که به نحو اجمال و عموم {وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا} به آدم تعلیم شـد، مقصود از آن تنهـا الفـاظ و مفـاهیم ذهنی نیست بلکه مراد حقـایق خارجی است و چون کلمات به معنای حقایق عینی در عـالم اعتبـار، ظهور خـاص خود را دارد، همه ی آنچه از الفـاظ و مفـاهیم، در روایات وارد شـده، از آن جهت که مرحله نازله همان حقایق عینی است، صحیح و درست است.»((۱))

۳. احتمال برتر

عده ای از علما، با مقایسه عالمانه، میان گونه های احتمالی، مصادیق کلمات را فاقد پشـتوانه علمی ندانسـته اند و برای هر یک از احتمالات مـدارک قابل توجهی ارائه کرده انـد اما برترین گزینه را برای تفسـیر کلمات، وجود نورانی اهلبیت علیهم السـلام برشمرده اند:

«برترین احتمـال در آیه گفتـار خود حضـرت آدم است آنجا که عرض کرد: بار خـدایا به مقام محمـد و خانـدان پاکیزه اش به جایگاه برین محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و

۱- تسنیم/ ۳/ ۴۲۳ .

پاکیزگان از خانـدان آنها که بر من منت نهی و با پـذیرش بازگشت و پوشـش لغزش ام و بازگردانـدن من به بهشت به کرامت خود، خرسند گردی.»((۱))

۴. عدم انحصار کلمه بر مفاهیم

برخی از مفسران، افزون بر آنکه مصداق کلمات را نور وجود اهلبیت علیهم السلام تابیده در جان آدم می دانند، دلیل استواری نیز بر عدم انحصار معنای کلمات به واژگان اعتباری ارائه کرده اند.

«عمده آن است که نه کلمه، اختصاص به الفاظ دارای مفاهیم حصولی دارد ونه استماع آن مختص به گوش

محسـوس اسـت بلکـه برخی از کلمـات، بـدون لفـظ و نطـق اسـت و برخی از اسـتماع هـا بـدون گـوش محسـوس. حضـرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام درباره سخن برزخیان وکلام ارواح منتقل شده به جهان دیگر چنین فرمود:

«لئن عمیت آثـارهم وانقطعت أخبـارهم لقـد رجعت فیهم أبصـار العبـد و سـمعت عنهم آذان العقـول و تکلمـوا عن غیر جهـات النطق.»((۲))

و مهم تر از آن درباره ی سخن خدای سبحان و نجوای الهی با بندگان خاص خود چنین فرموده است:

۱- تفسیر کنزالدقایق/ ۱/ ۲۳۶.

۲- نهج البلاغه/ خ ۲۲۱/ ب ۲۰۱۷.

«و ما برح الله عزت آلائه فی البرهه بعد البرهه و فی أزمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم و کلهم فی ذات عقولهم»((۱))

کلامی که خدای سبحان در سویدای قلب صاحبدلان ملکوتی القا و تکلم می کند، نیازی به گوش محسوس ندارد چنانکه گفتن آن نیز محتاج حنجره و فضای دهان نیست؛ زیرا جوهر چنین گفتاری از سنخ لفظ و حروف نیست.»((۲))

وقتی کلمات را با واژگان اعتباری مساوی ندانستیم و آن را بر دیگر حقایق علمی، شهودی و خارجی حمل کردیم، ظهورش به انوار اهلبیت علیهم السلام قطعی و پذیرش این مدلول آسان می شود.

۵. جواز چند وجهی

مفسر دیگر، مصداق کلمات را هم واژگان اعتباری و هم اشیاء بیرونی می شمارد و ترجیحی برای هیچ یک از صورت های احتمالی ارائه نمی دهد. پشتوانه ی این نظریه را می توان جهات ادبی آیه دانست نه قرائن اقناعی موجود در سیاق؛ زیرا کلمات جمع کلمه است و مراد از آن می تواند چند چیز باشد نه یک چیز، به همین دلیل گفته است:

«تمامی وجوه یاد شده در مصداق کلمات جایز است؛ زیرا از اخبار ما شیعیان برمی آید که مراد از کلمات توسل آدم به پیامبر خدا| و خاندان پاک او بوده است.»((۳))

۱- همان/ خ ۲۲۲/ ب ۳.

۲- تسنیم/ ۳/ ۴۳۴.

۳- تبیان/ ۱/ ۱۶۹.

۶. روایات مستفیضه

بیشتر مفسـران، بر پایه روایات مسـتفیضه و متواتر معنوی که اهلبیت علیهم السـلام در تفسـیر کلمات بیان کرده انـد، با گـذار از الفاظ و مفاهیم به حقیقت خارجی آن استدلال کرده اند. آنها نه با تکیه بر ظواهر آیات و معنای متن، به صورت طبیعی، عرفی و یا تفسـیر قرآن با قرآن که با مـدد روایات آیه کریمه شـریفه را به انوار مقدس چهارده معصوم تفسـیر کرده و پرده از چیستی کلمات برداشته اند:

۱. ابن عباس می گوید: از پیامبر|، درباره کلماتی که آدم به خداوندرساند و با آن به پروردگار بازگشت، پرسیدم؟ فرمود: او خدا را به حق محمد| و علی علیه السلام و فاطمه÷ و حسن و حسین علیهم السلام سوگند داد که توبه اش را بپذیرد. از این رو، خداوند توبه اش را پذیرفت».((۱))

۲. «در روایت اهلبیت علیهم السلام وارد شده است که آدم بر عرش نام های بزرگ و پرشکوهی را دید. از ماهیت آنها پرسید: به وی گفته شـد: این نام ها برترین آفریـده شـدگان نزد خداونـد هسـتند که جایگاه برین دارنـد. آنها عبارتند از: محمد، علی، فاطمه، حسن، و حسـین علیهم السلام از این رو، آدم برای پذیرش توبه و رفع نگرانی خود باآن نام ها به خداوند توسل جست. ((۲))

۳. «قول دیگر این است که روایتی داریم مختص

۱- البرهان/ ۱/ ۲۰۰؛ معانی الاخبار/ ۱۲۵.

۲- زبده التفاسیر/ ۱/ ۱۳۰.

اهلبیت علیهم السلام که آدم برعرش نام های بزرگ و ارجمندی را دید و از ماهیت آنها از خداوند پرسید: به آدم گفته شد، این نام ها برترین انسان های آفریده شده است که جایگاه بلند نزد خداوند دارد. آن نام ها عبارتند از: محمد، علی، فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام . از این رو، آدم به وسیله ی آن نام ها برای پذیرش توبه اش به خداوند توسل جست. به همین جهت منزلت او بالا رفت».((۱))

۴. در روایات متعدد که از طرق اهلبیت علیهم السلام وارد شده است می خوانیم:

مقصود از کلمات تعلیم اسماء بهترین مخلوق خدا یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بوده است. آدم با توسل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش

نمود و خدا او را بخشید«.((۲))

پشتوانه ی علمی این گروه در تفسیر کلمات بر پایه روایات جدایی ناپذیری معنا و مصداق: مبنای قرآن و عترت از یکدیگر است؛ زیرا هیچ یک بدون دیگری وجود حقیقی پیدا نمی کنند. قرآن به ائمه علیهم السلام در تفسیر مشکل ترین آیاتش نیاز دارد و اهلبیت علیهم السلام برای اوج گیری معنوی و تطبیق قانون الهی در جامعه و ساماندهی نظم عمومی به قرآن نیاز دارند.

۱- مجمع البیان/ ۱/ ۲۰۰.

۲- تفسیر نمونه/ ۱/ ۱۹۹.

۷. یافته های ناب عقل

اندکی از مفسران، با یافته های ناب عقلانی و شهود باطنی مزه کلمات را در این آیه چشیده و از راز درونی آن بهتر از دیگران پرده برگرفته انـد. این شـیوه تکاپوی خرد را به عوارض بیرونی کلمات نیاویختند که به درون آیات پیش تاختند تا جواهر برین و بی بدیل را از اقیانوس پرتلاطم و ژرف باطنی نشانه های الهی به دست آوردند.

بنـابراین، آن کلمـات در واقع همـان کلمـات پروردگاریست که هرگز آغاز عرفی و نیستی واقعی در ذات آنها راه نـدارد؛ این کلمات جواهر برین به وجود آمـده به دسـتور خداوند است بلکه آنها خود نفس دسـتورات خداوندی به شـمار می روند؛ آنان تصویر حقیقی علم الهی به شـمار می رونـد. با شـناخت واقعی و اتصال وجودی با آن جواهر برین و با چنگ زدن به ریسـمانی که آنان آویخته اند، هرگز جدایی آنها از پروردگار امکان پذیر نیست و نفس آدمی را تنها از شکنجه اخروی آنان می رهانند و بس».((۱))

۸. اشتراک لفظی

گروهی، مجموع واژگـان اعتباری، افعال و دیگر احتمالات را افزون بر حقایق عینی، مصادیق کلمات شـمرده انـد. بر مبنای این گروه دلالت لفظ بر بیشتر از یک معنا ایرادی ندارد و می توان از لفظ واحد معانی متعدد اراده کرد. این مبنا چه صـحیح باشـد یا نادرست، خارجی بودن مصداق کلمات را می توان از آن برداشت کرد و یکی از مستندهای

تفسیری بر شمرد:

۱- تفسیر قرآن کریم/ ۳/ ۱۲۹.

این تفسیرهای سه گانه هیچ گونه منافاتی با هم ندارند؛ چرا که ممکن است مجموع این کلمات به آدم، تعلیم شده باشد تا با توجه به حقیقت و عمق باطن آنها انقلاب روحی تمام عیار، برای او حاصل گردیده و خدا او را مشمول لطف و هدایتش قرار داده باشد».((۱))

تحلیل ما بر مستنداتی تکیه دارند که اصل مبنا، استعمال یک لفظ بر یک معنا باشد نه بیشتر. چنانچه این ادعا پذیرفته شود که یک واژه بر چند معنا به کار می رود و هیچ ایرادی به وجود نمی آید، در آن صورت برداشت شیء خارجی از کلمات بدیهی و بی نیاز از استدلال خواهد بود. اما این مبنا در مجامع علمی به خوبی پخته شده و پذیرفته شده نیست.

۹. معرفت شهودی

اندکی از مفسران، با معرفت کامل به اهلبیت علیهم السلام و جایگاه برین آنان، مصداق کلمات را چهارده نور مقدس می دانند. این عده ی انگشت شمار یا با کشف درونی به اعیان مقدسه نوری ائمه متصل شده اند یا با کسب علم حصولی مقام آنها را تبیین کرده اند:

آنچه در تفسیر آیه از اهلبیت علیهم السلام وارد شد، اشاره به مقامات آن برگزیدگان دارد؛ زیرا این ذات های مکرمه و نفس های پاکیزه در عالم عرش الهی قرار داشتند، پیش از آنکه این منظومه ی مادی دنیایی آفریده شود و پس از بازگشت آنها از

۱- تفسیر نمونه/ ۱/ ۱۹۹.

این سـرای نیستی نیز به همان (عالم قدسـی نوری) برمی گردد. پیوسـتگی اهلبیت علیهم السلام به این کلمات به گونه ای است که هرگز آغاز و پایان یا فنا برای شان متصور نیست«.((۱))

۱۰. اتفاق اصحاب

به نظر می رسد، آراء مشـهور و اتفاق مفسران شیعه را بر تعیین نور خمسه طیبه یا اهلبیت علیهم السلام در مصداق آیه می توان دلیل گرفت و بـدان تکیه نمود. این برداشت نیز به واکاوی متن نپرداخت تا معنای واقعی آن را از خود آیه بـدون مدد خارجی به دست آورد و تفسیر جدیـد مطـابق بـا ژرفنـای آیه بیرون دهـد. از دیگر سو، اخبـار را نیز برداشت خود قرار نـداد تا با گروه اخباری یکجا به حساب آید.

با دید نخست این ادعا شاید دور از واقعیت به نظر محقق برسد اما با مطالعه همه جانبه و درنگ در «أی« مفسـران به آسانی می توان اتفـاق نظر علمای امامیه را بر خارجی بودن مصـداق کلمات آن هم نور وجودی اهلبیت علیهم السـلام ؛ دریافت؛ به گونه ای که هیچ تردیدی بر اصل ادعا نمی توان ارائه کرد.

دوم: ظاهرگرایی اهل تسنن

فراموشی یا کینه توزی

اشاره

برخی از مفسران غیر شیعی در ذیل آیه تنها به گفتگوی آدم با پروردگارش بسنده نموده و نوع کلمات را گفتاری یا شنیداری شمرده اند. در اثر فراموشی، کم توجهی یا کم اندیشی مذهبی به احتمال حقایق خارجی بودن کلمات نپرداخته

۱- تفسیر قرآن کریم/ ۳/ ۱۳۱.

است. آنـان نتیجه همین گفتگو یا خوانـدن «ربنا» را سـبب بازگشت و پـذیرش خداونـد از آدم می داننـد نه نورپردازی اهلبیت علیهم السلام در عالم انسانی و ژرفنای جان آدمی.

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرد که فرمود:

آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار! آیا مرا با دستان خودت بدون واسطه نیافریدی؟! خداوند فرمود: آری.

- آیا از روح خودت در وجود من ندمیدی؟! – دمیدم.

- آیا مرا در بهشت خود جای ندادی؟! – جای دادم.

- آیا مهربانی تو بر خشمت جلوتر نیست؟!- آری.

- ای پروردگار! اگر توبه کنم و کار شایسته انجام دهم تو مرا به بهشت بازمی گردانی؟ - آری».((۱))

۱. نص کتاب: حقیقت محمد(ص)

مفسـران، در کنار دیگر احتمالات، مظهر کلمات را به حقایق خارجی به ویژه حقیقت محمـدی| تفسـیر کرده اند. آنان موجود عینی بودن پیـامبر| را به تنهـایی منهـای اهلبیت علیهم السـلام ، همـان کلمـاتی می داننـد که آدم بر زبـان جاری کرد. تمام این گروه، به تحلیل و تفسیر کلمات نپرداخته و تنها به یادآوری روایت و نقل قول بسنده کرده اند:

«طائفه ای از مسلمانان می گویند: هنگامی که حضرت آدم

۱- تفسیر کبیر/ ۱/ ۱۹؛ کشاف/ ۱/ ۱۲۹.

دید در ساق عرش نوشته محمد رسول الله، بی درنگ به وجود او نزد خداوند شفاعت طلبید. و همان حقیقت محمدی|، مظهر کلمات آدم است».((۱))

بزرگی از آنان افزون بر نقل یکی از احتمالات که مظهر کلمه حقیقت محمدیه| باشد؛ از پرسش نهفته در نوع کلمات که بیشتر بر واژگان گفتاری حمل می شود نه موجود عینی پاسخ می دهد. وی از خود قرآن دلیل محکم نص ارائه می کند که کلمات همواره بر واژگان و مفاهیم ذهنی صدق نمی کند و تنها یک معنی ندارد. چه بسا مراد از کلمه حقیقت خارجی اشیا باشد،

«زمانی که بر عیسی علیه السلام کلمه اطلاق شود به طریق اولی بر روح [رسول] اعظم| کلمه صدق می کند؛ زیرا تمام انبیاء اشعه ای از خورشید حقیقت محمدیه | است».((۲))

۲. تقدم وجود پیامبر(ص)

دیگر مفسران وجود پیامبر| را قبل از آفرینش آدم و حوا می دانند و بر پایه ی روایت مصداق کلمات را شخص پیامبر اعظم| می دانند. این عده نزدیکی حقیقت نوریه ی محمد| را با خداوند از دیگر موجودات سبب این تقدم بر آدم شمرده و آن را موجب شفاعت وی قلمداد می کند.

از پیام آور خدا| نقل شده است که آدم گفت: به حق

۱- تفسیر الثعالبی/ ۱/ ۲۲۳؛ قرطبی/ ۱/ ۳۲۵؛ المحرر الوجیز/ ۷۹؛ روح المعانی/ ۱/ ۲۳۸؛ اللباب فی علوم الکتاب/ ۱/ ۵۷۶؛ بحرالمحیط/ ۱/ ۲۶۸.

۲- روح المعانی/ ۱/ ۲۳۸.

محمد| این که مرا بیامرزی. خداوند گفت: محمد| را از کجا شناختی؟

– هنگامی که مرا آفریـدی و از روح خود در من دمیدی، چشـمانم را گشودی؛ هم زمان در ساق عرش نوشـته دیدم: «لا اله الله محمد رسول الله» پس دانستم که او برترین و کریم ترین آفریدگان نزد تو است؛ زیرا نام او را با نام خود یکجا گزارده ای.

خداوند فرمود: درست گفتی. آنگاه او را آمرزید و شفاعت محمد| را در آدم نافذ کرد».((۱))

۳. وجود اهلبیت(ع)

تعداد کمی از نخبگان اهل سـنت در تفسـیر آیه یاد شده مصداق کلمات را حقایق وجودی نوری اهلبیت علیهم السـلام دانسـته اند و در کنار آن، از دیگر احتمالات واژگانی و کرداری غفلت نکرده اند. این گروه تنها حقیقت محمدیه| را مصداق و مظهر کلمات نمی دانند بلکه همانند مفسـران شـیعی تمام چهارده نور مقدس را کلمات دریافت شده آدم می دانند که با آن انوار از ترک اولی رهـایی یافت و دیگر بار به مقام نخستین بازگشت. چنانچه این انوار مقـدس میان آدم و خـدا پا در میانی نمی کرد، ابوالبشر هرگز به منزلت نخستینش باز نمی گشت. در واقع راه بازگرد وی به عرش از فرش، کانال اهلبیت علیهم السلام بود:

«...خداوند به آدم گفت: این اندوه و گریستن برای چیست؟

۱- روح البیان/ ۱/ ۱۱۳؛ تفسیر السمرقندی/ ۱/ ۴۵.

آدم عرض کرد: چگونه انـدوهگین نبـاشم در حـالی که مرا از بهشت رانـدی و نمی دانم دیگر بـار به آنجـا برمی گردم یـا نه؟ خداوند فرمود:

بر توست که این کلمات را دریابی! زیرا خداوند بازگشت تو را می پذیرد و گناهانت را می آمرزد. بدین سان بگو:

اللهم إنی اسألـک بحق محمـد و آل محمـد. سـبحانک لا ـ اله الا ـ أنت عملتُ سوءاً و ظلمت نفسـی، فـاغفرلی إنک انت الغفور الرحیم. اللهم إنی اسألـک بحق محمـد و آل محمـد سـبحانک لا ـ اله الا ـ أنت عملت سوءاً و ظلمت نفسـی فتب علی إنک أنت التواب الرحیم. فهولاء الکلمات التی تلقی آدم».((۱))

۴. شفاعت محمد(ص)

برخی از مفسـران، افزون بر آنکه حقیقت محمدیه | را مظهر کلمات شـمرده اند؛ شـفاعت آن حضـرت را نیز قطعی شمرده اند. این گروه بر اساس سنت استدلال می کنند که پیامبر | وسیله ای است برای بازگشت بندگان به سوی

پروردگار. بنابراین، وسیله باید قبل از بازگشت کننده آماده بهره وری و راهنمایی باشد:

گفتند: آدم بر ساق عرش نبشته دید: «لا اله الله محمد رسول الله |» چون در ذلت افتاد مصطفی را شفیع گرفت و گفت: خداوندا بحق محمد که مرا بیامرزی.

۱- درالمنثور/ ۱/ ۱۴۷و ۱۵۰.

رب العالمین گفت: از چه شناختی او را و به من شفیع آوردی؟

گفت: بر ساق عرش نـام وی قرین نـام تو دیـدم، دانسـتم که بنـده ایست بر تو عزیز. الله گفت: روکت([(۱)]) آمرزیدم. از اینجا گفت مصطفی صلعم([(۲)]):«کنت نبیاً و آدم مجبول فی طینته و لقد کنت وسیله الی ربی».([(۳)])

۵. مقامات نبوی(ص)

برخی به مـدد روایات، تقدم نور وجود حضـرت را بر دیگر موجودات تبیین می کنند. به عقیده آنان حقیقت پیامبر | مقامات و درجـات گونـاگونی در جهـان دارد که یکی از آن مراتب تقـدم وجود نوری او در عرش نزدیک ترین جا به خداونـد پیش از آفرینش موجودات است.

«بن منذر از محمد بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب نقل کرد که وی فرمود:

هنگامی که سرپیچی به آدم رویـداد، اندوه او زیاد شد و پشـیمانی بی شـمار. سـپس جبرئیل نزد وی آمد و گفت: ای آدم: آیا سمت و سوی بازگشت را به جایگاهت راهنمایی کنم؟ که خداوند آن بازگشت را از تو بپذیرد؟ آدم گفت:

۱- بازگشت و توبه ی تو را .

۲- صلی الله علیه و سلم.

۳- کشف الاسرار/ ۱/ ۱۵۶.

آری! جبرئیل. جبرئیل گفت: از جایت برخیز... و بگو «اللهم إنی اسألک بجاه محمد عبدک و کرامته علیک ان تغفرلی خطئیتی». راوی گفت: آدم همین تعلیم جبرئیل را انجام داد. بی درنگ خداوند به او فرمود: ای آدم! دانش تو از کجا به او (محمد|) رهنمون گشت؟ آدم عرض کرد: ای پروردگارم، آنگاه که از روح خودت در من دمیدی و من بشری سالم و بی نقص شدم. اکنون می شنوم، می بینم، خرد می ورزم و نگاه می افکنم. بر ساق عرش تو نوشته ای دیدم که این بود: «بسم الله الرحمن الرحیم. لا اله الا الله وحده لا شریک له. محمد رسول الله.» چون نام فرشته مقربی و پیامبر مرسلی را در کنار نامت ندیدم جز نام محمد|؛ از این رو دانستم گرامی ترین آفریدگانت نزد توست. خداوند وحی کرد: راست گفتی: بی گمان توبه ای نیک کردی. من هم تو را آمرزیدم. راوی گفت: آدم پروردگارش را شکرگذارد و ستایش نمود. با خوشحالی وصف نشدنی بازگشت به گونه ای که هیچ بنده ای آنگونه ازنزد خداوندش شادمان باز نگشته بود».((۱))

۶.هاله ای پر نور

نخبه ای دیگر، با تخلیه درون، نور وجودی کلمات را لمس کرده و چشیده است. از این رو، معنای کلمات را تنها انوار مجرد و مراتب موجودات ملکوتی

۱- الدر المنشور/ ۱/ ۱۴۶.

می دانـد. بر پـایه ی شـهود عـارف نوع چینش کلمـات در این آیه نمی توانـد مصـداقی جز وجود اهلـبیت علیهم السـلام و نور خـارجی داشـته باشـد. همانگونه که از شـخص حضـرت عیسـی در قرآن به کلمه یاد می شود؛ از محمـد مصـطفی| و خانـدان پاکش که انوار ملکوتیه هستند و متصف به کمالات قدسیه، به طریق اولی می توان کلمه یاد کرد.

«س واژه «فتلقی»... یعنی رو آوردن به سوی پروردگـار بـا نورهـای متصـل به خـدا و مراحـل و درجات نوریه؛ مراتب ملکوت، جـبروت و ارواح... مجرده؛ زیرا هر مجردی کلمـه ای اسـت که آن از عـالم امر به شـمار می رود. همـان گـونه که عیسـی علیه السلام کلمه نامیده شد «...

فتـاب علیه...» او بـازگشت به سوی پروردگار، با تجرد از تنگناهای مادی و لباس های طبیعی در جامه ای از نورهای ملکوتی و متصف به کمالات قدسی».((۱))

ب) مصداق سنت

اول: عناصر ظهوری

۱. حقیقت محمدیه(ص)

این دسته از روایات مظهر کلمات را وجود پیامبر اعظم| می شـمارد. دلالت روایات برای رسانـدن این حقیقت صـریح و بدون ابهام است. پس دلالت مطابقی روایات بر این مهم ما را رهنمون می سازد. چنانچه در دسـته ای دیگر از اخبار خواهد آمد. این ثبوت هرگز به معنی نفی دیگر حقـایق وجودی اهلـبیت علیهم السـلام نیست تـا مـا از آن به نتیجه ای برسـیم که برخی برادران رسیده اند. البته کثرت اخبار

۱- تفسیر ابن عربی/ ۱/ ۲۴ و ۲۵.

در ظهور حقیقت محمدیه | مساوی یا بیشتر از ظهور کلمات در وجود دیگر ائمه علیهم السلام است.

«... ابن عباس گفت: فرستاده ی الهی فرمود: خداوند مرا نور زیر عرش، دوازده هزار سال پیش از خلقت آدم آفرید. هنگامی که خداوند آدم علیه السلام را آفرید همان نور را در تیره ی پشت او قرار داد. پس وقتی آدم علیه السلام از حیات فیزیکی رو گرداند، آن نور از تیره پشتی به تیره پشتی دیگر منتقل می شد. تا در صلب عبدالله بن عبدالمطلب و ابوطالب جدا شدند. بنابراین وجود جسمانی و فیزیکی مرا خداوند از آن نور آفرید اما هرگز پیامبری بعد از من وجود ندارد».((۱))

روایت دیگری را که شیعه و سنی با اندک افزایش و کاهش در صدر و ذیل و طریق نقل سندی، ثبت و یادآوری کرده اند نیز بر ظهور حقیقت محمدیه دلالت دارد:

«حضرت آدم هنگامی که در ساق عرش نوشته دید: «حمد رسول الله»

بی درنگ او را نزد خداوند شفیع خود قرار داد و از وجود او کمک طبید. توبه اش بدین سبب پذیرفته شد. مظهر کلمات آدم، همان حقیقت محمدیه | است».((۲))

۱- تفسیر فرات الکوفی/ ۱۹؛ بحارالانوار/ ۱۵/ ۷ .

۲- تفسیر عیاشی/ ۱/ ۱۳۰؛ تبیان/ ۱/ ۱۶۹؛ قرطبی/ ۱/ ۳۳۵؛ المحرر الوجیز/ ۷۹؛ روح المعانی/ ۱/ ۲۳۸؛ تفسیر ثعالبی/ ۱/ ۲۲۳؛ اللباب فی علوم الکتاب/ ۱/ ۵۷۶؛ بحرالمحیط/ ۱/ ۲۶۸؛ تفسیر السمرقندی/ ۱/ ۴۵.

از طرق شیعه روایات زیادی در توسل آدم به وجود نوری پیامبر اعظم | ذیل آیه یا جاهای دیگر به صورت مستقل نقل شده است:

«امام صادق علیه السلام از پدرش و او از جدش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که وی فرمود: هان! خداوند بلند مرتبه و پربرکت نور محمد | را پیش از آفرینش آسمان و زمین، عرش و کرسی، و لوح و قلم و بهشت و جهنم آفرید ... آنگاه از تیره پشت عبدالله فرزند عبدالمطلب او رابیرون آورد. سپس او را با شش ویژگی بلند ارجمندی داد: پیراهن خرسندی بر او پوشاند؛ ردای شکوه بر وی انداخت؛ عمامه و دستارش را سربلندی و راهنمایی قرار داد؛ بر او لباس پرمعرفت برید و پوشاند؛ صدای او را مهرورزی نهاد؛ کفش او را ترس و عصایش را منزلت قرار داد. آنگاه خداوند فراتر از توصیف به وی دستور داد: ای محمد! | به سوی مردم برو و برایشان بگو: لا اله الا الله محمد رسول الله».((۱))

۲. وجود نوری علویه(ع)

دسته ی دوم روایات مظهر کلمات را شخص امیرالمومنین علیه السلام می داند البته در کنار پیامبر | و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ، روایات دیگری داریم که تنها وجود آن حضرت را پیش از آدم می داند. به همین دسته می شود تمسک کرد که مصداق کلمات افزون بر شخص پیامبر | نور وجودی امیرالمؤمنین علیه السلام هم

۱- نورالثقلین/ ۱/ ۸۹؛ خصال/ ۲/ ۸۴؛ باب ۱۲ گانه.

می تواند قرار گیرد نه به دلالت مطابقی بلکه به فحوای اولویت یا دلیل التزامی.

«ابن عباس می گوید: علی بن أبی طالب روزی ناگهان نزد پیامبر خدا| آمد. به رسول الله گفته شد: امیرالمؤمنین آمد. پیامبر| فرمود: هان! علی به امیرالمؤمنین پیش از من نام گذاری شده بود. گفته شد: یا رسول الله پیش از وجود شما؟! پیامبر| فرمود: و پیش از موسی و عیسی. گفتند: یا رسول الله پیش از موسی و عیسی؟! پیامبر| دیگر بار فرمود: و پیش از سلیمان و داوود. همین گونه پیش از تمامی پیامبران علیهم السلام ، پیش بودن نام او را شمرد تا رسید به آدم علیه السلام . سپس فرمود: هنگامی که خداوند آدم را از خاک آفرید، میان پیشانی اش سکه ای نورانی قرار داد که خدا را

ستایش و تمجید می کرد. از این رو، خداوند فراتر از توصیف گفت: در وجود تو مردی را قرار می دهم که او را امیر تمام مردم قرار می دهم. هنگامی که خداوند بلند مرتبه وجود فیزیکی علی بن ابی طالب را آفرید، آن سکه را در وجود او نهاد. از این رو، پیش از خلقت آدم او را امیرالمؤمنین نام نهاده بود.((۱))

۱- الفضائل/ ۲۸۳/ حلیه الابرار/ ۲/ ۱۲؛ اثبات الهداه/ ۲/ ۴۲؛ بحارالانوار/ ۳۷/ ۳۳۷؛ مدینه المعاجز/ ۱/ ۷۱ .

۳. اتحاد نبوت و امامت

دیگر روایات، آفرینش پیامبر| و علی علیه السلام را پیش از خلقت آدم عنوان می کند که هم به دلیل مدلول مطابقی در ذیل روایت و هم به محتوای اولویت معنی آیه نخستین مصادیق کلمات که آدم دریافت، باید پیامبر و علی علیه السلام باشند؛ زیرا آن دو در مراتب هستی، از شدت وجودی بیشتری نسبت به دیگر ائمه علیهم السلام برخوردارند. بنابراین زودتر از نور دیگر پیشوایان پاک وجود آدم را پرفروغ ساخت، تاریکی فضای لغزش او را روشن کرد و ستون نوری که خاموش بود، میان او و خدا دیگر بار این دو برافراشت:

«... ابن مسعود می گوید: رسول خدا| فرمود: هنگامی که آدم آفریده شد، از پروردگارش درخواست کرد تا نسل او را از پیامبران و جانشینان آنها که به خداوند فراتر از توصیف نزدیک است، نشان دهد. از این رو، خداوند صحیفه ای را برای او فرستاد. آدم همان گونه که خداوند بلند مرتبه او را یاد داده بود، صحیفه را خواند تا رسید به محمد پیامبر| عربی (که بر او برترین درود و سلام ها باد.) در آنجا کنار نام او نام علی بن ابی طالب را یافت. بدین سان، آدم

عرض کرد: این پیامبر بعد از محمد است؟ ندا کننده ی ندا داد؛ که آوایش را شنید ولی خودش را ندید، که می گفت: این وارث علم او، شوهر دخترش، جانشین او و پدر نسل اوست. هنگامی که آدم لغزید آنان

را پیشواز توسل به خداوند بلند مرتبه قرار داد. از این رو، توبه اش پذیرفته شد«.((۱))

روایت های دیگری نیز بر این حقیقت ما را رهنمون می سازد که آن دو مصادیق کلمات داده شده به آدم هستند. این روایت در انتقال نور پیامبر و علی علیه السلام به صلب آدم و نسل او دلالت صریح مطابقی دارد.

«انس می گوید: به فرستاده ی خدا عرض کردم آیا علی برادر شماست؟ حضرت فرمود: آری! علی برادر من است. دیگر بار عرض کردم: ای فرستاده ی خدا برایم توصیف کن

چگونه علی برادر شماست؟ حضرت فرمود: هان! خدای فراتر از توصیف آب زیر عرش را پیش از آنکه آدم را بیافریند، سه هزار سال پیش آفرید. سپس آن را در لولؤ سبز جا داد و در اندرون علم خود گذاشت تا آنگاه که آدم را آفرید. آن وقت که آدم علیه السلام آفریده شد، آب نگهداشته لولؤ را در سرشت و نهاد آدم ریخت. سپس همان آب را در تیره پشت وی به جریان انداخت تا آنگاه که روحش را باز ستاند. بعد آن آب را بر تیره پشت شیث فرزند آدم منتقل کرد. هیچ گاه آن آب از بین نرفت و همواره از پشتی به پشت دیگر جابجا می شد تا در تیره پشت عبدالمطلب قرار گرفت. سپس خداوند فراتر از توصیف آن نور را دو تقسیم

۱- الفضائل / ۵۲۲.

کرد: نیمی از آن آب منم و علی نیمه دیگر آن. از این رو، علی در دنیا و آخرت برادر من است. سپس حضرت این آیه را خواند:

«و هوالذی خلق من الماء بشرا فجعله نسباً و صهرا و کان ربک قدیرا».((۱))

۴.پنج تن کسا

این دسته از روایات را شیعه و سنی نقل کرده و با مدلول مطابقی و صریح آن، خمسه طیبه را مصداق کلمات شمرده اند. پس از شخص پیامبر | این مفهوم روشن ترین مفاهیم برای آیه و مصادیق کلماتی که آدم آن را دریافت، به شمار می رود. در مدلول این گروه نمی توان هیچ خدشه ای وارد کرد اگر چه بتوان در سند آن خرده گرفت که با انبوه روایات هیچ گونه مشکل سندی هم به وجود نخواهد آمد.

«... به خدای بلند مرتبه سوگند! می دانید که من برترین پیامبران و وصی من برترین اوصیاء است. هنگامی که پدرم آدم نام مرا و نام برادرم را و نام فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نوشته بر ساق عرش باوجود نوری شان دید؛ به خدا عرض کرد: خدای من! آیا آفریده ی را پیش از من آفریده ای که او نزد تو از من گرامی تر باشد؟ پس خدای بلند مرتبه گفت: ای آدم! اگر این نام ها نبودند هیچ گاه

۱- امالی طوسی/ م ۱۱/ح ۸۴.

آسمان را برنمی افراشتم و زمین را نمی گستراندم و نه فرشته مقربی بود و نه پیامبر مرسلی. چنانچه آنها نبودند تو را هرگز نمی آفریدم. پس آدم علیه السلام عرض کرد: «خدای من! سالار من! با آن حق که اینها بر تو دارند از گناهان من درگذری و مرا بیامرزی.» به خدا قسم! ما همان کلماتی هستیم که آدم آنها را از پروردگارش باز ستاند».((۱))

از روایت پیشین قوی تر از نظر دلالی در مصداق کلمات نداریم. از این رو، پنج تن آل عبا یکی از عناصر مصداقی روایت در تفسیرکلمات به شمار می رود.

بن مسعود می گوید:

روزی بر فرستاده خدا| وارد شدم و برایش عرض کردم: ای فرستاده ی خدا، حق را به من چنان بنمایان که گویا به آن رسیده ام. پیامبر| به من دستور داد: ای عبدالله، وارد این منزل بزرگ شو. من وارد منزل بزرگی شدم که علی بن ابی طالب نماز می گذارد و در رکوع و سجودش می فرمود: «بار خدایا! بحق محمد بنده ات و فرستاده ات، گناهکاران شیعه ی مرا بیامرز.» از داخل منزل بیرون آمدم تا به فرستاده خدا آنچه دیده ام خبر دهم. دیدم او هم نماز می گذارد و می گوید: «بار خدایا! بحق علی فرزند ابوطالب علیه السلام بنده ات، گناهکاران امت مرا بیامرزد.»

۱- الفضائل/ ۳۵۹ .

از این رخداد یکسان، در من دغدغه و انقلاب درونی بزرگی به وجودآمد. پیامبر| نمازش را کوتاه کرد و گفت: ابن مسعود! آیا کفر پس از ایمان می آید؟ عرض کردم نه هرگز یا رسول الله، ولی من دیدم که علی به وسیله ی تو از خدای بلند مرتبه درخواست می کرد و تو با علی از خدا درخواست می کردی؛ پس من نمی دانم کدام یک از شما نزد خدا برترید؟ سپس پیامبر| فرمود: ابن مسعود! بنشین من پیش پیامبر خدا| نشستم. او به من گفت: بدان که به درستی خداوند بلند مرتبه مرا و علی را از نور عظمت خود آفرید، پیش از آنکه دیگر مخلوقات را بیافریند. هزار سال پیش که نه ستایشی بود و نه تسبیح کننده ای. پس نور مرا شکافت و از آن آسمان و زمین را آفرید، به خدا من برتر از آسمان و زمین هستم. آنگاه نور علی بن ابی طالب علیه السلام را شکافت و از آن عرش و کرسی را آفرید. به خدا علی فرزند ابوطالب از عرش و کرسی برتر است. پس نور حسن را شکافت و از آن لوح و قلم را خلق کرد. بخدا حسن، از لوح و قلم برتر است.

بعد نور حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید. بخدا قسم حسین از بهشت و حورالعین برتر است. پس از آنکه باختر و خاور را تاریکی فرا گرفته بود، فرشتگان به خدای بلند مرتبه شکایت کردند تا این تاریکی را از آنها برطرف نماید. پس خدای فراتر از

توصیف به کلمه ای سخن راند که از آن روح را آفرید. سپس به کلمه ای دیگر سخن راند و از آن نور دیگر آفرید. پس نور را بر آن روح آمیخت و آن را پیش عرش استوار کرد. از این رو، خاور و باختر روشن گردید و آن روشنایی دهنده فاطمه÷ زهرا بود. به همین دلیل او را زهرا نامید اند؛ زیرا نور او آسمان رادرخشان کرد. ابن مسعود! هنگامی که قیامت می شود خداوند بلند مرتبه به علی فرزند ابوطالب می گوید: ولی من! هر که را خواستی وارد بهشت کن و هر که را خواستی وارد جهنم ساز. این است معنی سخن خداوند بلند مرتبه که فرمود: {أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ} سوره ق/۲۴».((۱))

۵. اشباح نوری ائمه(ع)

دسته پنجم عناصر ویژه ی مصداقی روایت در تفسیر کلمات را می توان چهارده نور مقدس دانست. این عنصر را هم شیعه و هم سنی نقل کرده اند و یکی از احتمالات تفسیری برای «کلمه» برشمرده اند.

«خداوند به آدم دستور داد بگو: بار خدایا! من از تو بحق محمد و خاندان محمد درخواست می کنم. تو منزهی خدایی جز تو نیست. کاری بدی کردم و به خودم ستم نمودم. پس

۱- الفضائل / ۳۶۱ .

مرا بیامرز؛ زیرا تو آمرزنده و مهربان هستی. بار خدایا! به محمد و خاندان محمد از تو می طلبم که... »((۱))

میان ما شیعیان وحدت وجودی اهلبیت علیهم السلام هیچ منافاتی با توسل او به شخص پیامبر| ندارد.

صفوان جَمّال می گوید:

«ما در مکه بودیم. سخن از چیستی قول خدای منزه و بلند مرتبه به میان آمد: «واذ ابتلی إبراهیم ربه بکلمات فأتمهن.» امام معصوم فرمود: آن آزمون را با کلمات دیگر خداوند تمام کرد: اتمهن به محمد و علی و ائمه دیگر از فرزندان علی که صلوات خداوند بر آنان باد. درگفتار خداوند هست که «ذریه بعضها عن بعض والله سمیع علیهم.» پس ابراهیم فرمود: ای پروردگارم برای محمد و علی هر آنچه به آن دو وعده دادی شتاب بخش و پیروزی شان را نزدیک کن.»((۲))

دوم: عناصر مشترک مفهومی

۱. حقیقت خارجی نور اهلبیت(ع)

نخستین عنصر مشترک مفهومی روایات، خارجی بودن کلمات است. چه مصداق شخص رسول خدا| باشد یا پنج تن پاک یا خاندان محمد| و یا

۱- درالمنثور/ ۱/ ۱۴۷ و ۱۵۰.

۲- تفسیر عیاشی/ ۱/ ۱۵۳.

قائم آل محمد(عج) و یا نور وجود اهلبیت علیهم السلام همه را مفهوم روایات به روشنی در برمی گیرد.

این مفهوم از متن برخی از روایات که در ذیل آیه کلمات آمده یا مستقلاً در جای دیگر گنجانده شده برمی آید که مصادیق و مظهر کلمات دریافت شده ی آدم را از خداوند همین نور و حقیقت اهلبیت علیهم السلام می دانند.

روایاتی که مظهر کلمات را واژگان اعتباری یا اعمال و کردار می دانست همگی درجای خود نقد و طرد می شود. و در برابر روایات متواتر معنوی در تعارض مصداقی ساقط می گردد. بنابراین با مدلول مطابقی نه التزامی و تضمنی، اصل حقیقت خارجی بودن کلمات همراه با اصل نورانیت وجودی اهلبیت علیهم السلام ثابت گردید.

۲. پیشینه ی نور بر آدم ابوالبشر (ع)

عنصر مشترک مدلولی دیگری که در ساختار روایات تفسیری دو آیه ی در برگیرنده کلمات در سوره ی بقره وجود دارد، تقدم نور وجودی اهلبیت علیهم السلام بر وجود حضرت آدم است. این کلمات نه پس از وجود آدم به وجود آمده و به او داده شد نه همزمان با پیدایش او پدیدار شد و به او داده شد بلکه این کلمات با نمادهای اشباح نوری ائمه علیهم السلام قبل از آفرینش آدم وجود خارجی داشته اند. قطع نظر از اخبار آفرینش نوری معصومین علیهم السلام به عنوان نخستین موجودات آفریده شده در ساختار نظام خلقت، از صراحت و گویایی خود همین روایات می توان تقدم انوار مقدس را بر آدم به خوبی دریافت.

آدم در آغاز خلقت نور مقدس ائمه علیهم السلام را درعالم عرش می نگرد همانگونه که در جای جای بهشت آن نور را مشاهده می کند و یا در فرود آمدن به زمین. بدین سان، وجود آدم با مراحلی که دارد پس از وجود نوری

اهلبیت علیهم السلام در سلسله نظام خلقت چیده شده است نه پیش از آن انوار مقدس و نه همزمان با آنها.

۳. نورپذیری آدم

عنصر دیگری که در صدر، متن یا ذیل روایات تفسیری کلمات گنجانده شده بود، نورپذیری آدم از نورپردازی انوار مقدس اشباح اهلبیت علیهم السلام است. چه «تلقی» را به یکی از معانی لغوی آن حمل کنیم که «فراگیری، برداشتن، بارداری، دریافت و شهود« ((۱)) را معنی می دهد یا آن را «از دیگری گرفتن و چسبیدن به آن«((۲)) یا «پذیرش از کسی و گرفتن گیرنده و دادن دهنده« ((۳)) یا دیگر معانی تفسیری برشماریم. در هر صورت نفوذ حقیقت نوریه اهلبیت علیهم السلام را در جان آدم می رساند.

در واقع جان آدم را نورافشانی ائمه علیهم السلام روشن کرد و شاکله ی هستی او را دگر بار تغییر داد. چنانکه این نورپردازی و نورپذیری وجود نمی داشت، بازگشت و انقلاب روحی برای آدم هرگز پیش نمی آمد. زیرا تغییر خود به خود، محال بود. بیرون از سنخ وجودی آدم نیز دگرگونی با قانون علیت سازگاری نداشت و به سراشیبی سقوط قرار گرفتن و نابود شدن با حکمت الهی سازگار نبود، بنابراین شفیعان نزدیک به خدا و متناسب با روح آدم این دگرگونی را انجام داد.

ص: ۳۵۸

۱- فرهنگ لاروس/ ۱/ ۶۴۶ .

۲- تبیان/ ۱/ ۱۶۴.

۳- روح المعانی/ ۱/ ۲۳۸.

۴. همراهی نور با آدم

عنصر دیگر مشترک مفهومی روایات مفسر آیه، همیشگی بودن نور وجودی اهلبیت علیهم السلام در صلب حضرت آدم علیه السلام است. آدم چه در آغاز خلقت، یا در بهشت، یا در دنیا همواره وجودش از نورپردازی ائمه علیهم السلام روشن بوده و هیچ گاه در تاریکی مطلق فرو نرفته است. آنگاه که آدم لغزید، همین نور در وجودش بود و بدان توجه نکرد و با اختیار خود از این پشتوانه قوی

معنوی بهره نبرد. این نور با او همراه بوده است.

۵. نوع لغزش آدم

عنصر دیگر مشترک روایات تفسیری کلمات، اصل لغزش و گناه آدم است. بی تردید مقام پیامبری آمیخته با عصمت و علم است و هرگز «گناه مطلق کبیره و صغیره» که در دایره «نهی مولوی» قرار گیرد برای حضرت آدم متصور نیست؛ زیرا او جانشین خداوند در زمین بود و اگر به این نوع گناه آلوده می شد، نور ائمه علیهم السلام برای همیشه در وجودش خاموش می گشت و این فلسفه آمیختن نور را بر سرشت آدم در آغاز خلقت زیر سئوال می برد.

برخی نهی پروردگار از درخت ممنوعه را «ارشادی» می دانند. که بر آن حسن و قُبح اخروی بار نیست. این مهم چه بسا در آدم صدق نکند؛ زیرا اندک لغزش او نور ائمه علیهم السلام را در وجودش کم فروغ ساخته بود.

چنانچه این نوع گناه را آدم مرتکب شده بود، نیازی به بازگشت نداشت. از این رو، یک احتمال باقی می ماند و آن «ترک اولی» یا گناه نسبی آدم نسبت به جایگاهش نزد پروردگار است. آدم بهترین کار و شایسته شخصیت خود را انجام

نداد و کار بهتر را عملی کرد که با شخصیت او سازگار نبود همین کار مقام او را پایین آورد. در حقیقت سرزدن این گناه برای آدم گناه بود با آن منصب و نوری که در درون داشت نه برای نوع انسان ها.

برخی «نهی را آزمایشی» می دانند؛ زیرا بهشت را جایگاهی برای تکلیف نمی دانند. گزینه «ترک اولی» برای آدم مناسب تر از تمامی احتمالات و نزدیک به آیه و مفهوم و مصداق خارجی آن است.

ص: ۳۶۰

فصل دوم :چیستی نور

اشاره

ص: ۳۶۱

چیستی نور

اشاره

برداشت و گستره ی فهم مفسـران از واژه «الکلمـات« چیستی و چگونگی آن متفـاوت بوده؛ به گونه ای که هر یـک با تکیه بر شواهد، قرائن و دلایل خاص خود مصداقی برای آن پیدا کرده اند.

بی گمان تأثیر گـذاری فضای فرهنگی، پیش فرض ها و دانش های مفسـر را در نحوه ی برداشت نمی توان نادیـده گرفت ولی فهم همگانی آنها بر پایه اصول، قواعد و قوانین کلی مشترک تفسیری عمومی فریقین استوار است.

هر چنـد نمی توان گفت مفسری در تحمیـل معنـای خـاص بر آیه پای نفشـرده است ولی بیشتر آنان در مصـداق «کلمات» هم اندیشـی کلی دارنـد. انـدکی نیز با آراء عمومی در یک مصداق می ستیزند یا با سـهل انگاری و عنادورزی از پذیرش حقیقت خارجی «کلمات»

می گریزنـد. بدین سان، مصداق کلمات در آیه سـی و هفت سوره بقره با وجود اختلاف برداشت مفسـران بیش از دو یا چهار گونه صورت وجه تفسیری دیگری برنمی تابد بر عکس آیه یکصدو بیست و چهارم سوره بقره که مصادیق گوناگونی را برای «کلمـات» مفسـران یـادآوری کرده انـد. بنـابراین در آیه نخست اجماع تفسـیری بیشتر داریم تا آیه دوم که با اختلاف تفسـیری روبرو هستیم.

ص: ۳۶۳

۱. بی اهمیتی نوع کلمه

برخی بی درنگ از چیستی کلمات عبور کرده انـد و تنها به هستی آن بسـنده نموده اند. از منظر این گروه، اصل بازگشت آدم از لغزش خود اهمیت دارد نه وسیله ی آن.

«کلماتی که آدم آنها را از خـدای پاک و بلند مرتبه دریافت، چه بسا «ربنا ظلمنا» باشد و چه بسا «اللّهم» باشد یا ... مهم اینسـت که خدای پاک و بلند مرتبه بی درنگ به آدم کلماتی را وحی کرد تا بدانها ابو البشر به خدا

نزدیک شود. اما این که آن کلمات، این آیه باشد یا کلمات دیگر تفاوتی ندارد.«(۱)

۲. نقد این برداشت

۲-۱. توجه مفسران به نوع کلمه:

اگر نوع وصـنف کلمـات اهمیت نـداشت چرا مفسـران در واکاوی ماهیت آن ژرف نگریسـته انـد و برداشت های گوناگون از فضای ذهن و اندیشه ی آنان تراویده است؟ همین توجه، اختلاف نظر وپای فشـردن آنها برای اثبات ادعای خویش را می توان دلیـل بر اهمیت نوع کلمـات دانست نه کم اهمیتی. گـذار و چشم پوشـی برخی از بزرگان اهل سـنت از تفسـیر این آیه را باید فراموشـی، کینه توزی، تعصب ورزی و یا تسـلیم شدن وی به آراء مفسـران شیعه دانست نه سهل انگاری یا بی اهمیتی. از قدیم گفته اند، سکوت موجب رضاست.

۱- تفسیر شعراوی/۱/۲۸۰.

۲-۲. تناسب مقدمه و ذی المقدمه:

اشاره

چنانچه بازگشت آدم را رخداد عقلی برشماریم، وسیله ی بازگشت باید متناسب با اصل تشریع عقلانی لحاظ و مقدمه قرار گیرد؛ زیرا نمی توان گفت میان مقدمه و ذی المقدمه هیچ گونه سنخیتی وجود ندارد. چنانچه توبه را دستور شرعی بدانیم در آن صورت وسیله ی بازگشت آن را نیز باید از متن شرع دریافت. اگر شارع وسیله ی مشخصی را برای بازگشت معین نسازد یا چند وسیله را ارائه دهد، به حکم عقل در استفاده از آنها جز در مواردی که ترجیح داشته باشند. مخیریم اما چنانچه مقدمه را تعیین خود شارع بنماید نه عقل می تواند جایگزینی برای آن بسازد و نه نقل معارض ضعیف و موهن. با استقراء تام گفتمان مفسران بزرگ، نوع کلمات در آیه مشخصاً بیان شده است چنانچه در پی می آید.

۱ -. اطلاق «کلمه» بر واژگان

اشاره

واژگان اعتباری محصول رأی بیشتر مفسران اهل سنت و برخی از شیعیان است که از تفسیر آیه، به ویژه چیستی کلمات، ارائه داده اند. پیشینیان و پسینیان این نظریه تأکید ورزیده اند که مراد از کلمات در آیه ی شریفه که آدم آن را ازپروردگارش بازگرفت، الفاظ و ترکیبات اعتباری دارای مفاهیم ذهنی خاص بود.

مشتری همیشگی و تغییر ناپذیر این دستامد فکری و تفسیر ظاهری، بیشتربرادران عزیز اهل سنت هستند. میان ما شیعیان نیز این نظریه طرفداران اندکی

دارد اما نه آن چنان استوار و دلگرم که پی چنین اندیشه ای سر از پا نشناسند وتغییری در معناداری فهم آن ایجاد نکنند و برای دلبستگی بدان تفسیرهای موجودو پذیرفته شده را هم نادیده بگیرند و از آن با هر وسیل های دفاع کنند.

۱. نص قرآنی

اشاره

پشتوانه ی این برداشت که مراد از «کلمات» الفاظ و مفاهیم ذهنی است نه کردار خاص یا اشیای خارجی نص صریح آیات است که هر کدام به دلیل، شواهد و قرائن خاصی نیازمند هستند اما اطلاق «کلمه» بر واژگان چیزی نیست که دلیل مستقل بطلبد؛ زیرا هر کلمه

را عُرف در همان ادراک نخست به واژگان ذهنی حمل می کنند نه مصداق خارجی.

مجاهد و قتاده در یکی از روایت هایی که از آن دو نقل شده گفته اند، مراد از کلمات سخن خدای بلند مرتبه است که فرمود {قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ} (اعراف /۲۳)((۱))

برخی این کلمات را مشهور دانسته اند و برخی به عنوان یک قول یادآوری کرده اند و عده ای هم آن را اتفاقی برشمرده اند.

الف) اشکال کلی

۱.اثرگذاری اندک

به قرینه مقابله صدر و ذیل آیه، تنها گفتار نمی تواند خاصیت این چنینی در بازگشت آدمی داشته باشد و تأثیر آنی بر جای گذارد. از ذیل آیه {فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه} بازگشت فوری آدم و پذیرش توبه ی او به

آستان پر بخشش پروردگار فهمیده می شود. این حلقه ی واسطه با تکرار الفاظ نمی تواند

۱- تفسیر خطیب شربینی / ۱/ ۶۰؛ زاد المسیر / ۱/ ۶۰؛ تفسیر طبری / ۱/ ۱۹۹؛ ایسرالتفاسیر / ۱/ ۱۴۵؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن/۴۱/۱/۱؛ تفسیر المراغی/ ۸۳/۱؛ تفسیر الکبیر/۹۹/۱/۱.

خاکیان را به افلاکیان برسانـد و ماده را به معنا پیوند زند. «فتاب علیه» تنها گفتن منهای عمل، ارزش قطعی ندارد تا آن را دلیل ما پـذیرش بـازگشت آدم بـدانیم. زیرا «فـا» یـا به معنی عطـف است یـا به معنی رابطه جـواب جمله بر جمله. در هر دو صورت پیوستگی جمله پسین را به جمله پیشین می رساند.

۲. سطحی نگری

از خود آیه و آیات پس از آن نوع «کلمات» با ویژگی های معین که گفتار تنها باشد هرگز به روشـنی و خود به خود به دست نمی آیـد تـا ما بـدان چنگ زنیم. تنها فهم عُرفی و مـدلول اولیه بی تأمل از ظاهر آیه را می توان همین احتمال برشـمرد و بس. دلیـل دیگر فراچنـگ مفسـر در تعبیر «کلمـات» به واژگـان گفتاری وجود نـدارد. این ظهور نیز با انبوه آیاتی که ما را به تـدبّر، تعقّل و تفکّر در ژرفنای آیات فرا می خواند و از سطحی نگری دور می دارد، تعارض دارد.

۳. مخالف روایات متضافر

بـا وجود روایـات متضـافر در ذیـل آیه و تعیین چیستی کلمـات، این ظهور اولیه خود به خود لغو می گردد و نص قوی روایات جای آن را می گیرد. نصوصـی که هر یک پرده از چیستی کلمات برداشـته انـد و حقیقت آن را برای ما بازگو نموده انـد. این روایات تکیه گاه تفسـیری بیشتر مفسـران به شمار می آید.تضافر روایات، مشکل سندی را بخوبی برطرف می کند هر چند که تمـام آنهـا ضـعیف، مجمول و مرسل هم نیسـتند؛ برخی صـحیحه، موثقه و معتبرالسـند هم میان آنها وجود دارد. بخشـی از این روایات در فصل نخست گنجانده شد، برخی دیگر به ترتیب یادآوری و تحلیل می شود.

ص: ۳۶۷

ب) اشکال جزئی

۱. نا سازگاری سیاقی

ایراد این برداشت این است که نوع کلمات یاد شده پس از این آیه یا پیش از آن در فضای ساختاری کل این داستان نیامده است. بیرون از فضای قصه ی بازگشت در جای دیگر باعنوان دیگر و مناسبت دیگر چیده شده است. متن نوشتاری داستان، صدر و ذیل و دیگر فضای کلی آن با اصول دین و متن فروع دینی و یا دیگر علوم قرآن تفاوت دارد. چه بسا غیر از قصه، احکام، اخلاق و عقاید می تواند تکه تکه در جاهای پراکنده بیاید اما در داستان قرآن یکدستی به خوبی در نظر گرفته شده است. اندك پرداختن به حواشی و گریز از مرکز به ساختار و زبان کلی قصه هم آسیب نمی رساند اما نه به اندازه ای که از فضای آن به کلی بیرون برود.

چنانچه نوع کلمات را خداوند مشخص می کرد و مصداق ریز ریز آن را خود باز می گفت باید متصل با همین آیه یا منفصل در چند آیات بعد در آغاز متن یا پایان قصه ی بازگشت زمینی آدم آنها را می گنجاند، در صورتی که بوی چنین تعیینی در تشخیص ویژه کلمات را نمی توان احساس کرد.

۲ – ۳. بیگانگی با جایگاه آدم

این ادعا، با مراحل آفرینش آدم و حوا سازگاری ندارد. آنچه مفسران از سوره ی اعراف نوع «کلمات» را برداشت کرده اند، با فضای این آیه نسبت به مراحل خلقت و استقرار یافتن آدم تناسب ندارد.

«قرار گرفتن این کلمات: ربنا ظلمنا انفسنا، پیش از سخن خداوند است که در سوره ی اعراف فرمود: {قلنا

اهبطو...} ولی چیده شدن {فتلقی آدم من ربه کلمات} پس از {قلنا اهبطوا} در سوره ی بقره با چینش سوره ی اعراف و برداشت یاد شده سازگاری ندارد».((۱)) بدین سان «بازگشت آدم به سوی خداوند چنانکه آیات سوره بقره بدان راهنمایی می کند، پس از فرود آمدن در زمین بوده است. ولی کلماتی را که آدم و همسرش بدان پشیمانی خود را آشکار کرد و بر زبان راند، در بهشت و پیش از فرود آمدن در زمین بوده است».((۲))

۳ – ۴. ترجیح بدون مرجح

اگر همین کلمات را برخی جز از کل ساختار {و علم الآدم الاسماء کلها} بدانند و ریز موضوع برآمد از موضوع کلی، باز هم پایه قوی تر و ملاک برتر گزینش نسبت به ریز موضوعات دیگر را ندارند؛ زیرا همان گونه که آدم هنگام یادگیری نام ها، این واژگان اختصاصی را یاد گرفت و به عنوان جزء از کل، از آنها با خبر شد، از تمامی اسماء اهلبیت علیهم السلام نیز در آن هنگام آگاهی یافت. اگر فراگیری ترتیبی هم مراد باشد، باید نخست نام های ائمه علیهم السلام را آدم فرا گرفته باشد؛ زیرا نام های آنان در صدر و آغاز تمامی نام ها قرار دارد؛ «و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد».

چگونه می توان گفت منظور قطعی آیه «کلمات گفتاری» است نه واژگان خارجی؟ أولی تعیّن دارد نه دومی؟

ص: ۳۶۹

۱– المیزان/ ۱/ ۱۳۵.

۲– المیزان/ ۱/ ۱۵۰.

۴ – ۵. سازگاری اسم با حقایق خارجی

افزون بر این، تعلیم مفهوم اسماء در لسان عُرف و ظهور آیات بیشتر با حقایق خارجی سازگاری دارد تا مفاهیم و الفاظ اعتباری. بنابراین اسماء بر نام های حقایق عینی بیشتر دلالت صریح دارد تا مفاهیم ذهنی یا واژگان اعتباری که ظهور آن را در برمی گیرد. تردیدی نیست که صریح همواره بر ظهور تقدم دارد چه رسد به تخییر یا تعارض که در این گونه موارد جایگاهی ندارند.

۲. نصوص روایی

دیگر واژگان اعتباری که مفسران در تعیین مصداق آیه بدان تکیه کرده اند همه بر پایه روایات استوار است نه برآمده از فهم عرفی متن. این واژگان در قالب های متنوع با معنای واحد بازگشت و پشیمانی آدم نزد خداوند در زمین، از طریق شیعه و سنی با سندهای گوناگون نقل شده است.

۱. لا اله الا أنت: محمد بن مسلم از ابو جعفر علیه السلام نقل کرد که فرمود: کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت و با آنها بازگشت و رهنمون شد این بود:

«سبحانک اللهم و بحمدک انّی عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفرلی إنّک أنت الغفو الرحیم. اللّهم إنه لا اله الا

أنت سبحانک و بحمدک رب انی عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفرلی إنّک خیرالفاخرین اللّهم إنه لا اله الا أنت سبحانک و بحمدک إنی عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفرلی إنک أنت الغفور الرحیم».((۱))

۱- تفسیر عیاشی/ ۱/ ۱۲۹؛ تفسیر تبیان/ ۱/ ۱۶۹؛ زادالمسیر/ ۱/ ۶۰؛ تفسیر الخازن/ ۱/ ۳۹؛ تفسیر الخطیب الشربینی/ ۱/ ۶۰؛ تفسیر کبیر/ ۳/ ۱۹؛ روح المعانی/ ۱/ ۲۳۸ .

بـا انـدک افزایش و کـاهش و پیش و پس کردن همین کلمات را مفسـران یکی دیگر از احتمالات آیه برشـمرده انـد و آنها را دلیل بازگشت آدم از خاک به افلاک دانسته اند.

۲. سبوح قدوس:

«حسن فرزنـد راشد می گوید: هرگاه از خواب برخواستی، کلماتی را که آدم از پروردگارش دریافت بازگو و آن کلمات این بود:

«سـبوح قدوس رب الملائکه والروح، سـبقت رحمتک غضـبک، لا اله الا أنت سـبحانک إنی ظلمت نفسـی فاغفرلی و ارحمنی إنک أنت التواب الرحیم الغفور».((۱))

سطر نخست این مناجات در روایت های پیش گنجانده نشده بود از این رو، به صورت جداگانه یادآوری شد. هر چند که ذیل این روایت با روایت های پیشین هماهنگی لفظی و معنوی دارند.

۳. گفتگو:

اشاره

روایت دیگری از طریق شـیعه و سـنی با تغییرات اندکی نقل شده است که افزون بر اصل مناجات آدم با پروردگار گره کار او را با خداوند باز می نماید. عیاشـی از طریق جابر از امام صادق علیه السلام آن را نقل می کند و تفسیر کبیر از طریق ابن عباس از پیامبر|، ما هر دو را با آمیختن دو طریق و با تکیه

به اصل رویداد یادآوری می کنیم:

«هنگامی که خداوند آدم را از بهشت به زمین انداخت، به او

۱- تفسیر عیاشی/ ۱/ ۱۳۰؛ بحارالانوار/ ۱۱/ ۱۸۶؛ و ۷۶/ ۱۹۵.

دستور داد با دست خود زمین را کشت کند و از حاصلش بخورد. پس از آنکه از بهشت و نعمت هایش محروم شده بود. آدم دویست سال از دوری بهشت می گریست و با خدا تضرع و زاری می کرد. پس از آن خداوند را سجده کرد سجده ای دراز بگونه ای که سرش را سه روز و سه شب از سجده برنداشت. آنگاه که سر از سجده برداشت به خدا عرض کرد: ای پروردگارم! آیا مرا با دستانت بدون واسطه نیافریدی؟ خداوند فرمود: آری آفریدم.

- آیا از روح خودت در من ندمیدی؟

- دمیدم.

- آیا مرا در بهشت خود جای ندادی؟

- این کار را کردم.

- آیا مهرورزی ات بر خشمگیری ات

پیشی نمی گیرد؟

- چرا پیشی می گیرد. آیا تو شکیبایی و سپاسگزاری کردی؟

- ای پروردگارم اگر توبه کنم و کار نیک انجام دهم مرا به بهشت بازمی گردانی؟

- آری باز می گردانم.

آنگاه آدم عرض کرد: «لا اله إلا أنت سبحانک إنی ظلمت نفسی فاغفرلی إنك أنت الغفور الرحیم.» از این رو، خداوند با این مناجاتی که وی انجام داد به او مهر ورزید و از او درگذشت. چون آدم توبه کرد خداوند نیز توبه پذیر مهربان است».((۱))

۱- تفسیر عیاشی/ ۱/ ۱۲۹؛ تفسیر کبیر/ ۳/ ۱۹؛ بحارالانوار/ ۱۱/ ۲۱۲.

الف) اشکال ویژه

۱. نقـد عمومی: بر فرض پـذیرش، رانـدن این کلمات بر زبان فیزیکی با شـهود نور درونی اهلبیت علیهم السـلام در جهان ماده هیـچ ناسازگاری ندارنـد. یکی کار زبان جسم و دیگری فعل قلب است. هر چند که اثرگذاری ناچیز واژگان ومفاهیم ذهنی از یـک سو، سـطحی نگری در تفسـیر این گونه روایـات از سوی دیگر و مخالفت با روایات متضافر گونه های انتقادی بود که بر این احتمال وارد شد.

۲. تقدم کتاب بر سنت:

اگر «ربنـا ظلمنـا» را کلمات هـدیه شـده به آدم نـدانیم، دیگر کلماتی که ابوالبشـر آنها را دریافت از آغاز تا پایان با تنوعی که دارنـد بر پـایه ی روایـات اسـتوار است نه آیـات قرآن. در این صورت ترجیحی میـان روایـاتی که کلمـات گفتاری را بر شـیء خارجی به آدم نسـبت می دهـد، وجود ندارد مگر با مرجحات منصوصه سـندی و دلالی یا غیر منصوصه ای که در این روایات به چشم نمی خورد و تعارضـی میـان آیه و روایت پیش نمی آیـد. در هر صورت «ربنـا ظلمنـا» چون نص کتـاب است بر دیگر واژگان روایی و مفاهیم ذهنی - هم از نظر نص کتاب و هم با تأئید انبوه سنت - تقدم می یابد.

۳. برتری حقایق خارجی:

آنگاه که تعارض از نص قرآن و سـنت بیرون رفت و میان روایات برگشت، در این صورت روایاتی که سخنان آدم را واژگان اعتباری می دانند توان برابری با روایاتی که کلمات را حقایق خارجی می شـمارند ندارند نه از نظر کمیت و نه از نظر کیفیت؛ زیرا روایات دسته دوم بالاتر از تضافر، تواتر معنوی دارند و با دلائل عقلی و شهودی سازگارند.

ص: ۳۷۳

۴. جمع مراتب وجودی آدم:

بیرون آمدن واژگان از لب های آدم، باز هم منافات و تضادی با شهود اعیان وجودی نور اهلبیت علیهم السلام با روح ابوالبشر پیش نمی آید، زیرا هنگام بازگشت از عالم خاک به سوی افلاک به تناسب نشأ وجودی این جهان نام ائمه علیهم السلام را بر زبان جاری کرد و پیش از آن در منظومه دیگر جهان خلقت بهشت برین، حقایق نورانیه چهارده نور مقدس را زیارت کرد و نور آنان اعماق جان او را روشن ساخت.

«پس اگر در روایات اهلبیت علیهم السلام آمده است که مراد از این کلمات، اسماء اصحاب کسا است، باید توجه شود که مقصود، این است که آدم علیه السلام انوار اهلبیت علیهم السلام و اشباح آنان را زیارت کرد و کلمات تلقی شده، همان آیات وجودی اهلبیت علیهم السلام بود؛ گرچه هنگام توبه و تکلم با خداوند به عنوان استغفار، اسم های مبارک آنان را بر زبان جاری کرده باشد«.((۱))

دو: اطلاق کلمه بر کردار

۱. حج گزاردن:

اشاره

برخی از مفسران «کلمات» را کردار معنادار آدم برداشت کرده اند و تفسیر صریح آیه را به همین معنای «فعلیت« حمل کرده و در کنار این احتمال، معنای واژگانی را پررنگ تر ترسیم نموده است.

گونه برداشت کرداری از کلمات و انجام اعمال ویژه نیز بر پایه ی روایات بنا شده است.

۱- تفسیر تسنیم/ ۳/ ۴۳۱.

«نخعی می گوید:

پیش ابن عباس آمدم و به او گفتم کلماتی را که آدم از پروردگارش گرفت چه بود؟ گفت: خداوند دانش مناسک حج را به آدم و حواء آموخت و آن دو با آن حج گزاردند و آن

همان کلماتی است که در موسم گفته می شود. هنگامی که آن دو مراسم را به پایان بردند، خداوند بلند مرتبه به آنها وحی کرد که من توبه شما را پذیرفتم...

عایشه می گوید: هنگامی که خداوند بلند مرتبه اراده کرد که بر آدم ببخشد او هفت مرتبه خانه را طواف کرده بود. کعبه آن روز تپه ای بلند سرخ گونه بود. هنگامی که دو رکعت نماز خواند، رو به بیت عرض نمود: خدایا تو نهان و آشکارم را می دانی پوزشم را بپذیر. نیازمندی ام را می دانی هر چه خوبی است به من بده آنچه در نفس من می گذرد می دانی پس مرا بیامرز. بار خدایا! ایمانی فرو رفته در قلبم و یقین راست را از تو می طلبم تا بدانم هر آنچه به من می رسد چیزی است که بر من نوشته ای و آنچه به من دادی خرسندم. از این رو، خداوند بلند مرتبه به آدم وحی کرد: ای آدم! در واقع گناهت را بخشیدم. هیچ یک از نسل تو به سوی من نمی آید و مرا با این دعا که تو خواندی نمی خواند جز اینکه گناهش را می آمرزم و گرفتاری و اندوهش را برطرف می سازم. فقر را از میان نگاه هایش برمی دارم و دنیا به او رو می آورد ولی او دنیا را نمی خواهد».(1)

۱- تفسیر کبیر/ ۳/ ۱۹.

الف) اشکال کرداری شمردن کلمه

۱. ناسازگاری با سیاق:

از خود آیه کردار مطلق یا عمل خاص نظیر حج و غیر آن به دست نمی آید. قرائن و شواهدی از صدر تا ذیل بر این مدعا نمی توان بیرون کشید. واژه «فتاب» در واقع نتیجه نوع کلمات دریافت شده است که پس از آن آدم را به خدا متصل می سازد. پس کردار می تواند نتیجه کلمات باشد نه خود کلمات. چه «فا» را به معنی ترتیب بگیریم یا تعقیب یا سببیت. هر سه عطف بعدی بر قبلی می شود. یا آن را رابط بدانیم که جواب جمله اسمیه باشد یا فعلیه و فعل چه ماضی خبری یا انشایی.

۲. عدم شهرت:

این روایت همانند دیگر روایت ها که ملاک تفسیر آیه قرار گرفته از نظر شهرت به روایات قبلی نمی رسد. بنابراین احتمال عمل خاص بودن کلمات، نسبت به احتمالات دیگر فرودستی دارد نه فرا دستی. چنانچه تعارضی میان این دسته از روایات و دسته ای که کلمات را شیء خارجی می داند پیش آید، شهرت بر غیر شهرت مقدم می شود.

۳. مخالفت با ظهور عرفی:

عمل ویژه یا عمومی با ظاهر آیه و فهم عرفی مفسران سازگاری ندارد. برداشت عرف از «کلمات» همان واژگان است که الفاظ و مفاهیم باشد نه انجام مناسک حج که انصراف از ظهور آیه به شمار می آید. حقیقتی که دوستان، به شدت از آن گریزان هستند و هیچ گاه از ظهور سطحی آیه هم دست برنمی دارند

ص: ۳۷۶

چه رسد به معنی عمقی آیات. چگونه اینجا از آن مشی همیشگی به کژ راهه رفته اند و راه دیگری پیموده اند؟! حمل کلمات بر شیء خارجی نه تنها با ظهور عرفی ناسازگار نیست که نص قرآنی و تواتر بر روایی تفسیر آن وجود دارد.

سه. اطلاق کلمه بر شیء خارجی

۱. تصریح آیات

اشاره

گاهی کلمات در آیات قرآن بر موجودات بیرونی - چه جاندار و زنده یا غیر نامی و جامد - اطلاق می شود. نه گفتار یا کردار خاص همان گونه که خداوند یکی از پیامبرانش را «کلمه» می خواند و او را مصداق یا عین کلمه به دیگران معرفی می کند. وقتی کلمه بر حضرت عیسی علیه السلام اطلاق شود به فحوای اولویت به پیامبر اعظم|، صد در صد اطلاق می شود.

۱. اطلاق کلمه بر شخص:

کتاب آسمانی با صراحتی که هیچ احتمال خلاف در آن راه ندارد، کلمه را بر موجودخارجی بکار می برد و از واژگان اعتباری فراتر می رود. چنانکه در سوره ی نساء آیه یکصد و هفتاد و یکم حضرت مسیح علیه السلام را کلمه خدا می نامد، {انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمه القاها إلی مریم}

اگر هیچ دلیلی دیگر بر موجود خارجی بودن کلمات نداشتیم، همین نص صریح قرآنی برای ما بس بود. «کلمه، آیه و حروف هرگاه بر موجودات خارجی صدق نمی کرد، خداوند بلند مرتبه هیچ گاه انسان را با حروف نام گذاری نمی کرد. همانگونه که «یس و طه« و مانند آن بر شخص پیامبر| ما اطلاق می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من نقطه زیر باء بسم الله هستم یکی دیگر از اطلاق کلمه بر موجود خارجی است».((1))

۲. نقد و پاسخ:

به دلالت مطابقی آیه نمی توان گفت، مراد از کلمات حقیقت وجودی پیامبر اعظم| است؛

زیرا «کلمات» بر شخص او حمل نشده همان گونه که در سوره نساء بر شخص حضرت عیسی علیه السلام کلمه اطلاق شده بود.

وقتی «کلمه» بر پیامبری چون حضرت عیسی علیه السلام اطلاق می شود به طریق اولی بر پیامبر| ما نیز اطلاق می شود. عیسی، موسی و تمام موجوداتی که اشعه ای از پرتو خورشید حقیقت محمدیه| هستند چگونه می توانند بر خود او برتری داشته باشند؟ بنابراین با مدلول فحوای آیه می توان مراد از «کلمات» را نور وجودی اهلبیت علیهم السلام برشمرد.

«... و إذأ اطلقت الکلمه علی عیسی علیه السلام، فلتطلق الکلمات علی الروح الاعظم والحبیب الأکرم صلی الله تعالی علیه و سلم؛ فما عیسی، بل و ما موسی، بل «وما، وما...» إلا بعض من ظهور أنواره و زهره من ریاض

أنواره».((2))

وقتی «کلمه» بر موجود ضعیف تر به کار برود بی تردید به کار بردنش بر

۱- تفسیر المحیط الاعظم/ ۱/ ۲۱۴.

۲- روح المعانی/ ۱/ ۲۳۸.

موجود قوی اگر قبحی نداشته باشد هرگز منعی نخواهد داشت. سعه وجودی محمد| که نخستین آفریده پروردگار و مجرای فیض الهی بر تمام موجودات است، هیچ گاه با وجود عیسی علیه السلام قابل مقایسه نیست. مثل آن دو خورشید و اشعه های خورشید را می مانند. پیامبر| علت است و عیسی علیه السلام معلول. او فیض است و این بر آمده از فیض، او اول و آخر و ظاهر و باطن است و این تنها بخش کوچکی از ظهور آن حقیقت.

۳. بی شماری حقایق عینی:

افزون بر اطلاق «کلمه» بر شیء بیرونی و شخص حضرت عیسی آن کلمات که قابل شمارش هم نیستند و تنها بر موجودات خارجی صدق می کند واژگان اعتباری کتاب نیست؛ زیرا تمامی کلمات قرآن قابلیت شمارش را دارند.

آنچه دست علم هنوز هم بدان نرسیده کلمات آفاقی است که بشر از بر شمردن اعداد زمینی و محصورش ناتوان است چه رسد به رقم نجومی آسمانی نامتناهی اش که هرگز بدان دست نمی یابد: {قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّكَلِمَاتِ رَبِّى لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّى وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً} (کهف/ ۱۰۹)

«هر فردی چنانچه کمترین درنگی در معنی آیه بنماید به خوبی می فهمد که این اشاره به واژگان قرآنی ندارد و عبارت های تورات و انجیل و زبور و صحف و دیگر کتاب های آسمانی را هرگز در برنمی گیرد؛ زیرا تمامی واژگان این کتاب ها و مانند آن قابل شمارش و دست یافتنی است. از این رو، جز کلمات آفاقیه که نام موجودات خارجی

و ممکنات است، احتمال دیگری باقی نمی ماند. موجودات خارجی

قابل شمارش و پایان یافتنی نیست. این ظهور برداشت بسیار روشن بدیهی وغیر پنهان شدن است».((۱))

۲. روایت متواتر

اشاره

پس از نص کتاب که بر حقیقت خارجی کلمه دلالت صریح و آشکاری داشت. روایات بی شمار و متواتر بود که از یک سو، بر عینیت خارجی کلمات دلالت دارند و از سوی دیگر، بر شخص پیامبر| نیز دلالت مطابقی دارند همان گونه که مفاهیم آنها ما را بر دیگر اعیان مقدسه رهنمون می شود.

این روایات اصناف گوناگونی دارند که می توان آنها را به چند دسته مستقل مدلولی زیر تقسیم کرد:

الف) روایات متضافر و متواتر معنوی که شخص پیام آور خدا را مصداق بیرونی کلمات می دانند و بر این مفهوم خارجی انحصاری، دلالت مطابقی دارند نه تضمنی یا التزامی.

ب) روایات متضافر که افزون بر نور وجودی پیامبر اعظم| اعیان مقدسه خمسه طیبه را نیز مصداقی دیگر برای کلمات به دلالت مطابقی برشمرده اند.

ج) روایات متضافر دیگر که چهارده نور مقدس و

ص: ۳۸۰

۱- تفسیر المحیط الاعظم/ ۱/ ۲۲۵ .

اهلبیت علیهم السلام را مصادیق کلمات بازگرفته آدم از پروردگارش دانسته اند.

۱. اطلاق کلمه بر پیامبر اعظم |

اشاره

مـدلول این دسـته از روایات این است که تنها حقیقت محمد | آن شـیء عینی بود که آدم دریافت و این نور تا ژرفنای جان او نفوذ نمود. چنین طیف روایات را شیعه و سنی به طرق گوناگون در ذیل آیه و جاهای دیگر نقل کرده اند:

۱. «و قیل: رأی مکتوباً علی ساق العرش، محمد رسول الله فتشفع به».((۱))

۲. «عن محمد بن عیسی بن عبدالله العلوی، عن أبیه، عن جده، عن علی علیه السلام، قال: الکلمات التی تلقاها آدم من ربه؛ قال: یا رب أسألک بحق محمد لما تبت علی. قال: و ما علمک بمحمد؟ قال: رأیته فی سرادقک الأعظم مکتوباً و أنا فی الجنه» ((۲))

یادآوری این دو نص نورانی تنها از باب نمونه است نه انحصار در ملاک و مستند که نوع این دسته از روایات بی شمارند.

در این دسته از مدلول روایات چند احتمال زیر وجود دارد:

۱. مراد از پیـامبر | نـام آن حضـرت در عرش باشـد نه خود او. در این صورت با ظهور اولیه روایات این احتمال سازگاری دارد ولی با دسته های روایات خلقت نوریه ی پیامبر | سازگاری ندارد. اگر به ظهور اولیه این دسته از

۱- روح المعانی/ ۱/ ۲۳۸.

۲- تفسیر عیاشی/ ۱/ ۱۳۰؛ بحارالانوار/ ۱۱/ ۱۸۷.

روایات بسنده کنیم و مراد روایات را نام پیامبر| به بهشت بدانیم سه احتمال دیگر مسمای این اسم های مکتوب در عرش یا بهشت، فراروی اندیشه محقق قرار می گیرد.

۱–۱. مسما بعد از اسم:

وجود فیزیکی او متأخر از اسم است که رسول خدا| در نشأ ناسوت در آن قالب تجلی کرد و ظهور یافت. اگر چه اسمش را مقدم از وجودش در بهشت نگاشته اند. به هر حال نام او قبل از وجودش نیز راه گشای مشکل آدم گردیده است.

۲–۱. همزمانی اسم و مسما:

هم نام محمد| در عرش و بهشت نوشته شده باشد و هم وجودش در آن دو نشأ تجلی یافته باشد. گویا اسم بدون مسما و مسمای بدون اسم در آن منظومه های وجودی نبوده است. چه در نشأهای نوری و مادی وجودش باشد یا نباشد اما در این نشأ اسم و مسما با یکدیگر باشند.

۳–۱. مسما پیش از اسم:

در این احتمال وجود نوری او را قبل از نام مکتوبش در عرش و بهشت قایل باشیم ولی وجود وی در این دو منظومه باشد. یا نباشدزیاد اهمیتی ندارد. اصل تقدم حقیقت خارجی اش بر سهم است.

۴–۱. همیشگی بودن اسم و مسما:

صحیح ترین احتمال این است که وجود او نخستین آفریده و نام او هم زمان با وجودش گزارده شده است. همان گونه که وجودش آخرین وجود و نامش آخرین نام است. یعنی در تمام مراحل هستی نور او و نام او جریان دارد. جایی

نیست که پیامبر| و نامش در آن منظومه نباشد هر جا وجود صدق کند حقیقت او آشکارتر صدق می کند.

۲. نام او مراد نباشد بلکه مراد حقیقت عینی نوری پیامبر| در بهشت باشد.

این احتمال با ظهور نخستین آیه سازگاری ندارد ولی با مدلول کلی و جزئی روایات متواتر خلقت نوریه ی محمد| کاملاً هماهنگی دارد. برداشت دیگر فهم پایین مخاطب است؛ زیرا ائمه علیهم السلام بنا به فهم عادی و عرفی سائل که در روایت دوم آمده پاسخ گفته نه بر حقیقت وجودی شخص پیامبر|. چون شنونده استعداد پذیرش وجود نوری پیامبر| را

نداشته تنها نام او را بر زبان رانده که در واقع این اسم حکایت گر مسمای حقیقی پیامبر| است. منتهی مراد متکلم چیزی بوده و فهم مخاطب چیزی دیگر. گوینده از راه نشانه یک حقیقت که نام او باشد به اصل وجودی او مخاطب را به درنگ واداشته است.

۲. خمسه طیبه

۱. عن عبدالرحمن بن کثیر عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن الله تبارک و تعالی عرض علی آدم فی المیثاق ذریته، فمر به النبی| و هو متکی علی علی علیه السلام و فاطمه صلوات الله علیها تتلوهما، والحسن والحسین I یتلوان فاطمه فقال الله: یا آدم، إیاک أن تنظر إلیهم بحسدٍ، اهبط من جواری. فلما أسکنه الله الجنه مثل له النبی و علی و فاطمه والحسن والحسین صلوات الله علیهم. فنظر إلیهم بحسدٍ ، ثم عرضت علیه الولایه فأنکرها، فرمته الجنه بأوراقها. فلما تاب إلی

ص: ۳۸۳

الله من حسده و أقر بالولایته و دعا بحق الخمسته: محمد و علی و فاطمه والحسن والحسین صلوات الله علیهم؛ غفرالله له. و ذلک قوله: {فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ}بقره/ ۳۷.((۱))

۲. «عن ابن عباس قال: سألت النبی| عن الکلمات التی تلقی(ها) آدم من ربه فتاب علیه. قال سأله بحق محمد| و علی و فاطمه والحسن والحسین علیهم السلام . إلا تبت علیه فتاب علیه».((۲))

روایت نخست دلالت صریح بر وجود خارجی و تأثیرگذار خمسه پاک دارد و تنها به نگاشته بودن نام پیامبر بسنده نکرده است. ازاین رو به دلالت مطابقی و ظهور آشکار روایت می توان استدلال کرد که آدم مستقیم و رو در رو با نور وجودی پیامبر| برخود کرده است نه با نام او در بهشت. روایت دوم به دلالت التزامی یا تضمنی بر تابش نور اهلبیت علیهم السلام بر وجود آدم، دلالت دارد.

۳. اهلبیت(ع)

«یلمی در مسند فردوس از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود:

از پیامبر خدا| معنی این سخن خدا را پرسیدم: {فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه} سپس او فرمود: خداوند آدم را فرود آورد... او یکصد سال بر گناهش گریست تا آنگاه که جبرئیل را به سوی او برانگیخت و به او فرمود: ای آدم! آیا من تو را با دستان خود نیافریدم؟ و در وجود تو از روح خود ندمیدم؟ آیا فرشتگان من بر تو سجده نکردند؟ آیا از بندگانم حواء را به همسریت برنگزیدم؟

۱- تفسیر عیاشی/ ۱/ ۱۳۰؛ بحارالانوار/ ۱۱/ ۱۸۷.

۲- درالمنثور/ ۱/ ۱۴۷.

آدم عرض کرد: آری! خداونـد فرمود: پس این اندوه و گریه برای چیست؟ آدم عرض کرد: چگونه اندوهگین نباشم در حالی که مرا از بهشت راندی و نمی دانم دیگر بار به آن

برمی گردم یا نه؟ هان! در واقع مرا از نزد مهر گسترت بیرون رانـدی. این مهم مرا از گریسـتن باز نمی دارد. خداوند فرمود: بر توست که این کلمات را دریابی؛ زیرا خداونـد بازگشت تو را می پـذیرد و گناهانت را می آمرزت. بـدین سان بگو: «الهم أنی اسألك بحق محمد و آل محمد. سبحانک لا اله الا أنت عملتُ سوءاً و ظلمت نفسی فاغفرلی إنک أنت الغفور الرحیم».((۱))

۴. همگونی و ناهمگونی دو آیه

اشاره

یکی دیگر از پشـتوانه هـای علمی- تفسـیری حقیقت نوریه اهلبیت علیهم السـلام در وجود نیاکان از آدم تا عبـدالمطلب آیه ی یکصـد و بیست و چهـارم سوره بقره است: {وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِمـاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قـالَ إِنّی جاعِلُـکَ لِلنّـاسِ إِمامًـا قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ}

در ماهیت کلمات این آیه میان مفسـران توافق کمتری نسـبت به آیه سی و هفت همین سوره وجود دارد. با یک نگاه کلان در آغـازدو گونه دیـدگاه مرزبنـدی شـده را می توان از آیه برداشت کرد و سـپس هر یک را به منظرگاه های درونی کوچک تر عنوان داد.

الف) این همانی کلمات دو آیه:

برخی از مفسـران بر این باورنـد که مراد از کلمـات ریخته شـده از خداونـد به حضـرت ابراهیم پیامبر علیه السـلام در واقع عین همان کلماتی است که به پیامبر دیگر خدا

۱- الدرالمنشور/ ۱/ ۱۴۷.

حضرت آدم علیه السلام داده شد. هرگز میان آن دو تغایر، دوگانگی و یا چندگانگی وجود ندارد.

ب) این نه آنی کلمات:

اشاره

غالب مفسران اهل سنت و اندکی از مفسران شیعه مدلول این دو آیه را از یکدیگر بیگانه می دانند نه یگدانه. از این منظر کلماتی که آدم علیه السلام را از تنگنا و تاریکی زندگی به روشنایی بیرون کشید، غیر از جنس کلماتی بود که ابراهیم علیه السلام بدان آزموده شد و او را از شر طاغوت زمان رهاند.

بر پایه ی بند «الف» نیاز دوباره به اثبات نوع کلماتی که از بالاً به پایین برای ابراهیم علیه السلام ریخت وجود ندارد؛ زیرا این کلمات خود همان کلماتی است که آدم را از خاک

دوباره به افلاک رساند. بر اساس بند «ب» چنانچه نوع کلمات و مصادیق دو آیه را با یکدیگر یکسان ندانیم و رابطه این نه آنی میان آنها برقرار سازیم، در آن صورت نیز نوع کلمات هر چه باشند آسیبی نه از جنبه اثباتی و نه از جنبه ثبوتی؛ به باور پیشین ما نسبت به چیستی کلمات نمی زند. زیرا وقتی هر یک از مصادیق آیه شخصیت حقیقی مستقل و نشأ وجودی جداگانه ای دارند نه آدم و ابراهیم یکسان و نه کلمات آنها هم سان و هم سنخ هستند.

بنابراین اثبات چیزی برای یکی هرگز ثبوت همان چیز یا چیز دیگر را برای آن یکی به ارمغان نمی آورد. همان گونه که نفی یک ویژگی از یکی هرگز دیگری را نفی نمی کند؛ اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند.

اول: دلائل همسانی

۱. ذوق عرفانی

اشاره

این حقیقت از ژرفنای جان می تراود که چندگانگی و کثرت سزاوار عالم

ص: ۳۸۶

قدسی و منظومه ی نوری نیست. همانگونه که این همانی و یگانگی لایق عالم مادی نیست. این مهم چه از جایگاه مبدأ نورافشان در نظر گرفته شود یا از میدان نور پذیر در هر صورت بیشتر سنخیت با وحدت دارند تا چندگانگی. همانگونه که اصل نور برآمده نیز وحدت را از مبدأ صدور تا مقصد ورود حفظ کرده و در تمام مراتب نورانیت موجود است.

۱-۱. وحدت نورپرداز:

یگانه نورافشان همیشگی تنها نور واحد می افشاند؛ زیرا اقتضا و ماهیت ذات این کانون نوری همان یکتایی و بی همتایی اوست به گونه ای که همواره از منبع نورانیت یکتایی جز نور واحد برنمی تابد. چنانچه نور دیگری غیر از یک نور از این منبع بتابد خلاف فرض وحدت منبع نورافشان واحد می شود و این با نوریت محض نورپرداز سازگاری ندارد.

۲-۱. وحدت نور پذیر:

حضرت آدم، نوح، ابراهیم و دیگر پیامبران الهی این نور را نه با چشم دید که با جان چشید نه با دید سر نگریست که از ژرفنای جان بدان دست یازید. بنابراین چندگانگی جایگاه گیرنده تصور ناپذیر است همانگونه که تعدد فرستنده ممکن نبود.

از دیگر سو، مقام رسالت و منصب خلافت نیز حقیقت واحد و تفکیک ناپذیرند چه در وجود ابراهیم باشد یا موسی یا عیسی. بی تردید تعدد ابزارها و مجاری نورپذیری را نمی توان در کنار مرکز نورپذیر همسان دید و از آن گونه های پراکنده و رنگارنگ نوری را نمایاند؛ زیرا آنها مقدمات و کانال های عبوری نوری هستند نه حقیقت نوری واحد.

ص: ۳۸۷

۳–۱. وحدت نور:

آنچه از کانون بی مانند و یکتای نور گستر بیرون آمده جز نور واحد، حقیقت یگانه و چند گانه ی دیگری نیست. این حقیقت یگانه، همان وحدت نوری وجودی اهل بیت علیهم السلام است که در زبان روایات به «کلهم نور واحد» تعبیر شده است. هر چند این وحدت حقیقیه ی نوری مراحل آغازین و انتهایی دارند و پایان شدید و ضعیف اما هر گز چندگانگی بیرون از آنها را نمی توان تصور کرد. چیزی که در زیارت جامعه «طابت و طهرت بعضها من بعض» آمده است که اشاره به مراحل وجودی و کیفیت ظهوری و نشأ وجودی ائمه علیهم السلام می پردازد.

۲. نقل متضافر

اشاره

برداشت این همانی نوع کلمات دو آیه افزون با سازگاری عقل و شهود عرفانی دلیل متقن نقلی نیز در پشت سر خود دارد. در این مستند جعفربن محمد علیه السلام با صراحت میان کلمات دو آیه رابطه یگانگی را بیان می کند و این تفسیر واحد را برای مصادیق واحد آن دو به ارث می گزارد:

۱–۲. عینیت کلمات آدم و ابراهیم

شیخ ابو جعفر بن بابویه «ره» در کتاب «النبوه» به سند مرفوع خود از مفضل بن عمر نقل کرد که وی گفت:

از امام صادق علیه السلام معنی گفتار خدای فراتر از توصیف را پرسیدم: {و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات ...} که (مراد و مصداق) این کلمات چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این کلمات، همان کلماتی است که آدم علیه السلام آنها را از پرودگارش دریافت سپس با آن به سوی او بازگشت و آن کلمات این است که آدم عرض کرد: «یا

رب اسألك بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین الا تبت علی» سپس خداوند نیز توبه او را پذیرفت؛ زیرااو بسیار توبه پذیر و مهربان است.»((۱))

۲-۲. توبه پذیری آن دو

اشاره

روایت دیگری که کلمات را در هر دو آیه یاد شده وجود خارجی اشباح مقدسه ی اهل بیت علیهم السلام می داند.

از عبدالله فرزند ابی اوفی است که او از رسول خدا| نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«هنگامی که خداوند ابراهیم خلیل را آفرید پرده از بینایی درونی اش برگرفت. رو به سمت و سوی عرش نگریست و در آن جا نوری را دید و عرض کرد:

خدای من! سالار من! این نور چیست؟

خداوند فرمود: ابراهیم! این محمد برگزیده من است.

دیگر بار ابراهیم عرض کرد: خدای من! سالار من! هان به سمت دیگر عرش نوری دیگری را می بینم؟!

- ای ابراهیم! این علی یاور دین من است.

- خدای من! سرور من! بی تردید من به گوشه های آن دو نور، نور سومی پس از آن دو می بینم؟!

- ابراهیم! این فاطمه است که پس از پدر و شوهر می درخشد و دوستانش بریده از آتش هستند.

۱- مجمع البیان / ۱/ ۳۷۸؛ تفسیر الصافی / ۱/ ۱۶۹؛ البرهان/ ۱ / ۳۱۸؛ الخصال / ۱ / ۳۰۵.

- خدای من! سالار من! دو نور دیگر در امتداد آن سه نور نیز مشاهد می کنم!

- ابراهیم! آن دو حسن و حسین هستند که پس از نور پدر و مادر و جد خود نور می افشاند.

- خدای من! سرور من! در واقع من نورهای نهگانه ی دیگری را گرد این انوار پنج گانه می بینم!

- ابراهیم! آنها پیشوایان معصوم از فرزندان خمسه طیبه هستند.

- خدایم! سرورم! با چه نام هایی

آنان شناخته می شوند؟!

- ای ابراهیم! نخستین آنان علی بن الحسین است و پس او آن محمد فرزند علی و جعفر فرزند محمد و موسی فرزند جعفر و علی فرزند موسی و محمد فرزند علی و علی فرزند محمد و حسن فرزند علی و محمد فرزند حسن القائم المهدی هستند.

- خدای خوبم! سالارم! گرداگرد آنان حلقه ای از نور می بینم که شمارگان آن را جز تو کسی نمی داند؟

- یا ابراهیم! آنها شیعیان و پیروان آنها هستند.

- خدایم! سرورم! با چه ویژگی هایی شیعیان آنها و دوستان اهل بیت علیهم السلام شناخته می شوند؟

- ابراهیم! به گزاردن نمازهای پنجا و یک رکعتی، آشکار خواندن بسم الله الرحمن الرحیم، قنوت گزاردن پیش از رکوع رفتن، دو سجده شکر کردن و انگشتر به دست راست نمودن.

- خدای من! مرا از شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام قرار بده.

- بی تردید تو را از شیعیان ائمه علیهم السلام قرار دادم. بنابراین خداوند این آیه را در شأن ابراهیم فرود آورد: {وَ إِنَّ مِنْ شيعَتِهِ لَإِبْراهيمَ * إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَليمٍ}. (صافات/۸۳) راست گفت خدای بلند مرتبه و فرستاده اش.

مفضل بن عمر می گوید:

در واقع هنگامی که ابراهیم نزدیک مردنش شد و مرگ را نزدیک به خود دید این خبر را گفت و به سجده افتاد و در همان جا، روح بدنش از خاک به افلاک پر گشود.»((۱))

مصادیق آیه

۱. امام عصر (ع)

یکی از مصادیق کلماتی که ابراهیم را خداوند بدان آزمود؛ پیشوایان پاک شیعه را به ویژه آخرین نورپرداز نورگستر مهدی موعود(عج) است. این مدلول از

۱- الفضائل / ۴۵۹؛ البرهان / ۴ / ۲۰؛ تأويل الآيات / ۴۸۵؛ مستدرک وسائل /۴ /۱۸۷؛ العوالم/۳ /۷۵ .

نص روایات اهلبیت علیهم السلام و از معنی دقیق و ژرف آیه نیز بیشتر حاصل می شود نه با نگاه سطحی و ظهور اولیه چنانکه ادامه روایت و ذیل آن به همین حقیقت اشاره دارد.

راوی می گوید: آنگاه به حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله! پس معنی ذیل آیه گفتار خداوند چیست؟ امام علیه السلام فرمود: {فَأَتَمَّهُنَّ} یعنی آن پنج تا را با قائم(عج) و دوازده امام که نُه تای آن از فرزندان حسین علیه السلام است؛ تمام کرد.» ((۱))

برخی روایت های دیگر با اندکی افزایش و کاهش صدر و ذیل، مضمون همین خبر را بیشتر تأیید می کند که مراد از مصادیق کلمات اهلبیت علیهم السلام به ویژه امام عصر(عج) باشند:

«عن مفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: سألته عن قول الله تعالی: {وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ} ما هذه الکلمات؟

قال هی الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه و هو أنه قال: «یا رب أسألک بحق محمد | و علی علیه السلام و فاطمه÷ والحسن والحسن٬ الا تبت علی فتاب علیه إنه هو التواب الرحیم. و... أتمهن بمحمد و علی والأئمه من ولد علی علیهم السلام . قال و قال ابراهیم: یا رب فعجل بمحمد و علی ما وعدتنی فیهما و عجل بنصرک لهما».((۲))

۱- مجمع البیان/ ۱/ ۳۷۸؛ تفسیر الصافی/ ۱/ ۱۶۹؛ البرهان/ ۱/ ۳۱۸؛الخصال/ ۱/ ۳۰۵ .

۲- تفسیر عیاشی/ ۱/ ۱۵۳؛ نورالثقلین/ ۱/ ۱۴۹؛ تفسیر الصافی/ ۱/ ۱۶۹.

۲. پیشوایان معصوم ^

به دیگر احتمال مصداق کلمات افزون برنور وجودی پیشین، تجلی فیزیکی و تحقق منصب امامت پیشوایان شیعه در روی زمین است. ابراهیم، حقیقت نوری وجودی اهلبیت علیهم السلام را در نشأ وجودی خود دریافت اما هنوز به امامت آنان در عالم ماده باور نداشت و شاید تصور می کرد وجود ائمه علیهم السلام منحصر در عالم ملکوت است و در جهان ناسوت تجلی ندارند.

بدین سان، خداوند به ابراهیم مژده می دهد که افزون بر امامت معنوی ائمه علیهم السلام در عالم معنا آنان در عالم ماده نیز امامت خواهند کرد و این مراتب و مراحل به کمال و تمام خواهد رسید. نور وجودی اهلبیت علیهم السلام تا رسیدن به آن مرحله در منصب امامت از نسل وی پشت به پشت منتقل خواهد شد تا در عالم ماده تجلی کنند.

«صفوان جمال گفت: ما در مکه بودیم. گفتگو در چیستی سخن خداوند منزه و بلند مرتبه به میان آمد: {وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ} امام معصوم فرمود: خداوند آنها را با محمد و علی و پیشوایان از فرزندان علی، که درود خداوند برآنان باد، تمام و کامل کرد. همان گونه که در دیگر سخن خداوند هست که «دودمان و تیره ی برخی را از برخی برمی گزیند و خداوند شنوا و داناست. بقره/ ۱۲۴» آنگاه معصوم فرمود: {إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ} بقره/ ۱۲۴. ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار! آیا از نسل من هم ستمگر پدید می آید؟ خداوند فرمود: آری! فلان و فلان و فلان و هر کس

که آنها را پیروی کند. آنگاه ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار! پس آن امامت را برای محمد و علی که به من آنها را مژدگانی داده ای، قرار بده و پیروزی ات را برای آن دو شتاب بخش».((۱))

۳. اتحاد مطلقه امام و امامت

با این احتمال برداشت دوگانه میان مدلول دو آیه جای خود را به یک مدلول واحد می دهدو سازگار با دیگر روایات می شود؛ زیرا امامت آنان با پیشوایی خودشان مطلق معنی می دهد نه مقید به عالم ماده و تجلی فیزیکی تنهای ائمه علیهم السلام . آنگاه هم امامت اهلبیت علیهم السلام لا بشرط تفسیر خواهد شد و هم وجود خود آنها لابشرط تفسیر می گردد. نه بشرط شیء یا بشرط لا.

از دیگر سو، میان منصب امامت و ذات خارجی و اعیان مقدسه آنان این همانی خواهد بود نه این نه آنی. تنها با این برداشت وجهه تفسیری برخی از علمای شیعه از آیه را می توان توجیه کرد و در غیر آن صورت رابطه این نه آنی میان دو آیه خود به خود برقرار خواهد شد:

«روایت بر این پایه استوار است که مراد از «کلمه» امامت باشد همان گونه که در سخن خدای بلند مرتبه آمده است: {فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ} در این صورت معنی آیه ی {وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ} امامت خودش و امامت اسحاق و نسل او را بیان می کند.

۱- تفسیر عیاشی/ ۱/ ۱۵۳.

واژه ی «اتمهن» امامت محمد| و پیشوایان پاک از خاندان او را که همگی زاده ی اسماعیل اند؛ می رساند».((۱))

دوم: دلیل ناهمگونی

۱. روایت

افزون بر نص صریح آیات که کلمات را واژگان اعتباری یا اوامر و نواهی شرعی می دانند، روایت هایی نیز وجود دارد که مراد از کلمات را واژگان اعتباری برمی شمارند. همانگونه که ذیل آیه ی پیشین برخی از آنها یادآوری شد و برخی به دلیل روش پژوهش، کوتاه نقل نشد. این روایت ها دلالت صریح دارند که مراد از «کلمات» تنها مفاهیم ذهنی است نه حقایق خارجی.

«اگر مقصود از کلمات، الفاظ و مفاهیم ذهنی آنها نیست و روایت فوق به انوار و اشباح وجود خارجی توجیه می شود پس روایتی که...

کلمات را به «لا اله أنت...» تطبیق داده است، چگونه توجیه می شود؟ آیا این روایت قرینه ای نمی شود که مراد از کلمات، همان الفاظ و مفاهیم ذهنی آنهاست؟

پاسخ:

اولاً: باید احراز شود که نشأای که کلمات یاد شده در آیه ی محل بحث به آدم القأ شد، منطقه دنیا و زمین بود تا از آنها الفاظ و مفاهیم ذهنی اراده شود یا منطقه بهشت بود که برتر از قلمرو اعتبار عبری و عربی و فارسی است؟ و تا احراز

۱- المیزان/ ۱/ ۲۸۲.

نشـده است که منطقه ی محـاوره، همـان قلمرو زمین و نشأ اعتبار الفاظ و مفاهیم ذهنی بوده است نمی توان کلمات، ماخوذ در آیه را بر این معنا حمل کرد.

ثانیـاً:. منظور از کلماتی که حضـرت ابراهیم علیه السـلام به آنها آزموده شـده است، همان کلماتی است که حضـرت آدم علیه السلام آنها

را تلقی کرد... روشن است که کلمـات مورد آزمون حضـرت ابراهیم از سـنخ حقـایق خـارجی بوده نه از سـنخ الفاظ و مفاهیم ذهنی.

ثالثـاً: چون «کلمـات» به معنـای حقـایق عینی در عـالم اعتبـار ظهور خـاص خود را دارد همه ی آنچه درباره ی الفاظ و مفاهیم ذهنی آنها وارد شده است به ابن دلیل که مرحله ی نازل همان حقایق عینی است، درست است«.((۱))

۲. مصادیق

۱-۲. اوامر و نواهی

گاهی «کلمات» به اوامر و نواهی شـرعی اطلاق می شود که مراد از آن آموزه های همیشگی دینی بایدها و نبایدهایی است که باید فرد مکلف بدان پایبندی عملی نشان دهد و در زندگی روزمره آنها را به کار برد.

«از کلمه گاهی شـریعت می توان فهمیـدماننـد سـخن خداونـد بلنـد مرتبه که فرمود: «و تمت کلمه ربک صـدقاً و عـدله» یعنی کلمات شرعیه که مراد از آن یا خبر دادن صادق است و

۱- تسنیم/ ۳/ ۴۳۲.

یا درخواست دادگری چه در قالب اوامر و نواهی الزامی باشد...((۱)) تکالیفی که آنها را ابراهیم انجام داد و تمام کرد».((۲))

افزون بر اینکه «مراد از مضمون کلمات اوامر و نواهی باشند؛ مناسک حج، خصال ایمان، ستارگان خورشید و ماه است که حضرت ابراهیم بدان ها استدلال کرد. تفسیر کلمات به خصلت های فطری از ابن عباس ترجمان قرآن نیز روایت شده است». ((۳))

۱-۱. نقد مصداق اوامر و نواهی

چنانچه «کلمات» در این آیه به موجودات خارجی ماه و ستاره و خورشید اطلاق شود همان گونه که صاحب المنار بدان اشاره کرد به طریق اولی به محمد بن عبدالله علیه السلام به دلیل فحوای کلمات اطلاق می شود.

پیش از این یادآوری شده و پس از این روشن می شود که آن حضرت نخستین آفریده پروردگار و دیگر موجودات برآمده از نور اوست. اگر مراد از «کلمات» اوامر و نواهی باشد، نه دلیل اثباتی موضوع می شود و نه دلیل نفی آن؛ زیرا این احتمالات ذیل آیه ی {فتلقی آدم من ربه کلمات} داده نشده تا برای هر یک از اثبات و نفی نقدی ارائه شود. بنابراین احتمالات یاد شده بیگانه از بحث،

۱- تفسیر ابن کثیر/ ۱/ ۲۸۸.

۲- فی ضلال القرآن/ ۱/ ۱۵۲.

۳- المنار/ ۱/ ۴۵۵.

طرح شده است که پذیرش و نفی آن به اصل حقیقت نوریه ی پیامبر| در این مرتبه آسیبی نمی رساند.

۳. واژگان معجزنما

اشاره

یکی از مصادیق «کلمات» سخنان تکوینی و معجزنمای الهی است که ادای آن را فهم عرفی و عقل سطحی در ظاهر محال می داند و چه بسا تا خود این گونه معجزه ها را به گوش دل نشنود و با چشم جان نبیند از دیگران نمی پذیرد. مانند سخن گفتن حضرت عیسی بن مریم در نوزادی یا گویش های فراوان ائمه علیهم السلام در کودکی و قرآن خواندن سر بریده سید الشهدا امام حسین علیه السلام در کوفه و شام.

آری! «گاهی از کلمات نمایاندن قدرت الهی فهمیده می شود مانند سخن خداوند بلند مرتبه در مورد (نوزاد) مریم÷ که فرمود:

{وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ}((۱))

۳-۱. رد و مؤید

تعبیر مفسران از کلمات به معجزه و یا حقایق تکوینی از یک سو نقدی است بر افرادی که تنها «کلمات» را به واژگان

اعتباری منحصر می کنند و از دیگر سو، مؤیدی است بر خارجی بودن کلمات که برداشت عده ای دیگر از مفسران بود. از این رو، کلمه در گفتار و نوشتار، تنها، محدود و منحصر

۱- تفسیر ابن کثیر / ۱/ ۲۸۸.

نمی شود. پس جایز است مراد از کلمات امور تکوینی و روحی باشـد. چه بسا گفتار خداونـد بلندمرتبه {وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ} با در نظر گرفتن این پیوند و مناسبت همان مسائل روحیه تکوینیه باشد نه گفتار و نوشتار. این معنی خود به خود می طلبد که «کلمات» دریافت شده چیز دیگری نباشد. البته این معانی بیرونی از آن جهت به الفاظ تفسیر می شود که حکایت گر آنهاست.« ((۱)) نه خود آنها.

فرقی است میان مَظهَر به معنی مفعول و مُظهِر به معنی فاعل.

۴. جایگاه برین امامت

برخی دیگر «کلمات» را به منصب امامت ورسالت دانسته اند. نه حقایق خارجی یا واژگان اعتباری. گفته اند؛ ظاهر لفظ بر آن «کلمات» دلالت دارد و آنها کلماتی که خداوند بلند مرتبه آنها را یادآوری کرد و آن کلمات عبارتند از: امامت، پاکیزگی بیت، رفع قواعد و دعا برای برانگیختن محمد|.

این امور حقایق دشواری هستند، نظیر امامت که در این جا به معنی نبوت به کار رفته است. این تکلیف در برگیرنده مشقت زیادی به شمار می رود. زیرا پیامبر خدا| تمامی رنج ها، سختی ها و دشواری های که لازمه ی انجام تبلیغ رسالت بود، بر دوش کشید و در اداء هیچ چیزی از آن خیانت نکرد. اگر چه پیامدش کشته شدن بود آن را هم به جان خرید.

ص: ۳۹۹

۱- تفسیر خمینی/۴ / ۴۴۷ .

تردیدی نیست که این حقایق از بزرگ ترین سختی ها و اعظم المشاق است.» ((۱))

این برداشت نیز همانند تفسیر پیشین به همان دلیل مردود است؛ زیرا اثبات و نفی این منصب هرگز به اثبات و نفی حقیقت نوری اهلبیت علیهم السلام نمی انجامد تا ما به نقد علل آن بپردازیم.

۱- تفسیر کبیر /۴ / ۳۴.

فصل سوم :نورپذیری

اشاره

ص: ۴۰۱

نورپذیری

اشاره

این فصل چگونگی دریافت کلمات و حد و مرز جریان نورپذیری ابوالبشر از طریق علم حضوری را می کاود. همان حقیقتی که وی را به کانون نور متصل کرد.

چینش آیه {فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَ اتٍ فَتَ ابَ عَلَیْهِ} با روایات و برداشت مفسران، وجود «کلمات» را بر موجودیت آدم مقدم می داند؛ به گونه ای که نه همراه یا پس از ابوالاجساد، می توان گفت «کلمات» ایجاد شده و به او رسیده است.

جد ما انسان ها پس از اصل دریافت که با مشاهده ی عینی صورت گرفت، حقیقت خود را نیز در برابر نورپردازی اهلبیت علیهم السلام دگرگون شده دید و از آن پس این نور همواره با او بود، چه بهشت او را آسمانی بدانیم یا زمینی. در فرود و نزول یا در جا به جایی مکانی هیچ گاه نور ائمه علیهم السلام پدرشان را تنها نگذاشت. در واقع این اتصال، ساختار وجودی او را پس از آن لغزش تغییر داد و معادله زندگی و تعامل و تعادل نیروهای درونی او را دوباره فعال کرد؛ نیروهایی که با اندک لغزش برخی سیستم هایش مختل شده بود و نظام یکپارچه اش به هم ریخته بود.

ص: ۴۰۳

الف) تقدم کلمات

۱. قرائن سیاقی

چه مصادیق «کلمات» را حقایق خارجی برشماریم یا تنها واژگان اعتباری در هر صورت وجود «کلمات» بر هستی آدم تقدم دارد. قرائنی که از خود آیه بر این مهم دلالت دارد، واژه «مِن ربه« است که پس از دریافت «آدم« در آیه چیده شده است. بنگرید: {فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ} ؛ زیرا از هر آنچه به پروردگار نزدیک تر باشد، جهت علو دارد و تقدم رتبی می یابد. از این رو، آدم در مرتبه ی وجودی پسین از نظر سنخیت عالم مادی و کلمات از نظر سنخیت منظومه های معنوی در سعه ی وجودی پیشین در سلسله ظهور و تجلی مراتب هستی قرار دارند. در هر صورت بر اساس برهان و شهود وجهه ی ربی در هر ساحه، مرتبه و منظومه ای بر وجهه ی خلقی تقدم حقیقی و واقعی دارد.

بنابراین «کلمات» نه هم زمان با آدم آفریده شد تا از نظر مرتبه ای خلقت، یکسان شمرده شود و نه پس از آفرینش آدم تا در مرتبه ی پسین واقع شود بلکه پیش از او وجود داشت.

۲. مقایسه آدم و کلمات

افزون بر قرینه چینش واژه «من ربه« در ساختار آیه، برخی از مفسران با صراحت در نسبت سنجی کلمات و حضرت آدم، وجود کلمات را بر وی مقدم دانسته اند.

«عبید فرزند عمیر می گوید: آدم به خداوند عرض کرد: پروردگار من! آنچه به من دادی، خودم بدان ژرف نگریستم. آیا این حقیقت نخستین بار از یافته های درونی من تراویده بود یا حقیقتی بود که پیش از آفرینش من آن را به من دادی؟

خداونـد بلنـد مرتبه فرمود: کلمات را نفس تو خود بخود در نیافت بلکه من آن را به تو دادم پیش از آنکه جسم تو را بیافرینم. آدم عرض کرد: ای پروردگارم! همان گونه که کلمات را پیش از آفرینش من آفریدی مرا نیز ببخشایی»((۱))

متن زیر صراحت بیشتری نسبت به متن پیش در تقدم کلمات بر ابوالبشر علیه السلام دارد:

«آدم عرض کرد: پروردگارم! آیا این کلمات موجودات بود که پیش از هنگامه ی آفرینش من، قـدرت آفرینش تو بـدان تعلق گرفت؟ و در کتاب (لوح محفوظ) خودت به من پیشی داشت؟ آیا من تنها بر دوش گیرنده ی آن هستم، چنانکه مهرورزی تو پیش از وجود من بود؟ خداوند فرمود: آری! ای آدم».((۲))

۳. روایات

دلیـل دیگری که تقـدم کلمـات رابرگیرنـده اش قطعی می سـازد، انبوه روایاتی است که از این راز پرده برداشـته انـد. نوع این روایـات را می توان تواتر معنوی شـمرد، هر چنـد نتوان نـام تواتر لفظی را بر آنها گـذاشت. بی تردیـد این دلیل بر مبنای شـیء خارجی بودن کلمات به ویژه حقیقت محمدی| و علوی استوار است نه واژگان اعتباری یا کرداری.

«انس فرزند مالک می گوید:

از فرستاده ی خدا| شنیدم که فرمود: من و علی علیه السلام در

ص: ۴۰۵

۱- تفسیر بغوی/ ۱/ ۶۴.

۲- تفسیر مقاتل سلیمان/ ۱/ ۹۹.

سمت راست عرش خدا را می ستودیم پیش از آنکه آدم آفریده شود، هزار سال پیش از خلقت آدم«.((۱))

روایت زیر تقدم «کلمات» را بر وجود آدم به دلالت التزامی ثابت می کند:

«فخرالدین طبری از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که وی گفت:

وقتی ما نزد رسول خدا| در مسجدش به مدینه رفته بودیم برخی از صحابه بهشت را نام بردند و بیاد آوردند. آنگاه رسول خدا| فرمود: در واقع خداوند پرچمی دارد از نور که دسته اش زبرجد است و آن را خدای بلند مرتبه هزار سال پیش از خلقت آسمان آفریده است. روی آن پرچم نوشته شده است: «لا اله الاّ الله، محمد رسول الله، و آل محمد خیر البریه و أنت یا علی اکرم القوم.»

در این هنگام علی علیه السلام فرمود: سپاس خدای را که ما را با این گونه کرامت به تو رهنمون ساخت و به سبب تو ما را برتری داد. سپس رسول خدا| فرمود: ای علی! تو خوب می دانی! کسی که ما را دوست بدارد و دوستی ما را برگزیند خداوند بلند مرتبه آنان را یکجا در بهشت قرار می دهد. پس این آیه را پیامبر| خواند: {فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ} قمر/ ۵۵، «در جایگاه راستی نزد پروردگار توانا زندگی می کنند«.((۲))

۱- امالی طوسی/ م ۸۷ح ۹ .

۲- الفضائل/ ۳۴۲؛ کشف الغمه/ ۱ /۳۲۱؛ تفسیر فرات/ ۴۵۶؛ تأویل الآیات/ ۶۰۹؛ شواهد التنزیل/ ۲/ ۴۶۹.

مراد از نام محمـد و خانـدانش روی آن پرچم در منظومه ای دیگر حقیقت وجودی آنها است نه اسم بدون مسـما که با خلقت نوریه آنهـا سازگـاری نـدارد. همان گونه که پرسـش صـدر روایت نیز ما را به معرفت ویژگی های منظومه بهشت رهنمون می سازد نه اسامی بدون مسمای ائمه علیهم السلام .

حدیث دیگری که بر وجود پیشینه ی کلمات بر آدم دلالت دارد، سخنی است از صحابه ی نام دار رسول خدا| :

...جابربن عبـدالله انصاری می گویـد: از فرسـتاده خـدا چگونگی میلاد علی بن ابی طالب علیه السـلام را پرسـیدم. آن حضـرت فرمودند: آه! آه! پرسشی شگفتی طرح کردی جابر! از بهترین زادگان پس از من بر شیوه ی مولود مسیح

سخن گفـتی! هـان! خداونـد بلنـد مرتبه نور او را از نور من آفریـد، و نور مرا از نور خودش خلق کرد. در واقع هر دوی مـا نور یگانه ای هستیم. خداوند ما را پیش از برافراشتن آسمان وگستراندن زمین آفرید. نه بودی بود نه طولی و نه عرضی. نه تاریکی آفریده شده بود نه روشنایی نه دریایی نه هوایی؛ ما پنج هزار سال پیش از موجودات آفریده شدیم«.((۱))

این روایات همگی به دلالت مطابقی یا التزامی بر تقدم کلمات بر آدم علیه السلام تصریح دارند.

ص: ۴۰۷

۱- الفضائل/ ۱۳۳۱؛ کفایه لطالب/ ۴۰۵؛ روضه الواعظین/ ۸۸؛ کشف الغمه/ ۱/ ۶۰؛ ینابیع الموده/ ۱/ ۴۷؛ احقاق الحق/ ۷/ ۴۸۸.

ب) نفوذ کلمات

واژه «فتلقی« گویای این حقیقت است که پدر بشر کلمات را از پروردگارش دریافت وآن را با تمام نیروی معنوی در وجودش نهادینه کرد. تنها به شنیدن و دیدن بسنده نکرد بلکه اشعه های تابناک نور کلمات تا ژرفنای جان آدم پیش رفت و لایه های بی شمار وجود او را در نور دید و تاریکی های روحش را روشن نمود. «فتاب» این معنی را بخوبی می رساند که دگرگونی عملی در وی ایجاد شد.

به کارگیری این واژگان برین در سختی های زندگی و هنگام تنگدستی که او را به عیش و مستی فرا می خواند، بهترین گواه ملکه بودن و ملکه شدن این دریافت به شمار می رود. آدم از آغاز تا پایان زندگی از کلمات مدد جست و هیچ گاه از یاری آنها بی نیاز نبود. در آغاز خلقت با آب و گل آدم این عطر نوری در آمیخت و جزء ذات قرار گرفت. هنگامی که در بهشت جا گرفت این نور در وجودش پرتوافشانی می کرد و آنگاه که لغزید هم این نور را لرزاند و کم فروغ نمود:

«...عن ابی ذر رحمه الله علیه قال: سمعت رسول الله | و هو یقول: خلقت أنا و علی بن أبی طالب من نور واحد. نسبح الله یمین العرش قبل أن خلق آدم بألفی عام. فلما أن خلق الله آدم جعل ذلک النور فی صلبه و لقد هم بالخطیه و نحن فی صلبه... «((۱))

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۱۱.

واژه ی جعل و صلب هر دو نهادینه شدن و نفوذپذیری را به روشنی می رساند و از سطحی نگری یا موقتی بودن نورانیت ما را می رهاند. پس «کلمات» صرف لقلقه ی زبان نبود بلکه در اعماق جان آدم فرو رفت و برای همیشه آنجا ماندگار شد.

ج) منبع کلمات

منبع «کلمات» را آیه ای نامبرده که تنها پروردگار می داند نه موجودات دیگر.

«من ربه» به معنی پردازش نور تنهای تنها با آفریننده ی نور است. این ترکیب هم اثبات انحصاری صدور حقیقت نوریه را می رساند و هم نفی نورپردازی را از دیگران؛ زیرا نه خود آدم چنین واژه هایی را از خود تراشید و بدان سخن راند و نه از چشمه ی دیگری این «کلمات» در وجود او جاری شد.

تک مأخذ بودن واژگان دریافت شده از یک سو، اهمیت منحصر به فرد آن را چند برابر می سازد و از دیگر سو، ناتوانی ذهن و اندیشه آدمی را از ساختن و تراشیدن چنین «کلماتی» با این ویژگی ها بازگو می نماید که یکی از دستامدهای آن فقدان بازگشت آدم به سوی خداوند منهای «کلمات» است. در واقع داده های وحیانی به آدم سرگردان، امید بخشید نه یافته های عقلانی خام و محاسبه گر.

«فرستاده ی خدا فرمود: هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را خودش در وجود او قرار داد. این نور هرگز خاموش و بی فروغ نشد و همواره خداوند آن را از تیره ی پشتی به تیره پشتی دیگر منتقل کرد تا آن را در صُلب عبدالمطلب آرام جا داد. پس از تیره پشت عبدالمطلب آن نور را بیرون آوردو به دو تکه تقسیم کرد. تکه ای نور را در وجود عبدالله نهاد و تکه ای دیگر نور را در تیره پشت ابوطالب. از این رو، علی از من است و من از علی، گوشت او گوشت من و

خون او خون من است؛ هر که او را دوست بدارد با دوستی من او را دوست داشته و هر آنکه او را دشمن بدارد با دشمنی به من، او را دشمن داشته است».((۱))

د) گیرنده ی نخستین

همان گونه که تنها فرستنده ی «کلمات» خداوند بود؛ گیرنده نخستین این نور نیز تنها آدم بود. همان که کلمات را دریافت و نگه داشت و به نفوذ آن عمق داد. گیرنده ی دیگری در این آیه جز ابوالاجساد کسی دیگری به چشم نمی خورد. گویا بار امانت بر شانه های آسمان سنگینی می کرد و توان برداشتن آن را چرخ نیلگون از دست داده بود. از این رو، قرعه را تنها به نام آدم زدند و او این صندوقچه اسرار الهی را خود نگهداشت. فرشتگان نیز توانایی به دوش کشیدن این بار سنگین را نداشتند به همین خاطر خداوند از آغاز خلقت هرگز ظرف وجودی آنها را شایسته ی پر کردن این مظروف نوری ندید.

همان گونه که خود آدم از هستی و چیستی آن «کلمات» در آغاز بی خبر بود فرشتگان نیز آگاهی بدان «کلمات» نداشتند. آنگاه که خداوند از فرشتگان پرسید همگان بی پاسخ و سرگردان در برابر حق قرار گرفتند.

به دستور پروردگار آدم نام های موجودات را به دهان آنها گذاشت و بر زبان شان جاری ساخت:

امام علی بن الحسین علیه السلام گفت: پدرم حدیثی به من نقل کرد از پدرش و او از فرستاده ی خدا که فرمود:

ای بندگان خدا! هنگامی که آدم نوری را دید که از تیره ی

۱- احقاق الحق/ ۵/ ۱؛ مناقب حافظ؛ فرائد السمطین/ ۱/ مقدمه.

پشت او پرتو افشانی می کند؛ وقتی بود که خدا شبح نوری ما را از بلندای عرش به پشت او منتقل کرد. آدم آن

نور را دید و ماهیتش برای وی مشخص شد درنگ کرد تا آن را بشناسد. عرض کرد: پرورگارم این انوار چیست؟ خداوند فراتر از توصیف فرمود: انوار، شبح هایی است که از بلندای جایگاه های رفیع عرشم آن را به پشت تو به ودیعت گزارده ام. به همین دلیل فرشتگان را دستور دادم برای تو سجده کنند؛ زیرا تو ظرف این اشباح نورانی هستی! آدم عرض کرد: ای پروردگارم! چنانچه ممکن باشد آنها را برایم توضیح دهید؟ خداوند فراتر از توصیف فرمود: ای آدم! به بلندای عرش بنگر. پس آدم نگریست نور شبح های ما از پشت آدم تا پیشانی عرش بالا می رفت و صور نوری ما در آنجا تجلی می کرد؛ همان شبح هایی که در پشت آدم بود، همان گونه می تابید که صورت انسان در آیینه ی پاک می افتد. آنگاه آدم عرض کرد: ای پروردگارا! این اشباح

چیست؟ خداوند بلند مرتبه فرمود: ای آدم! این اشباح برترین آفریدگان و برگزیدگانم هستند؛ این شبح نوری محمد است و پسندیده شده، پسندیده در افعالم. از نام خودم بر او نام گزاردم...» ((۱))

ص: ۴۱۱

۱- تفسیر امام حسن عسکری/ ۲۲۰؛ تأویل الآیات/ ۱/ ۱۹۹۴۴.

ه‍) چگونگی دریافت

۱. دریافت جسمانی

نخستین احتمال این است که پدر بشر نور «کلمات» را با همین بدن، دریافت و با اندام چشم آن را دید و به مرکز ادراک ذخیره کرد تا درونمایه ی سلولی مغزی او را دگرگون سازد و روشنایی بخشد.

روایاتی که واژه ی «رأی» دارد، می تواند بر مفهوم ظاهری خود، دیدن جسمانی این معنا را تأیید کند.حمل لفظ بر این معنی نه تنها برخلاف ظاهر عرفی مخاطب که با کاربرد متکلم به جا و درست استعمال شده است. اما این

مؤید به دلایل زیر با مدلول دیگر آیه ی مخالف سازگاری ندارد:

اول: با معنای متن که صریح و با زبان عرف گفته شده مخالفت دارد، نظیر آیه ی {وَكَذَالِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ} که مراد از آن دیدن آسمان و زمین با اندام های حسی بیرونی نیست بلکه جذب نور ملکوت در منظومه ی وجودی دیگر و موجودات مجرد، در مراتب هستی است.

دوم: این مدلول با مفاهیم تردید ناپذیر روایات خلقت نوریه، خلقت فیضیه و خلقت صلبیه ی اهلبیت علیهم السلام تضاد آشکار دارد. واژه «رأی» در تمام مراحل آفرینش پیشوایان پاک دیدن با چشم سر نیست بلکه شهود و بینایی با سیرت است که از سنخ معنا و روح است نه از ماهیت ماده و جسم.

متن زیر هم به دریافت جسمانی دلالت مطابقی دارد و صریح که آدم سرش را بلند کرد و اشباح ائمه علیهم السلام را دید. بی تردید سر، همین سر جسمانی است و دید هم اندام های معرفتی حسی شناخته شده است. منتهی عرش با چشم ظاهری قابل دیدن نیست و بر چشم دل قابل مشاهده است:

«ابن مسعود می گوید: رسول خدا| فرمود: هنگامی که خداوند بلند مرتبه آدم را آفرید، از روح خود در او دمید، آدم عطسه کرد و گفت: الحمدلله. از این رو، خداوند بلند مرتبه به او وحی کرد: بنده ی من! مرا نیک سپاس گفتی! به شکوه و ارجمندی ام سوگند! اگر نبودند بندگانی که اراده ی آفرینش آنها را از پشت تو کرده بودم هرگز تو را نمی آفریدم. ای آدم! سرت را بلند کن و نگاهی بینداز، بی درنگ آدم سرش را بالا آورد و دید در عرش نوشته شده است: «لا اله الا الله محمد رسول الله نبی الرحمه و علی امیرالمؤمنین مقیم الجنه. فمن عرف حقه زکی و طاب و من أنکر حقه کفر و خاب» به جان خودم سوگند! به شکوهم و ارجمندی ام سوگند! هر آنکه او را پیروی کند وارد بهشت می کنم اگرچه مرا نافرمانی کند! بر ذات خودم سوگند هر آنکه او را نافرمانی کند در جهنم می اندازم! اگر چه مرا فرمانبرداری کند«.((۱))

بنابراین، دید باطنی مراد است که با عرش سنخیت دارد نه دید ظاهری که با فرش رابطه تنگاتنگ دارد. بر فرض که دید جسمانی مراد باشد، بر زبان جاری ساختن نام های ائمه علیهم السلام در زمین هیچ تضادی با دریافت شهودی حقایق نوری

۱- الفضائل/ ۴۳۹؛ التفضیل کراجکی/ ۲۳؛ بشاره المصطفی/ ۶۸؛ مأه منقبه/ ۱۰۹؛ ینابیع الموده/ ۱/ ۴۸؛ احقاق الحق/ ۴/ ۱۴۴و ۲۲۱؛ مناقب خوارزمی/ ۳۱۸ح ۳۲۰.

آنها در عالم معنا ندارد. پس می توان میان ظاهر و باطن روایت جمع می کرد و هر یک را در جای خود صحیح و متقن دانست.

۲. دریافت روحانی

شیوه دریافت کلمات را گرچه نمی توان مستقیم از ظاهر آیه به دست آورد اما با تفسیر روایی که از پاک ترین انسان های روی زمین در دست داریم، می توان به مجرای خاص دریافت، تعبیر کرد و به قرائن ویژه آن دست یابید و حقیقت آن را شناخت. چیزی که وجود دارد عدم انحصار دریافت این گونه کلمات با حواس ظاهری و ابزارهای پنجگانه ادراک حسی ماست.

همان گونه که ثابت شد، کلمات مساوی است با عینیت اهلبیت علیهم السلام ؛ آنگاه تنها راه دریافت را هم می توان قلب و روح آدم شمرد نه چشم و گوش وی.

آری! کلمات را اگر واژگان و مفاهیم ذهنی بدانیم در آن صورت مجرای نخستین ادراک معانی اش اندام های حسی می شود هر چند که در پایان این راه هم به معنا ختم می شود نه به ماده یا ذهن و زبان؛ زیرا علم از سنخ ماده نیست و از ماهیت ابعاد و مکان و زمان فراتر قرار دارد.

افزون بر آن، اتصال بشر به خداوند چه از مرتبه ی ناسوتی یا ملکوتی یا نوری، تنها از درون و ژرفنای روح امکان پذیر است نه بامجاری ادراکی عرفی مادی. همان پیوند رایج قلبی پیامبران| برای دریافت وحی و صیقل دادن اولیاءالله دل را برای دریافت الهام وحیانی. این شیوه بر اساس یافته های ناب عقلانی و داده های وحیانی از دیگر سو، استوار است.

خرد، سنخیت میان علت و معلول فیض دهنده و فیض گیرنده را، پدیده

بدیهی و جزء مفاهیم اولیه ی عقل می داند که بدون برقراری این رابطه هرگز معلولی از علتی پدید نمی آید و فیضی از فیاض مطلق به موجودات پایین از بالا سرازیر نمی شود.

وحی چه دریافت پیام، چه شهود نور، هر دو از سنخ معنا و مجرد از ماده اند. لازم است هر دو از منبع مجرد صادر شود و به گیرنده ی مجرد سرازیر گردد تا آن قانون عقلی نقض نگردد و خلاف قاعده، عمل تصادفی پیش نیاید.

نقل نیز ریزش باران وحیانی را تنها از راه روح برای آدمی میسر می داند نه جسم. چنانکه قرآن فرمود: {وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ} نمل/۶

این دریافت کتاب الفاظ و مفاهیم با دریافت کتاب عینی و خارجی اهلبیت علیهم السلام که همان تلقی کلمات باشند، بی گمان از یک سنخ تلقی به حساب می آیند نه سنخ های جداگانه و متعدد یا بیگانه. بنابراین دریافت «کلمات» با ظرف جان آدم بود نه با کاسه سر که سرانجام به خاک اندازی تبدیل می شود.

و) زمان دریافت

اشاره

کلمات یاد شده را آدم کجا و در چه مرحله وجودی، از پروردگارش باز گرفت؟ آیا در نخستین روزهای خلقت «کلمات» هم آمیخته ای با او ظاهر شد یا هنگام قرار گرفتن در بهشت همراه دیگر نعمت های بی شمار الهی این حقایق او را در برگرفت؟ یا نه هنگام بیرون آمدن و لغزیدن در جهان مادی چنین کلماتی به یاری وی شتافت؟ آیا می توان گفت این کلمات همیشه در وجود پدر بشر سرشته بوده و تا واپسین روزهای زندگی او را تنها نگذاشت؟

آنکه عقیده دارد کلمات از آغاز با وجود آدم در آمیخت این حقیقت را ذاتی اومی شمارد به گونه ای که نمی توان میان بابای آدمی و کلمات تفکیک کرد. کسی

که بهشت را محل دریافت «کلمات» می داند، نباید به مادی بودن واژگان باور داشته باشد؛ زیرا سر از تناقض در می آورد چنانچه بهشت جسمانی نباشد.

همان گونه که لازمه ی دریافت در زمین، مادی بودن کلمات را نمی رساند و همیشگی بودن «کلمات» نیز لزوماً به معنی قلبی بودن است، چه بسا آدم در زمین با روح به نور اهلبیت علیهم السلام متصل شد و به ریسمان آنان چنگ زد و از چاه ظلمانی بیرون آمد ولی واژگان را با زبان مادی آشکار کرد.

۱. آغاز خلقت

اشاره

هنگامی که خداوند نخستین بار گل آدم را سرشت و به پیمانه ی هستی ریخت تا شکل انسانی به خود گیرد؛ زمانی که ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت به زاده شدن آدم باده مستانه زدند؛ همانجا کلمات نیز در وجودش بیامیخت.

چنان که روح به او دمیده شد، عقل در نهادش ذخیره شد و عاطفه را در دلش گنجاندو خشم و شهوت را در سرشت او نهادینه کرد. آدم همانجا چشمانش را فراسوی هستی گشود وبا چشم دل «کلمات» را در ملکوت برین مشاهده کرد همان گونه که خرد و دیگر نیروهای درونی اش به تدریج نیرومند گردید و توان تجزیه پیدا کرد، کلمات داده شده به او نیز کم کم وجود خود را در نهاد او آشکار کرد و در بیرون تجلی یافت. در عرصه های بی شمار زندگی این نور آدم را از سرگردانی رهاند چنانکه راهنما گمراهی را در بیابان و دانا نادانی را در مدرسه و پیر مریدی را در خرابات وفقیه مقلدی را در اعمال.

این گزینه دو پشتوانه ی علمی اساسی دارد که هر یک به تنهایی می تواند مطلب یاد شده را اثبات کند.

۱. کلیت معنای متن:

دلیل نخستین را می توان آیه ی تعلیم اسماء دانست؛ آنجا که پروردگار به

بنده اش سبق ابجد آموخت: {وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا} در این آموزش تمامی نام ها و حقایق علمی و خارجی را به وی یاد داد. یکی از اسم های با مسمای یاد

گرفته همین نور اهلبیت علیهم السلام بود. از اطلاق آیه به کمک الف ولام جنس می توان این حقیقت را ثابت کرد.

چنانچه «الف و لام» در آیه را جنس بدانیم نه عهد ذکری و نه ذهنی و حضوری و نه «الف و لام» زینت، در آن صورت مفهوم آیه «کلمات» را نیز در بر می گیرد و آغاز آفرینش آدم با تلقی کلمات همراه می شود. همانگونه که خداوند آدم را آفرید، همزمان کلمات را نیز که جزئی از کل اسماء به شمار می رود، به وی یاد داد. پس آدم علیه السلام نه در بهشت برین یا گهواره زمین که در آغاز خلقت چنین کلماتی را فرا گرفت.

آغاز خلقت را چنانچه روحانی و عالم ذر برشماریم پیشینه ی درازی به بلندای عمر هستی پیدا می کند نه آشکار شدن زمین که مدتی از عمر آن می گذرد. بنابراین، تعلیم اسماء بار نخست در عالم ذر صورت گرفت هر چند در عالم غیر ذر هم تکرار شده باشد. این یادآوردی پسین با آن آموزش پیشین هیچ گونه تضادی با هم ندارند بلکه نسبت شان با یکدیگر اجمال و تفصیل و کامل کننده هم به شمار می روند.

۲. مفهوم روایات:

این گزینه دلالت مطابقی و صراحت کامل دارد که در اول خلقت این نور در وجود ابوالبشر گزارده شد. این صراحت هیچ تردید و ابهامی را نمی پذیرد و از آن جز همین معنی نمی توان احتمال دیگری را هم در آیه داد. بنگرید:

«...هنگامی که خداوند بلند مرتبه آدم را خلق کرد، آن نور را در صلب او آمیخت«.((۱)) همزمان با خلقت و برابر و همگام

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۲۱.

آفرینش نور ائمه علیهم السلام نیز در وجود او نهادینه شد:

«سلمان می گوید: از برترین دوستم محمد - که درود و آرامش خدا بر او باد- شنیدم که می فرمود: من و علی نوری بودیم پیش روی خداوند فراتر از توصیف. همین نور ما، خدا را می ستود و پاکیزه می شمرد،پیش از اینکه خداوند آدم را بیافریند، هزار سال قبل. هنگامی که خدای بلند مرتبه آدم را خلق کرد آن نور را درصلب او آمیخت و هرگز خداوند بلند مرتبه آن نور را بی فروغ نساخت. آن نور را از تیره پشتی به تیره پشتی حرکت داد تا در صلب عبد المطلب آرامش گرفت.((۱)) تا آن زمان هیچ گاه وحدت نوری آن دو از بین نرفته بود.((۲)) پس این نور واحد را به دو گونه تقسیم کرد: گونه ای را در تیره پشت عبد الله قرار داد و گونه ای دیگر را درصلب ابو طالب. پس علی از من است و من از علی. گوشت او گوشت من و خون او خون من

است. هر کس او را دوست بدارد با دوستی من او را دوست داشته و هر که او را دشمن بدارد با دشمنی به من او را دشمن

۱- مناقب خوارزمی/ ۱۷/ ۱۴۵ ؛ مقتل الحسین/۵۰.

۲- فردوس الاخبار/۲ /۱۷۸؛ مناقب مغازلی/۱۲۰ و ۱۳۰؛ ریاض النضره/۳ /۱۰۳؛ کفایه الطالب/۳۱۵ باب ۸۷ .

داشته است.((۱)) بنابراین نبوت در من گزارده شد و خلافت در علی. جزء منم و جزء علی«.((۲))

ز) مکان دریافت

۱. بهشت برین

افزون بر آغاز خلقت از مفهوم متن، کتاب و سنت، «گزینه ی تلقی کلمات» در بهشت را نیز می توان برگرفت. آنجا که از فضای تنگ و تاریک ماده خبری نبود. در فراخنای فضای عطرآگین، ابو البشر نه غمگین که شادمان، کلمات را از پروردگارش فراچنگ آورد و امتیازی نوین بر دیگر امتیازات و

برتری هایش افزود. هنگامی که آدم فرورفته در لذات بهشتی بود، نگاه هایش به گوشه ی جنت آویخت و از دیدن نام ها به حقایق عینی اهل بیت علیهم السلام رهنمون گشت.

ابو محمد مکی و ابو لیث سمرقندی و غیر آنها می گویند:

آدم علیه السلام هنگام لغزیدنش عرض کرد: «اللهم بحق محمد اغفرلی خطیئتی« خداوند بلند مرتبه از او پرسید: از کجا محمد را شناختی؟ آدم عرض کرد: هر جایی بهشت نوشته دیدم که «لا اله الا الله محمد رسول الله.« از این رو دانستم که او گرامی ترین فرد نزد توست. به همین شفاعت خواهی آدم، خداوند او را بخشید و گناهش را آمرزید. این شفاعت

۱- ارجح المطالب/۴۵۹ ؛ تاریخ دمشق/۱ /۱۵۱ ج ۱۸۶؛ مناقب مردویه/۲۸۶؛ مناقب مغازلی/۷۸ ح ۱۳۰.
۲- کفایه الطالب/۳۱۵ باب ۸۷؛ ریاض النضره/ ۳ /۱۰۳.

و نورپـذیری آدم بر مبنای گوینـده اش تأویل سـخن خـدای بلند مرتبه است که فرمود: {فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ} ((۱))

افزون بر این دیدار عینی شهودی روایات دیگری از مأخذ شیعه و سنی نقل شده است که به دلالت التزامی بر نورپذیری آدم از انوار اهلبیت علیهم السلام در بهشت می توان بهره برد.

«ابن مردویه از جابر بن عبدالله از پیام آور خدا| نقل کرد که فرمود: به دروازه های بهشت نگاشته اند: محمد رسول الله| ، علی بن ابی طالب أخو رسول الله، پیش از اینکه آسمان و زمین آفریده شوند هزار سال پیش از آن».((۲))

بی تردیـد آدمی که در بهشت بنـدگی می کرد، نخستین بنـدگان او را هم بایـد زیارت کرده باشد. نمی توان گفت پدر ما در جای ویژه ای بوده که حقیقت نوری محمدیه و علویه بدان دسترسی نداشته یا وجود پدر جسمانی خود را

پر نور نساخته اند!

۲. گهواره ی زمین

فضای پیشین و پسین آیه ی یاد شده در تلقی کلمات بیشتر به فرود آمدن

۱- ینابیع المود‌ه/ ۱/ ۶۵.

۲- منـاقب علی... مردویه/ ۱۰۰؛ با توضیـح الدلائل ۲۰۸؛ تاریخ بغداد/ ۷/ ۳۸۷؛ حلیه الاولیاء/ ۷/ ۲۵۶؛ مناقب مغازلی/ ۹۱ / ح ۱۳۴.

ابوالاجساد روی زمین تناسب دارد. انتهای افتادن از آسمان به زمین و از بالا به پایین همین دنیاست. آنگاه که پدر و مادر ما را خداوند به ارتکاب ترک اولی از آستانه ی خودش راند، هاله ای از ناامیدی وجود او را در برگرفته بود و دلش برای آشیان دلکش گل و لاله پر می کشید.

او که از نیستان خود تازه بریده شده بود از شاخسار باغ ملکوت به عالم ناسوت شکسته بال، زمین گیر شده بود، نوری از بلندای آسمان بر وجودش تابید و پیوند این آواره و سرگردان را دیگر بار با وطن پیشین برقرار کرد. نور این کلمات با عبور از عالم نوری جبروتی و ملکوتی به آخرین مرتبه ی ناسوتی تابید و آخرین لایه ها و اشیاء دورتر را روشن کرد.

معانی پیوسته آیات، دریافت کلمات را روی زمین تقویت و تأیید می کند. آنجا که خداوند به حوا و شوهرش دستور فرود آمدن به زمین می دهد؛ زمینی که میدان درگیری و ستیز آدمی است. آن دو به فکر چاره برمی آیند و نزد آستانه پروردگار به زاری و درخواست می افتند تا آنکه «کلمات» را به مثابه چراغ راهنمای بازگشت از خداوند در همان حالت سرگردانی، ناامیدی و آوارگی درمی یابند.

تبعیدیان که دیگر بار حکم بازگشت شان را قاضی دادگری امضاء کرده و چنین نوشته بود:

«دستور دادیم ای آدم! تو و همسرت در بهشت زندگی کنید و از نعمت های گوارای آن هر آنچه دوست دارید، بخورید ولی هرگز نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد(۳۵) پس شیطان آنها را در بهشت لغزاند و هر دو را از آن مکان بیرون کرد. در این هنگام به آنها گفتیم و

دستور دادیم همگی از بهشت فرود آیید و برخی برای دیگری دشمن خواهید شد و برای شماتا زمان معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره وری است.(۳۶) پس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت و با آنها بی درنگ بازگشت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.(۳۷)» ((۱))

۳. همیشگی

جز این دو جایگاه می توان احتمال دیگری را نیز در معناسازی آیه یاد شده تصویر کرد و از ژرفنای متن این گوهر معنی را دریافت و آن وجود همیشگی کلمات آمیخته با وجود آدم است اما به صورت اجمال و تفصیل یا گسترده و ضیق. حقیقت این است که حضرت ابوالبشر همواره ظرف این مظروف بوده چه در آغاز خلقت که یکی از برترین احتمالات بود و چه در مراحل پس از آن.

گویا در هر جهان و مرتبه وجودی به تناسب همان منظومه ی هستی نور کلمات بر جان او تابید و تاریکی های بدنش را روشن می کرد. در بهشت بگونه ای و در جهان ماده بگونه ای دیگر. در آغاز خلقت این نور با سرشت او در آمیخت و جزء ذات آدم به شمار رفت همانند دیگر نیروهای درونی اش. در جنت به شکل گسترده، ژرف و همه جانبه نور کلمات بر آدم می تابید و تمام وجود او را می پوشاند. در عالم ماده محدودتر و سطحی تر هاله ای از نور او را در برمی گرفت و همراهی اش می کرد به صورت دژی وی را در برابر دشمنان و رخدادهای طبیعی حمایت می نمود.

از این رو، سرشت و طبیعت آدمی هیچ گاه در تاریکی مطلق فرو نرفته بود و

۱- بقره/ ۳۷- ۳۵.

همواره نور حقیقی ائمه از درون او پرتوافشانی می کرد. گاهی بسیار گرم و تند و گاهی سرد و تیز اما هرگز این نور از ابوالبشر کاملاً ـ بریده نشد و خاموش نگشت. آنچه این همراهی نور را به وضوح در نهاد آدم آشکار می سازد، روایات بی شماری هستند که با مدلول مطابقی ما را به این معنا رهنمون می سازد.

«عن أبی ذر رحمه الله علیه قال: سمعت رسول الله | و هو یقول: خلقت أنا و علی بن أبی طالب من نور واحد نسبح

الله یمنه العرش قبل أن خلق آدم بألفی عام. فلما أن خلق الله آدم علیه السلام جعل ذلک النور فی صلبه. و لقد سکن الجنه و نحن فی صلبه. و لقد هم بالخطئه و نحن فی صلبه. و لقد رکب النوح علیه السلام السفینه و نحن فی صلبه. و لقد قذف ابراهیم علیه السلام فی النار و نحن فی صلبه. فلم یزل ینقلنا الله عزوجل من أصلاب طاهره إلی أرحام طاهره، حتی انتها بنا إلی عبدالمطلب، فقسمنا بنصفین: فجعلنی فی صلب عبدالله و جعل علیاً فی صلب أبی طالب و جعل فی النبوه و البرکه و جعل فی علی الفصاحه والفروسیه.» ((۱))

اگر از اطلاق آیه نتوان بودن همیشگی نوررا با وجود ابوالاجساد به دست آورد و قرائن، شواهد و مویداتی بر آن اقامه کرد، روایات خود به خود و بدون قرائن، مفهوم سازی، تعارض و... با صراحت کامل تابش دائمی نور را بر آسمان انسانیت می رساند. مفاد روایت این است که نور ائمه علیهم السلام با آدم از آسمان به زمین فرو چکیدند نه نور تنها تابید و نه آدم بدون آن نور در کویرستان ناسوت به

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۱۱. الصحیح من سیره النبی الاعظم/ ۲/ ۷۷.

تنهایی هبوط کرد؛ هر دو رنگ و بوی تازه ای به این جهان و روند حرکت انسان بخشید. بنابراین نور اهلبیت علیهم السلام در گهواره ی زمین نیز آدم را تنها نگذاشت:

امام صادق علیه السلام فرمود از پیامبر خدا| پرسیده شد: هنگامی که آدم در بهشت به سر می برد شما کجا بودید؟ حضرت فرمود: کنت فی صلبه و هبط بی الی الارض فی صلبه. من کشتی نوح پدرم را سوار شدم آنگاه که در تیره پشت او بودم. پدرم ابراهیم علیه السلام را با من و به خاطر من در آتش افکند و من در صلب او بودم. هرگز برنسل پدرانم بی مبالاتی نبود و آنان همواره پاکیزه ماندند ...»((۱))

ح) مراحل دریافت

آدم نور اهل بیت علیهم السلام را از مسیر کلمات و در قالب نور در مراحل گوناگون خلقت دریافت. به تناسب ویژگی ها و ظرفیت های منظومه های وجودی هستی که این نور در آن تابید، وجود آدم را روشنایی بخشید. اصل تابش و نورپردازی پیشوایان شیعه در تمام مراتب خلقت ابو الاجساد یک حقیقت مسلم عینی و مطابق معنای صریح تمامی روایات است و چگونگی تابش آن در هر مرتبه ای از مراتب وجود پدر ما به تناسب همان جایگاه و درجه ی حقیقی که او داشت، حقیقتی دیگر.

بی تردید ما به الامتیازها در واقع به همان ما به الاشتراک ها باز می گردد و حقیقت جداگانه و رای همان یک اصل نورپردازی از آغاز تا پایان هستی و

۱- روضه الواعظین/۱ /۶۷.

مراتب آدمی وجود ندارد. بنابراین، نه آدم توان و ظرفیت پذیرش یکباره نور را داشت و نه اقتضاءنورپردازی یکجا و یک آن بود. همانگونه که خود نور اهلبیت علیهم السلام یک مرتبه خاص ندارد تابش آن هم منحصر در یک مرتبه نیست. نور ائمه علیهم السلام مراتب گوناگون شدید و ضعیف دارند و تابش آن هم مراتب.

«چنان که کلمات مورد تلقی، مراتب و اقسامی دارد، به تبع آن، تلقی کلمات نیز دارای درجاتی است؛ گاهی مقصود از کلمه، جمله ادبی است و تلقی آن همان استماع با سامعه و ادراک مفهوم ذهنی با فاهمه است؛ گاهی مراد از کلمه عین خارجی است و تلقی آن همان دریافت عینی کلمه در مثال منفصل یا در طبیعت و ماده است. باید دید آن موجود عینی در کدام مرحله، تجلی یافته است. گاهی مقصود از کلمه، قضای الهی و حکم بتی اوست و تلقی آن همان مساس شهودی نسبت به لوح محفوظ و تغییرناپذیر الهی است که بالاتر از قدرت است.

آنچه به عنوان تلقی کلمات درباره ی آدم علیه السلام وارد شده ممکن است جامع بین معقول و محسوس باشد. همان طور که درجات تلقی به مراتب کلمات مرتبط است، به مدارج و معارج مخاطبان تلقی کننده نیز وابسته خواهد بود.» ((۱))

آدم در عالم ذر نخستین بار از اهلبیت علیهم السلام فیض گرفت و پس از آن در بهشت با نور ائمه علیهم السلام زندگی کرد و بعد از آن در عالم ماده با نور آنان پا به هستی گزارده و با نور آنها بازگشت و به دیار اصلی سکونت گزید.

۱- تسنیم/ ۳/ ۴۲۴.

ط) ظهور نص بر همراهی

اشاره

واژه ی «اهبطوا» افزون بر آدم و حواء علیه السلام مصداق خارجی دیگری را نیز می طلبد تا مصداق جمع کامل گردد و مفهوم جمع بر سه عدد یا بیشتر صدق کند تا لغو خطاب یا مهمل بودن آن لازم نیاید. چنانچه دلالت جمع را بر حداقل دو تا صحیح بدانیم((۱)) بیشتر از آن را کمال نه نقص در این صورت دلالت آیه بدون

هیچ ایراد و ابهامی بر آن دو صحیح است اما اگر أقل جمع را کمتر از سه ندانیم در آن صورت جز حوا و آدم باید مصداق دیگری برای آیه بیابیم.

مفسران شیعه و سنی بر آن دو اتحاد نظر دارند ولی بر فرد سوم احتمالاتی داده اند که به ترتیب یادآوری و نقد می شود.

۱. شیطان: شیطان با دستور جداگانه پروردگار پیش از لغزش و بیرون رفتن آدم از آن جایگاه، ماده اخرج را صرف کرده بود که کسی به گردش نمی رسید دیگر جایی برای ماندن او وجود نداشت تا در معیت ابوالبشر بیرون رود.

واژه های «اهبط» و «اخرج» در آیه ی سیزدهم اعراف {فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا} و آیه ی سی و چهارم حجر {فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ} به صراحت بیرون رفتن تنهای ابلیس را می رساند. مگر اینکه مفاد و مدلول این اوامر را شوخی، لغو و... بدانیم که با حکمت بیان مراد متکلم سازگاری ندارد.

پاسخ:

«اخباری داریم که بیرون آمدن شیطان و حواء و آدم را جداگانه بیان کرده و مانعی از همراهی آنان در خروج از

۱- تفسیر کبیر/ ۳/ ۱۷.

بهشت هم نبود.« ((۱)) افزون بر این «هنگامی که آدم و حواء از بهشت با جمله «اهبطا» بیرون آمدنـد، ابلیس نه در بهشت بلکه بیرون از بهشت با آنان یکجا گرد آمد؛ آنگاه خداوند دستور داد همگی فرود آیند.« ((۲))

نقد دیگر:

چنـگ زدن به آیه کریمه {قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً} طه/۱۲۳ برای خروج تنهـای آدم و حواء برای بـازگویی داسـتان، با دسـتور اهبطـوا سازگـاری مـدلولی ندارنـد؛ زیرا در سـوره ی «طه« تـوبه پـذیری آدم را پیش از بیرون رفتن بهشت عنـوان می کنـد در حالیکه سوره بقره نخست رانـده شدن را بازگو می سازد و آن توبه ی آدم را با کلمات یاد شده. بنابراین، خطابی که در سوره ی «طه» بـا واژه «قـال أهبط« آمـده با خطاب صـریح دسـتوری «اهبطوا« که در بقره آمـده هر کـدام فضای خاص معنوی خود را بـازگو می کنـد. یکی در مقام بیان داسـتان است و دیگری در مقام دسـتور. لحن دو خطاب هرگز کامل کننـده ی یک مفهوم برای سـاختن جمع دلالـی بیشتر از سه نیسـتند. همـان گونه که احتمـال در جمع بین دو خطـاب صورت گیرد تـا آنچه قضایش رانــده می شـود، حکـایت کنـد ماننـد عـداوت ابلیس و آن دو و ذریـه شـان« ((۳)) نیز بـا خطـاب غـایب و حاضـر با یکـدیگر سازگاری ندارد.

۱- روح المعانی/ ۱/ ۲۳۷.

۲- تفسیر کبیر/ ۳/ ۱۷.

۳- ترجمه المیزان/ ۱/ ۲۰۳.

۲. ذریه آدم:ذریه آدم در حکم، با خود آدم شریک است...« همان گونه که «سجده شامل همه افراد بشر می شود در حقیقت سجده ملائکه خصوص این باب بوده، که آدم قائم مقام و نمونه و نایب از همه جنس بشر بوده است.« ((۱))

نقد:

هنگامی که افراد قابل خطاب موجود باشند، چرا به غیر موجود حمل کنیم و از ظاهر آیه دست برداریم. چنانکه خواهد آمد یک مرحله از نور اهلبیت علیهم السلام که در صلب آدم آمیخته شده بود با وی از بهشت بیرون آمد. با وجود این فرد سوم، دلیلی برای حمل لفظ بر افراد غایب نداریم. هر چند برخی بگونه ای دیگر بر این گفتار نقد زده اند:

«این قول ضعیف است؛ زیرا تمامی نسل بشر در آن زمان هرگز موجود نبودند، چگونه خطاب آن زمان موجود، نیامده های موجود را در برگیرد.« ((۲))

۳. نور آمیخته با آدم: از آنجا که در آغاز خلقت این نور با وجود وی در آمیخت و در بهشت، چه بهشت برزخی یا دنیایی - نیز با او بود؛ در فرود از آن مکان به عنوان یک موجود مستقل همراه آدم و حواء بیرون آمد.

۱- ترجمه المیزان/۱ / ۲۰۳؛ روح المعانی/ ۱/ ۲۳۷.

۲- تفسیر کبیر/ ۳/ ۱۷.

واژه «اهبطوا» در این احتمـال افزون بر آدم و حواء بر نور اهلـبیت علیهم السـلام نیز صـدق می کنـد نه شـیطان و نه ذریه مفقود آدم.

این سه آدم، حوا و نور اهلبیت علیهم السـلام در صـدق آیه به مصداق موجودند و هیچ یک غایب نیسـتند تا دچار انصـراف از ظهور آیه گردیم یا آن را با آیات دیگر تفسـیر نماییم. بـدون کمک از جایی با صـراحت از خود آیه این مفهوم قابل برداشـت است. این احتمـال افزون بر ظهور و دلاـلت مطـابقی آیه که هم خطاب واحـد و موجود و هم مخاطب واحـد و موجود هسـتند، پشتوانه علمی و روایی هم دارد. تنها یک متن یادآوری و بدان بسنده می شود.

«قـال الصادق علیه السـلام : سـئل عن النبی| أین کنت و آدم فی الجنه؟ قال: کنت فی صـلبه و هبط بی الی الأرض فی صـلبه. و رکبت السفینه فی صلب أبی نوح. قذف

بی فی النار فی صلب أبی ابراهیم. لم یلتقط لی ابوان علی سفاح قط....»((۱))

جمله ی من در تیره پشت او بودم و با من به زمین فرود آمد، بسـیار روشن این مفهوم را می رساند که آدم بدون اهلبیت علیهم السـلام اصـلًا قـادر نبود از روشـنایی بهشت برین در تاریکی زمین سـفر کنـد. واژه ی «هبوط« روایت با «اهبطوا» قرآن کاملًا از یک سـنخ و یک معنا و کامل کننده ی مفهوم یکدیگر هسـتند، واژه «بی الی الارض» چه «با» را سبب واسطه یا معیت بشماریم یا معانی دیگر، بیانگر منزلت ائمه علیهم السلام و نگهبانی این نور را از آدم در فرود به زمین است.

از سوی دیگر هدف و رسالت نوردهی آن انوار مقدس را به زمین بازگو

۱- روضه الواعظین/ ۱/ ۶۷.

می نماید. منتها در قالب آدم نه به صورت مجرد زیرا سنخیت میان نورگیری و نورپردازی به وجود نمی آمد. دلیل دیگری که بر «هبوط» نوروجودی ائمه علیهم السلام همراه آدم می توان بدان استدلال کرد، روایتی است که وجود آنان را در تمام مراتب هستی و منظومه های وجودی قطعی و مسلم می داند؛ زیرا آنان حجت الهی بر تمامی مراتب خلقت و همراه موجودات هر مرتبه از عالم خلقت است.

یکی از عوالمی که اهلبیت علیهم السلام باید آنجا نور می افشاند، عالم مادی همراه آدم بود و حجت خداوند بر آدم در نهادش. هر چند به دلالت مطابقی نتوان از این روایت مدد جست ولی به دلالت التزامی می توان گفت مصداق سوم برای جمع «اهبطوا» افزون بر آدم و حواء وجود نوری اهلبیت علیهم السلام است. لازمه ی همراهی با آدم بیرون شده از بهشت، و وارد شدن در یک مرحله ی دیگر زندگی است.

«حدثنا أبی(رضی) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا الحسین بن عبدالصمد عن الحسن بن علی بن أبی عثمان. قال حدثنا العبادی بن عبدالخالق عمن حدثه عن أبیعبدالله علیه السلام قال:

إن الله عزوجل اثنی عشر الف عالم. کل عالم منهم اکبر من سبع سموات و سبع أرضین، ما یری عالم منهم ان لله عزوجل عالما غیرهم و انا حجه علیهم.»[(۱)]

اشکال

۱. ناسازگاری هبوط با منزلت ائمه ^

در دلالت آیه بر خروج آدم و حواء نمی توان تردید کرد و این بیرون شدن را موجب

۱- خصال/ ۲/ باب ۱۲هزار به بعد ج ۱۳.

پایین آمدن منزلت آنان شمرد اما در فرود آمدن نور اهلبیت علیهم السلام که ذاتشان با علو در آمیخته است، هرگز با انحطاط سازگاری ندارد، چیزی که مفهوم آیه بر آن صدق می کند.

پاسخ:

۱. همان گونه که ائمه علیهم السلام منزلت دارند، خود آدم به عنوان پیامبر نخست منزلت ویژه ای نزد پروردگار دارد. اگر فرود آمدن سبب پایین آمدن درجه اجتماعی پیامبرش آدم بوده

در مورد اهلبیت علیهم السلام نیز همان گونه است.

۲. معنای هبوط تنها به خواری قرار گرفتن و پشیمان شدن نیست. بلکه جابجا شدن و پایین آمدن نیز از دیگر معانی آن به شمار می آید و ما برای آدم، حواء و نور اهلبیت علیهم السلام ، معنی فرود را بر می گزینیم نه معانی دیگر را.

۳. همه ی فرود آمدن ها انحطاط نیست بلکه کمال وجودی است؛ آدم با همان معنویت و عبودیت به دنیا آمد تا ماده و معنا را با هم آشتی دهد و ناسازگاری میان آن دو را از بین برد. البته با همان نیت و انگیزه ای که در بهشت و پس از توبه کردن داشت؛ نور اهلبیت علیهم السلام برای راهنمایی انسان ها و نورافشانی در عالم انسانی فرودآمد.

۴. نور ائمه علیهم السلام تکیه گاه، نگهبان آدم بود. برای مأموریت و انجام رسالت در این سفر بود، انسان حاضر است به سخت ترین وظایف تن دهد تا مأموریت کامل شود هر چند خودش در سختی قرار گیرد. اهلبیت علیهم السلام آچار خداوند است، هر جا پروردگار بخواهد پیچی را بگشاید با آنان می گشاید و هر جا بخواهد مهره ی ناامیدی را ببندد، با آنان می بندد.

۲. خالی شدن بهشت

با فرود آمدن نور ائمه علیهم السلام همراه آدم و حواء از بهشت همان گونه که بهشت از وجود آن دو خالی شد، از نور ائمه هم خالی شد؛ زیرا این نور با بیرون آمد

ص: ۴۳۱

با آدم یا نیامد؟. اگر بیرون آمد که در بهشت نیست و اگر نیامده پس شامل خطاب آیه نمی شود.

نقد:

چنانکه بارها گفته شد، نور ائمه علیهم السلام مراتب و درجات بی شماری دارد و آدم علیه السلام تنها یک مرتبه وجودی را داشت. وقتی آدم و حواء بیرون آمدند دیگر مراتب بهشتی و نوری از خود بر جای نگذاشتند اما اهلبیت علیهم السلام یک مرتبه از نورشان با آدم بیرون آمد و دیگر مراتب آن که مناسب فضای بهشت بود، همانجا از اول بود و به وجود آدم تعلق نگرفته بود تا بیرون بیاید. آن مرحله ای که در وجود آدم آمیخته بود، باید در زمین می آمد تا هستی از نور وجود آنها پر می شد و تمام مراتب هستی را نور ائمه علیهم السلام در برمی گرفت تا نظام هستی و خلقت کامل می شد.

۳. مخالفت با مشهور

برداشت نور اهلبیت علیهم السلام همرا ه آدم و حواء به جمع «اهبطوا» ادعای مخالفت با نظریه های مشهور مفسران در آیه است. چه مفسران اهل سنت و چه شیعه جز آدم و حواء سومی را یا شیطان گفته اند یا ذریه ی آدم یا موارد دیگر و این نظریه خلاف مشهور و قول مفسران می شود.

نقد:

با ظهور آیه که جمع بر بیشتر از سه باید دلالت کند این قول با نظر مشهور منافات ندارد. بر فرض ما تمام نظریه های مشهور را بپذیریم باز هم بر خلاف سیاق و ظهور آیه سخنی برداشت نشده است. تنها ایرادی که می توان گرفت این است که آیا دلیل مشهور بر خلاف آن و نفی این مدلول از آیه دارند یا نه؟

فصل چهارم:انتقال نور

اشاره

ص: ۴۳۳

انتقال نور

امتداد ذاتی

اشاره

نخستین بار، نور اهلبیت علیهم السلام را ابوالبشر از عالم معنا در عالم ماده آورد، به مدد و راهنمایی آن نور، آدم توانست پا از عرش به فرش گذارد. تا آدم زنده بود همواره از آن مدد جست و در عرصه های مختلف زندگی از فروغ آن بی نصیب نماند.

آدم پس از خود، نور وجودی ائمه علیهم السلام را به دیگر فرزندان شایسته، کارآمد و با درایت خویش به دستور پروردگار به امانت گزارد. نه آدم علیه السلام همانند خضر علیه السلام عمر جاودانی یافت تا نور امامان با او همراه باشد و نه نور پیشوایان پاک تنها در وجود او محدود ماند بلکه به نخبه گان بی شماری تسری یافت.

انتقال هم از نظر ساختار طبیعی بدن آدم ضروری بود از نظر سریان نور ناگزیر به همین دلیل ثبات و یک جایی نه در اصل نور متصور بود و نه در ظرفی که آن را در برگرفته بود. ریشه های انتقال چه به حکمت الهی باز گردد یا به عملکرد قانون طبیعی، تفاوت جوهری در اصل حرکت نور از میدان نوری به میدان دیگر و از شخصی به شخص دیگر به وجود نمی آورد و ما را از دائره میدان مغناطیسی و ذات سیلان نوری دور نمی دارد. به این مهم، آیه ی شعراء و روایات متواتر معنوی همراه با مستندات تاریخی دلالت روشن و صریحی دارد.

ص: ۴۳۵

۱. دلائل انتقال

الف. تصریح لغویان

۱. واژه تقلب

اشاره

واژه شناسان کلمه «تقلب» را به معانی زیر تفسیر کرده اند و برای هر یک شواهدی از نثر و نظم عرب به صورت برگزیده نقل کرده اند. برای فهم بیشتر واژه های کلیدی آیه، یادآوری برخی را احتمالات ضروری است:

۱-۱. تقلب در شیء:

در اشیاء خارجی این کلمه را به معنی «روگرداندن از پیش رو به پشت سر و غلطیدن در بستر و از این پهلو به آن پهلو شدن،(۱) بکار برده اند. برخی به معنی «چرخاندن درون به بیرون،(۲) و عده ای «دگرگون کردن، واژگون نمودن بالا به پایین،(۳) به کار برده اند.

۲-۱. تقلب در امور:

گاهی این کلمه را برای فعالیت و به سر رساندن کارها استفاده کرده اند:

«ایجاد تغییرات به نحو دلخواه؛ زیرا وقتی گفته می شود من در نعمت و داده های او تصرف می کنم به معنی این است که هر گونه می خواهم از آنها بهره می برم.» (۴)

۱- اقرب الموارد/ ۲ /۱۰۲۸.

۲- المحکم والمحیط الاعظم/ ۶/ ۴۲۲.

۳- مصباح المنیر/ ۲/ ۱۹۶.

۴- اقرب الموارد/ ۲/ ۱۰۲۸.

۳-۱. تقلب در حکومت:

«تصرف در کارها و کشورداری به معنی ایجاد تغییرات دلخواه است.»((۱))

۴-۱. تقلب در قرآن:

«والتقلب: التصرف قال تعالی «و تقلبک فی الساجدین، شعراء/ ۲۱۹» ((۲))

در تمامی این کاربردها می توان عناصر مشترک انتقال را به دست آورد که در تمامی استعمالات با زاویه های دید متفاوت وجود دارد.

۲. عناصر مشترک واژه

۱-۲. عنصر تغییر:

یکی از عناصر مشترک کاربردهای واژه تقلب «اصل تغییر« است که هرگز حالت ثبات و یکنواختی پیشین در آن دیده نمی شود. آنگاه که در اشیاء خارجی این کلمه را به کار می بریم، حرکت واضح تر و بدیهی تر است و زودتر به چشم می آید. زمانی که تغییر را در غیر اشیاء خارج استفاده کنیم دگرگونی تدریجی و نیمه روشن است نه به روشنی حقایق خارجی. آنگاه که تقلب در حکومت استعمال می شود از تغییر در امور، روشن تر و سرعت بیشتری دارد. همانند عزل و نصب ها و یا تغییر یافتن قوانین و...

بدین سان، اصل چرخش و جابجایی در تمامی مصادیق تقلب وجود دارد. نور اهلبیت علیهم السلام هنگامی که از عالمی به عالمی منتقل شد و در جان آدم نشست بر پایه ی همین اصل دگرگونی بود. چنانچه واژه «تقلب» را به معنی «تغییر« و

۱- لسان العرب/ ۲/ ۶۸۵.

۲- مفردات راغب ماده ی قلب .

«حرکت» یا «انتقال» در آیه بکار بریم؛ مفادش این است که نور اهلبیت علیهم السلام پس از آدم در تمامی فرزندان او «منتقل» شد و از جایی به جای «حرکت» کرد. بستر حرکت را می توان ژرفنای جان پیامبران و نفس پاکیزه مادران برشمرد. «شما محرك را» اصل نور و «حرکت دهنده» را پروردگار، مبدأ آن را «مخلوق اول» و مقصد آن را «ختم نبوت» یا تجلی فیزیکی حقیقت محمدیه | بدانید.

۲-۲. تصرف:

عنصر دوم که از تمامی چهارگونه مصداق «تقلب» می توان بیرون آورد، «اصل تصرف» است که نور ائمه علیهم السلام در گستره اندیشه، حوره گفتار، قلمرو دیدار، محدوده ی شنیدار و دامنه ی کردار نیاکان خود تأثیرگزارد. بی تردید هرگونه عملی که در بیرون از آنها به منصه ی ظهور می رسید با درونمایه ی نور اهلبیت علیهم السلام تجلی می کرد. آنان قالب بود و این نور معنا، آنها پوسته به شمار می رفت و این نور هسته، اصل در تصرف؛ نور ائمه علیهم السلام بود و فرع نیاکان.

۲-۳ایجاد:

عنصر سومی که در حرکت شیء خارجی پدید می آید و هم در امور غیر محسوس و نیز در کشورداری و تصرف «اصل ایجاد» است. در واقع اینگونه تغییرات پیش از آن نبود و پس از استقرار نور پدید می آمد. مایز میان تصرف و ایجاد، بود و نبود است. در تصرف، شیء وجود دارد و متصرف تنها حالت آن را تغییر می دهد اما در ایجاد چیزی پیش از متصرف نیست بلکه او حقایق تازه ای می آفریند. نور ائمه علیهم السلام در جایگاه فیض رسانی تمامی موجودات پایین تر از خود را ایجاد کرد و همه را به «اذن الله» آفرید. در واقع خداوند نظام و مراتب خلقت را از مجرای فیض اهلبیت علیهم السلام چید و موجودات راپدید آورد. این معنی از همه کاربردها، برتر و دقیق تر و به معنی واژه «تقلب» نزدیک تر است.

ص: ۴۳۸

ب. برداشت مفسران

اشاره

مفسران بر مبنای تفسیری خود، اصل انتقال نور وجودی پیامبر اعظم| را از این آیه به روشنی و صراحت برداشت کرد ه اند و هیچ یک به ثبات و یکجا ماندن این نور سخنی از خود بر جای نگذاشتند. تمرکز فکری آنان بر این مهم از یک سو، پراهمیتی انتقال را نشان می دهد و از دیگر سو، شهرت این موضوع را در آن زمان که نزدیک به منبع وحی بود، میان تفسیرگران کتاب آشکار می سازد.

بیشتر مفسران واژه «تقلب» را جابجایی و تغییر دائمی معنا کرده اند هر چند معانی دیگری را نیز از یاد نبرده اند. مفسران شیعه به گونه ای و اهل سنت بگونه ی دیگر بر همین معنی محوری پای فشرده و اصل انتقال نور پیامبر| را از تیره پشتی به تیره پشت دیگر با صراحت بازگو نموده اند.

۱-۲. مفسران سنی

نخست برداشت اهل سنت از این آیه، بدون کمک از روایات و چه به مدد روایات بازگو می شود، سپس تفسیر شیعه به کمک قرائن خود آیه یا روایات متقن، چیستی تقلب را برای ما آشکار می سازد.

۲-۱. «قال ابن عباس: أی: فی أصلاب الآباء: آدم و نوح و ابراهیم حتی أخرجه نبیا.»((۱))

مفسر دیگر اهل سنت به روایت ابن عباس در ذیل همین آیه تفسیر واژه «تقلب» را اینگونه توضیح می دهد:

«ابن عباس فرمود: رسول گرامی| معنی آیه را اینگونه

۱- الجامع لأحکام القرآن/ ۱۳/ ۱۴۴. الفتوحات الاهمیه/ ۵/ ۴۱۳

فرمود: در این آیه واژه «تقلب» به معنی این است که پیـامبری| را از تیره پشتی پیـامبری به تیره پشت دیگر پیـامبر منتقل کرد تا آنگاه که در عالم ماده او را پیامبر| به صورت

فیزیکی بیرون آورد.»((۱))

عـده ای دیگری از مفسـران افزون بر طهارت صـلب اجداد و نیاکان پدری، مادران آن حضـرت را نیز پاکیزه گان همانند مریم دانسته اند که هیچ گونه آلودگی و ناپاکی برای آنها متصور نیست:

«تقلبـک؛ یعنی گردش تو است در پشت پـدران و رحم مـادران. از آدم به نوح و از او به ابراهیم و از او به دیگر نیاکان تو. که درود خداوند بر آنان باد؛ زیرا پروردگار فراتر از توصیف به نیاکان تو و کردارشان شنوا و داناست.» ((۲))

چنـانچه واژه «یراک« را نسبت به پروردگـار به معنی حقیقی آن بکار بریم، بایـد حضوروجودی پیامبر| را در محضـر خـداوند بزرگ همیشگی ازلی و ابدی بر شماریم. از آن هنگامی که خداوند او را در صلب آدم قرار داد و پس از آن پیام آوران یکی پس از دیگری از این خورشـید بی همتا نور پذیرفتنـد؛ خداونـد بدون اندک بی خبری، همیشه نور او را در تیره پشت نیاکانش می دید. این نگاه ها با حقیقت نوری محمدیه| درآمیخت و اتصال همیشگی میان وی و فعل الهی وجود داشت.

۱- تفسیر ابن کثیر/ ۳/ ۳۵۲. تفسیر القرآن/ ۴/ ۷۱؛ تفسیر المظهری/ ۷/ ۹۳

۲- تفسیر سمرقندی/ ۲/ ۵۹۶ . تفسیر المظهری/۷ / ۹۳؛ الفتوحات الاهمیه/۵/ ۴۱۳؛ تفسیر القرآن/۴/ ۷۱.

در حقیقت پروردگار بر این محبوب برینش همواره چشم دوخته بود و هیچ گاه از نور محبوبش دیده فرو نمی بست. این اتصال نوری میان دو حقیقت فعل الهی و نور محمدی| از آغاز خلقت تا پایان تجلی جسمانی آن حضرت وجود داشت. پس از آن که روح بلند بزرگترین سفیر الهی از خاک به افلاک پر گشود، دوباره همان اتصال حقیقی برقرار شد.

۲-۲. مفسران شیعی

مفسران شیعه نیز بر پایه روایات معصومین واژه «تقلب» را همان «انتقال» از صلب پیامبری به صلب پیامبر دیگر معنی کرده اند.

در آغاز تفسیر حداقل دو گونه برداشت از نحوه ی انتقال وجود دارد:

یکی انتقال قبل از وجود فیزیکی پیامبر اعظم| که نور اهلبیت علیهم السلام در وجود نیاکان آنها حرکت داشت و دیگری انتقال بعد از وجود فیزیکی رسول خدا| که در وجود فرزندان او قرار داشت.

در روایت دیگری از ابن عباس نقل شده که در معنی آیه اینگونه فرموده است: مراد از تقلب همان بیرون آوردن توست از پیامبر تا پیامبر دیگر بگونه ای که در عالم مادی پیامبری ات رسید.» ((۱))

این روایت همانند برداشت برادران ما گونه ای تفسیری نورپردازی پیامبر| در وجود نیاکان بود پیش از آنکه خود تجلی فیزیکی یابد.

ص: ۴۴۱

۱- منتخب من تفسیر القرآن/ ۲/ ۱۶۴.

از آقا ابو جعفر علیه السلام در تفسیر سحن خدای فراتر از توصیف «و تقلبک فی الساجدین» نقل شده که وی فرمود:

انتقال در وجود علی، فاطمه و حسن و حسین و اهلبیت پیامبر | که درود بر تمامی آنان باد، صورت گرفت.» ((۱))

این حدیث انتقال بعد از تجلی فیزیکی پیامبر | را بازگو می کند که نور اهلبیت علیهم السلام تابش دائمی را طی می کرد.

ج. تواتر معنوی روایی

اشاره

افزون بر دلالت صریح و مطابقی آیه بر انتقال نور در وجود نیاکان اهلبیت علیهم السلام ، روایات بی شماری نیز بر جابجایی نور ائمه علیهم السلام در صلب بزرگان اجدادی پیام آور خدا دلالت صریح تر دارند.

همان گونه که بارها گفته شد، مدلول این روایات را می توان متواتر معنوی شمرد و این ملاک را میان فریقین اجماعی دانست.

معنای این احادیث نظیر مدلول آیه به تکاپوی فکری و «ان قلت» و «قلت» مفسران نیازی ندارد؛ زیرا ابهامی در مفهوم و تعیین مصداق نیست تا در پرده برداشتن از آنها دچار بگو و مگوها و ایراد و پاسخ گردیم. درنگ کوتاه در مدلول مطابقی و منطوق این احادیث ما را به حرکت نور اهلبیت علیهم السلام رهنمون می گردد و نیازی به مفهوم سازی آنچه از راه جمله شرطیه یا غائیه به دست می آید نداریم. آری! این دسته از روایات خود بخود بدون تفسیر، گویای کافی در مراد خود دارند تا مخاطب دچار برداشت و قرائت های گوناگون از مدلول این متون نشوند.

۱- البرهان/ ۵ / ۵۱۶؛ تأویل الآیات الظاهره/ ۱/ ۳۹۶ / ج ۲۳.

۱–۳. مأخذ سنیان

نخست نمونه روایات از منابع اهل سنت و سپس از مآخذ خود شیعه نقل می شود:

عن سلمان قال: سمعت حبیبی محمداً| یقول: کنت أنا و علی نوراً بین یدی الله- عزوجل- یسبح الله ذلک النور و یقدسه، قبل أن یخلق الله آدم بألف عام. فلما خلق الله تعالی آدم رکب (سلک)ذلک النور فی صلبه. فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب. حتی أقره فی صلب عبدالمطلب فقسمه قسمین: قسماً فی صلب عبدالله و قسماً فی صلب أبی طالب. فعلی منی و انا منه، لحمه لحمی و دمه دمی. فمن أحبه فبحبی أحبه و من ابغضه فببغضی أبغضه.«(۱)

به همین مضمون روایات مستفیضه و متواتره معنوی دیگری وجود دارد که با اندک اختلاف تعابیر یا افزایش و کاهش از منابع معتبر و دسته اول اهل سنت می توان بیرون کشید و معنی آن را فهمید. در واژه های متن، انتقال نور به صراحت سخن می گوید و از همه روشن تر خود واژه ی «انتقال« است که در روایات و ساختار مهندسی جمله گنجانده شده است تا کسی بر مراد واقعی متکلم انگشت ابهام درازنکند. واژه های «صلب« و «تقسیم« با نام اجداد پیامبر| همه از متن روایات دلالت مطابقی بر اصل وجود نور از یک سو، و انتقال آن از دیگر سو، دارند.

۱- مناقب خوارزمی/ ۱۴۵/ ۱۷۰؛ مقتل الحسین/ ۵۰؛ تاریخ دمشق/ ۱/ ۱۶۷ح ۱۸۶. نزهه المجالس/۲ / ۴۳۷. مناقب امام علی بن ابی طالب علیه السلام / ۶۷

۲–۳. مأخذ شیعیان

متون شیعه از فضائل اهلبیت علیهم السلام به ویژه فضائل فرامادی و معنوی آنها لبریز است. برای نمونه ترجمه یک متن که در اصل وجود نور و انتقال آن و دیگر ابعاد نور اهلبیت علیهم السلام دلالت دارد؛ یادآوری می شود:

جابر فرزند عبدالله انصاری می گوید: از فرستاده ی خدا چگونگی میلاد علی بن ابی طالب علیه السلام را پرسیدم. حضرت فرمودند: آه! آه! پرسش شگفتی طرح کردی جابر! از بهترین زادگان پس از من بر شیوه ی مولود مسیح سخن گفتی!

هان! خداوند بلند مرتبه نور او را از نور من آفرید و نور مرا از نور خودش آفرید. در واقع هر دوی ما نور یگانه ای هستیم. خداوند مارا پیش از برافراشتن آسمان و گستراندن زمین آفرید. نه بودی بود و نه طولی و نه عرضی نه تاریکی آفریده شده بود نه روشنایی نه دریایی نه هوایی. ما پنج هزار سال پیش از موجودات آفریده شدیم. سپس خداوند فراتر از توصیف خودش خودش را ستود؛ آنگاه ما او را ستودیم او خود، ذاتش را منزه دانست و ما به پیروی از او ذاتش را منزه دانستیم. خداوند بزرگی اش را ارج نهاد و ما نیز او را ارج نهادیم. خداوند بلند مرتبه به پاس این عمل بندگی از ما قدردانی کرد. پس از تسبیح ما آسمان را آفرید و آن را برافراشت، زمین را خلق کرد و آن را گسترانید. اقیانوس ها را پدید آورد و آنها را عمق بخشید. خداوند از تسبیح علی علیه السلام فرشتگان مقرب را آفرید تا آنگاه که آسمان

هفتم را برافراشت. از این رو، تمام تسبیحات فرشتگان برای علی وشیعیانش واقع می شود.

ای جابر! در واقع خداوند بلند مرتبه و فراتر از توصیف ما را از این مرحله ی وجودی انتقال داد و در صلب حضرت آدم علیه السلام افکند. پس نور من در سمت راست آدم جا گرفت و نور علی در جانب چپ آدم علیه السلام جایگزین شد.

هان! سپس خداوند فراتر از توصیف ما را از صلب آدم در صلب های پاکیزه گان جا به جا کرد. پس من در هیچ صلبی جا به جا نشدم جز آنکه علی با من در آن صلب منتقل شد. ما همچنان در تیره پشت نیاکان پا بر جا بودیم تا آنگاه که خداوند بلند مرتبه ما را از تیره پشت پاکیزه ای که همان صلب عبدالمطلب باشد، آشکار کرد و بیرون آورد.

پس از آن مرا در صلب پاکیزه ای به نام عبدالله منتقل کرد و در بهترین رحم پاکیزه قرار داد که همان آمنه بود. هنگامی که این نورآشکار گردید و فرشتگان با درخواست و زاری عرض کردند: خدای ما! سالار ما! نور ولی تو علی علیه السلام چه شد؟ او را با این نور درخشنده-محمد|- نمی بینیم؟ خداوند فراتر از توصیف فرمود: بی تردید من به ولی ام از شما داناتر و مهربان تر هستم! از این رو، خداوند عزوجل علی علیه السلام را از پشت پاکیزه بنی هاشم بیرون آورد.« ((۱))

ص: ۴۴۵

۱- الفضائل/۱۳۱؛ اثبات الهداه/ ۲ /۴۸۳؛ ح ۲۹۵؛ جامع الأخبار/ ۱۵؛ احقاق الحق/ ۷ /۴۸۸.

د. متون کهن تاریخی

افزون بر دلالت مطابقی آیه بر پایه برداشت مفسران و صریح معنای روایات، متون تاریخی اسلام نیز بر انتقال نور وجودی ائمه علیهم السلام از آدم به نسل هایش دلالت روشنی دارد. مورخان بر پایه ذوق، سلیقه و چینش مطالب کتاب های تاریخی خود داستان انتقال را در آغاز تاریخ ولادت پیامبر| یا آغاز کتاب و یا جاهای دیگر گنجانده اند.

بیشتر این متون تاریخی روایی و نقلی است که اعتبار و اتقان آنها از یک سو، به همان ارزش، وثاقت و صحت همان روایت مستند بر می گردد و از دیگر سو، به نزدیکی این متون با نقل این رخداد که افراد خاص آن را بر زبان رانده اند.

«آدم در سوگ فرزندش- هابیل- آوایی را شنید ولی گوینده اش را ندید و آن آوا این بود:

«أبا هابیل قد قتل جمیعاً وصار الحی کالمیت الذبیح

و جاء بشره قدکان منها علی خوف فجا بها یصح« ((۱))

پدر هابیل، در واقع کشته شدن هابیل؛ کشته شدن همه ی انسان ها بود. و زندگان مانند گوسفندان زیر تیغ شد. هنگامی که ابوالبشر این آوا را شنید فغان و اندوه او بیشتر شد برگذشته و آینده. او دانست که کشنده، در واقع کشته شده ای را می ماند. در این هنگام خداوند به او وحی کرد: بی تردیدمن خداوند از وجود تو نوری را بیرون می کنم و آشکار می سازم. همان نوری را که من اراده کرده ام که در تیره پشت پاکیزه گان و رحم دوشیزگان شریفه حرکت دهم و بدان نور به دیگر انوار فخر کنم. آن نور را خاتم پیامبران| قرار دهم و خاندانش را

ص: ۴۴۶

۱- البدایه والنهایه/ ۱/ ۱۰۶.

برگزیدگان و پیشوایان و جانشین. طومار زمان را با ماندگاری آنان در هم می پیچم و زمین را با فراخوانی آنان محدود ساخته ایم و با شیعیانش روشن. از این رو بسم الله بگو، خود را پاکیزه کن، خدا را بستای و پاکیزه بشمار. سپس حواء را نیز بر این پاکیزگی سفارش کن و آنگاه با وی با همین طهارت در آمیز؛ زیرا این نور امانت من است که به شما منتقل می شود و سپس از آن به فرزندی که از شما به دنیا می آید.

آنگاه آدم با حواء درآمیخت و پس از چند روزی در زمان مناسب به تدریج حواء باردار شد. پیشانی حواء می درخشید و نور اهلبیت علیهم السلام پرتوافشانی می کرد. در اندام های بدنی اش و نیروی درونی و خیالش تا آنگاه که زایمان کرد و شیث را به دنیا آورد. «شیث« را خداوند برتری داد وقار او را تمام کرد. صورت شان را بیاراست، شکوه شان را کامل، خلقت شان را همگون برابر با نور و شکوه او را زینت داد و با ابهت و برتری جایگاهش را بلند داشت.

بدین سان، آن نور از حواء به او منتقل شد بگونه ای که از دو طرف پیشانی اش می درخشید و در سینه پیشانی چون ماه پرتوافشانی می کرد. پس از آن آدم علیه السلام این فرزند را «شیث» نامید و به آن «هبه الله» نیز گفته می شود.« ((۱))

«پیام آور خدا| فرمود: خداوند آدم را خودش بدون واسطه آفرید و از روح خود در وی دمید. سپس به فرشتگان دستور داد به او سجده کنند. آدم از جای برخواست و نشست عطسه کرد. عرض کرد: «الحمدلله« پروردگارش به او فرمود: «یرحمک ربک« بیا. آنها جمعی از فرشتگان من هستند تو هم به آنان بگو

۱- مروج الذهب/ ۱/ ۴۰.

«السـلام علیکم» آدم نزد آنها آمد و فرمود: «السـلام علیکم» فرشتگان به آدم جواب دادند: «و علیك السلام و رحمه الله» سپس جانب پروردگارش بر گشتند.

خداونـد به آدم فرمـود: این احوالپرسـی تـو و شـیوه احوالپرسـی فرزنـدان تـوست میـان شـان... در این میـان نـوری میـان آدم و فرزنـدانش خداوند گزارد. سـپس آدم عرض کرد ای پروردگار! آنها چه کسانی اند که نور پرفروغ دارند. خداوند فرمود آنها پیامبران و فرستادگانم هستند که جانب بندگانم می روند. در این میان مردی را دید که نورانی ترین آنان بود...» ((۱))

۲. گستره انتقال

اشاره

در اصل انتقال نور از عالم بالا به پایین با ارائه چهار دلیل عمـده، تردیـدی نماند اما اینکه غیر از حقیقت محمدیه| وجود نوری علویه هم بـا او بود یـا نبود می توان پرسشـی را طرح کرد. پیش از این از منـابع معتبرشـیعه انتقال دو نور و در واقع چهارده نور ثـابت گردیـد که نیازمنـد تکرار نیست. امـا اصل ادعای برادران ما که حرکت و انتقال را ویژه ی نور محمـدی| می داننـد و از سریان نور علوی بیشترشان مهر بر لب می زنند، جا دارد مطالبی یادآوری شود.

از این رو نخست بر نقطه مشترك انتقـال نور محمـدیه| با برادران پای می فشاریم و هرگز مخالف باور آنان نیستیم اما بیشتر از آن، انتقال دیگر انوار الهی را نیز در امتـداد حقیقت نبوی باور داریم؛ زیرا نور نبوی و علوی یا فاطمی و حسـنی را با حسـینی و باقری یك حقیقت واحد می شماریم.

۱- تاریخ طبری/ ۱/ ۱۰۵.

۱. نور پیامبر(ص)

بیشتر مفسران اهل سنت عقیده دارند، آن نور که از وجود آدم به فرزندانش منتقل شد، تنها حقیقت نوریه ی محمد| بود نه تمامی اهلبیت علیهم السلام . اگر دیگر اهلبیت علیهم السلام هم نورش با پیامبر| آمیخته باشد آنان در نگارش وانهاده اند. مفسران شیعه بر پایه ی روایات متواتر معنوی نور انتقال شده را حقیقت یکپارچه می شمارند که مرتبه ی نخستین آن پیامبر اعظم| است و مرتبه ی آخرینش حضرت ولی عصر(عج). بعضی سلف گفته اند که مراد از «ساجدین» اجداد آن حضرت است.

یعنی نور آن بزرگوار از صلب یک نبی به صلب نبی دیگر منتقل شد و بالاخره این پیامبر| تشریف آورد. افزون بر آن برخی از مفسرین از این واژه بر ایمان والدین آن حضرت نیز استدلال کرده اند.» ((۱))

آری نور! پیامبر اعظم «در تیره پشت خداپرستان روشنی می داد وهرگز آن نور وجودی محمد|، از صلب پیامبران ذایل نشد تا مادرش آمنه او را به دنیا آورد.« ((۲))

برخی با یک نگرش عرفانی ذات نوریه ای او را گم شده در افعال الهی تقریر کرده اند:

«و تقلبک أنقلابک و انتقالک فی أطوار الفانیین فی افعاله تعالی و صفاته و ذاته بالنفس والقلب والروح فی زمرتهم

۱- تفسیرکابلی/ ۴/ ۴۶۷. الصحیح من سیره النبی الاعظم|/۲/ ۷۴ و ۷۷. مفتاح السعاده/۵/ ۴۰۴۰.

۲- التفسیر الوسیط/ ۲/ ۱۸۵۹؛ الوسیط فی تفسیر القرآن المجید/ ۳/۳۶۵ . همان منابع قبلی.

و قبل النشأه الاولی فی اصلاب آبائک الأنبیاء الفانیین فی الله عنها.« ((۱))

آری! «ما دیده ور دوستان خویشیم بر دوام (و همیشگی بودن) ایشان. تا یک طرف از ما محجوب نباشند و اگر هیچ محجوب شوند، زنده نمانند.« ((۲))

در بینش این عارف در واقع وحدت کلی که در سراسر هستی، حاکمیت دارد، این مرتبه از نظام خلقت را نیز در برمی گیرد. جهان یکپارچه خداست و ما سوی خدا موجودی- موجودیت ندارد. نور اهلبیت علیهم السلام فانی شده در وحدت کلان موجودات است و خود جدای از دیگر نمادها و ظهورات هستی طبل جداگانه ای نمی نوازد.

۲. نور اهلبیت(ع)

اشاره

نوری که در صلب نیای پیامبر| سریان داشت تنها حقیقت محمدیه| را در برنمی گرفت بلکه وجود نوری علویه و فاطمیه و... را نیز پوشش می داد. حقیقت واحد که دارای مراتب و آغاز و پایان بی شماری بود. اتصال نوری ائمه علیهم السلام در عالم مافوق ماده بر پایه ی یافته های عقلانی، کشف درونی و داده های وحیانی استوار است. اگر چه در عالم ماده از نظر ضیق مکانی و تنگناهای وجودی در قالب انوار چهارده گانه مقدس تجلی کردند و ظهور یافتند اما در جهان پیش از عالم ناسوت و ظهور جسمی حقیقت یک پارچه و وحدت کامل و همه جانبه ای داشتند.

۱- تفسیر ابن عربی/ ۲/ ۴۲۴.

۲- تفسیر کشف الاسرار میبدی/ ۷/. ۱۷۴.

بی تردید در آن نشأ و منظومه ی وجودی همین حقیقت واحد مراتب شدید و ضعیف داشت اما اصل وجود واحد آن همواره حفظ بود و در تیره پشت نیاکان حرکت می کرد. افزون بر جهان معنا، در عالم ماده نیز وحدت اندیشه، وحدت رفتار، وحدت گفتار، وحدت کردار وحدت

شنیدار وحدت... در تمام بخش های زندگی آنان وجود داشت. میان آغاز و انجام آنها جز مقتضیات زمان و مکان تفاوتی چشم گیر دیده نمی شد.

۱-۲. اتفاق اصحاب

برخی از علمای شیعه بر این عقیده پای فشرده اند که مصداق حرکت واژه «تقلب» نور اهلبیت علیهم السلام است که در وجود سجده کنندگان پرودگار بر، یکی پس از دیگری منتقل شدند. تنها حقیقت محمدیه| نیست بله حقیقت وی آغاز و نزدیک تر از دیگر مراتب به خداوند است.

اما همه ی عالمان شیعه عقیده دارند که ائمه علیهم السلام نور واحدند نه متعدد هر چند در عالم ماده به قالب های چهارده گانه ظهور یافتند.

آری! این حقیقت مجرد و محیط بر قالب های خود یک مرتبه نداشته تا ما آن را به شخص پیامبر| منحصر سازیم بلکه مراتب گوناگون داشته که از عالم نوری و فیضی فرود آمد و به عالم انسانی در صلب نیاکان به نورپردازی ادامه داد.

۲-۲. تواتر معنوی روایات

برخی دیگر از مفسران شیعه پشتوانه ی علمی برداشت خود را از آیه ی یاد شده در نور وجودی ائمه علیهم السلام ، روایات قرار داده اند و از هرگونه واکاوی پردازش و سنجش سیاق آیه دست برداشته اند.

این گروه به همـان میزان که نص قرآن را برترین ملاک کشف حقایق و راهگشایی مسائل می داننـد، روایات را نیز پس از آن گویا و رسا در راهنمایی به حقایق مادی و فرامادی برترین دلیل شمرده اند.

در ذیل آیه روایات بی شماری مراد از «تقلبک فی الساجدین» را نور یکپارچه اهلبیت علیهم السلام می داند نه نور شخص پیام آور الهی را که در این عالم به تنهایی نورپردازی کرد:

«عن أبی ذر رحمه الله علیه قـال: سـمعت رسـول الله | و هو یقول: خلقت أنـا و علی بن أبی طـالب من نور واحـد. نسـبح الله یمنه العرش قبـل أن خلق آدم بألفی عام. فلما أن خلق الله آدم علیه السـلام جعل ذلک النور فی صـلبه. و لقـد سـکن الجنه و نحن فی صلبه. و لقـد هم بالخطیئته و نحن فی صـلبه. و لقـد رکب النوح علیه السـلام السـفینه و نحن فی صـلبه. و لقد قذف ابراهیم علیه السـلام فی النار و نحن فی صـلبه. فلم یزل ینقلنا الله عزوجل من أصلاب طاهره، إلی ارحام طاهره حتی انتها بنا إلی عبدالمطلب. فقسـمنا بنصـفین: فجعلنی فی صلب عبدالله و جعل علیا فی صلب أبی طالب. و جعل فی النبوه و البرکه و جعل فی علی الفصاحه والفروسه.» ((۱))

برادران اهل سنت نیز انتقال نور را تنها به حقیقت محمدیه | محدود نساختند بلکه آن را به علی علیه السلام نیز تسری دادند که خود بخود دیگرائمه علیهم السلام را در برمی گیرد:

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۱۱.

«عن علی، أن النبی | قال: «کنت أنا و علی نوراً بین یدی الله تعالی قبل أن یخلق آدم بأربعه عشر ألف عام. فلما خلق الله آدم، قسم ذلک النور جزئین: فجزء أنا و جزء علی.» ((۱))

ج. عوامل انتقال

اشاره

افزون بر اصل انتقال که بر پایه ی کتاب، سنت و تاریخ اثبات گردید، باید پرسید علل انتقال و فلسفه ی حرکت نور اهلبیت علیهم السلام از شخصی به شخصی چه بوده و چرا این سریان صورت گرفت؟

نخست علل انتقال را می توان به دو دسته کلی برشمرد و سپس برای هر یک ریزموضوعات دیگری بنیان نهاد. برخی از علل «هبوط» نوراز آسمان به زمین، الزامی، تکوینی و بدون اراده و اختیار انسان صورت گرفت.

عده ای دیگر از بدون الزام با اراده و اختیار که، در خود می بینیم نور اهلبیت علیهم السلام را از قرنی به قرنی و از جایی به جای دیگر انتقال داد.

اراده الهی، مرگ، رسالت و الهام را جزء عوامل تکوینی می توان برشمرد که تنها در قلمرو فعل الهی قرار داد. باور، اسلام، دادگری، خداپرستی و نفوذ اجتماعی را علل تشریعی در دسترس ما آدمیان می توان تحلیل کرد.

۱- مناقب علی علیه السلام حنبل/ ۲۱؛ مناقب مردویه/ ۲۸۵. مناقب امام علی بن ابی طالب/۶۷. طبری؛ نزهه المجالس/۲/ ۴۳۷.

الف) عوامل قهری

۱. اراده الهی

جا به جایی نور اهلبیت علیهم السلام تنها به اراده ی پروردگار صورت می گرفت نه با درخواست، نیایش و زاری نیاکان شان. تنهـا دسـتان بیماننـد و قدرتمنـد خداونـد بود که این نور را از ظرفی برمی داشت و به ظرف دیگر می ریخت. اعمال اراده ی دیگران در تغییر این مظروف هیچ تأثیری نداشت همان گونه که منع شان در اصل بود و نبود این نور تأثیرگذار نبود.

حرکت نور در خطوط گونـاگون از منظر تعبـدنگری پرسـش هـای چرایی، چیسـتی و چگونگی برنمی دارد، زیرا رشـته ای در گردنم افکنده دوست می کشد، هر جا که خاطر خواه اوست. هر چه آن خسرو کند، شیرین بود.

اما از منظر عقل پرسـش گر و غیر متعبـد می توان حکمت مطلقه، سراسـری و همه جانبه ی الهی را در تمامی افعال به ویژه این فعل خاص «فلسفه»، چیستی و چرایی اش شمرد و از عبث و لغویت یا انحصارگرایی دوری جست.

بگذریم از این که اراده و فعل الهی پرسش بردار نیست و بدون داده های وحیانی با یافته های عقلانی نمی توان به حکمت هر کـار او پی برد و از راز هـدف داری اشـیاء پرده برگرفت. آری! این نور با اراده ی الهی از عالمی به عالمی و از پشتی به پشتی منتقل شد.

«و قال قوم من اصحابنا: أنه اراد تقلبه من آدم الی أبیه

عبدالله فی ظهور الموحدین لم یکن فیهم من سجد لغیرالله.»((۱))

۱- منتخب من تفسیر القرآن/ ۲/ ۱۶۴.

افزون بر این متن، نصوص تاریخی دیگر، بر اراده ی الهی دلالت مطابقی آشکار دارد.

آنگاه که آدم بر مرگ فرزندش گریست... خداوند به او وحی کرد: بی تردید من خداوند از وجود تو نوری را بیرون می کشم و آن را آشکار می سازم. نوری که من «اراده» کردم از صلب پدر پاکیزگان در رحم مادران شریف و پاکیزه حرکت دهم و بدان نور بر دیگر انوار فخر کنم. آن نور را خاتم پیامبران قرار می دهم و خاندانش را برگزیدگان و پیشوایان و جانشین خود.»((۱))

۲. مرگ

یکی از علت هایی که نور اهلبیت علیهم السلام از جایی

برمی خیزد و در جای دیگر می نشیند، کوتاهی عمر حامل آن است. این مهم خود بخود می طلبید که آنان دارای حیات معین، پیش بینی شده و قید شده ای در طبیعت باشند؛ زیرا تمامی افراد بشر از نظر ساختار وجودی نظام آفرینش و ذات انسانیت محکوم به قوانین تکوینی هستند که باید در چهارچوب همان معیارهای انسانی در عالم متغیر ماده حرکت و زیست کنند. اجداد اهلبیت علیهم السلام هیچ یک از قانون کلی مرگ مستثنی نبودند و باید جام شوکران مرگ را تا آخر می نوشیدند. کوتاهی عمر مظروف به دلیل محکومیت در قوانین طبیعی جهان ماده از یک سو، بلندی عمر مظروف به دلیل پیروی از قوانین منظومه ی جهان معنا که هرگز مرگ و نیستی در آن راه

۱- مروج الذهب/ ۱/ ۴۰ .

ندارد از سوی دیگر، انتقال این نور را از فردی به فرد دیگر و از روزگاری به روزگاری قطعی وناگزیر می ساخت.

بـدین سـان هر یک از نظر سـنخیت با منظومه های وجودی و آنچه سـرنوشت برای شان رقم زده بود، بـدان راضـی می شونـد. امکان نداشت نور ابدی در جسم بی ثبات به

نورپردازی ادامه دهنـد و متغیر را یکبـاره ثابت کنـد. چیزی که به آن انقلاب فلسـفی اطلاق می شود و محال بودنش را عقل با اندکی درنگ و کاروزی بخوبی درک می کند.

پس از مرگ آدم، نور اهلبیت علیهم السلام در نهاد «شیث» قرار گرفت.

تا آنگاه که او جوان خوش قـد و بالایی شـد و میان هرمون ها و صـداهایش با دیگر انـدام ها، هماهنگی کامل به وجود آمد و بینـا شـد. زمانی که آدم او را شایسـته آن مقام نورپـذیری دانست به وی وصـیت کرد و به حاملیت هر آنچه در برمی گرفت به خوبی او را آگاه کرد و شناساند که پس از آدم او حجت خدا و جانشین پروردگار در زمین است و رساننده ی حق خداوند به دیگر وصیانش.((۱))

در واقع «شیث» دومین محل انتقال نسل پاکیزه و ریشه و بن نور درخشنده بود. در این هنگام آدم به او وصیت کرد و «شیث» را به نگهداری و پاسداشت آن سـفارش نمود. پس از آدم شـیث میان مردم حکمرانی می نمود و بر پایه کتاب پدرش و هر آنچه سفارش کرده بود از اسفار و شرایع و ویژگی ها شریعت را جاری می کرد.» ((۲))

ص: ۴۵۶

۱- الکامل فی التاریخ/ ۱/ ۲۹.

۲- مروج الذهب/ ۱/ ۴۰؛ الکامل فی التاریخ/ ۱/ ۲۹ و ۳۱.

۳. رسالت

خداونـد جایگاه این نور را تنها در وجود پیامبران الهی در نظر گرفته بود و غیر پیامبران دیگر کسی شایستگی نورپذیری و بر دوش گیرندگی نور اهلبیت علیهم السلام را نداشت.

فردی، گروهی و جامعه ای نمی توانست با اراده و خواست خود این مرکزیت را به مرز دیگری منتقل کنند و نگذارند در یک جا بماند. تنها چگونگی انجام رسالت به اراده پروردگار بود که سرنوشت نورپردازی و نورپذیری را رقم می زد نه خواست و اراد ه ی جمعی.

پایگاه رسالت فراتر از فلسفه های عقلی و دستاوردهای عرفانی هر چه که داشت، نزد خداوند بسیار پراهمیت بود و جایگاه مهمی داشت که موجب شد این نور را برای همیشه تا آخرین مراحل ظهورش در خود جای دهد. ماهیت رسالت و امامت یک حقیقت با گونه های به هم آمیخته و ابعاد مختلف هستند. سکه واحد که یک روی آن نقش پیامبران حک شده و روی دیگرش نام وصایای معصوم و جانشینان الهی. هر دو از یک چشمه سار وحیانی می جوشند و در کویرستان انسانیت جاری می شوند. نبی و امام علیه السلام هر دو یک وظیفه را انجام می دهند و تمامی دل ها را به سوی آسمان رهنمون هستند.

«آنگاه که «شیث» با همسر خود در آمیخت، همسر او به «أنوش» باردار شد و آن نور به همسر وی منتقل گردید. هنگامی که خانمش وضع حمل کرد، نور فرزندش می درخشید. آنگاه که جانشینی او فرا رسید، پدرش «شیث» او را گرامی داشت و جایگاه یک وصی را در او پذیرفت و

او را برتر و گرامی تر دانست تا او نیز فرزندانش را که برای وصایت رسالت برگزیده می شوند، گرامی دارد.

بر حقیقت این بزرگواری و برتری این جایگاه «شیث»، فرزندانش را هم آگاهی بخشید تا آنان نیز اینگونه رفتار نمایند. شیث، انوش را از میان فرزندانش برای رسالت، جانشین قرار داد تا زمانی که نسل او پیوسته باشد رسالت هم در اوست و وصیت میان آنها جاری. از قرنی به قرنی منتقل گردد تا آنگاه که خداوند این نور را در وجود عبدالمطلب بنهد و پس از آن به فرزندش عبدالله.

«انوش» دارای فرزندی شد که او را «قینان» نامیدند و نور ائمه علیهم السلام پیشانی او را روشن کرده بود. «انوش» از فرزندانش پیمان گرفت تا زمین را آباد سازند. این نور با او بود تا بدرود حیات مادی گفت... خداوند برای او نیز فرزندی آورد و آن نور را در وجود «مهلائیل» به ارث گذارد. پیمان الهی همین گونه از یکی به دیگری می رسید و رسالت می گسترد اما حقیقت آن نور همیشه استوار و ثابت در وجود همه شان می درخشید.» ((۱))

۴. الهام

گاهی حامل نور با الهام مقدس، پیش از پیش می دانست که به زودی نور نهفته در وجودش تجلی می کند و او باید نه تنها آن نور را کم فروغ و خاموش نسازد که با تمام نیرو در سطوح گوناگون زندگی از آن مدد جوید و این آفتاب

۱- مروج الذهب/ ۱/ ۴۲.

را چون پلکان از بام به حیاط آورد تا به دیگر اعضای اصلی خانواده گرما و طراوت بخشد. گستره این الهام حتی لوازم انتقال نور مثل ازدواج و تشریفات را هم دربرمی گرفت.

شخصیت حاملان نور به گونه ای پخته شده و شکل گرفته بود که به راحتی با پروردگار از طریق قلب ارتباط برقرار می نمود و مسائل فرامادی و دور از دسترس حواس را به شعاع نور جان درمی یافتند. این امتیاز آنان را خود به خود از دیگران جدا می کرد و برای شان جایگاه ویژه ای می داد. «نور رسول خدا| در پیشانی هاشم می درخشید و هیچ گاه کم فروغ و خاموش نگردید. به همین دلیل او را بزرگ می داشتند و مقام او را ارج می نهادند.

در برخی از شب ها که وی اطراف خانه طواف می کرد از خداوند می خواست فرزندی به او بدهد که نور رسول خدا| را بر دوش گیرد. شبی او را خواب در کنار خانه فراگرفت و همانجا بیتوته کرد. در خواب کسی نزد او آمد و گفت: «سلما» دختر «عَمر» را بگیر؛ زیرا او پاکیزه و هوشمند است. او را بستان و برایش مهر خوبی بپرداز. مانند او از بانوان نمی توانی کسی را پیدا کنی. تنها از اوست که خداوند برای تو فرزندی می دهد که پیامبر| را به دنیا می آورد. اورا بگیر تا رهنمون گردی. بشتاب برای ازدواج با این دختر با کرامت.

هاشم وقتی از این خواب بیدار شد، فریاد بلندی کشید به

گونه ای که پسر عموهایش غافل گیر شدند. هاشم آن ها و برادرش مطلب را نیز فراخواند. آنان را از خواب خود خبر داد و چیزی که هاتف غیبی به او گفته بود نقل کرد. از این رو، برادرش مطلب به او گفت: فرزند مادرم! هان! این دختر میان قوم خود بسیار معروف و پسندیده است. بزرگواری در سرشت او آمیخته، عفت و پاکدامنی جزء ذات او و خردمندی اش در حد اعلا قرار دارد.

او «سلمی» دختر عمرو بن لبید بن حداث بن زید بن عامر بن غنم بن مازن بن النجار است. آنها همگی اهل مهمان داری و پاکدامنی هستند. البته تو شریف تر از آنهایی در حَسَب و گرامی تر از آنها در نسب ... اگر خواستی ما او را برای تو خواستگاری می کنیم.»((۱))

ب) علل غیر قهری

۱. اسلام

اشاره

علت دیگری که نور امامان شیعه را در خود جذب کرد و اشعه های تابناک آن را از شیشه ی وجود خود عبور داد اسلام بود. همین مسلمان بودن امروزی با قوانین حلال و حرام، کراهت و استحباب و مباحات که مسلمین در دایره این چهارچوب ها وظایف خود را انجام می دهند. بی تردید نیاکان ائمه علیهم السلام در گستره اندیشه، حوزه های گفتاری، قلمرو فعالیت و دامنه ی دیدار و امتداد شنیدار،

۱- بحارالانوار/۱۵ / ۴۰.

مو به مو دستورات اسلامی را که در رسالت آدم ودیگر پیامبران وجود داشت، اجرا می کردند و به تمامی گزاره های آن پایبندی عملی داشتند.

در واقع دین حنیف ابراهیم علیه السلام اصل همان دین محمد | خاتم پیامبران است که هر دو با درونمایه ی واحد در ظرف زمانی متعدد باپیامبرسان های مختلف برای نسل های متفاوت و فضای خاص آشکار شدند. هر آنکه به این دین پایبند نبود، شایستگی پذیرش نور اهل بیت علیهم السلام را در نسل پیامبران الهی نداشت. از این رو، تنها به فرزندان مسلم آنان این نور منتقل شد. کسانی که آیین غیر از اسلام گزیدند و بدان گرویدند هیچ گاه تابش نور آفتاب بی بدیل امامان معصوم علیهم السلام خانه تاریک و سردشان را روشن نکرد. همان گونه، آنان که به نام اسلام بسنده کردند نیز از این نورگیری محروم شدند و در تاریکی ماندند.

بازبینی مدلول آیه ... با اطلاق، صراحت برداشت مفسران، روایات و دلیل عقلی بر مسلمان بودن نیاکان ائمه علیهم السلام که حامل نور آنها بودند، ما را به این حقیقت رهنمون می گردد.

۱–۱. اطلاق:

به قرینه الف و لام استغراق جنس از واژه «الساجدین» می توان مسلمانی نیاکان ائمه علیهم السلام را برداشت کرد و این مسلمان بودن را به جنس انسانیت عمومیت داد تا پدران و مادران شان را دربر گیرد. قرینه ی انحصاری که تنها اجداد پدری اش را پوشش دهد و نیاکان مادری اش را دربر نگیرد از واژه «الساجدین» نمی توان به دست آورد. مقیدات متصل و منفصل که این اطلاق را محدود سازد نداریم. ازاین رو، در مقام معنی یابی متن بدان چنگ می زنیم و پدران و مادران ائمه علیهم السلام را مسلمان می شماریم.

۲-۱. صراحت مفسران:

برخی از مفسـران با صراحت خداپرستی نیاکان پیامبر| را مطلق معنی کرده اند و مراد از آن را نیاکان پدری و مادری برشمرده انـد. همان گونه که نور اهلبیت علیهم السـلام در تیره پشت پـدران خـداپرست قرار داشت و از یکی به دیگری منتقل می شـد، همان گونه مادران که نورشان را بر دوش می کشیدند همگی مسلمان و پیرو دین حنیف بودند.

هیچ یک از آنان در برابر غیر خدا سر به زمین فرود نیاوردند:

مراد از آیه گردش تو در تیره پشت پـدران است که همگی مسـلمان بوده انـد و آنان خدا را می شـناختندو تنها برای او سر به زمین می ساییدند و هرگز برای غیر خدا که علمی بدان ها نداشـتند، سجده نکردند.« ((۱)) آری «حرکت نور محمد| در پشت پدران و رحم مادران از آدم به نوح و از او به ابراهیم و... دیگر نیاکان« ((۲)) بر پایه ی مسلمان بودن نیاکان صورت گرفت نه چیز دیگر.

۲. ایمان

نیای اهلبیت علیهم السلام به اصل نور، شعاع نوری و اشعه های آن که از این کانون می تابید باور داشتند. ایمان به یک نیروی درونی نهفته در ژرفنای جان که هرگز به چشم تن نمی آمد و با اندام های حسی لمس نمی شد.

۱- تفسیر القشیری/ ۵/ ۲۵.

۲- تفسیر السمرقندی/ ۲/ ۵۹۶.

ایمـان به غیب نه غیب بیرون و گسسـته از وجودشـان ماننـد بهشت و فرشـتگان که غیب نهفته در درون و پیوسـته با موجودیت شان.

ایمـان به نوری که هیـچ یـک از آنـان را در فراز و فرود زنـدگی چه با آگاهی و دانش و چه بـدون آگاهی و پیش زمینه های علمی، تنها نگذاشتند و از آنان روی برنتافتند.

چه بسا مردم که این گونه ترکیب انسان با نور را نمی پذیرفتنـد و از آن روی برمی تافتند اما اجداد امامان شـیعه نادیده و دیده بدان ایمان و پایبندی عملی داشـتند. همین باور سـبب شد تا پروردگار از میان افراد بی شـمار دانشـمند و هوشـمند این شایسته گان را برگزیند و نور ائمه معصومین علیهم السلام را در نهادشان به امانت گزارد.

گفته شـده خداونـد تو را در تیره پشت مردان خـداپرست نهـاد. در وجود پیامبری پس از دیگر پیامبر|؛ از آدم و حواء تا وجود عبدالله و آمنه. تا آنگاه که میان این امت به دنیا آمدی. از این رو، تمامی نیاکان پدری و مادری (پیامبر خدا|) زن و مردهمگی مؤمن بوده اند.« ((۱))

دلیل دیگری که بر مسلمانی و ایمان پدران و مادران فرستاده ی خدا| می توان ارائه کرد، روایات است که از شیعه و سنی نقل کرده اند. بیشتر مفسـران برای شـبهه زدایی پیش از شـبهه افکنی یا پرسش گری برای افزایش معرفت پیروان؛ پاسخ اقناعی داده اند.

۱- فتح البیان فی مقاصد القرآن/ ۹/ ۴۲۵ ؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم|/۲ / ۷۴ و ۷۷.

آنان نور اهلبیت علیهم السلام را هرگز در وجود غیر معصوم قایل نیستند و تنها ظرف این نور را سلسله پیامبران می شمارند.

عطا از ابن عباس نقل کرد:

خداوند اراده کرد چرخش تو را در صلب پیامبران. پیام آوری پس از پیام آور. تا در میان این امت مسلم تجلی کردی. واژه ساجدان در واقع اشاره به پیامبران الهی دارد.»((۱))

در منابع شیعه نیز روایت هایی بدین مضمون، ذیل آیه نگاشته اند:

در روایت دیگر از ابن عباس نقل شده است: در واقع معنی آیه این است که: خداوند تو را از تیره پشتی پیامبری | پس از پیامبری بیرون آورد تا آنگاه که تو را در قالب محمد | تجسم بخشید. قومی از اصحاب ما گفته اند: خداوند اراده کرده انتقال تو را از صلبی به صلبی دیگر از آدم تا پدرش عبدالله. او همواره در تیره پشتی خداپرستان قرار داشت که هیچ یک از آنان برای غیر خدا سجده نکرده و سر فرود نیاورده اند.»((۲))

۱- تفسیر الخازن/ ۳/ ۳۳۴؛ زادالمسیر/ ۶/ ۵۶؛ تفسیر الخطیب الشربینی/ ۳/ ۸۱؛ تفسیر نبوی/ ۳/ ۴۰۲؛ اللباب فی علوم الکتاب/ ۱۵/ ۹۶.

۲- تبیان/ ۸/ ۶۸.

۳. خداپرستی

چه بسا مسلمانانی که در آغاز مشرک،بت پرست و یا گرویده ی آیین دیگری بوده اند و پس از برگزیدن اسلام از اندیشه غلط و عقیده خرافی دست برداشتند. برخی نیمی از عمر را به کژراهه رفتند و نیمی دیگر را به راه راست. برخی دیگر از آغاز مسلمان زاده شده و در تمام دوران حیات خود گامی به کژراهه نرفته و همواره مسیر درست را پیمودند.

این گونه افراد جز در برابر پروردگار که سر در آستان کبریایی او ساییدند، نزد هیچ شیء و شخص دیگری سر فرود نیاوردند. همین امتیاز خود بخود زمینه را برای ریزش نور اهلبیت علیهم السلام در وجود آنان فراهم کرد و جایگاه شان را بلندتر برد. افرادی که این ویژگی را نداشتند، نمی توانستند ظرفی برای ریزش این نور قرار گیرند؛ زیرا سنخیتی میان نور و ظلمت وجود و عدم و سنگ و شیشه وجود نداشت.

لازمه این فقدان وجدان رابطه این همانی را میان دو شیء هم سنخ می طلبید و آن خداپرستی بود.

گفته شده خداوند تو را در صلب خداپرستان می دید. از پیامبری به پیامبری تا آنگاه که میان این امت مسلمان آمدی. ((۱))

برخی از اهل علم این گونه آیه را معنی کرده اند: چرخش تو را در تیره پشت خداپرستان پروردگار اراده کرد. همان مؤمنان به خدا نظیر آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل.«((۲))

ص: ۴۶۵

۱- فتح القدیر/ ۴/ ۱۴۳.

۲- اضواء البیان/ ۶/ ۱۰۳.

۴. نجابت

خانواده در جامعه افزون بر قـدر مشترک ویژگی های این نهاد، ویژگی های مختص بخود را نیز دارنـد. نجابت یکی از آنها به شمار می رود که در اصالت و قداست بخشی و منزلت دهی هر خانواده در جامعه نقش اساسی دارد.

مطلع زیارت جامعه کبیره با تعریف خانواده ی اصیل، نجیب و برتر آغاز می شود:

درود بر شـما ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت و رفت آمد فرشـتگان و فرود آمدن وحی و گنجینه ی مهرورزی و کان دانش و پایاب بردباری و بنیان کرامت و پیشوایان ملت ها...

نور پیشوایان بزرگ شیعه از افلاک در چنین خانواده هایی روی خاک تابید و تا اعماق وجودشان نفوذ کرد. حقیقتی که دیگر خانواده ها از پذیرش آن بی بهره بودند و توان جذب این هدیه ی آسمانی را نداشتند.

نفوذ اجتمـاعی، منزلت و برتری خـانوادگی بگونه ای بود که بر آمـدن این نور را مردم به صورت طـبیعی از آن کـانون انتظـار داشتند.

«آغاز بامدادان هاشم خود را برای رفتن به مجلس خواستـگاری آماده کرد و لباس های زینتی که داشتند همگی خود را با آنها آراسـتند. خانواده ی «سـلمی« نیز به پیشواز آنان رفتند و در داخل خیمه ی آنان راهنمایی شد. هنگامی که نشسـتند دیگران که فامیلان عروس بودند، برای بزرگداشت آنان از جای برخواستند.

هاشم و برادرش و پسر عموهایش در صدر مجلس جای

ص: ۴۶۶

گرفتند و مردم هاشم را پذیرایی می کردند. مطلب، برادرش، به سخن گفتن آغاز کرد و گفت: ای اهل شرف و بزرگی! جود و بخشندگی! ما پاسبانان خانه ی خداییم! ما خاندان بزرگ و شناخته شده ای هستیم. درب ما بروی همگان باز است. شما خود شرافت و بزرگواری ما را می دانید. همان گونه که خداوند نور درخشنده و تابناکی را در وجود ما نهاده ویژه ماست، بخوبی می نگرید. ما فرزندان لوی بن غالب هستیم. در واقع این نور از پیشینیان ما به عبد مناف منتقل شده است و از وی به برادر ما هاشم. آن نور با ما خاندان درآمیخته و از آدم همواره نورپردازی کرده تا رسیده به هاشم. خداوند با آن نور وجود شما را روشن می سازد و آن نور اکنون در نزدیکی شما قرار دارد، برای

دختر پرکرامت شما خواستگار آمده ایم و علاقه مندیم با شما بیامیزیم.»((۱))

افزون بر نجابت خانوادگی هاشم، خانواده سلمی که نور ائمه علیهم السلام را در خود جای می داد نیز نجیب و شریف بود، چنانکه از متن تاریخی گفتار مطلب، این مطلب آشکار می گردد.

د. لوازم انتقال

اشاره

فراگیری و امتدادیابی نور اهلبیت علیهم السلام در عالم ماده علل معده ی این جهانی را

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۴۶.

لازم داشت. در واقع بدون فراهم شدن این بستر، نور مجرد در قالب ماده نمی گنجید و از عرش پا به فرش نمی گذاشت.

درونمایه این علل مُعده را می توان چهارچوب حلیت و حرمت دانست که در متن شریعت گنجانده شده و امروز مسلمانان بدان بایدها و نبایدهای فقهی می گویند. نخستین علت مُعده ی انتقال نور ازدواج شرعی نیاکان

اهلبیت علیهم السلام است که از آغاز تا پایان همگی بدان پایبندی عملی داشتند.

خواستگاری، خرسندی دختر، رضایت خانواده، عقد، مهریه، ولیمه، آراستن و تزئینات عروس و حجله شادی آراستن زیر مجموعه این علل مُعِّده قرار می گیرد. دومین لوازم انتقال تشریفات رایج آن روز بود که در برگیرنده سفارش به واگزاری، پیمان گیری ارث الهی و امانت شمردن نور است.

۱. نفی ازدواج غیر شرعی

مفسران شیعه طهارت همیشگی نیاکان پیامبر| را نگاشته و انتقال نوری را چه در تیره پشت پدران یا رحم مادران بر اساس عقد اسلامی اثبات کرده اند. این ها هم از نظر اثباتی ازدواج قانونی و شرعی اجداد نبی را تبیین می نمایند و هم از نظر غیر قانونی بودن ازدواج نیای اهلبیت علیهم السلام را نفی می کنند.

بدین سان هرگز در سلسله عقد پدران و مادران پیامبر| حلقه های اندک زنگ زده به بی باکی، بی مبالاتی و عادات جاهلی و هر چیز ناپسند دیگر قرار نداشته است. تمام

حلقه های زنجیره ای ازدواج آنها را خداوند یکی پس از دیگری با پاکی و بندگی چیده و از آغاز تا پایان همه را خود به دست گرفته و حرکت داده است.

شیخ قمی از امام باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود:

آن کسی که هنگام نبوت و برانگیختن تو را دید و چرخش تو را در پشت نمازگزاران یعنی تیره پشت پیام آوران الهی نگریست ... در صلب پیامبران پیامبری پس از پیامبر. تا آنگاه که از تیره پشت پدرت تو را بیرون آورد. بر اساس نکاح بود نه غیر از ازدواج شرعی. از آدم تا خاتم.« ((۱))

«قال حدثنی محمد بن ولید عن محمد بن الفرات عن أبی جعفر علیه السلام قال: «الذی یراک حین تقوم فی النبوه «و تقلبک فی الساجدین« قال: فی اصلاب النبیین صلوات

الله علیهم.«((۲))

۲. ازدواج شرعی

اشاره

لازمه ی قطعی گسترش نور ائمه علیهم السلام در وجود نیاکان بستن پیمان زناشویی بود. ماهیت این نور سریان را خود به خود می طلبید که در آفاق بگسترد و در تمامی زما ن ها امتداد یابد تا در یک برهه تاریخی محدود و محصور نماند؛ زیرا ذات و خاصیت این نور و عالم تابی و روشنایی بخشی تمام هستی و مراتب آن بود. بدون ازدواج منتشر شدن نور امکان نداشت و محدود شدنش قطعی بود. به همین دلیل هنگامی که بدن یکی از حاملان نور سیر تکاملی خود را به پایان می رساند، رو به انحطاط می شد و یا مشکل دیگری پدید می آمد، شتاب برای پیوند زناشویی فرزندان شان بیشتر می شد تا این نور در مرکز تعیین شده ی خود

۱- تفسیر صافی/ ۴/ ۵۴.

۲- تفسیر نورالثقلین/ ۴/ ۶۹.

آرام گیرد. وجودی که امنیت بیشتر یـا قـداست والاـتری داشت. بـدین سـان، نور اهلبیت علیهم السـلام ازدواج را برای حاملان خود ناگزیر می طلبید.

امـام صـادق علیه السـلام فرمود: هنگـامی که آدم حوا را بالای سـرش دیـد گفت: تو کیستی؟ حواء فرمود: من حواء هسـتم که خداوند مرا برای تو آفریده است.

هیـچ کس از تو زیباتر آفریده نشده است. خداوند به همین دلیل به آدم وحی کرد: این کنیز من حواست و تو بنده ی من آدم. شما را برای خانه ای که نام آن بهشت من است آفریده ام. تا تسبیح گوینده و ستایش گر من باشید.

آدم! حواء را از جانب من برای خود با خطبه ی عقدی به زناشویی درآور و مهرش را به خود من بازگردان.

آدم عرض کرد: پروردگارا مهر او چیست؟

خداوند فرمود: بر حبیب من محمد | ده بار صلوات بفرست.

آدم عرض کرد: پروردگارا! تازنده ام پاداشت بر من شکر و سپاس خواهد بود. به همین شیوه آن دو ازدواج کردند.

قاضـی و دادگر خداونـد بود، عقـد کننده حضـرت جبرئیل، زوجه حواء (مادر بشـر زوج آدم پدر بشـر مهریه ده بار صـلوات بر محمد |) گواهان فرشتگان تا آنگاه که هر دو به یکدیگر رسیدند.«(۱)

ص: ۴۷۰

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۳۳.

۱-۲. خواستگاری

بر پایه آداب و رسوم آن روز جامعه، بستگان و بزرگان پسر به خواستگاری دختر می رفتند. این شیوه میان اجداد پیامبر| از آغاز تا پایان پیوسته ادامه داشت. بدون خواستگاری رسمی و با تشریفات عرفی زمینه ی ازدواج آنان فراهم نمی شد و پیمان زناشویی شان منعقد نمی گردید.

برای انتقال نور اهلبیت علیهم السلام همان گونه که اصل ازدواج لازم بود، لوازم ازدواج نیز لازم بود. ریش سپیدان همراه دیگر بزرگان فامیل به خواستگاری دختری که مادر ائمه علیهم السلام می شد، می رفتند و در جلسه رسمی درخواست پیمان زناشویی و وصلت دو خانواده را مطرح می کردند.

«بزرگان و بازرگانان گرد آمدند. تصمیم گرفتند برای تجارت به شام بروند تا از این طریق به آن دختر برسند. دوستان هاشم به وی گفتند: ما با شادمانی تو شادمان می گردیم و با خوشحالی تو خوشحال می شویم...

هاشم برای رفتن سفر به شام خود را آماده کرد. با او از دوستان و نزدیکانش همراه صلاح بیرون آمدند و خدمت گزاران کنارشان همراه با اسبان سواری و دیگر الاغ های باربر.

مسافرت او برای ازدواج به مکیان خبر داده شد، بزرگان و نخبه گان مکه همراهی او آمدند همان گونه که خدمت گزاران و بانوان برای تودیع او بیرون آمدند. هاشم دستور

بازگشت آنها را داد و خودش با فرزندان عمو و برادرش مطلب به سوی یثرب، جهت وصلت با خاندان بنی نجار، حرکت کردند.

ص: ۴۷۱

هنگامی که آنان به شهر یثرت رسیدند؛ آن سرزمین، به نور رسول خدا| که از پیشانی هاشم می تابید روشن گردید. شعاع نورافزون بر سطح شهر به درون خانه هایشان نیز روشنایی بخشید، هنگامی که مردم یثرب آنها را دیدند؛ با شتاب به پیشوازشان رفتند و گفتند ای مردم! شما کیستید؟ ما تاکنون از شما زیباروتر ندیدیم به ویژه آن نورپرداز نوجوان که روشنایی اش همه جا را گرفته است.

مطلب گفت: ما اهلبیت خدا و سکان دار حرم خداییم و از خاندان لوی فرزند غالب. این برادر ما هاشم فرزند عبد مناف است که بسوی شما جهت خواستگاری و وصلت خانوادگی آمده است. شما می دانیدکه خواهان این برادر ما شاهان، بزرگان و نخبه گان است ولی او خود جز به شما به دیگران رغبتی ندارد. ما دوست داریم که بسوی منزل «سلمی» رهنمون گردیم.

پدر سلما گفتار آنان را می شنید (آنگاه که سخن شان تمام شد) به آنها گفت: آفرین بر شما! شما ارباب شرف، مفاخر عزت و مردانگی هستید. سالار بزرگان و دهنده ی طعام و پایان بخشش و اکرام هستید. هر آنچه در پی اش آمده اید، داریم جز آن دختری را که برای وی راه پیموده اید و خواهانش هستید! او دختر من، نور چشم من! و مالک نفس خودش است. با این وجود، دیروز همراه دیگر از پاکیزگان و بانوان قوم خود به بازاری از بازارهای ما رفته اند که به آن بازار بنی قینقاع می گویند. اگر نزد ما بیایید در آسایش و راحتی بسر می برید و

اگر بخواهید سمت آن بازار روید باز هم در عافیت قرار دارید.

حالا چه کسی از شما خواستگار آن دختر و دوستدار وی است؟ گفتند: صاحب این نور درخشنده و روشنایی پرفروغ، چراغ خانه خدا، نورافکن تاریکی ها که زبان زد بخشندگی و بزرگواری است، هاشم فرزند عبد مناف.» ((۱))

۲-۲. رضایت دختر

مادران ائمه علیهم السلام همگی با رضایت و خرسندی شوهران خود را برگزیده اند نه با تزویر، زور یا زر که با عشق و الهام. گاهی این خرسندی از سکوت و قرائن حالیه ی او به دست می آمد و پدر و مادر پسر به ظاهر حال او بسنده می کردند و مقدمات عروسی را فراهم می نمودند.

گاهی مادران آینده ی اهلبیت علیهم السلام رو در رو خود با پدران آینده ائمه علیهم السلام دیدار می کردند و خرسندی شان را در پیمان بستن زناشویی آشکارمی نمودند. در هر دو صورت ازدواج آنان با رضایت کامل و آزادی عقلانی که گاهی گفتار مظهر آن بود و گاهی کردار، دیگر بار شنیدار و چه بسا دیدار بوجود می آمد.

«سلمی برای انجام کاری روزمره بیرون آمده بود، دوست داشت خودش (با چشمان نافذ) هاشم را بنگرد. تا آنگاه که خداوند میان او و هاشم در یک مسیر زمینه ی دیداری فراهم آورد. همان جا در دل سلمی محبت هاشم شعله کشید... آن نور که در پیشانی او می تابید سلمی بخوبی وجودش را

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۴۲.

شناخت. هاشم نیز سلمی را به حقیقت دریافت و شناخت. سلمی به هاشم رو کرد و گفت: هاشم! من تو را زیاد دوست دارم! می خواهمت! فردا هنگامه ی بامدادان به خواستگاری من از پدرم بشتاب اگر پدرم مرا به تو نداد خودم همکاری می کنم تا او

خرسند شود و من از تو!» ((۱))

۳. خرسندی خانواده

ازدواج نیاکان اهل بیت علیهم السلام افزون بر خرسندی دختر و پسر رضایت خانواده را هم به صورت کامل در پی داشت. در واقع پیوندهای اجتماعی را این وصلت محکم تر و ژرف تر می ساخت:

«پدر دختر گفت: آفرین! آفرین! در واقع به ما برتری بخشیدید و ما را با این خواستگاری مفتخر نمودید. آی شماهایی که اینجا هستید! بدانید من دخترم را به این مرد می دهم به او تمایل دارم بیش از آنچه او به ما تمایل داشته باشد. البته کار و نظر من غیر از کار و نظر او نیست. بنابراین من نیز با شما به سوی دخترم می روم. از این رو، شما برترین مهمانان من هستید فرود آیید شما فخر بنی

نزارید. هاشم فرود آمد و برادران و همراهان نیز با وی بار و اثاث خود را پایین کردند.

عمر، پدر دختر پیش فامیل های خود رفت و شتری برای آنها نحر کرد و گوسفندانی نیز، تا غذایی برای شان تدارک ببیند. اقوام

۱- بحار/ ۱۵/ ۴۶.

دختر به انـدازه ی کم غـذا خوردنـد. کسـی از مردم یثرب نمانـد جز آنکه از خـانه هـای شـان بیرون آمدنـد و به هـاشم و نور صورت او نگریسـتند. قبیله ی اوس و خزرج و دیگران نیز بیرون آمدنـد و از نور هـاشم شـگفت زده شدنـد. طـایفه ی یهود نیز بیرون آمدنـد به وی نگریسـتند و بـا همان صـفاتی که در تورات او را می شـناختند دیدنـد با آن نشانه هایی که داشـتند وی را گرامی و ارج نهادند.»((۱))

۴. عقد

نکاح امروزی با اندک افزایش و کاهش در آن روزگار، میان نیاکان امامان معصوم علیهم السلام پذیرفته شده و حقیقت مسلم بود. در ازدواج نیـای پیشوایان پاک، این عقـد نخست با خطبه ی سـپاس و ثنای الهی آغاز می شـد و سـپس با الفاظ زوجت و انکحت از سوی مجیب و قبلت و نعم از جانب مجاب صورت می گرفت. عقدی نبود که این بندها را در بر نگیرد یا به صورت معاطاتی اجراء شود!؟

البته عقـدی با وکالت در جلسه ی رسـمی با حضور پـدر و مادر یا دیگر وابسـتگان دختر و پسـر جاری می شد نه مسـتقیم میان خود زوجین.

واقدی می نگارد:

نخستین کلماتی که عقیل فرزنـد ابی وقاص هنگام خطبه ی عقـد آمنه برای عبدالله فرزند عبد المطلب آغاز کرد و بر زبان راند این بـود: بسم الله الرحمن الرحیم. الحمـد لله الـذی جعلنـا من نسـل ابراهیم و من شـجره اسـماعیل من غصن نزار و من ثمره عبد مناف. سپس بر خدای بلندمرتبه ثنایی گویا بر زبان

۱- بحار الانوار/۱۵ / ۴۲ و ۴۳.

راند و صفات حق را با زیبایی هایش برشمرد. آنگاه عقد نکاح را جاری کرد و به سوی وهب پدر آمنه نگاهی کرد و گفت:

یـا ابو الوداخ! زوجت کریمتـک آمنه من ابن سـیدنا عبـد المطلب علی صـداق اربعه آلاف درهم بیض هجریه جیاد و خمسـمأه مثقـال ذهب احمر. قـال: نعم. ثم قـال: یـا عبـدالله قبلت بهـذا الصـداق؟ یـا ایهـا السـید الخاطب! قال: نعم. ثم دعا لهما با الخیر و الکرامه.» ((۱))

همان عقـدی که امروز میان مسـلمین رایـج است با اندک افزایش و کاهش اما با اسـکلت حمد و ثنا، اصل عقد و پایان بری با ثنای الهی و دعای خیر برای زوجین.

۵. مهر

تمـام دخـترانی که حامـل نور ائمه علیهم السـلام می شدندبـدون مهر نبودنـد. مهر معین داشـتند که در متن عقـدنامه بـا حضور دیگران گنجانده می شد یا به صورت دیگری که آن روز میان شان رایج بود.

هیـچ گاه مهر کنایی ضـمنی و مبهم و غیر معین یا به صورت کلی در ذمه در عقـدنامه نمی گنجاندند. بلکه اندازه مهر را ریز و دقیق مشـخص می نمودند. چنانکه مهر حضـرت حواء از اول معین بود که صلوات فرستادن بود نه اشیاء خارجی، دوم اینکه ده بار صلوات بود نه کم و نه زیاد. تا مهر مبهم نباشد یا کلی در ذمه، یا همان گونه که مهر آمنه پنج صد مثقال طلای سرخ بود و چهارهزار درهم طلای سفید رایج. در هیچ یک از آنها تردید و ابهام راه نداشت.

۱- الفضائل/۳۱.

۶. ولیمه

دیگر از مختصات پیمان زناشویی نیاکان اهلبیت علیهم السلام ، مراسم ولیمه دادن بود که در آغاز این پیوند مقدس برگزار می گردید. دوستان، خویشان و نزدیکان را در این مراسم پر شکوه دعوت می کردند و غذای مناسب و رایج آن

روزگار می پختند و سفره ی عقد و ولیمه را می گسترانیدند. ازدواج نیاکان ائمه علیهم السلام بدون مراسم، پنهانی و بدون ولیمه دادن برگزار نمی شد.

آنگاه وهب دستور داد سفره ی عقدکنان را بیاورند. سفره سبز رنگ آوردند و بگستراندند. سپس غذاهای گرم و سرد، ترش و شیرین روی آن چیدند تا همگی از آن بخورند و بیاشامند. عبدالمطلب برای پسرش به قیمت هزار درهم عطر و عنبر و کافور خوشبو خرید و بر سرش پاشید. وهب نیز به ارزش هزار درهم عنبر خوشبو پاشید. مردم در این جشن عقدکنان بسیار شادمان بودند.» ((۱))

۷. آراستن عروس

لباس های فاخر و زیبای آن روزگار بر مادران آینده معصومین علیهم السلام می پوشاندند و ازحالت پیشین وی را بیرون می کشیدند. لباس باکره گان با لباس عروسان تفاوت آشکاری داشت. به معنی واقعی کلمه عروس می شدند و جامه سپید یا ارغوانی و رنگاهای دیگر روز را بر تن می کردند.

«هنگامی که خانواده عروس و داماد مراسم عقد را تمام

۱- الفضائل / ۳۴.

کردند، عبدالمطلب به وهب نگاهی کرد و فرمود: به پروردگار آسمان سوگند که از زیر این سقف بیرون نمی روم مگر آنکه دست همسر پسرم را به دستش دهی؟! وهب گفت: به این شتاب و زودی عروسی کردن امکان ندارد. عبدالمطلب گفت: چاره ای نیست باید این کار صوت گیرد. ناگزیر وهب از جا برخواست و با خوش رفتاری نزد همسرش آمد و عرض کرد: می دانی! به راستی عبدالمطلب به پروردگار آسمان سوگند یاد کرد تا فرزندش عبدالله به آمنه همسرش نرسد، از زیر این سقف جدا نشود.

مادر آمنه بی درنگ از جایش برخواست و ده تا زن آرایشگر عروس را فرا خواند و از آنان آراستن آمنه را درخواست نمود. آرایشگران گرد آمنه نشستند و به آراستن او پرداختند. یکی از آنان به آراستن و نقش بندی دستانش، دیگری به رنگ کردن پاهایش و برخی به آرایشگری صورت و دیگری به آراستن لباس او مشغول شدند. تا شامگاهان عروس را آراستند و آرایش او را تمام کردند.« ((۱))

۸. تزئینات

افزون بر آراستن همسران نیای پیامبر | کلبه ای را برای عروس و داماد جداگانه می آراستند و حجله شادی آن دو را با زیباترین وسایل آن روز و سلیقه

ص: ۴۷۸

۱- الفضائل / ۳۵.

می آراستند. تخت عروس و داماد برتر از دیگران در جای بالا به خوبی آشکار بود تا همه ی نزدیکان آنها را بنگرند و برای شان تبریک گویند.

مادران آینده ی اهلبیت علیهم السلام را بدون تزئین و آراستگی به صورت عادی به حجله شادی نمی فرستادند.

«آنگاه تخت خیزران تهیه کردند و روی آن پارچه های زیبا و گلگون گسترانیدند، سپس عروس را بر آن نشاندند. بر سر او تاج گذاشتند و بر پیشانی اش جواهرات آویختند و بر گردنش گردنبند دُرّ و جواهر. انگشترهای گوناگون به دستانش گزاردند. آنگاه وهب نزد عبدالمطلب آمد و گفت: سرورم! بلند شو و عروست را ببر. عبدالمطلب از جایش برخواست و نزد عروسش رفت. عروس که در زیبایی جدا شده ای بود از تکه ماه چهارده. عبدالمطلب نزدیک تخت او آمد و عروس دست پدر شوهر را بوسید او نیز چشمان عروس را.

آنگاه عبدالمطلب به فرزندش عبدالله گفت: پسرم! کنار همسرت بنشین در تخت او و از دیدارش شادمانی کن. آنگاه عبدالله گام برداشت و روی تخت کنار عروس نشست هنگامی که پدرش را خوشحالی فرا گرفته بود. عبدالله با همسرش زندگی را به تنهایی جدای از دیگران می گذراند تا آنگاه که به سید المرسلین و خاتم النبیین باردار شد.

روزی عبدالله از نزد همسرش برخواست و پیش پدر رفت. عبدالمطلب به او نگاهی کرد؛ دید همان نور از میان دو

چشمانش جدا شده و جای آن مانند یک سکه درهم صحیح و کامل باقی مانده است.

نور که بر وجود آمنه منتقل شده بود. بی درنگ عبدالمطلب از جا برخواست و نزد آمنه شتافت و به صورت او نگاهی انداخت. آن نور آنگونه که در وجود عبدالله بود این بار همان سان نمایان نشده بود بلکه روشن تر و تابناک تر آشکار

گردیده بود. از این رو، عبدالمطلب نزد راهبی آمد و از این دگرگونی نور اهلبیت علیهم السلام از وی پرسید؟ راهب که حبیب نام داشت عرض کرد: آگاه باش این نور در واقع صاحب اصلی اش هست. همان نور که در شکم مادرش قرار دارد.»((۱))

۲. تشریفات

اشاره

پس از ازدواج یکی دیگر از لوازم انتقال نور اهلبیت علیهم السلام را می توان تشریفات نامید. آنگاه که نور امامان شیعه به صورت طبیعی و با انتخاب پروردگار از یکی به دیگری منتقل می شد، نقش حاملان تنها انتخاب ظرف، مکان و جای مناسب برای آن بود نه چیز دیگر.

اما هنگامی که آن نور در بلور زرین زمان خود می نشست، انتقال دهنده طی یک مراسم رسمی و با تشریفات ویژه واگذاری آن حقیقت را به نزدیکان اعلام می داشت. این مراسم در جمع خاص و با حضور گواهان پایدار برپا می شد.

انتقال دهنده نور، نخست خود و سپس حامل جدید نور را معرفی می کرد و آنگاه به او توصیه های اساسی می نمود و پیمان می گرفت تا این نور را در مسیر

۱- الفضائل / ۳۵.

طبیعی قرار دهـد و به گونه ای شایسـته آن را به دیگران منتقـل سـازد. در تمام مراحل و بخش های گوناگون از آن پاسـداری کند و هرگز در فروغ بیشتر و نورپردازی آن بی توجهی نکند.

امام صادق علیه السلام فرمود: ... هنگامی که آدم رسیدن فرزندش را به مردانگی دانست به وی گفت: فرزندم! به همین زودی ها من از تو جـدا می شوم، نزدیک من آی تا از تو اقرار و پیمانی بگیرم، همان گونه که خداونـد بلنـد مرتبه بر اقرار پیش از تو پیمان گرفت. سـپس آدم سـرش را به آسـمان بالا برد و خداوند دانست او چه می خواهد! از این رو به فرشـتگان دستور داد از تسبیح گویی باز ایستند و بال های خود را گرد آورند... منادی ندا داد ای آدم هر چه می خواهی بگوی!

آدم عرض کرد: بـار خـدایا! تـو پروردگـار همیشـگی پیش از نفس و هسـتی! روشـن کننـده ی مـاه و خورشـیدی آنگـونه که خواستی مرا آفریدی به راستی این نور شناخته شده را که بزرگ و پرشرافت می شماری در وجود من به امانت گزاردی اکنون که برای فرزنـدم «شیث» قرار می دهی من می خواهم بر او اقرار بنـدم و پیمـان برگیرم همـان گونه که تو از من پیمان گرفتی. خدایا! خدایا تو گواه بر این کار باش.

در این هنگـام نـدا از جـانب پروردگار بلنـد مرتبه رسـید: ای آدم! از فرزنـدت «شـیث» پیمان گیر و بر آن (تشـریفات) جبرئیل، میکائیل و تمامی فرشتگانم را گواه می گیرم... سپس

خداوند بلند مرتبه به جبرئیل دستور داد به زمین فرود آید با همه ی هفتاد هزار فرشته که پرچم های سپاس و حریره ی سپید و قلم تکوین دردست شان بود به خواست پروردگار جهانیان.

از این رو، جبرئیل بر آدم رو آورد و گفت: ای آدم! پروردگارت سلام می رساند و به تو می گوید: برای فرزندت شیث پیمان نامه ای بنگار و بر آن جبرئیل و میکائیل و تمامی فرشتگان را گواه گیر. سپس آدم پیمان نامه را نوشت و بر او گواه گرفت. آنگاه جبرئیل آن را با مهری که داشت پایان برد سپس به شیث داد.» ((۱))

۱. سفارش به واگذاری

افرادی که نور پیامبر اعظم| را بر دوش می کشیدند نسبت به آن همواره احساس مسئولیت می کردند و در چگونگی وانهادن چنین نوری سهل انگاری و سستی به خود راه نمی دادند. آنگاه که عمر طبیعی حاملان نور رو به پایان می رفت، به افراد پس از خود در چگونگی انتخاب و گزینش ظرف نوری وصیت می کردند.

آنان اصرار داشتند، این خورشید باید همیشه در جایگاه بلند خود بنشیند و از آسمان عفاف بر زمین نور پاشد. هیچ یک از حاملان، ظرف نوریه را تصادفی بدون بررسی برنگزیدند. همین که مسئولیت خود را به شایستگی انجام دادند و نور به دیگری منتقل می شد، بسنده نمی کردند بلکه در واگذاری آن به دیگران نیز

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۳۵.

سفارش به جا و لازم می نمودند.

«امام صادق علیه السلام فرمود:... هنگامی که وفات عبد مناف نزدیک شد، از هاشم پیمان گرفت تا اینکه نور رسول خدا| را در رحم زنان پاکیزه و گرامی ترین مردم قرار دهد. هاشم این پیمان را پذیرفت و پایبندی عملی خود را بدان نشان داد. بزرگان و شاهان به هاشم پیشنهاد ازدواج با دخترشان را می داد، و مال های فراوانی هم به او می بخشید ولی او از آنها سرباز می زد وآنها را وا می گذاشت.((۱))

۲. پیمان گیری

حاملان نور، نیاکان پیامبر| را پس از خود در جلسه رسمی می طلبید و از آنها پیمان می گرفت تا در شیوه ی بهره وری و اصل حفاظت آن نور کوتاهی نورزند. این پیمان در حضور دیگران و با جدیت کامل انجام می شد. هرگز پنهانی یا به سفارش در خلوت بسنده نکردند. نفس پیمان بستن آنهم از فرزندان خود در حضور دیگران بیان گر عظمت و اهمیت انتقال نور اهلبیت علیهم السلام بود.

افزون بر زبان گفتاری در مراسم رسمی با زبان نوشتاری نیز مواد پیمان نوری را بند بند می گنجاندند و به صورت مکتوب تأکید بیشتر بر اهمیت انتقال نور می نمودند. نیاکان ائمه علیهم السلام دستور داشتند تا این سخت گیری را اعمال و قانون گرایی را میان حاملان نور شدت بخشند تا فضای ذهن و اندیشه آنان را بیشتر بر اهمیت نور، حفظ نور و انتقال نور آماده سازند.

«... امام صادق علیه السلام فرمود: شیث بدان پیمان نامه رو آورد و

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۳۸.

همواره پایبنـدی عملی اش را بـدان نشـان داد. هیـچ گاه نور اهلبیت علیهم السـلام از میان چشـمانش برطرف نشـد تا آنگاه که ازدواج کرد... هنگامی که با همسـرش درآمیخت، همسـر او به «انوش» باردار شـد. خانم او هنگام حاملگی آوایی را می شـنید که می گفت: گوارایت بـاد ای سپیـدرو. در واقع خداونـد نور سیدالمرسلین، سالاـر آغـازین و پایانی را در وجود تو به امانت گزارده است. هنگـامی که «انوش» به دنیـا آمـد، «شـیث» از او پیمـان گرفت همـان گونه که از خودش پیمـان گرفته شـده بود. سپس نور از وی به «قینان» منتقل شد.» ((۱))

۳. ارث الهی

حاملان نور همواره اصـرار داشـتند که این میراث مانند دیگر میراث های بجا مانده معمولی نیست تا میان تمام فرزندان مساوی تقسیم گردد. بلکه میراث ویژه و الهی است و میراث بر آن را تنهـا پروردگـار معین می سـازد نه عقلاـنیت پـدرانه یـا عـواطف مـادرانه و یا عادات جامعه. بنابراین در واگـذاری و انتقال به دیگران جز خواست و اراده ی پروردگار دیگر عوامل نقش تعیین کننده نداشت، گاهی این نور به فرزند بزرگ گاهی به کوچك و چه بسا به فرزند میانه بدون مسائل عرفی منتقل می شد.

«هنگامی که هاشم فرزند عبد مناف با سـلمی دختر عمر و بن نجاریه پیمان زناشویی بست، پس از مدتی سـلمی به عبدالمطلب که جد رسول خدا | بود، باردار شد. آن نور

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۳۷.

که در وجود هاشم بود به همسرش سلمی منتقل شد. پس از آن خوبی ها، زیبایی ها، شادمانی ها و کمالات سلمی افزایش یافت بگونه ای که خوبی هایش در آفاق گسترد. سنگ، درخت و دیوار با سپاس و بزرگداشت

سلمی را درود می گفتند. وی سخن گوینده ای را از سمت راست خود می شنید که می گفت: «السلام علیك یا خیر البشر». او هرگز از آنچه می دید به دیگران چیزی نمی گفت؛ زیرا هاشم به پنهان داشتن اسرار او را توصیه کرده بود. بدین دلیل از قوم خود این منتقل شدن نور را پنهان می کرد تا آنگاه که شبی خود شنید که گوینده ای می گوید:

لكِ البشر إذ اوتیت أکرم من مشی و خیر الناس من حضر و بادی

هنگامی که سلمی آن سخن را شنید، هاشم را نزد خود نخواست. هاشم مدتی در مدینه ماندگار شد تا آنگاه که بارداری سلمی میان مردم پیچید. آنگاه هاشم به وی گفت: سلمی! در واقع من امانتی را به تو می سپارم که خداوند بلند مرتبه آن را به «آدم علیه السلام « سپرد و «آدم« آن را به فرزندش «شیث« داد. هرگزاین نور امامت خاموش نشد و از یکی به دیگری به ارث رسید تا آنگاه که به ما رسید. خداوند با این نور ما را شرافت داد.« ((۱))

ص: ۴۸۵

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۵۱.

۴. امانت

اشاره

«در واقع من آن را در وجود تو به امانت گزاردم. و خودم از تو پیمان می گیرم پیمان ناگسستنی به اینکه آن نور را پاسداری. آری من آن را به تو دادم و خودم از نزدت می روم. پس این نور باید نزد تو همانند دو تخم چشمانت باشد و روحی میان پیشانی ات. اگر می توانی چشم ها آن را نبینند این کار را بکن، زیرا برای آن نور دشمنان و کینه توزانی وجود دارد که دشمن ترین آنان یهود است.

روز خواستگاری ات حادثه ای که میان ما و یهود رخ داد دیدی! چنانچه من از سفری که دارم برنگشتم یا شنیدی که از بین رفته ام باید فرزندم نزد تو محفوظ و گرامی باشد تا به جوانی برسد. آنگاه او را به مکه نزد عموهایش در خانه عزت و کرامتش برسان. سپس به سلمی گفت: خوب بشنو و بیاد داشته باش آنچه به تو گفتم. سلما گفت: همه را شنیدم و بی تردید فرمانبر دارم. مرا با سخنانت به گریه انداختی. من از خدای بزرگ می طلبم که تو را برایم سالم برگرداند.» ((۱)) افسوس! که هاشم از این سفر برنگشت و دور از سلمی نزد رفیق اعلی برگشت.

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۵۲.

اشکال بر انتقال نوری

برخی از مفسران اهل سنت احتمالات دیگر آیه را قطعی می شمارند و انتقال نور محمدیه| را سست و بی دلیل می پندارند و مراداز «ساجدین را نمازگزاران برشمرده اند.» ((۱)) عده ای هم «نمازگزاردن پیامبر| را میان نمازگزاران جماعت به شکل امام» ((۲)) و برخی هم «نمازگزاردن شبانگاه او را پیش کشیده است.» ((۳))

فخر رازی می نگارد:

«واعلم أن الرافضه ذهبوا إلی أن آباء النبی| کانوا مؤمنین. و تمسکوا فی ذلک بهذه الآیه و بالخبر اما هذه الآیه فقالوا قوله تعالی «وتقلبک فی الساجدین» یحتمل الوجوه التی ذکرتم. و یحتمل أن یکون المراد أن الله تعالی نقل روحه من ساجد الی ساجد کما نقوله نحن واذ احتمل کل هذه الوجوه حمل الآیه علی الکل، ضروره انه لا منافاه ولا رحجان. و اما الخبر فقوله علیه السلام «لم أزل أنقل من أصلاب الطاهرین إلی أرحام الطاهرات» و کل من کان کافراً فهو نحبس لقوله تعالی {إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ} توبه/ ۲۸ ((۴))

ص: ۴۸۷

۱- بیضاوی/ ۴/ ۲۵۵.

۲- تفسیر کبیر/۲۴/ ۱۶۰.

۳- حاشیه محی الدین شیخ زاده/ ۶/ ۳۶۷.

۴- . تفسیر کبیر/ ۲۴/ ۱۶۰؛ البحرالمحیط/ ۸/ ۱۹۸.

آنگاه وی اشکالی از جانب مخالفان شیعه را طرح می کند و خود بدان پاسخ اقناعی می دهد. اشکال نخست که وی بر اندیشه ی تشیع وارد می کند این است: «اگر شما بگویید که بر فساد این مذهب به سخن خدای بلند مرتبه چنگ زنیم که فرمود: {وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لأَبِيهِ آزَرَ} انعام/ ۷۴ ((۱)) در حالی که پدر ابراهیم مشرك بود؟ پس تمام نیاکان وی خداپرست نبودند؟!

پاسخ:

واژه ی «أب» گاهی بر عمو نیز اطلاق می شود همان گونه که فرزنـدان یعقوب به وی عرض کردند: {نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ} بقره/۳۳.

آنان اسماعیل را پدر یعقوب برشمردند در حالی که عموی یعقوب است و همین طور سخن پیامبر| که فرمود:

«ردوا علی أبی» یعنی به عباس بگویید.» ((۲)) در حالی که وی عمویش بود نه پدر واقعی. پس از آن، دو اشکال عمده، به نظر خودش، بر این برداشت تفسیری شیعه وارد می کند که پاسخ آن بسیار روشن و آسان است. آنانکه این مباحث را از آغاز تا پایان به دقت نگریسته باشند می دانند که نیاز به جواب نیست. اما برای آنان که پراکنده بخوانند نخست اشکال طرح می شود و سپس پاسخ.

ادعا

اشکال وی این است:

«آنچه من به سخن خدای بلند مرتبه چنگ زدم «لأبیه آذر» و شیعیان پاسخ دادند برگرداندن لفظ از معنی ظاهری آن است. اما حمل گفتار پروردگار:

۱- تفسیر کبیر/ ۲۴/ ۱۶۰.

۲- همان/ مرسل ؛ کنز العمال/ ۱۰/ ۳۰۱۹۵.

«تقلبک فی الساجدین» بر تمامی صورت هایی که یادآوری شد هرگزجایز نیست؛ زیرا ما در جای خود تبیین کردیم که حمل لفظ مشترک بر تمامی معانی آن جایز نیست اما حدیث، این دیگر خبر واحد است که هرگز نمی تواند با نص قرآن معارضه کند.»((۱))

پاسخ

۱. جواز اشتراک لفظی:

برخی حمل لفظ بر معنای گوناگون را جایز می شمارند. در نظر این گروه می توان به معنی یاد شده انتقال نور محمدی| تکیه کرد. این مبنا هر چند با مبنای اشکال کننده سازگاری ندارد ولی می تواند پاسخ مبنایی باشد بر رد آنانکه حمل لفظ را بر بیشتر از یک معنا صحیح نمی دانند.

۲. اشتراک معنوی:

از آغاز تا کنون به دست آمد که حقیقت واحد نور اهلبیت علیهم السلام مراتب گوناگون دارند. بنابراین با حفظ قایل نبودن به اشتراک لفظی، می توان این معنی تقلب را مشترک معنوی برشمرد. یعنی در هر مرتبه پیامبر| تصرف ویژه ای داشت. آنگاه که در عالم انسانی بود بگونه ای و در عالم جسمانی بگونه ای دیگر. «تقلب» نمی توان را در حرکت جسمانی تنها بکار برد ولی در حرکت روحانی که مستشکل خود عقیده دارد، اطلاق نکرد.

۳. اتفاقی بودن:

تنها شیعه دوازده امامی نیست که بر ایمان و خداپرستی پیامبر| پای

۱- تفسیر کبیر/ ۲۴/ ۱۶۰.

می فشارد بلکه بسیاری از نخبگان اهل سنت هم بدان نتیجه ای که ما رسیده ایم، رسیده اند. آری! این فضیلت ائمه علیهم السلام از فضائلی نیست که ویژه شیعه باشد بلکه مشترک فریقین به شمار می رود و اختصاص به مذهب امامیه ندارد.

سید محمود آلوسی بغدادی می نگارد:

«از ابن عباس که خداوند از او خشنود باد، «تقلب« به معنی «تنقل« در پشت پدران پیامبر| تفسیر شده است تا آنگاه که مادرش پیام آور الهی را به دنیا آورد. وی محل «تقلب» را به معنی «تنقل»در صلب نیای پیام آور خدا نیز جایز دانسته اند. که مراد از ساجدان مؤمنان باشد. با این آیه بر وجود ایمان پدران پیامبر خدا| استدلال شده است و بسیاری از اجله اهل سنت بر این عقیده استوارند.

«وأنا أخشی الکفر علی من یقول فیهما رضی الله تعالی عنهما، علی رغم أنف علی القاری واضرابه بضد ذلک إلا انی لا أقول بحجه الآیه علی هذاالمطلب.« ((۱))

۴.ترجیح بلا مرجح:

پیش از این وی چهار احتمال را در معنی «تقلب» یادآوری می کند و انتقال نور وجودی ائمه علیهم السلام را یک احتمال برمی شمارد، چگونه برگزیده ترین احتمال او دلیل متقن ندارد در حالی که برای هیچ یک از آن

۱- روح المعانی/ ۱/ ۱۳۵.

احتمالات به اندازه ی این حرکت نوری دلیل قوی و شاهد معتبر نمی توان ارائه کرد.

۵. خروج موضوعی:

خود وی مشرک بودن نیای محمد | بنام پدر ابراهیم را نفی می کند در حالیکه اطلاق لفظ «أب» بر «عمو» در قرآن چندین موارد بکار رفته آیا با کاربرد لفظ أب بر عمو باز هم جایی برای برگرداندن لفظ از ظاهر آن باقی می ماند؟

ما گرد بت پرستی از دامن پدر واقعی ابراهیم با دست کشیدن از ظاهر واژه أب نزدودیم بلکه خود قرآن با دلالت صریح و مطابقی، واژه ی أب را برای عمو اطلاق می کند. آیا جایی برای تأویل و تفسیر پس از صراحت باقی می ماند؟

۶. نجاست مشرک:

مشرکان به صریح آیه نجس عینی هستند هر ظرف نجس بی تردید مظروف خود را نجس می سازد. تسری نجاست از ظرف به مظروف با شرایط ویژه اش تردید برنمی دارد.

مشرکان هیچ گاه شایستگی حمل نور وجودی اهلبیت علیهم السلام را پیدا نکردند و نمی توانستند. باپیشرفت های علوم تأثیرگذاری خوی و دیگر ژن های کافر بر فرزندش امروز قابل انکار نیست.

۷. اشکال عقلی:

نورپردازی ائمه علیهم السلام خود به خود در صُلب نیاکان و رحم مادران آنها را از کارهایی که با شأن آنها سازگار نبود باز می داشت؛ زیرا این نور خاصیت و

تأثیرگذاری فوق العاده ای بر مظروف خود بر جای می نهاد. این نور توانایی آن را داشت که شیشه پر نور خود را برای همیشه پاک و روشن نگهدارد تا خود نیالاید و کم فروغ نگردد. چنانچه این ظرف آلوده می شد و تیره و تار می گشت، بی تردید به مظروف خود نیز آسیب می رساند و آن را کم فروغ یا خاموش می نمود.

از این رو، نمی توان رابطه متقابل و تأثیرگذار همیشگی ظرف و مظروف را نادیده گرفت یا اندک شمرد و بدان تکیه نکرد.

۸. خبر متواتر:

روایاتی که در ذیل آیه این مفسر بدان آویخته اگر به مثابه شأن نزول بکار رود بر انتقال نوری آن حضرت در صلب نیاکان دلالت آشکار دارد. و اگر بیرون از آن نقل شده باشد به دلالت مطابقی بر انتقال نور دلالت دارد. در هر دو صورت اگر نتوان احادیث این مضمون را متواتر لفظی شمرد قطعاً می توان متواتر معنوی یاد کرد چه رسد به اخبار مستفیض که منابع شیعه و سنی لبریز از اینگونه خبرهاست. هر چند در مذهب شیعه خبر واحد ثقه هم حجیت دارد چه رسد به اخبار مستفیض یا متواتر که حجیت شان با خودشان است و نیازی به استدلال بیرونی ندارند.

فصل پنجم :ویژگی های نور

اشاره

ص: ۴۹۳

ویژگی های نور

اشاره

این فصل گونه های انتقال، حالات یکتایی و چندگانگی نور آفریننده نور و نیایی نوردار را می کاود.

نخست کاستی ابزار معرفتی نظیر یافته های عقلانی، تنگنای سعه ی وجودی و شهود باطنی و احتمال نطفه بودن، روح یا دیگر گزینه های احتمالی نفی نوری امامان و اثبات اصل نورانیت بازگو می شود. پس از آن، انتقال طبیعی حقیقت نوریه محمدیه و علویه علیهم السلام در منظومه های وجودی، زمان ها و مکان ها و ژرفنای جان نیاکان تحلیل می گردد. آنگاه فرمانبرداری نور از نورپرداز مطلق همراه با ستایش، باور و فراخوان بندگان با ایمان به پروردگار بازگو می شود. در پایان حالات ویژه ی نور نبویه علیهم السلام در نهان و آشکار، وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت با تابش دائمی و توسل مردم به این نور بررسی می شود.

الف. معرفت نوریه

۱. ابزار معرفتی

۱-۱. ضیق وجودی:

نخستین دلیل بر کوتاهی و نارسایی معرفت کامل و همه جانبه از حقیقت نوریه علویه علیهم السلام حضور ما در عالم ماده است. بشر در مرتبه پایین و فرو دست

نظام خلقت جای دارد نه منزلت فرشتگان را می داند و نه منظومه های وجودی برتر و نزدیک تر به آنها را.

نور پاک پیشوایان علیهم السلام در تمامی منظومه های خلقت از آغاز تا پایان سریان دارد. جایی نیست که حقیقت هستی بخش پیشوایان پاک آنجا نباشند. بنابراین آنان در نهایت سعه ی وجودی قرار دارند و ما در نهایت ضیق وجودی. کجا دیده اید که محدود بر نامحدود احاطه یابد و مقید مطلق را درک کند. درک واقعی نور اهلبیت علیهم السلام از ما انسان ها، انتظار

توصیف نابینا از بیرون و خبر دادن لال از درون و شنیدن آواز کر از پیرامون را ماند.

۲-۱. نارسایی عقل:

افزون بر ضیق وجودی ما، ابزار درونی خرد که پروردگار روز نخست در سرشت ما آمیخت، نیز برای درک ویژگی های نور پیشوایان پاک کوتاه و نارسا است. هیچ خردمندی ادعای فهم و درک عوالم دور از دسترس عقل را ندارد. اصل نور ائمه علیهم السلام را هر چند بتوان با یافته های خام عقلانی اثبات کرد اما ویژگی های ذاتی و عرضی آن را هرگز نمی توان با این ابزار بیرون آورد.

محدوده ی وجودی حقیقت نور آنان فراتر از یافته های عقل و برتر از قلمرو ادراک هاست. عقل حساب گر، وقتی نتواند رخدادهای این جهانی را پیش بینی، تجزیه و تحلیل کند، چگونه می تواند ریزترین ویژگی های موجود نوری فرامادی را بنمایاند؟

معقول ترین راه رهایی از تاریکی، ایمان به ویژگی های فرامادی و بالاتر از ادراک عقلانی اهلبیت علیهم السلام است که در زیارت جامعه می خوانیم:

«ما به اسرار پنهانی شما و حقایق آشکارتان باور داریم.

ص: ۴۹۶

همان گونه که به گواهان شما و غائبان تان و نخستین شما و پایانی تان ایمان داریم.» ((۱))

از این رو بـا یـافته های عقل نه می توان ویژگی های نور ائمه علیهم السـلام را بازگو کرد و برشـمرد و نه می توان آنها را نفی کرد و نادیده گرفت.

۳-۱. فقدان شهود:

نزدیک ترین راه معرفتی به این نور تخلیه رذایل درون و چشم بسـتن از ناهنجاری های برون است که برای بنـده و همانـنـدهایم این نزدیک، به دورترین راه شناخت نور ائمه علیهم السلام تبدیل می شود. آری! نزدیک برای نخبه گان، رندان و پارسایان اما برای ما بی خردان گناهکار و دنیاطلب دورترین مسیر به شمار می رود.

بی هیچ فروتنی و کرنش به راستی و حقیقت باید نالید که از این طریق معرفت یابی اهلبیت علیهم السـلام برای ما بسـیار دشوار و چه بسـا امروز محـال شـده است. مـا که نمی تـوانیم وجـود فیزیکی آخرین حلقه نـور وجـودی را درک کنیم و بـا او دریچه گفتگو را بگشاییم، چگونه می توانیم حلقه ی نوری محض و مطلق را مشاهده کنیم؟

بدین سان، باید بر ناشـناخته ماندن هزاران فضائل، حقایق و ویژگی های معنوی و مادی فردی و اجتماعی اهلبیت علیهم السـلام اشک ریزیم و برنادانی خود به مناقب آنان اعتراف کنیم. شاید در بسته ای با دعای آنان بر روی ما بازگردد.

۴-۱. کتاب:

با درنگ در آیات، ابلاغ، اکمال، تطهیر، تلقی، تقلب، کلمات و... که در شأن

۱- فقره ای از زیارت جامعه؛ من لا یحضره الفقیه/۲/ ۳۸۷ به بعد و مفاتیح الجنان

والای اهلبیت علیهم السلام فرود آمده اند، می توان برخی از حقایق ویژگی های نوریه شان را به دست آورد و به اندازه ی ظرفیت و توانایی عقل ناقص و فهم نارسای خود این حقایق را از معانی متن دریافت.

تصریح مفسران به این مهم می تواند برمعرفت ما نسبت به نور محمدیه| بیفزاید و پرده از چیستی آن بردارد. با راهنمایی کتاب و فهم قانون مند مفسران، می توان از برخی ویژگی های نور وجودی ائمه علیهم السلام آگاهی یافت. تفسیر کتاب عینی و تکوینی تنها از عهده کتاب تشریعی برمی آید، همان گونه که تفسیر کتاب تشریعی از کتاب تکوین امکان پذیر است. به دلیل پیوستگی ذاتی و اعتباری که دو کتاب در لوح محفوظ و عالم ماده دارند، هر دو یک رشته اند که پروردگار یکتا، جنباندنش را در دست دارد و بس.

۵-۱. سنت:

عمده ترین و اصلی ترین راه شناخت ما از ویژگی های نور اهلبیت علیهم السلام انبوه روایات متواتر معنوی است که پیشوایان پاک برای ما نقل کرده اند. خود آنان از چگونگی نور، مراتب انوار، انتقال نور، فرمانبرداری انوار و حالات آن پرده برگرفته اند.

چنانچه این صنف اخبار امروز در دست مانبود کسی توانایی نداشت بلندترین و دشوارترین معارف نوری ائمه علیهم السلام را دریابد و پیچیده ترین و ظریف ترین نکات را فراروی پژوهشگران قرار دهد.

از این رو، تنهاترین مأخذ برای شناخت اصل نور ویژگی های انوار مقدسه،

ص: ۴۹۸

درنگ و تدبر همراه با ژرف کاوی بر سخنان نورانی خود آنهاست تا حقایق شان برای ما آشکار گردد.

۲. چیستی نور منتقل شده

۱-۲. نطفه:

پس از روشن شدن نارسایی ابزار معرفتی بشری برای یافت و فهم نور ائمه علیهم السلام از یک سو، برگزیدن مسیر درست و نزدیک و مطمئن برای رسیدن به حقایق این نور از طریق کتاب و سنت از دیگر سو، اکنون نوبت آن رسید که ماهیت این نور آشکار و نوع آن معین گردد.

نخستین احتمال این است که ما این حقایق را نطفه معمولی بشماریم. آنچه همگان دارند و از نسلی به نسلی از مردی به زنی منتقل می شود و اثرات آن بر چندین نسل بر جای می ماند. ژن یا کروموزوم های مرد که حامل وراثت، خوی و دیگر صفات زن و مرد است به فرزند.

این گزینه با انبوه روایاتی که در تعریف و شناساندن نور انتقال شده آمده هیچ گونه سازگاری ندارد. لسان آنها نور معنوی است نه نطفه مادی. وانگهی نطفه این تأثیرگزاری بی شمار که یادآوری شد و در فصل بعد جداگانه تحلیل می شود هرگز ندارد. چنانچه این نطفه رایج موردنظر بود هرگز این همه روایات در تبیین آن نقل نمی شد. تعبیر روایات از آن نطفه به آب و از این حقیقت به نور محض و مجرد است.

۲-۲. روح:

روح هر آدمی جدا از انسان دیگر است. چنانچه این موجود به روح تعبیر شود آنگاه انسانی داریم با دو روح: یکی مال خودش و دیگری روح در حرکت از ائمه علیهم السلام . دو موجود مجرد در قالب یک بدن مادی! این احتمال با دلایل صریح

عقلی سازگاری ندارد که بر بطلان تناسخ و جای گرفتن دو موجود مجرد کامل و مستقل در یک بدن، عقلا اتفاق دارند.

آری! چنانچه اشکالات تناسخ ارواح را کسی با پشتوانه ی علمی رد کند شاید بتوان مدعی شد که دو روح در یک بدن جای می گیرد!؟

از این رو، سخن برخی از بزرگان که «روح پیامبر| در تیره پشت نیاکان از یکی به دیگری منتقل شد.» ((۱)) اگر به معنی نور نباشد بی تردید واضح البطلان است و نیاز به دلیل رد ندارد. بطلان انتقال روح، افزون با دلایل عقلی و شهودی، با لسان و ظهور روایات هیچ گونه سازگاری ندارد، حتی یک مورد برای انتقال روح ائمه علیهم السلام در صلب نیاکان روایت ضعف واحدی هم اشاره نمی کند.

۳-۲. نور:

آنچه در وجود آدم و دیگر برگزیده گان الهی به امانت گذارده شد، نه نطفه های رایج مادی بود و نه روح دومی غیر از روح اصلی ویژه هر انسان بلکه نور محض و محیط بر تمام هستی و نیروهای درونی و بیرونی انسانی بود که خداوند در وجود پیامبران خود تاباند.

نطفه های معمولی تأثیرگذاری بی شماری که برای نور برشمردیم ندارد، بلکه خود از عوامل بیرونی مادی و معنوی تأثیر می پذیرد اما نور جز تأثیرگزاری بر جان، اندیشه و روان حاملانش هرگز تأثیرپذیری ندارد.

روایتی که معمولی بودن نطفه این نور را به روشنی و دلالت صریح مطابقی نفی می کند:

«جابربن یزید جعفی، از امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام است که آن

۱- تفسیر کبیر/ ۲۱۹/ ذیل آیه شعرا.

حضرت فرمود:

هان! خداوند پربرکت و بلندمرتبه نور محمد | را از نور عظمت و شکوه خود آفرید و شعله ور ساخت. آن نور لاهوتیه ای بود که خداوند آفرینش را با آن آغاز کرد و برای موسی فرزند عمران در کوه سینا بدان نور تجلی نمود.

آنگاه که نور اهلبیت علیهم السلام برای موسی فروزش کرد، هرگز موسی تاب دیدن آن را نیاورد و نور برای او پایدار نشد. از این رو، بیهوش افتاد و غش کرد همان نور که در کوه طور تابید، نور محمد | بود.

هنگامی که خداوند خواست محمد | رابیافریند همان نور را دو تکه جداگانه نمود، از پاره ی نخست محمد | را آفرید و از پاره ی دیگر علی علیه السلام فرزند ابوطالب را. از آن نور جز این دو هیچ موجود دیگری را نیافرید. آن دو را خود به دستش بی واسطه آفرید و در جان آن دو خود از ذاتش دمید و گونه هر دو را بگونه خود آراست. آن دو را امینان خویش و گواهان خود و جانشین به بندگان و دیده بان خود بر بشر و زبان گویا برای آنان نهاد.

خداوند در آن دو، علمش را به امانت گذارد و گویایی را بر ایشان آموخت و از راز خود آن دو را آگاه ساخت. یکی از آن دو را به منزله جانش و دیگری را به مثابه روحش قرار داد بگونه ای که هر یک بدون دیگری، قوام و دوام وجود ندارند.

ص: ۵۰۱

آری! نمای بیرون آن دو، بشری است و ذات و جلای درونی شان لاهوتی. آنها برای هدایت مردم با اندام های دنیایی آشکار شدند تا بشر توان دیدن آنها را داشته باشند. این فضائل معنی سخن خدای بلند مرتبه است که فرمود: «ما برای آن دو نمایی بشری پوشاندیم همان گونه که دیگران پوشیده اند.»((۱))

بنابراین آن دو مقام های پروردگار جهانیان و پرده های آفریدگار همه ی آفریده شدگان است. با آنها خداوند آفرینش موجودات را آغاز کرد و با آن دو ملک و اندازه گیری نظام تکوین و تشریع را پایان خواهد داد.

خداوند پس از نور محمد|، نور وجودی فاطمه÷ را برگرفت همان گونه که نور وجود علی علیه السلام را از نور محمد| برگرفته بود. آنگاه از نور فاطمه÷ و علی علیه السلام نور حسن و حسین علیهم السلام را برگرفت مانند برگرفتن نوری از چراغ برای روشنایی چراغ دیگر. آنها همگی از نور آفریده شدند. آنگاه از پشتی به پشتی و از تیره ای به تیره ای و از رحمی به رحمی منتقل شدند. نور آنان همواره در جایگاه بلند قرار داشتند بدون اینکه ناپاکیزه گان بدان ها برسند.

انتقال آنها نوری بود از فردی به فردی نه از «آب سست و پست» و نه از «نطفه که از تخم دان بیرون می آید و برنمی گردد» مانند دیگر انسان ها بلکه انتقال آنها «نوری» بود که از تیره پشت پاکان به رحم پاکیزه گان جا می گرفت؛ زیرا آنها برگزیده برگزیده گان بودند که خداوند آنها را برای اداره ی آفریدگانش به جای خود، جایگزین ساخت؛ زیرا خود او هرگز نه دیده می شود و نه در ظرف ادراک

ص: ۵۰۲

۱- {وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ}/ انعام/ ۹.

جای می گیرد. هیچ گاه چگونگی او را نمی توان دریافت و إنّیت محض او را باز شناخت.

پس آن گروه، سخنگویان و پیروی کننـدگان خدایند همان هایی که دسـتورات، اوامر و نواهی آنها را اجراء می کنند. با آنها قـدرت خداونـد آشـکار می شود و از وجود آنـان نشـانه هـا و معجزات الهی به چشم می آیـد. به سـبب آنها و با حقیقت آنان خداوند خود را به بندگانش می شناساند و با آنها دستوراتش را عملی می سازد.

چنـانچه اهلبیت علیهم السـلام نبودنـد هرگز پروردگـار شـناخته نمی شـد و هیـچ کس نمی دانست چگونه خـدای بخشـنده را بپرسـتند. بـدین سـان، خداونـد خود بهتر می دانـد چگونه دسـتوراتش به تدریـج اجراء و عملی گردد و از چه کانـالی به مردم برساند و مجریانش چه کسانی باشند؟

آری! هرگز آنچه او می کند پرسیده نمی شود بلکه این مردمان هستند که مورد پرسش قرار می گیرند.»((۱)) ((۲))

۴-۲. نطفه ویژه:

در میـان انبوه روایـاتی که بر نور منتقـل شـده در عـالم انسانی دلالت مطابقی صـریح داشت تنها یک روایت وجود دارد که بر نطفه بودن نور ائمه علیهم السـلام در صـلب نیاکـان ظهور دارد. از مـدلول اولیه و ظاهری این روایت می توان برداشت کرد که حقیقت یاد شده نطفه رایج و معمول همه ی انسان ها است که از مردان به بانوان منتقل می شود نه حقیقت نوریه محض که از لسان دیگر روایات به دست می آمد.

ص: ۵۰۳

۱- {لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ}/ انبیاء/ ۲۳.

۲- تأویل الآیات/ ۱/ ۳۹۷؛ ح ۲۷؛ البرهان/ ۵/ ۵۱۷.

با درنگ بیشتر نه تنها تعارضی میان این روایت و دیگر روایت ها به چشم نمی آید که هر یک «مبین» یکدیگر هستند.

گزیده این برداشت را می توان به چند صورت زیر تصور کرد:

۱. مدلول روایات متواتر معنوی به دلالت مطابقی و صریح معنا، نور اهلبیت علیهم السلام بود که از آغاز تا پایان انتقال در وجود نیاکان پیامبر| تابید. مراد از مفهوم این روایت نیز همان نور است منتهی در قالب واژه نطفه سپید که اشاره به درخشندگی و وجود عینی آن دارد نه نطفه رایج. چه بسا مراد از نطفه نقطه ای سپید باشد که با نور ائمه علیهم السلام بیشتر سازگاری دارد ولی از قلم راوی یا ضبط کننده افتاده باشد. در واقع هر دو به یک حقیقت اشاره دارند هر چند قالب اداء متفاوت است.

۲. روایات متواتر معنوی که تفسیر کننده این خبر واحد به شمار می روند، لفظ نطفه سپید را پر اجمال و ابهام می داند ولی روایات دیگر همگی بر واژه نور تأکید دارند و هرگز از واژه دیگر استفاده نکرده اند. پس اجمال و ابهام خبر واحد را این روایات متواتر معنوی برطرف می سازد.

۳. بر فرض تعارض، خبر واحد توانایی رویارویی با روایات متواتر معنوی را ندارند و خود به خود از اعتبار می افتند و روایات متواتر در دلالت خود استوار می مانند.

۴. شاید خبر واحد واژه ی نطفه را برای فهم بیشتر مخاطب برگزیده و مراد از آن همان نور باشد نه نطفه رایج مادی.

۵. احتمال نطفه ویژه ی بدون روح و نفس، از لسان روایت بسیار دور است و فراچنگ آوردن این معنا دشوار؛ زیرا هیچ یک از روایات متواتر معنوی بر نطفه ویژه که مرکب از ماده و معنا و یا چیز دیگر باشد، دلالت ندارند. تنها یک احتمال «نور» بودن آن حقیقت باقی می ماند که با لسان روایات صد در صد مطابقت دارد. نه روح نه نطفه ویژه نه نطفه معمولی و نه چیز دیگر.

ص: ۵۰۴

خبری که تعبیر نطفه سپید را بکار برده،از زید بن علی نقل شده است که وی فرمود:

«من از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از سن جد خودمان علی بن الحسین علیه السلام پرسیدم. سپس آقا فرمود: برای من پدرم از پدرش علی فرزند حسین علیه السلام خبر داد که وی فرمود: من پیاپی امام حسن علیه السلام و پدرم امام حسین علیه السلام راه می رفتم. در آن روزگار من پسر بچه ای بودم که نمی توانستم نافرمانی آنان کنم و یا فرمان شان را نبرم. ناگهان جابر با آن دو برخورد و خود را روی دست و پای شان انداخت و آنان را بوسید. امام سجاد علیه السلام فرمود: مردی از قریش که ثناگو و تعریف کننده مروان بود گفت: ابو عبدالله این چه کاریست که شما می کنید! تو در انتهای بزرگسالی قرار داری، جایگاه بلندی نظیر صحابه ی رسول خدا| در میان مردم داری.

جابر به انس بن مالک رو کرد وفرمود: ای ابا حمزه! دستور رسول خدا| را در خصوص آنان چگونه می پنداری؟ پس مرا آگاه کن از آنچه در خصوص یک بشر می اندیشی که پیامبر| فرموده باشد.

انس گفت: ابوعبدالله به چه چیز از فضائل آن دو تو را خبر دهم؟

علی فرزند حسین علیه السلام فرمود: امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام رفتند ولی من ماندم تا گفتگوی آنها را در بیان

فضائل عمو و پـدرم بشـنوم. نخست جابر حدیثی را بیان کرد و گفت: روزی پیام آور خدا| در مسـجد نشسـته بود و مردم او را چون نگینی در بر گرفته بودنـد، در این هنگـام پیـام آور خـدا| به من دسـتور داد: ای جـابر! حسن و حسـین را نزدم بیاور؛ زیرا پیامبر| به آن دو بسیار علاقه داشت.

من رفتم از آن دو خواسـتم که بامن بیایند و آن دو پذیرفتند. برگشـتم گاهی یکی را بر دوش می گرفتم و گاهی دیگری را تا نزد رسول خـدا| آنهـا را رسانـدم. من شادمـانی را در چهره پیـامبر| می دیـدم آنگاه که محبت مرا بـدان ها و بزرگـداشت مرا نسبت به آنها می دید. از این رو، به من فرمود: ای جابر! آنها را دوست داری؟

عرض کردم هیچ چیزی مرا از دوست داشـتن آنها باز نمی دارد؛ پدرم و مادرم قربانت گردد یا رسول الله|. آنگاه پیامبر اعظم| فرمود: هان، خـدای بلنـد مرتبه چون دوست داشت مرا بیافرینـد «نطفه ی سپیـد و پاکیزه ی» مرا آفرید. آنگاه همان را در وجود پـدرم آدم علیـه السـلام نهـاد. هرگز آن حقیقت از بین نرفت و همـواره در تیره پشت پـدران پـاک و رحم مـادران پـاکیزه قرار گرفت. به حضرت نوح و ابراهیم علیه السلام رسید. پس حرکت کرد تا به عبدالمطلب رسید.

هرگز چیزی از آلودگی های جاهلیت به من نرسیده است. آنگاه خداوند همان نطفه را دو نیم کرد: نیمی به عبدالله داد

ص: ۵۰۶

و نیمی به ابوطالب. مرا پدرم به دنیا آورد و نبوت با من پایان یافت. علی به دنیا آمد او پایاب وصایت گردید.

دیگر بـار خداونـد نطفـه من و علی را گرد آورد و از آن فرزنـدانم جهر و جهیر نیکویـان را پدیـد آورد و بـا آن دو نـوه گری فرزندان نبوت را پایان داد و نسل مرا در وجود آنان گزارد. سـپس مرا به بازگشایی مدینه یا شهرهای دیگر کفار دستور داد. از نسـل مـن یکی این است- اشـاره به حسـین علیه السـلام کرد- که مردی از آن در پایـان تاریـخ بیرون می آیـد و زمین را پر از دادگری می سـازد؛ چنـانکه از بیـدادی و سـتم گری لبریز شـده باشـد. بنـابراین آن دو پـاکیزه ی پاکیزه شـدگان است و سالار جوانان بهشت. خوش به حال آنان که آن دو، پـدرشان و مادرشان را دوست بدارنـد. وای بر آنانکه با آنها بستیزنـد و دشـمنی ورزند.» ((۱))

ب. انتقال

۱. تجرد

اشاره

نور ائمه علیهم السـلام پیش از تابیـدن در ژرفنای جان ابوالبشـر، در منظومه های وجودی دیگری سـریان داشت و مراحل تجرد نوری خود را یکی پس از دیگری می گذراند:

۱- امالی، طوسی، م ۲/ ح۱۸/ ص ۱۱۴.

مرتبه ی نخست:

با اراده ی مستقیم پروردگار به عنوان مخلوق اول آفریده شدکه به آن مرحله ظهور «نوری محمدیه|» اطلاق می شود.

مرتبه ی دوم:

تمـامی موجودات از مجرای نوری آنهـا فیض وجود گرفتنـد و هر یک به ترتیبی که دارنـد در نظام خلقت چیـده شدنـد به این مرحله ظهور «فیضی محمدیه|» گفته می شود.

مرتبه ی سوم:

در وجود آدم به دستور پروردگار تابید و جان او را روشن کرد به این مرتبه ظهور«صلبی محمدیه|» اطلاق می شود.

انس فرزند مالک می گوید:

از فرسـتاده ی خدا| شنیدم که فرمود: من و علی در سمت راست عرش، خدا را می ستودیم پیش از آنکه آدم آفریده شود؛ دو هزار سال پیش. آنگاه که آدم را آفرید ما را در صلب او نهاد. پس از آن، از تیره پشتی به تیره پشت دیگر: صلب مردان پاکیزه و رحم زنان پاک منتقل شدیم تا به صـلب عبدالمطلب رسیدیم. خداوند آنجا ما را دو مرتبه و دو تکه ساخت: نیمی را در نهاد عبـدالله گـذارد و نیمی دیگر را در سـرشت ابوطـالب بیامیخت. رسالت و نبوت را در من داد و دادگری و وصایت را در علی.» ((۱))

ص: ۵۰۸

۱- امالی طوسی/ م ۷/ ۹۹.

۲. تعلق

آنگاه که خداوند آدم را از خاک و خاک رااز نور وجودی فاطمه÷ آفرید از روح خود در او دمید و نور وجودی اهلبیت علیهم السلام را نیز در نهادش به امانت گذارد. روح را برای بازگشت بخود و نور را برای انتقال به دیگر فرزندان آدم. در واقع مرتبه دیگر بر مراتب وجودی ائمه علیهم السلام افزوده شد. امامان شیعه مراتب نورگیری مجرد را پیش از این دارا بودند و با حفظ همان مرتبه به دیگر موجودات فیض می رساندند.

در این مرتبه افزون بر حفظ مراتب پیشین راهنمایی عملی انسان ها را در کالبد پیام آوران الهی به عهده گرفتند؛ {وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیراً} فرقان/ ۵۴

این آیه در شأن پنج تن آل عبا فرود آمده است. و مراد از آب در این آیه نور پیامبر| است که پیش از آفرینش آفریدگان وجود داشت. آنگاه خداوند چنین نوری را در تیره پشت آدم نهاد. سپس او را از پشتی به پشتی منتقل کرد تا این نور به عبدالمطلب رسید. آنگاه دوجزئی گردید: جزء به عبدالله داده شد و جزء دیگر به ابوطالب. پیامبر از آن به دنیا آمد و علی از این زاده شد. سپس خداوند با ازدواج علی و فاطمه÷ و از آن حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به دنیا آمدند.(۱)

۱- ینابیع الموده/ ۱۱۸ / تک جلدی.

۳. حرکت در صلب ها

پس از آنکه نور اهلبیت علیهم السلام در وجود آدم تابید، مدتی با او همراه بود و پس از وی در وجود فرزندش «شیث» قرار گرفت و پس از آن در وجود دیگر پیام آوران الهی. همواره این نور در سریان و انتقال بود. از نسلی به نسلی و از تیره پشتی به تیره پشتی».((۱)) افزون بر متن های تاریخی، روایاتی که شیعه و سنی نقل کرده اند، حرکت نور را در صلب نیاکان اهلبیت علیهم السلام به روشنی اثبات می کند.

نیای فرستاده خدا با اندک افزایش و کاهشی که دارند، از آدم تا عبدالمطلب همگی این نور را در ژرفنای وجودشان نگه داشتندو یکی پس از دیگری به دستور پروردگار به امینان خود سپردند:

«عن جابر بن عبدالله رضی الله عنهما عن النبی| إن الله خلقنی و خلق علیاً نور بین یدی العرش. نسبح الله و نقدسه قبل أن یخلق آدم بألفی عام. فلما خلق الله آدم، أسکننا فی صلبه. ثم نقلنا من صلب طیب و بطن طاهر.حتی أسکننا فی صلب ابراهیم علیه السلام . ثم نقلنا صلب ابراهیم الی صلب طیب و بطن طاهر حتی أسکننا فی صلب عبدالمطلب. ثم افترق النور فی عبدالمطلب، فصار ثلثاه فی عبدالله وثلثه فی أبی طالب. ثم اجتمع النور منی و من علی علیه السلام فی فاطمه÷؛ فالحسن والحسین علیه السلام نوران من نور رب العالمین.»

۱- مروج الذهب/ ۱/ ۳۵.

«پیام آور خدا| فرمود: هان!

خداونـد من و علی را نوری نزدیک عرش آفریـد. ما خدا را می سـتودیم و پاک می شـمردیم، پیش از آنکه آدم آفریده شود، هزار سـال پیش. هنگـامی که خداونـد آدم را آفریـد، مـا را در تیره پشت او گـذارد. آنگاه از تیره پشتی پاکیزه به جسم پاکیزه گـان مـا را جـابه جا کرد تا در صـلب ابراهیم علیه السلام قرار داد. پس از تیره پشت ابراهیم علیه السـلام ما را به تیره ی پشـت پاک و شکم پاکیزه ی دیگر انتقال داد تا در صلب عبدالمطلب ما را نهاد.

پس این نور، در تیره پشت عبدالمطلب جدا شد؛ دو سوم در وجود عبدالله نهاده شد و یک سوم در وجود ابوطالب.

پس از آن، همان نور، از من و علی علیه السـلام در وجود فاطمه یکجا شد. پس حسن و حسـین (برآمده از نور فاطمه) نورهای پروردگار جهانیان است.» ((۱))

«هنگامی که «انوش» به دنیا آمد، «شیث» از او پیمان گرفت، همان گونه که از خودش پیمان گرفته شده بود. آن نور، سپس به فرزنـد او «قینان» منتقل شـد و از وی به «مهلائیل» از ایشان به «ادد» و از وی به «أخنوخ» که همان «ادریس» باشـد سـریان یافت. پس از آن، نور ائمه علیهم السـلام از «ادریس» به فرزنـدش «متوشـلخ» به امـانت گـذارده شـد و از وی پیمـان گرفت. سـپس به «ملک» و بعد از آن به حضرت «نوح» و از نوح به «سام» و از سام به فرزندش «ارفخشد» یا «عابر» منتقل گردید. پس از

۱- مناقب مرتضویه/ ۷۲/ بمبئی؛ ۲. مناقب شافعی/ ۸۹/ خطی؛ ۳. تجهیزالجیش/ ۱۰۷خطی؛ ۴. نزهه المجالس/ ۲/ ۳۳۰/ قاهره؛ ۵. احقاق الحق/ ۵/ ۲۴۸.

او به فرزنـدش «هود» و از آن به «قـالع» آنگـاه به «أرغو» و از أرغو به «شـاروغ» و از وی به «تـاخور» و آنگـاه به «تـارخ» جریـان گرفت.

از وی به حضـرت «ابراهیم» سـپس به «اسـماعیل» آنگاه به «قیذار» و از وی به «همیسع» دیگر بار از وی به «نبت» گذارده شد. از وی به «یشـحب» و از او به «اود» و از ایشـان به «عـدنان» و به «معـد» و از او به «نزار» آنگـاه به «مضـر» و از مضـر به «الیاس» و از الیـاس به «مـدرکه» و از وی به «خزیمه» آنگـاه به «کنـانه» و از کنـانه به «قصـی» منتقـل شـد. از قصـی به «کلاب» و «لوی» و به «غالب» و از او به «فهر» و از فهر به «عبد مناف» و از عبد مناف به «هاشم» نور اهلبیت علیهم السلام منتقل گردید.

نور فرسـتاده ی خـدا در صورت هاشم می تابید. هنگامی که او به کعبه می آمد خانه از نور او روشن می شد و از نور او رنگ نوری می پذیرفت. نور صورت هاشم بر آسمان ها نیز زبانه می کشید.» ((۱))

۴. انتقال به عوالم

هیچ نقطه از عالم خلقت و مراتب نظام آفرینش از نور اهلبیت علیهم السـلام خالی نیستند. این حضور هم به دلیل هدایت گری کلی موجودات، ضروری بود تا به کژ راهه نروند و هم به

دلیـل علت مباشـر، میـان موجودات سـریان و جریانش قطعی بود؛ زیرا علت موجـده علت مبقیه نیز به شـمار می رود. این قانون عقلی تخصیص برنمی دارد.

«عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن الله عزوجل اثنی عشر ألف عالم کل عالم منهم أكبر من سبع سماوات و سبع أرضین.

ص: ۵۱۲

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۳۶؛ اثبات الوصیه/ ۸۷.

ما تری عالم منهم أن الله عزوجل عالماً غیر هم. و أنا الحجه علیهم.» ((۱))

حجیت، چه به معنی فقهی به کـار رود و چه به معنی فلسـفی حضور ائمه علیهم السـلام را در تمامی مراتب نظام و منظومه های خلقت قطعی می سازد. انتقالی که از آغاز تا پایان مبدأ وجود دارد.

۵. تمام زمان ها

افزون بر حضور نور محمدی | در طبقات و منظومه های خرد و کلان هستی چه در طول یاعرض در زمان ها و قرن های دیگر، همگام با چرخش ماه، خورشید و زمین این نور چرخید.

در هر زمـانی یکی از نیـایش ایـن نـور را بر دوش گرفـت و پرتـو آن اطراف او را روشـن کرد. از هنگـامه ی آفرینش آدم تا روزگار ما هیـچ زمانی، قرنی و روزگاری خالی از نورپردازی اهلبیت علیهم السـلام نبوده است. چه آشـکار یا پنهان چه دور یا نزدیک.

امروز، آخریـن حلقـه آن از پس پرده غیبت نـور می پاشـد و میـان «مـا» و «او» ابرهـای سـترون بی شـماری پرده انـداخته است. بزرگترین پرده خود ما هستیم. بـدین سان، قرنی، زمانی تکه ای از تاریخ و لحظه ای از ساعت هرگز از وجود نوری ائمه علیهم السلام خالی نبوده است. تا زمان باشد نور آنها نیز جاری است.

روایت زیر کیفیت سـریان نوریه ائمه علیهم السـلام را در مراتب گوناگون هستی و زمان متفاوت بازگو می کند و از چیستی و چگونگی برخی از ویژگی های آن

ص: ۵۱۳

۱- خصال/ ۳/ ۶۳۹؛ باب ما بعد الألف.

برای ما پرده برمی دارد:

«علی علیه السلام که خداوند صورتش را کرامت بخشید، فرمود: فرستاده خدا| گفت:

هان! خداوند موجودات را در عالم پنهانی اش آفرید. پس بر آنان از نور آشکار خود افشاند. به هر کس شعاع نور رسید رهنمون گشت و به هر کس نرسید گمراه شد.

آنگاه علی علیه السلام که خداوند آبرویش را کرامت داد، سخن پیامبر| را این گونه تفسیر کرد: هان! خداوند فراتر از توصیف، هنگامی که اندازه گیری آفریدگان، پراکنی بیابان و نوآوری تازه آفریدگان را خواست، شکل خلقت را پرشتاب رقم زد چنان که گرد و غبار برمی خیزد. پیش از وجود آسمان و زمین خدایی پاکیزه که در بی همتایی ملکوتش و یکتایی جبروتش بود.

آنگاه نوری از نورهایش را گسترد؛ نوری که برق زد، درخشید، قد برافراشت و نمایان شد. پس همان نور را میان شکلی پنهان گرد آورد؛ به گونه ای که با شکل

پیام آور ما محمد| همگون شد. بی درنگ خداوند به او فرمود:

تو برگزیده و اختیار شده ی منی؛نورم در وجود تو همواره می تابد و تو گنجینه ی راهنمایی منی.

آنگاه راز چگونگی آفرینش را در عالم غیب اش پنهان کرد و در نایاب جای علمش راز نگهداشت. پس از آن جهان را اندازه گرفت، زمان را گسترد، آب را جاری، ریگ را پراکند

و باد را برانگیخت. عرش خود را بر بلندای آب گذارد و زمین را پشت آب ها هموار کرد.

سپس فرشتگان آفریده شده از نورها و برآمده از انوار را در جایگاه شان نهاد. به توحید خود، نبوت محمد| را آشکارا نزدیک کرد. ازاین رو، محمد| پدر ارواح و مهتر روح هاست همان گونه که آدم علیه السلام پدر بدن ها و سبب جسم هاست.

پس از آن، همان نو را در تمام هستی، عالمی پس از عالمی، مرتبه ای پس از مرتبه ای، قرنی پس از قرنی، انتقال داد تا نور در وجود محمد| شکل گرفت و نمایان شد و معنی اش در آخر الزمان آشکار می گردد.

این سخن، بـا گفتـار عمویم عبـاس فرزنـد عبـد المطلب که خـدا او را از من خوشـنود گردانـد، هماهنگ است: که فرمود: ای فرستاده خـدا! می خـواهم تـو را بسـتایم! حضـرت فرمود: بسـتای؛ خداونـد دهـان پر میوه ات را فرو نریزد. گفت: کسـی که به جاهلیت رو آورد سمت گمراهی می رود و در جایی قرار می گیرد که باید با برگ خود را بپوشاند.

آنگاه علی علیه السـلام فرمود: هان! پیامبر| ما با «سر روحانیت» از فیض اقدس برین مدد جست و تمام مراتب هستی را گسترد. به پرسـتش نخستین او، خـدای فراتر از توصـیف بـا گفتـارش اشاره می کنـد: «بگو اگر خداوندفرزنـدی می داشت من نخستین پرستنده ی آن می بودم».

ص: ۵۱۵

بنابراین نخستین حقیقت، راهنما، فراگیر، و والایی که آشکار شد، نور محمد | بود. دیگر پیام آوران هدایت کننده، جایگاهشان پیش خدای پاک به اندازه جامعیت، گستره و دایره ی کمال شان، در هدایت گری است؛ به گونه ای که پیامبری هزار پیرو دارد و پیام آور دیگر بیشتر و پیامبر دیگر، کمتر.

چنانچه این برنامه ریزی و تأثیرگذاری، از علم ازلی حق نمی تراوید، هرگز در عالم، وجود تجسم نمی یافت و هیچ چیزی ذاتی به وجود نمی آمد؛ چیزی که اصل و ذاتش نباشد، هرگز فرعش نخواهد بود.« ((۱))

۱- ینابیع الموده/ ۱/ ۵۶. «عن علی (کرم الله وجهه) قال: قال رسول الله |: إن الله خلق خلقه فی ظلمته، ثم رش علیهم من نوره؛ فمن أصابه من النور شئ اهتدی و من اخطاه ضل. ثم فسره علی کرم الله وجهه فقال: إن الله (عزوجل) حین شاء تقدیر الخلیقه، و ذر البریته، و ابداع المبدعات؛ ضرب الخلق فی صور کالهبأ، قبل وجود الأرض و السماء و هو سبحانه فی انفراده ملکوته، و توحد جبروته، فأشاع نوراً من نوره، فلمع؛ وقباً من ضیائه فسطع؛ ثم اجتمع ذلک النور فی وسط تلک الصور الخفیه، فوافق صور بنینا محمد | و قال الله له: أنت المختار المنتخب و عندک ثابت نوری و أنت کنوز هدایتی؛ ثم اخفی الخلیقه فی غیبه و سرها فی مکنون علمه. ثم وسط العالم و سبط الزمان و موج الماء و آثار الزبد و أهاج الریح، فطفی عرشه علی الماء، فسطح الأرض علی ظهر الماء. ثم أنشا الملائکه من أنوار ابتدعها و أنوار اخترعها، و قرن بتوحیده بنبوه محمد | ظاهراً، فهو | ابوالارواح و یعسوبها، کما أن آدم علیه السلام أبوالجساد و سببها. ثم انتقل النور فی جمیع العوالم عالماً بعد عالمٍ، و طبقاً بعد طبقٍ و قرناً بعد قرنٍ، إلی أن ظهر محمد | بالصوره والمعنی فی آخر الزمان. و یطابق هذاالکلام قول عمی العباس بن عبدالمطلب رضی الله عنی قال: یا رسول الله أرید أن أمدحک. قال: قل، لا یغضض الله فاک. قال: من قبلها طبت فی الضلال و فی مستودع حیث یخصف الورق. ثم قال علی علیه السلام : إن نبینا بسر روحانیه یستمد من الفیض الأقدس الأعلی و یمد العالم أجمع، و الی عبادته الأولی اشارالله عزوجل بقوله: «قل إن کان للرحمن و لدفأنا اول العابدین.» فاول حقیقه ظهرت هادیه، جامعه، محیطه؛ نور محمد |، و باقی الأنبیا هدایه و منزلتهم عندالله سبحانه بحسب جامعیتهم وسعه دائره کمالهم فی الهدایه، حتی کان لنبی مثلاً الف تابع و نبیی أکثر و نبیی أقل. فلولا ما وقع هذا التسخیر فی علم الحق ازلاً لما وقع فی الوجود، و أی شیء لا یکون فی الأصل، و لایکون فی الفرع.»

آنچه این فصل بـدان اختصاص یافته کیفیت انتقال نور محمدیه| و علویه علیه السـلام است که از صدر تا ذیل روایت بدان می پردازد و انتقال آن را در تمامی منظومه ها و زمان های قطعی می شـمارد. میان انوار نیز مراتبی وجود دارد که حضرت در ذیل روایت آنهـا را تبیین می سـازد. هر چنـد اصـل نورانیت نبویه| بـا دیگر ائمه علیهم السـلام اتحـاد وجودی دارنـد ولی نور دیگر اهلبیت علیهم السـلام تأخر رتبی از نور پیامبر اعظم| دارد همان گونه که نور پیامبران دیگرآنچه این فصل بدان اختصاص یافته کیفیت انتقـال نور محمـدیه| و علویه علیه السـلام است که از صـدر تـا ذیـل روایت بـدان می پردازد و انتقـال آن را در تمامی منظومه هـا و زمان های قطعی می شـمارد. میان انوار نیز مراتبی وجود دارد که حضـرت در ذیل روایت آنها را تبیین می سازد. هر چند اصل نورانیت نبویه| با دیگر ائمه علیهم السـلام اتحاد وجودی دارند ولی نور دیگر اهلبیت علیهم السلام تأخر رتبی از نور پیامبر اعظم| دارد همان گونه که نور پیامبران دیگراز وی کمترند.

۶. برترین قرن

برخی پس از تبیین مراحل انتقال نوری پیامبران| در صلب نیاکان، برون آمدن او را در روزگاران جاهلیت برترین زمان مناسب نورافشـانی در قلب تـاریکی ها کژی ها و کاستی ها می دانـد. همیشه نور وی در پشت پـدرانش پرتو افکنـد و گیتی را روشـن نمود اما در عصر جاهلیت، نورپردازی از وجود نیاکان به تنهایی نمی توانست مردم را رهنمون گردد.

ص: ۵۱۷

از این رو، خداوند شایسته دید که باید این هسته پوسته را بشکافد و برون آید و با تمام نیرو در هاله ای از تاریکی ها بتابد و تردیدها را برطرف سازد تا مردم از جهالت کشنده و فسادانگیز، اندک اندک برون آیند و به روشنایی بنگرند و بت پرستی جای یکتاپرستی برای همیشه نماند.

روزگار که وی بیرون آمد، بدترین عصر سقوط انسانیت و فرو رفتن آدمی در کام نادانی مطلق بود. بدین سان، همان گونه که پنهان شدن نور اهلبیت علیهم السلام حکمت ویژه ای داشت، ظهورش در زمان مناسب نیز فلسفه ای خاص خودش را دارد. هیچ یک از خفا و عَلَن در جای دیگری بکار نرفت.

«ابو هریره از پیامبر| به سند مرفوع نقل کرد که وی فرمود: من در بهترین عصر فرزندان آدم برانگیخته شدم. پیش از آنکه از قرنی به قرنی منتقل شدم تا روزگاری که در آن به سر می برم از پوسته برون آمدم.»((۱))

۷. از نقطه به نقطه ای

همان گونه که نور اهلبیت علیهم السلام از عالمی به عالمی و از قرنی به قرنی از مردی به زنی و از پدری به پسری منتقل می شد، گاهی در وجود یک شخص نیز جا به جا می شد. سرّ جابجایی اش را تنها پروردگار می داند و بس.

همان گونه که آدم علیه السلام دید فرشتگان از پشت سرش به او تکریم می نماید و بر وی درود می فرستد، از خداوند درخواست کرد آن نور را در پیشانی اش گذارد تا وی به صف های فرشتگان الهی نظر کند.

ص: ۵۱۸

۱- صحیح بخاری/ ۴/ ۱۶۶؛ المناقب / ۲۳؛ ینابیع الموده/ ۱/ ۶۲؛ تفسیر المظهری/۷ / ۹۳.

«امام صادق علیه السلام فرمود: فرشتگان همواره پشت سر آدم علیه السلام صف می کشیدند. از این رو آدم علیه السلام به پروردگارش عرض کرد: پروردگارا! چرا فرشتگان پشت سرم صف می کشند؟

خداوند فرمود: تا نور فرزندت محمد| را تماشا کنند. آدم عرض کرد: پروردگارم! آیا آن نور را جلو صورتم قرار می دهی تا فرشتگان از پیش رویم آن را تماشا کنند؟

خداوند آن نور را در پیشانی آدم گذارد. از این رو فرشتگان پیش پای آدم صف می کشیدند. آنگاه آدم از پروردگارش خواست آن نور را در جایی قرار دهد که خود آدم نیز آن را بنگرد و تماشا کند! بدین سان، خداوند آن نور را در انگشت

سبابه اش نهاد که نور محمد| از آن می رخشید و نور علی علیه السلام از انگشت وسطی اش می تابید و نور فاطمه÷ کنار نور علی علیه السلام در انگشت دیگرش نور می افکند. نور امام حسن علیه السلام در کلک آدم پرتو افکند و نور امام حسین علیه السلام در شصت وی تابید. انوار آنان مانند قرص خورشید در سینه ی آسمان می درخشیدند؛ نظیر ماه در شب چهارده.» ((۱))

ج. فرمان برداری

۱. ستایش

نور اهلبیت علیهم السلام در مراحل وجودی اش، هیچ گاه خدا را فراموش نکرد و

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۳۴.

همواره به تناسب جایگاه و منزلت وجودی خود، پروردگار را ستودند. آنگاه که در وجود آدم قرار گرفت، هم خودش خدا را ستود و هم خویشان را به ستایش پرودگار وا داشت.

اتصال شدید وجودی که میان نور ائمه علیهم السلام بانور الهی است، میزان ستایش و پرستش آنان را برای ما بازگو می نماید. هر چند حقیقت و کنه آن برای ما روشن نمی گردد. این حقیقت تردید ناپذیر شهودی و اصل عرفانی قطعی است که نزدیک ترین عاشق به معشوق برترین ثناگویی را بر لب دارد. چنانچه ستایش نباشد رابطه حبیب و محبوب پاره می شود و جای خود را به دوری، طرد و چه بسا نفرت می دهد. آنکه به معشوق نزدیک تر ثناگویی اش شدید تر و آنکه از محبوب دورتر ستایش وی کمتر. نفس ارتباط خود بخود ثناخوانی را بر لبان عاشق می نشاند و تبسم را بر لبان معشوق و طربناکی را در هر دو.

ابن عباس گفت: روزی علی علیه السلام نزد پیامبر آمده. اطرافیان به حضرت عرض کردند! فرستاده ی خدا! امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. بی درنگ حضرت فرمود: هان! علی به امیر المؤمنین، پیش از من نام گذاری شده است. پرسیده شد: فرستاده ی خدا! پیش از شما؟

حضرت فرمود: پیش از موسی و عیسی!

گفتند: فرستاده ی خدا! پیش از موسی و عیسی؟!

حضرت فرمود: پیش از سلیمان و داود. همین گونه نام گذاری پیشین او را از تمام انبیاء برشمرد تا رسید به آدم علیه السلام .

آنگاه فرمود: هنگامی که خداوند آدم را از خاک آفرید، میان چشمانش نوری مانند دانه مرواریدی قرار داد که خدا را می ستود و منزه می داشت.

ص: ۵۲۰

سپس خداوند فراتر از توصیف گفت: بی تردید در وجودت مردی را قرار می دهم و او را فرمانروای تمام مردم برمی گزینم.

هنگامه که خدای بلند مرتبه علی فرزند ابوطالب علیه السلام را آفرید، آن نور را که مانند دانه مروارید، در او نهاد. ازاین رو، علی امیر المؤمنین علیه السلام نامیده شده بود، پیش از آفرینش آدم«((۱))

۲. بندگی

پیش از آنکه آدم علیه السلام خدا را بستاید و رسم بندگی را پیشه سازد، انوار

ص: ۵۲۱

۱- الفضائل/ ۲۸۳؛ اثبات الهداه/ ۲/ ۴۲؛ حلیه الابرار/ ۲/ ۱۲؛ مدینه المعاجز/ ۱/ ۷۱ . «و عنه رضی الله عنه- ابن عباس: قال: وقد أقبل علی بن أبی طالب علیه السلام الی النبی | فقالوا له: یا رسول الله! اجاء امیرالمؤمنین علیه السلام . فقال: إن علیاً سمی بأمیرالمؤمنین قبلی. فقیل: قبلك، یا رسول الله |؟! فقال |: و قبل موسی و عیسی! قالوا: و قبل موسی و عیسی، یا رسول الله؟! قال |: و قبل سلیمان و داود، و لم یزل یعد حتی عد الأنبیا کلهم إلی آدم علیه السلام . ثم قال |: إنه لما خلق الله آدم طیناً خلق بین عینیه درّاه. «زره» تسبح الله و تقد سه. فقال عزوجل: لأسکننك رجلاً أجعله أمیر الخلق اجمعین، فلما خلق الله تعالی علی بن أبی طالب علیه السلام أسکن الدره فیه. فسمی امیرالمؤمنین قبل خلق آدم.»

ائمه علیهم السلام در عالم نوری بنده خالص الهی بودند و پروردگار رامی ستودند چنان که فرشتگان خدا را می ستایند. زمانی که ستودنی نبود و ستایشگری جز آنها وجود نداشت. بدین سان، نه تنها آدم بنده نخستین نیست که راه و رسم بندگی را نیز از اهلبیت علیهم السلام آموخت. جایی نبود که نور ائمه علیهم السلام بتابد و بندگی نباشد.

از این رو، پیش از دیگر موجودات نور پیامبر اعظم|، خدا را ستود و بندگی اش را آشکار نمود.

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هان! آگاه باشید! من بنده ی خدایم و برادر فرستاده اش. نخستین کسی که او را تصدیق کرد من بودم. آنگاه که آدم میان روح و جسم آویزان بود، من وی را تصدیق کردم. سپس در عالم مادی میان امتش نیز نخستین تصدیق کننده ی وی من بودم. بنابراین ما نخستینان هستیم و ماییم پایاب ها و ماییم ویژگان خداوند و

برگزیدگانش.» ((۱))

۳. ایمان

نور پیامبر| و دیگر پیشوایان پاک، قبل از باورهای آدم و حواء و نوح و... خود گنجینه پایان ناپذیر باور و کوه استوار ایمان بودند. هیچ گاه این انوار مقدس، با تیره گی ها و سیاهی نیامیخت و جوهر ه ی طلایی خود را تغییر نداد. چگونه می توان نور بود ولی روشنایی نداشت؟ آیا حقیقت روشن گرانه نور با چیز دیگری تعریف می پذیرد؟ حد و رسم آن جز نورپردازی ظاهراً بنفسه ومظهراً لغیره چیزی دیگر هست؟ حقیقت ایمان نیز مرتبه بزرگ نورانیت هر موجود را

۱- امالی، مفید، م ۱/ ح۳/ ص ۶.

می طلبد و هر چه موجود پرنورتر باشد، ایمان در وی شدیدتر و بر عکس.

«عبدالله فرزند عباس می گوید: روزی گرداگرد پیامبر| مردان زیادی نشسته بودند. من از پیام آور خدا| پرسیدم: ای فرستاده ی خدا! دل شمارا با چه شستشو داده اند؟ و از چه چیز پاکیزه کرده اند؟ فرمود: دل مرا از تردید با یقین شستشو داد نه از کفر و شرک؛ زیرا هیچ گاه من در مراحل وجودی خود مشرک و کافر نبودم و همواره به خدا باور داشتم. پیشینه ی ایمان من قبل از قرار گرفتن در صُلب آدم علیه السلام بود. عمر بن خطاب به پیامبر| عرض کرد: ای رسول خدا| چه زمانی شما به پیامبری| برگزیده شدید؟ حضرت فرمود: ای أبا حفص: من پیامبر بودم که آدم میان تن و جان بود.» ((۱))

۴. معیار بندگی دیگران

ویژگی مهم دیگر این نور، معیار بودن بندگی آنان برای دیگر انسان ها است. فضیلتی برین و جداکننده ی حق از باطل که خدای بلندمرتبه برای آنان داده است. چنانچه موجودات دیگر بخواهند میزان بندگی خود را بیازمایند و به پروردگار اثبات نمایند، نخست باید از کانال تعیین شده ی اهلبیت علیهم السلام حرکت کنند تا به کانون نور برسند.

۱- المنتظم ابن جوزی/ ۲/ ۲۶۹؛ تاریخ دمشق/ ۱/ ۷۳/ س ۱۰ و ج۲/ ۴۰؛ سنن دارمی / ۱/ ۸؛ طبقات/ ۱/ ۱۱۲؛ دلائل النبوه / ۱/ ۲۱۹ح ۱۶۶.

آری! پروردگار، هرگونه بندگی را که بر پایه ی هوی و هوس دیگران یا خودبینی سرگردان استوار باشد، نمی پذیرد تنها با ملاک پذیرش اهلبیت علیهم السلام بندگی معنا پیدا می کند و حقیقت عینی می یابد. همان گونه که شیطان خدا را سال ها پرستید ولی با گزینش اهلبیت علیهم السلام دچار تردید و خودفریبی شد؛ این بندگی دروغین را پروردگار از وی نپذیرفت و سرپیچی او نیز از همین جا آشکار گردید.

«امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

هان! آنگاه که خداوند بلند مرتبه آدم را آفرید، اندام ها و جسم و جانش را سازوار نمود و نام های تمام اشیا را به وی آموخت؛ او را بر فرشتگان ارائه داد. خداوند محمد| و علی علیه السلام و فاطمه÷ و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را شبح های پنج گانه نوری،پشت آدم نشاند.

انوار آنان را همواره در سراسر هستی پاشید، آسمان و پرده های بالاتر بهشت، کرسی و عرش را روشن کرده بود. از این رو، خداوند بلند مرتبه به فرشتگان دستور سجده به آدم داد تا بزرگداشت او باشد؛ زیرا خداوند وی را شکوهی داده بود. بدین سان که وجودش را ظرف همان شبح های نوری ساخته بود که نورشان همه ی هستی را پوشانده بود. از این رو، فرشتگان بر آدم علیه السلام سر فرود آوردند. جز شیطان که از فروتنی به شکوه و بلندمرتبگی خداوند سرباز زد و نیز برای شکوه انوار اهلبیت علیهم السلام سر فرود نیاورد. در حالی که همه ی فرشتگان برای عظمت خدا و انوار اهلبیت علیهم السلام سجده

کردند. آری! شیطان برتری جست و تکبر ورزید. این گردنکشی بر نتابیدن همین دو حقیقت بود که او

را از گروه کافران قرار داد.» ((۱))

۵. جامع نبوت و امامت

بی تردید انوار مقدس ائمه علیهم السلام از کانال پرستش و عبودیت به اراده ی پروردگار به جایگاه بلند رسالت و امامت بار یافتند و فضیلتی بر فضائل شان افزودند؛ چیزی که هرگز دیگران بدان دسترسی ندارند.

همان نحوه ی ظهور، گسترش و تعمیق نور، کمال برین را به تدریج برای آنان به ارمغان می آورد و از دیگر موجودات امتیاز بیشتری کسب می کردند. هر چند درونمایه ی رسالت و امامت واحدند ولی پوسته جداگانه و متعددی دارند که اصل نور قدر جامع آن دو می تواند قرار گیرد.

«جابر فرزند عبدالله از پیامبر خدا| نقل کرد که فرمود: هان! خداوند فراتر از توصیف پاره ای از نور، فرود آورد و آن را در صلب آدم علیه السلام نهاد. سپس آن نور را پرورش داد و بالنده کرد تا آنگاه که دوگونه تقسیم کرد: گونه را در تیره پشت عبدالله نهاد و گونه ای دیگر را در وجود ابوطالب؛ به من خداوند(ج) پیامبری داد و به علی وصایت را.» ((۲))

ص: ۵۲۵

۱- تفسیر امام حسن عسکری/ ۲۱۹؛ تأویل الآیات/ ۱/ ۴۴.

۲- احقاق الحق/ ۵/ ۲۵۲

۶. فراخوان بندگی

نور ائمه علیهم السلام با اتصال همیشگی پروردگار، در صلب نیاکان بگونه ای او را می ستودند که بیشتر پاکدامنان و نخبگان آوای تسبیح شان را می شنید و چه بسا با این پرستش عملی زمینه راهنمایی قطعی آنان و دیگران مقدور می گشت.

افرادی که نور ائمه علیهم السلام را با چشم می دید و با گوش جان آوای ملکوتی شان را می شنیدند؛ میزان بندگی شان روز به روز افزایش می یافت.

«سلمان و دیگران نقل کرده اند که ما نزد پیامبر | رفتیم و پیش روی حضرت نشستیم، در حالی که اندوه

در صورتمان آشکار بود. سپس گفتیم: ثروت مان، فرزندان مان، جان های ما، پدران و مادران ما، فدایت باد ای رسول خدا |! از برادرت علی بن أبی طالب علیه السلام چیزهایی شنیدیم که ما را غمگین می کند. آیا به ما اجازه می دهید سخنان شان را بر خود آنان برگردانیم؟

پیامبر فرمود: از علی برادرم چه می گوید؟ عرض کردند: ای فرستاده ی خدا! می گویند: علی فرزند ابوطالب چه برتری دارد: جز پیشگامی در اسلام آن هم زمانی که کودک به شمار می رفت. و از این گونه سخنان! همین شایعات ما را اندوهگین کرده است. بی درنگ پیامبر | خدا فرمود: از این سخنان شما، آزرد ه و اندوه بارید؟ فرمودند: آری یا رسول الله |. آنگاه حضرت لب به سخن گشود... در واقع همه ی شما می دانید که من برترین پیامبر الهی هستم. بی تردید من و علی ازنور واحدی آفریده شدیم. هان، نور

ص: ۵۲۶

ما همواره وجود داشت و تسبیح آن از صلب های پدران ما، و شکم مادران ما در تمامی عصرها و زما ن ها تا زمان عبدالمطلب شنیده می شد. بدین سان، فروزش نور ما در صورت پدران ما آشکار می گردید.

هنگامی که به عبدالمطلب رسید، همین نور دو تکه شد: تکه ای در وجود عبدالله آرام گرفت و تکه ای در وجود عمویم ابوطالب نشست. هرگاه آن دو میان مردم در جلسات می نشستند نور ما از صورت شان بر روی دیگران می درخشید و نور می افشاند؛ بگونه ای که درندگان و دیوانگان بخاطر نور ما بر آنها سلام می کردند. همین گونه نور ما منتقل می شد تا به سرای ناسوت بیرون آمدیم.

به خدای بلند مرتبه سوگند! می دانید که من برترین پیام آور و پیامبران و وصی من برترین وصی هااست. در واقع، هنگامی که پدرم آدم علیه السلام نام مرا و نام برادرم را و نام های فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را در پایه ی عرش نوشته با نور دید عرض کرد: خدای من آیا پیش از من آفریده ای را آفریدی؟ که از من نزد تو گرامی تر باشد؟

خداوند بلند مرتبه فرمود:

آی آدم! اگر این نام ها نبودند هرگز آسمان را نمی افراشتم و زمین را نمی گستراندم. نه ملک مقربی بود و نه پیامبر فرستاده ی؛ هر گاه آنها نبودند هرگز تو را هم نمی آفریدم. سپس آدم عرض کرد: خدای من! سالار من! به حرمت و

جایگاهی که آنان بر تو دارند! گناه مرا ببخش!

سوگند به خدا که ما همان کلماتی هستیم که آدم آنها را از پروردگارش باز ستاند. سپس خداوند به آدم گفت: مژده باد آدم! بی تردید این نام ها همگی ازفرزندان توست و از نسل تو. در این هنگام آدم خدای بلند مرتبه را سپاس گفت و بر فرشتگان افتخار کرد. پس این فضیلت ماست نزد خدای بلند مرتبه و فرشتگان.

هر فضیلتی که پیامبری دارد، خداوند آنها را برای ما داده است ولی فضائل ما را هیچ یک از آنها ندارند. بدین سان، سلمان و ابوذر و همراهان از جای برخواستند در حالیکه می گفتند: ما رستگارانیم. سپس پیامبر| فرمود: شما رستگارانید بهشت برای شما آفریده شده است و جهنم برای دشمنان تان.» ((۱))

د. حالات نوریه

۱. وحدت نوریه

یکی از ویژگی های اساسی نور اهلبیت علیهم السلام ؛ این همانی ذاتی و طبیعی آنها است که خداوند میان انوار مقدسه ایجاد کرده است؛ حقیقت این نور، ذات یکپارچه متحد الاجزاء و متفق الشکل دارد که هرگز ترکیب، دوئیت و چندگانگی را در نهاد خود برنمی تابد.

۱- الفضائل/ ۳۵۹و ۳۵۴؛ روضه الواعظین/ ۹۳؛ بحرالمناقب/ خطی؛ احقاق الحق/ ۵/ ۱۱؛ البرهان/ ۱/ ۵۳۵؛ حلیه الابرار/ ۲/ ۵۵؛ مدینه المعاجز/ ۱/ ۵۱.

نص صریح فرستاده ی خدا از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام این است:

«یا علی خلقنی الله و خلقک من نوره فلما خلق آدم علیه السلام أودع ذلک النور فی صلبه فلم نزل أنا و أنت شیئاً واحداً»((۱))

از جانب پروردگار یکتای بی همتا و حقیقت صرف که وحدت حقیقی حقه است، جز شیء واحد بیرون نمی آید. کثرت در ذات و افعال پروردگار راه ندارد همان گونه که ترکیب؛ زیرا هر دو مستلزم نقص و نیازمندی هستند.

نسبت به ذات نوریه آن دو نیز یگانگی میان شان حکومت دارد، زیرا آن دو یک چیز بر آمده از یک علت واحد است و نمی تواند چند چیز باشند.

بنابراین معنی «فلم نزل أنا و أنت شیئاً واحداً» این است که هیچ گاه من و تو از آغاز خلقت چه در مرتبه نورانیت اول محضه، چه در مرتبه نورانیت فیضه، چه در مرتبه تعلق به آدم و چه در مراحل انتقال از صلب به صلبی، دو چیز جداگانه و متمایز از یکدیگر نبودیم بلکه شی واحد و حقیقت یگانه ای به شمار می رفتیم.

افزون بر احادیث بی شمار و متواتر معنوی که تاکنون گنجانده شد، حدیث شجر با تواتر لفظی نیز بر این همانی و اتحاد حقیقت نبویه و علویه دلالت مطابقی و صریحی دارد.

این حدیث را شیعه و سنی از طرق مختلف نقل کرده اند:

«ابو امامه باهلی گفت: فرستاده ی خدا فرمود: هان! خداوند

۱- احقاق الحق/ ۵/ ۲۵۳.

پیام آوران را از درخت های گوناگون آفرید و من و علی را از یک درخت خلق کرد. پس من ریشه ی آنم، علی تنه و شاخه اش، فاطمه برگ آن و حسن و حسین میوه اش. هر که به شاخه ای از شاخه های آن آویزد رهایی می یابد و هر آنکه از آویختن به این شاخه ها روگرداند رانده می شود. هر گاه بنده ای از بندگان خدا میان صفا و مروه هزار سال سپس هزار سال دیگر خدا را بندگی کند اما پس از آن حقیقت ما را درنیابد، خداوند او را با رو در آتش می افکند.

سپس فرستاده ی خدا این آیه را خواند: {قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} ((۱)) ابو سعید خدری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که از رسول خدا| شنیدم که فرمود: «خلق الناس من اشجار شتی و خلقت أنا و علی من شجره واحده» ((۲)) از جابر بن عبدالله انصاری نیز نقل شده است که فرمود:

«فرستاده ی خدا به علی گفت: ای علی! مردم از درخت های متفاوت روییده اند و من و تو از یک درخت.«((۳))

قال رسول الله: «کان الناس من شجر شتی و کنت أنا و علی من شجره واحده» ((۴))

ص: ۵۳۰

۱- کفایه الطالب/ ۱۷۸؛ احقاق الحق/ ۵/ ۲۶۲.

۲- . شواهد التنزیل/ ۱/ ۳۷۷.

۳- مستدرک / ۲/ ۲۴۱؛ توضیح الدلائل/ ۱۶۱؛ ارجح المطالب/ ۴۵۷؛ مفتاح النجار/ ۴۰؛ کشف الیقین/ ۳۶۹.

۴- میزان الاعتدال/ ۱/ ۴۶۲.

مراد از این شجر به قرنیه صدر و ذیل روایات، نه وحدت نژادی و خونی است چنانکه در برخی از روایات حضرت بدان تصریح می کند، نه وحدت سیاسی و اعتباری که جامعه آن را بسازد که با ذات نبوت و امامت سازگاری ندارد. تنها رابطه ی این همانی میان محمد| و علی علیه السلام حقیقت نوریه ای است که اهلبیت علیهم السلام همواره بدان تأکید کرده اند.

چنانچه حضرت به جعفر فرمود: «اما أنت یا جعفر فاشبهت خلقی و خلقی و اما أنت یا علی فمنی و أنا منک» ((۱)) در واقع شباهت فیزیکی میان آن دو مراد نبوده همان گونه که همانندی اخلاقی منظور حضرت نبود.

۲. کثرت نوریه

ویژگی مهم دیگر نور اهلبیت علیهم السلام کثرت و مراتب گوناگونی است که در هر مرتبه به تناسب منظومه های وجودی تجلی یافته اند. همان گونه که ذات آنها حقیقت واحد و یکپارچه ای را تشکیل می دهد، در عالم وجود به تناسب تجلی و ظهور خود مراتب ویژه ای یافته اند.

نخستین مرتبه ی آنان که به پروردگار از همه نزدیک تر است، حقیقت نوریه محمد| است که اشرف و اکمل و اوسع نورانیت را داراست و هیچ یک از ائمه به سعه ی وجودی و مرتبه نوری و تقدم وجودی او نمی رسند. چنانکه خود فرمود: «اول ما خلق الله نوری» ((۲))

مرتبه ی دوم، حقیقت علویه علیه السلام است که پس از وی هیچ امام معصومی

۱- مسند حنبل/ ۱/ ۹۸. و ج /۴/ ۵/ ۲۰۴/ ۱۶۵؛ خصائص نسائی/کتاب مناقب؛ صحیح بخاری/ ۳/ ۲۱؛ باب مناقب.

۲- بحارالانوار/ ۱/ کتاب عقل و جهل.

شدت نوریه ی او را ندارد و امیرالمؤمنین علیه السلام با سعه ی وجودی، اشرفیت و اکملیتی که نسبت به دیگر ائمه دارد، هرگز به تقدم و سعه ی وجودی پیامبر| نمی رسد.

از این رو، در روایات داریم که «... ثم افترقنا فی صلب عبدالمطلب؛ ففیّ النبوه والرساله و فیک الوصیه والامامه...» ((۱)) یعنی حرکت نوریه ی ما تا این وجود پاک و پوسته ی مطهر، حقیقت واحد بودیم از اینجا دو مرتبه جداگانه پیدا کردیم مرتبه ای نبوت و مرتبه امامت همان گونه که در زیارت جامعه می خوانیم: «طابت و طهرت بعضها من بعض»

۳. تابش همیشگی

نور ائمه چه در عالم معنا و چه در عالم ماده بدون فروزش نبوده و هیچ گاه کم فروغ و بی نور نشده است. یافته های عقلانی، اصل وجود را همیشگی و عدم را بدون خصوصیت و ذات همیشگی و مانایی می شناسد. عقلا برای یکی

آثار دائمی متناسب با مظروف خودش برمی شمارند و برای دیگری آثار معدومیت ولاوجودی را پیش می کشند.

ابن مردویه از ابن عباس نقل کرد که وی گفت:

از فرستاده ی خدا پرسیدم: پدرم و مادرم فدایت باد! هنگامی که آدم در بهشت بود شما کجا بودید؟ پیام آور خدا بگونه ای لبخند زد که دندان های نواجذش نمایان شد و لب به سخن گشود: من در آن هنگام در صلب آدم علیه السلام بودم. پس از آنکه او به زمین هبوط کرد من هم چنان در صلب او قرار داشتم.

۱- احقاق الحق/ ۵/ ۲۵۳.

من کشتی را سوار شـدم آنگاه که در صـلب پـدرم نوح علیه السـلام بودم. من در آتش افکنده شدم هنگامی که در تیره پشـت پدرم ابراهیم علیه السلام بودم.

هرگز آلودگی و بی بند و باری در هیچ یک از پدران من سـرایت نکرد. خداوند مرا هیچ گاه نه تنها از صلب پدران برنداشت که همواره ازتیره پشتی پاکیزه ای به رحم پاکی جا به جا کرد، درخشنده، بی آلایش و خالص.

هرگـاه از نیاکـانم دو تیره به دنیـا می آمدنـد، من در بهترین تیره آنهـا جـای داشـتم (و از آن صـلب منتقل می شـدم.) در واقع خداوند با مقام نبوت پیمان ویژه با من بست و با اسلام رهنمونم ساخت و در کتاب های انجیل و تورات یاد مرا تبیین کرد.

خداوند هر یک از ویژگی های مرا میان خاور و باختر زمین، گسترد و کتاب خودش را یادم داد و مرا به آسـمانش برد و از نام هایش مرا نام گـذاری کرد. بـدین سان، دارنـده ی عرش محمود است و من محمد| و مرا خداوند وعده داد تا دوسـتم بدارد و حوض را همراه با کوثر به من دهد. من نخستین شفاعت کننده و آغازین شفاعت شدگانم.

آنگـاه خداونـد مرا در بهـترین روزگـاران و قرن منـاسب امتـم بیرون آورد. امـت مـن سـتایش کننـدگان بـه کارهـای نیـک و دستوردهنده گان به خوبی ها و بازدارندگان از کارهای بد هستند.« ((۱))

ص: ۵۳۳

۱- الدرالمنثور/ ۵/ ۱۸۴؛ البرهان/ ۵/ ۵۱۵؛ معانی الاخبار/ ۵۵ ح ۲.

شیخ صدوق در آخر می نگارد این حدیث از طریق زیادی نقل و ضبط شده است.

۴. نورپردازی فیزیکی

افزون بر نورافکنی در صلب نیاکان، هنگام آفرینش فیزیکی نیز اهلبیت علیهم السلام نور می افشاند و تمامی محیط پیرامون را روشن می نمود. دور دست ترین مکان ها با تجلی نور واحد در جسم واحد و کالبد اصلی اش روشن می شد و تاریکی در هیچ چیز به چشم نمی خورد.

همان گونه که نور پیامبر| در آغاز تولد جسمانی از سرزمین مکه فراتر رفت و کاخ های تیره شام را نیز روشن کرد:

«... عن النبی|: إنی عندالله لخاتم النبیین، و إن آدم

لمنجدل فی طینه، و سأنبکم بتأویل ذلکم؛ دعوه أبی إبراهیم، و بشری عیسی، و رویا أمی التی رأت حین وضعتنی و قد خرج منها نور أضاءت منه لها قصور الشام و کذالک أمهات النبیین برین.» ((۱))

۵. حلقه ی فیض

نور پیامبر اعظم| بنده را با خدا، ممکن را به واجب و نیازمند را به بی نیاز پیوند می زند و ارتباط ناگسستنی میان خاک و افلاک ایجاد می کند. دیگران از کانال آنها فیض می گیرد و به حیات خویش ادامه می دهند. چنانچه لحظه ای

۱- مسند احمد/ ۴/ ۱۲۷؛ کنز العمال/ ۱۱/ ۴۵۰ح ۳۲۱۱۴؛ مجمع الزوائد/ ۸/ ۳۲۳؛ کتاب علامات النبوه؛ قدوم نبوته؛ جمع الفوائد/ ۲/ ۲۱؛ کرامه اصل النبی ۱؛ ینابیع الموده/ ۱/ ۴۶. تاریخ دمشق/ ۱/ ۱۶۷.

این حلقه ی واسطه میان انسان و خدا بریده شود تمام چهارچوبه ی هستی فرو می ریزد و رود پایانی جهان به ناکجا آباد می رسد.

آری! اگر این حلقه ی نورپذیر نورافشان، در چینش نظام خلقت نبود، هیچ گاه خلق با فعل خالق گره نمی خورد و فیض از بالا به پایین سرازیر نمی شد. شدت نور الهی از یک طرف و کاستی و فقر ممکنات از سوی دیگر، سبب می شوند که سنخیت میان علت و معلول ایجاد نشود و پایه های آفرینش استوار نگردد. بدین سان، واسطه و میانگین نور شدید و ضعیف حقیقت اهلبیت علیهم السلام است که در نظام خلقت، پروردگار چید تا سنخیت میان خالق و مخلوق برقرار گردد.

۶. تجلی نور

گاهی نور ائمه علیهم السلام از صلب نیاکان بیشتر تجلی می کرد؛ بگونه ای که دیگران هاله ای از نور را گرد نیای اهلبیت علیهم السلام می دیدند تأثیرگذاری حقیقت نوریه علوی را دروجودشان لمس می کردند و از آن لذت می بردند.

آشکار شدن نور از درون و روشن کردن بیرون و اندام های بدنی نیاکان را راوی این گونه می نگارد:

«... هاشم از کنار هر سنگ و چوبی که می گذشت، بشارت و مژده ی موجودات را می شنید: ای هاشم! در واقع از نسل تو گرامی ترین انسان ها نزد خدای بلند مرتبه و شریف ترین جهانیان، محمد| خاتم پیامبران می روید. هنگامی که هاشم میان تاریکی ها راه می رفت، سیاهی شب با هاله ای از نور وی، روشن می شد

ص: ۵۳۵

بگونه ای که مردم اطراف او را می دیدند همان گونه که گرد چراغ، در شب دیده می شود.«(1)

«مردم یثرب به هاشم و همراهانش می نگریستند و دست از کار کشیده بودند همگی به او روی آورده بودند و از زیبایی و نورانیت او شگفت زده شده بودند. هاشم میان همراهانش چون ماه تابان میان ستارگان می درخشید. او آرامش و شخصیت بی نظیری داشت. بازاریان را زیبایی او به تماشا کشانده بود. آنان به نوری که میان چشم های هاشم بود ژرف می نگریستند.« (2)

۷. پنهانی نور

گاهی نور پیامبر اعظم | را نیاکانش، می پوشاندند و تلاش می کردند کسی پرتوافکنی آن را نبیند؛ دشمنی یهود را یکی از علت های پنهان داشتن یادآوری کرده اند.

بنابراین، حالت های این نور به تناسب زمان، مکان و شرایط متفاوت بود؛ گاهی آشکار شدنش ضروری بود و گاهی پنهان ماندنش؛ گاهی نورپذیری مردم آرمان بود و دیگر بار نگهداری ذات نوریه اهلبیت علیهم السلام :

«... هنگامی که وضع حمل سلما نزدیک شد، درد زایمان وجودش را گرفت. آرام آرام درد را دیگر احساس نکرد.

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۳۷.

۲- همان؛ ص ۴۳.

تنها هاتف غیبی را شنید که ندا می داد:

یا زینه النساء من بنی النجار بالله اسدلی علیه بالأستار

وأحجبیه عن أعین الن-ظار کی تسعدی فی جمله الأقطار

این زینت بانوان بنی نجار، خدا را شیریست که باید پنهان سازی و او را از نگاه بینندگان در پرده نهی، تا فروغ خوشبختی اش را میان سربلندان بینی.

وی هنگامی که شعر هاتف را شنید درها را بست، پرده ها را کشید و زایمان خود را از همگان پنهان کرد. خودش بود و خودش. آنگاه به پرده های خانه نگریست که نوری از آنجا به آسمان می رود. آن هنگام پروردگار شیطان رانده شده را از رفتن بدان خانه زندان کرده بود.

آنگاه «شیبه الحمد» به دنیا آمد... هنگامی که او را به دنیا آورد اشعه های نور از او بیرون می تابید و آن نور، نور رسول خدا بود. نوزاد خندید و تبسم کرد و مادرش از کار او شگفت زده شد. سپس نگاهی به وی انداخت دید موهای سپیدی در سر دارد. سلما گفت: آری تو خودت شیبه هستی همان گونه که تو را شیبه نامیده اند.

سپس سلما او را در قنداقه ای پشمی پیچید و بر شکوه و هیبت او روز به روز افزوده شد. هیچ یک از اقوام سلما از این کار باخبر نشد تا آنکه روزگارانی بر او گذشت. مادر با او بازی می کرد و او

را به شوخی وامی داشت تـا یکماهه شـد... یهود هرگاه به او می نگریست کینه شان بیشتر می شـد. چون می دانسـتند از او چه نوری می درخشد و با تاریکی های وجودشان چه می کند.» ((۱))

پروردگـار تمـام حالاـت نـور را زیر نظر داشت و خـود از آن پاسـداری می کرد اگر این گـونه نبود، این چراغ در آغـاز شـب خـاموش می شـد و جـامعه را در کـام شب پرسـتان وا می نهـاد. بـا پاسـداری ویژه ی پروردگـار بود که اینک آخرین حلقه ی نورافشان، جهان مادی را برپا داشته و بشر را رهنمون می گردد.

۸. باور نخبگان به نور

برخی از مردم و نخبگـان الهی، از نـور اهلـبیت علیهـم السـلام نـور پذیرفتنـد و تـاریکی هـای وجـود خـود را روشـن کردنـد. پرتوافشانی نور اهلبیت علیهم السلام بگونه ای نبود که آشکار نگردد و دیگران آن حقیقت را برنتابند:

«پیش از آنکه نـور علی علیه السـلام در رحم مـادر قرار گیرد، مرد وارسـته و عبـادت پیشه ای در آن روزگـار بسـرمی برد بنـام مـبرم... او هر درخواستی از خداونـد کرده بود برآورده شـده بود. خداونـد فراتر از توصـیف در قلب او حکمت را نهـاده بود و پیروی نیک پروردگار را به وی الهام.

از این رو، از خداوند بلند مرتبه دیدار ولی اش را آرزو کرده

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۵۶.

بود. به همین دلیل خدای بلند مرتبه ابوطالب را نزد وی فرستاد. هنگامی که مبرم چشمش به او افتاد از جا برخواست و سرش را بوسید و خود نزد وی نشست. سپس به او عرض کرد: خداوند به تو مهر ورزد، کیستی؟

ابوطالب گفت: مردی از تهامه!. مبرم پرسید: از کدام تهامه؟ ابوطالب گفت: از عبد مناف و از بنی هاشم. عابد دیگر بار خود رابه او آویخت و سرش را بوسید و عرض کرد: سپاس خدای را که مرا نمیراند تا آنکه ولی اش را دیدم. سپس گفت: سرورم مژده باد به این! زیرا بلند مرتبه ترین موجود به من الهام کرده که باید به تو مژده اش دهم.

ابوطالب گفت: آن مژدگانی چیست؟ عرض کرد: فرزندی از پشت تو به دنیا می آید او ولی خداست. پیشوای پرهیزکاران و وصی فرستاده ی پروردگار جهانیان است. چنانچه آن فرزند را دیدی سلام مرا به او برسان و برایش بگو که مبرم تو را سلام فرستاد و گفت: اشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمداً رسول الله |، به تتم النبوه و بعلی تتم الوصیه. راوی گفت: پس از آن ابوطالب گریست و گفت: نام فرزندم چه بود؟ مبرم عرض کرد:

نام او علی علیه السلام است.» ((۱))

۱- الفضائل/ ۱۳۲؛ کفایه الطالب/ ۴۰۵؛ کشف الغمه/ ۱/ ۶۰؛ روضه الواعظین/ ۸۸ .

۹. توسل به نور

تابناکی، گره گشایی و راهنمایی نور اهلبیت علیهم السلام بگونه ای بود که مردم در تنگناه های زندگی بدان توسل می جستند و از نیروی پایان ناپذیر این چشمه سار مدد می گرفتند. پیشوایان پاک در صلب نیاکان دست بینوایان را می گرفت و گره از کار فرو بسته ی شان وا می کرد:

«هنگامی که شیبه با مطلب عمویش به خانه خدا رسید، میان چشمان او نور رسول خدا| می درخشید. قریش با آن نور تبرک می جستند. هرگاه به آنان مصیبتی می رسید یا درد و رنجی فرود می آمد یا قحطی، مکیان را محاصره اقتصادی می کرد، به نور وجودی رسول خدا| متوسل می شدند. از این رو، خداوند، هر آنچه برایشان از ناگواری ها فرود آمده بود؛ همه را برمی داشت.» ((۱))

بی تردید مردم به حقیقتی که تأثیرگذار نباشد هرگز دست توسل دراز نمی کند و در صدد چاره جویی برنمی آید. تأثیرگذاری بی شمار نور ائمه را آنان در زندگی روزمره شان می دیدند که دیگر بار بدان حقیقت چنگ می زدند.

ص: ۵۴۰

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۶۵.

فصل ششم :تأثیر نور بر نیاکان

اشاره

ص: ۵۴۱

تأثیر نور بر نیاکان

اشاره

در این فصل تأثیرگذاری نور اهلبیت علیهم السلام در نیاکان، به صورت عینی تحلیل می شود؛ بخشی که به کاربردی بودن پژوهش حاضر، ذهن و اندیشه ی خواننده را رهنمون می گردد و پاسخ اقناعی است برای چرایی و اولویت پژوهیدن.

نخست تأثیرگذاری این نور در ارتباط نیاکان با پروردگار تبیین می شود که نتایج زیر به دست می آید:

۱. حقیقت نوریه ی ائمه علیهم السلام به دستور پروردگار و فیض گیری از آن ذات مقدس و یکتا، به نیاکان خود حیات و موجودیت بخشید؛

۲. آنان را پس از فصل دوباره به معدن بلندی و ربوبیت وصل کرد؛

۳. وصلی که بدیل و جایگزینی برای آن درمیان دیگر انسان ها نتوان یافت؛

۴. افزون بر این گزینه ها آنان را نزد پروردگار مستجاب الدعوه نمود؛

۵. معرفت برین نسبت به حقایق بی شمار هستی به آنان هدیه کرد؛

۶. اعجاز برین که دیگر پیام آوران نداشتند تنها ویژه نیاکان شان بود به آنان دادند؛

۷. جانشینی خداوند آخرین هدیه ای بود که حقیقت نبویه و علویه بر نیاکان خود برگزیدند و آنان را سالار زمینیان ساختند.

نور نبوی افزون بر نزدیک ساختن وجود نیاکان به خداوند، دگرگونی

چشم گیری در شخصیت آنان نیز پدید آورد که در واقع بر گرفته از چگونگی تقرب آنان با خداست:

۱) شخصیت نیاکان پس از لغزش اندکی با نورپردازی بازسازی می شد؛

۲) پس از آن، همان آبرو و منزلت نخستین را به دست می آوردند؛

۳) خود به خود بسیاری از حقایق را باچشم دل می دیدند؛

۴) فضیلت خود را گسترش و عمق می بخشیدند.

۶) رسالت آنان تنها با این نور می گسترد.

۵) همان گونه که اصالت خانوادگی شان.

۷) فرشتگان به پاسداشت نور درونی پیش آنان سر فرود می آوردند و به شکوه شان می افزودند.

نور ائمه علیهم السلام نیای شان را برتری می داد و شفاعت گری و ارجمندی همراه با تدوین قانون و بنیان جامعه معقول را می گذارد. گره گشایی در بدترین شرایط، از دیگر ویژگی های تأثیرگذاری نور اهلبیت علیهم السلام بود که نیاکانش همواره از آن مدد می گرفتند. واقع بینی بندگی در عصر جاهلیت از ویژگی های ممتاز آنان به شمار می رفت که نور اهلبیت علیهم السلام برایشان داده بود.

الف) تقرب به خدا

۱. هستی بخشی

بنیانی ترین اثرگذاری نور اهلبیت علیهم السلام برنیاکان را می توان وجوددهی آنان به موجودات دیگر برشمرد؛ کاری نظیر خالقیت و آفرینندگی نه مستقیم و مستقل

که با واسطه و به اذن الله. وجود مادی آدم علیه السلام و دیگر نیاکان، بی واسطه از خاک آفریده شد و خاک از نور فاطمه÷ پدید آمد، در واقع آدم علیه السلام از نور فاطمه÷ خلق شد. همان گونه که پیام آور خدا| این حلقه ی فیض دهی را توضیح می دهد:

«...ثم فتق نور ابنتی، فخلق منه السماوات و الأرض، فالسماوات و الأرض من نور ابنتی فاطمه، و نور ابنتی فاطمه من نورالله و ابنتی فاطمه أفضل من السماوات والارض.» ((۱))

صراحت و دلالت مطابقی این روایت بر مطلوب ما را از توضیح واژگانی و تفسیر عباراتی بی نیاز می کند و مفهوم واسطه بودن علیت نور فاطمه÷ را برای ایجاد دیگر مراتب خلقت به روشنی بیان می کند. علیت میانی که قوام هستی و دوام موجودات به وجود آن بستگی دارد و بدون این حلقه ی نوری سرازیر شدن نور پروردگار به پایین ترین مرتبه نظام خلقت محال و ممتنع بود.

ریزش نخستین نورپذیر نورافشان را بر پایه داده های روایات متواتر معنوی به دیگر مراتب نظام خلقت می توان این گونه ترسیم کرد و مفهوم فلسفی آن را نشان داد:

۱- بحار الانوار/ ۱۵/ ص ۱۰.

نمودار فلسفی نمودار روایی نمودار روایی

علت العلل خدا تنها نورپردازمعلول اول نوراهلبیت علیهم السلام نورپذیر نورافشان معلول مادی عالم ماده نورپذیر میانی معلول مرکب حضرت آدم علیه السلام نورپذیر پایانی همه می دانند که فاطمه از پدری به نام محمد| و مادری به نام خدیجه چشم به جهان گشود؛ چگونه حضرت آدم که پدر... پدر پدرش بود از فاطمه پدید آمده باشد؟ آیا وجود پسین، معلول و وجود پیشین، علت را به وجود می آورد؟ در حالی که اگر وجود پیشین: آدم علیه السلام نبود، وجود پسین فاطمه پدید نمی آمد.

از این رو، دخت گرانمایه پیامبر| هم علت خود و هم معلول خود می شود. علّتی که آدم را زاد، معلولی است که خود از آدم زاده شد.

– آسمان و زمین از نور مجرد محضه «فاطمه» آفریده شدند، از بدن مادی اش و پس از آن آدم از خاک برون آمد. بخشی از حقیقت اهلبیت علیهم السلام وجود فیزیکی آنها است نه تمام حقیقت. وجود فیزیکی فاطمه از پیامبر| و او به چندین نسل از آدم آفریده شدند وجود نوری او که مقدم بر تمام هستی بود. پس فاطمه÷ به اعتبار مرتبه ای از مراتب وجودی اش، عالم نوری علت است و مقدم بر آدم و ممکنات؛ به اعتبار مرتبه نازله اش، وجود فیزیکی، به اقتضاء عالم ماده، معلول است و بر آمده از علتی بنام آدم.

ص: ۵۴۶

همان حقیقتی که امیر بیان فرمود:

«فهو، |، ابوالأرواح و یعسوبها، کما أن آدم، علیه السلام ، ابوالأجساد و سبیها«((۱))

۲. وصل پس از فصل

همـان گونه که وجود بخشـی ائمه علیهم السـلام بر نیاکـان، بنیادی ترین فضـیلت آنان به شـمار می رود، پیونـد زدن دوباره ی جدایی نیاکان با پروردگار را باید از دیگر امتیازات ویژه اهلبیت علیهم السلام به حساب آورد.

حلقه واسـطه شدن در ذات دهی و بندگی سازی، دو گونه فیض رسانی پیشوایان شیعه را در عالم انسانی برای ما به نمایش می گذارد. چنانچه پیوند معنوی برین میان خدا و

پیامبرش با تیغ ترک اولی بریـده شده بود، دوباره متصل نمی شد آنان از منزلت پیام آوری به بندگی عادی سـقوط می کردند و جایگاه نخستین را از دست می دادند.

نور اهلبیت علیهم السـلام نیـای واژگون شـده را خود دیگر بـار به جایگـاه اصـلی آنها نشانـد. خداونـد نیز با شـفاعت گری، پا درمیـانی و آبروداری نور محمـدی| ترک اولی نیاکـانش را بخشـید و آنان را به مقام نخستین برگردانـد. آیا این عزت دهی و کرامت بخشی کمتر از حیات دهی و هستی بخشی است؟

آدم هنگـامی که لغزیـد بـا آبروداری چهـارده نور مقـدس نزد خداونـد بـازگشت و آفریننـده ی موجودات توبه ی او را تنها با شفاعت گری اهلبیت علیهم السلام پذیرفت.

ص: ۵۴۷

۱- ینابیع الموده/ ۱/ ۵۶

۳. اتصال برین

نور بلند مرتبه اهلبیت علیهم السلام بگونه ای می تابید که همواره نیاکانش را به پروردگار نزدیک تر می ساخت. ذات و فلسفه آفرینش آنـان فیض دهی از کـانون نور، به دیگر مراتب خلقت و کشانـدن موجودات فرودست به جایگاه بلنـد بنـدگی بود. به دلیل اتصال نوریه میان نیاکان با پروردگار از کانال اهلبیت علیهم السلام بیشترین اتصال را با هستی بخش جهان، اجداد پیامبر| داشتند. درونمایه ای که لحظه به لحظه آنان را به چشمه سار نور رهنمون می شد، همان گونه که اتصال وجود فیزیکی اهلبیت علیهم السلام با پروردگار، اطرافیان را به خدا و نگاه ها را از خاک به افلاک می گشود.

همه ی آنـان به مقـام قُرب به تبع اهلبیت علیهم السـلام رسـیدند. چنـانکه نور ائمه علیهم السـلام نبود هماننـد دیگر انسان ها به میزان تلاـش، پله هـای معنـویت را یکی پس از دیگری طی می کردنـد و به تنـاسب تلاـش خـود به مقامـات معنوی دست می یازیدنـد. با تکیه بر این پیونـد بود که نیای ائمه علیهم السـلام بدون طی طریق و مراحل سـلوک عُرفی میان آتش رفتند ولی از یکتاپرستی برنگشتند.

۴. حاجت روایی

مقام دیگری که نور پیامبر| به اجـداد خودبه ارمغان آورد، منزلت «مسـتجاب الدعوه» شدن آنان بود. نیاکان علوی علیه السـلام به کمـک نیروی درونی که از چشـمه سـار نور می جوشـید، می توانسـتند خود و دیگران را از کـام دره هلاـکت به قله رهایی بکشانند.

ص: ۵۴۸

درخواست های بی شـمار نیای محمـد| از خداونـد یکی پس از دیگری پذیرفته می شد و دعاهای آنان هرگز رد نمی گردید. دعاهایی که گره کور تمامی مشـکلات را می گشود. پیام آوران برتر خداوند و دیگر بندگان که نیاکان ائمه علیهم السلام هم نبودنـد، هرگاه به نورانیت آنان متوسل می شدنـد و حقیقت محضه ی آنها را میان خود و خـدا آبرو دار می ساختنـد؛ دعاهای شان مستجاب می گردید و هرگز دست خالی از آسمان به زمین برنمی گشتند.

«إن آدم و غیره من أولی العزم علیه السـلام سألواالله بحق محمـد| و آل محمـد علیهم السـلام فاسـتجاب لهم الدعاءو نجاهم من البلاء.» ((۱))

۵. معرفت دهی

نور معصومین علیهم السـلام به نیاکان و دیگران همواره معرفت برتر، یقینی تر و ماندگارتر می پاشید تا از آغاز خلقت به پایان زنـدگی رهنمون گردنـد. نور آنـان میزان شـناخت خداونـد و چگونگی دست یابی بشـر را به صـفات و افعال او از درون برای پیامبران بازگو و تاریکی های فراروی زندگی را روشن می کرد.

هنگامی که موسـی علیه السـلام درخواست دیدار ذات پرروردگار را نمود، خداوند با نور اهلبیت علیهم السلام بر او تابید و در کوه طور از چگونگی اتصـال ممکن به واجب و بنـده بـا خـدا، وی را آگـاه کرد. بـا تـابش نور ائمه علیهم السـلام محال بودن دیدار خود را بر

۱- کنز الدقایق/ ۱/ ۳۷۹؛ تأویل الآیات/ ۱/ ۴۸.

وی آشکار نمود تا موسی علیه السلام بفهمد که هرگز ممکن به واجب، احاطه ی ادراکی ندارد و فقیر به بی نیاز دسترسی!

همان گونه که آدم موجودات فرامادی وملکوتی دیگر، غیر از پروردگار و فرشتگان را نمی دانست و با نورانیت اهلبیت علیهم السلام از حقایق منظومه های وجودی دیگر عالم نوری آگاه شد و راه های بسته معرفتی به رویش باز. افزون بر بیناسازی و بصیرت دهی نیاکان از عوالم دیگر حقیقت محمدیه| و علویه علیهم السلام نیایشان را با پیمان الهی نیز آشنا ساخت و به او چگونگی پیمان بستن و وفادار ماندن را یاد داد:

«ابو عبدالله علیه السلام فرمود:... هنگامی که خداوند بلند مرتبه آدم که سلام و درود خداوند بر او باد، را آفرید، از جانب راست عرش به آنها نگریست. سپس آدم عرض کرد: ای پروردگارم آنان چه کسانی اند؟ خداوند فرمود: آدم! آنان برگزیدگان و ویژگان من هستند. من آنان را از نور شکوه خود آفریدم و از نام های خودم برای شان اسم گذاردم. آدم عرض کرد: ای

پروردگار! به جان خودت و بر آنها سوگند که نام های شان را یادم دهی. خداوند فرمود: ای آدم! آنان نزد تو امانت و رازی از رازهای من است که جز تو هیچ کس دیگر نباید بر آن آگاهی یابد مگر با دستور من!

آدم عرض کرد: پروردگارم پذیرفتم. خداوند فرمود: بر این رازداری به من پیمان بندی. پس خداوند از وی پیمان

گرفت. سپس نام های آنان را بر وی آموخت، آنگاه خداوند آن نام ها را بر فرشتگانش ارائه نمود در حالی که به هیچ یک از ایشان این نام ها را نیاموخته بود. از این رو خداوند از آنان خواست مرا از نام های آنان خبر دهید اگر راست می گویید؟

فرشتگان عرض کردند: تو پاک و منزهی! ما علم دیگری جز آنچه بماآموختی نداریم. در واقع تو خود دانا و بینایی.

آنگاه خداوند فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام های آنان خبر ده.

هنگامی که ملائکه را با نام های اهلبیت علیهم السلام آشنا کرد، فرشتگان دانستند که بر ایشان این نام ها داده شده و با دانش به آنها برتری یافته. بدین سان، خداوند فرشتگان را به سجده ی آدم دستور داد، زیرا سجده ی آنها بر نور علم آدم واقع شد برای بزرگداشت او و پرستش خداوند؛ زیرا به وسیله همان نام ها مسجود فرشتگان گردید. سپس شیطان فاسق از دستور پروردگارش سرپیچید. خداوند از او پرسید: چرا به آنچه تو را دستور دادم سجده نکردی؟ مانع چه بود؟

شیطان عرض کرد: من بهتر از آدم هستم. اعراف/ ۱۲. در حقیقت من خداوند آدم را بر تو برتری دادم، هنگامی که تو بر او برتری فروختی و بر پنج نور مقدس که هرگز تو را بر

آنان امتیاز و تسلط نداده ام و بر شیعیان خمسه طیبه نیز تو را تسلط و برتری نبخشیدم.« ((۱))

چنانچه این نور در وجود آدم گذارده نمی شد او نه تنها بر فرشتگان برتری نداشت که فرودست آنان به شمار می رفت. با این نور بود که وی مسجود فرشتگان و محل راهنمایان قرار گرفت. به همین دلیل شیطان بر او رشک برد و از دایره ی عبودیت به کژراهه پرید؛ زیرا نورافشانی محمدیه| را در قلب آدم برنتابید و آتش حسدش تمام پرستش های پیشین او را سوزاند و خاکسترش را بر باد سپرد.

۶. اعجاز برین

هرگاه نور اهلبیت علیهم السلام در جان پیامبری می فروزید، ساختار درونی او را زیر و رو می کرد و فنداسیون بدنی شان را محکم تر و نیرومند تر و میزان کارآمدی اش را در برابر فشارهای زندگی بیشتر.

نیای پیامبر| با تکیه بر حقیقت محمدیه| نیروی فوق العاده ای به دست می آوردند و بر طبیعت، انسان ها و دیگر موجودات تصرفات ویژه ای می نمودند. هنگامی که ابراهیم علیه السلام ، - نیای امامان شیعه - را نمرود در آتش دوگانه پرستی افکند، فروزش نور برین اهلبیت علیهم السلام از درون به آتش بیرونی غلبه کرد و در کمترین زمان اثر سوء زندگی را از آن زدود و بدن نیای خود را در هاله ای از نور خویش پاسداشت.

از این رو، همگان پیروزی ابراهیم علیه السلام و شکست نمرود را به تماشا نشستند.

۱- تفسیر فرات الکوفی/ ۵۶.

«حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل(ره) قال: حدثنا محمد بن جعفر الأسدی، قال: حدثنا محمد بن اسماعیل البرمکی قال: حدثنا عبدالله بن احمد اشامی. قال: حدثنا الاسماعیل بن الفضل الهاشمی؛ قال: سألت أبا عبدالله الصادق علیه السلام عن موسی بن عمران علیه السلام :

هنگامی که ریسمان های جادوگران و چوب دستی های شان را دید، چگونه در خود احساس ترس کرد؟ اما ابراهیم علیه السلام هنگامی که میان منجیق گذارده شد و با آن او را آتش افکندند چگونه نترسید؟

امام صادق علیه السلام پاسخ داد: هان، حضرت ابراهیم علیه السلام را هنگامی که در منجیق گذاشتند تکیه گاهش به درونمایه ی صلب خودش بود، نوری از انوار حجت های خداوند فراتر از توصیف، اما حضرت موسی علیه السلام این گونه نبود و چنین تکیه گاهی نداشت بدین دلیل، در نفس خویش بیمناک گردید و هرگز

ابراهیم علیه السلام را ترس برنداشت.» ((۱))

هر دو پیامبر خدا بودند و دارای کتاب و مقام رسالت، با این وجود ابراهیم بر وی برتری داشت به سبب جوهر ه ای که از ژرفنای جانش نور می افکند؛ زیرا در صُلب حضرت موسی علیه السلام این نور منتقل نشده بود. خداوند به خاطر این

ص: ۵۵۳

۱- امالی، صدوق/ م۹۴/ ح ۲.

حقیقت، ابراهیم علیه السلام را برتر شمرد و در مقام آزمایش به او درجه خلیل اللهی داد نه کلیم اللهی و روح الهی. هیچ رابطه ای در عـالم میان دو فرد برتر از رابطه ی دوستی و عشق ورزی نیست. همان که در پرتو شـعاع نور ائمه علیهم السـلام ، ابراهیم علیه السلام با پروردگارش به دست آورد.

۷. خلیفه ی زمین

دامنه ی نورپردازی اهلبیت علیهم السـلام در صـلب نیاکان جایگاه آنان را از به، برین تر و از بنـده به بنـده تر تغییر داد و تا مرز جانشینی خداونـد پیش برد. نیای ائمه افزون بر دیگرفضائلی که از نور گرفته بودند، مقام خلافت الهی را نیز به دست آوردند؛ جایگاه برین، ممتاز و بی بدیلی که با نیایش و کرنش به دست نمی آید و تنها با اراده ی پروردگار از بالا به پایین می ریزد.

نیـابت اجـداد النبی | از خداونـد بر روی زمین، آنـان را حـاکم بی همتای طبیعت، مردم و حیوانات قرار می داد و تصـرف ویژه برای آنان در چهار سوی گیتی را میسر می ساخت.

منزلت جانشـینی خداونـد و حکم رانی بر دیگر انسان های روی زمین نه بر آمـده از خودکامکی و اسـتبداد بود، نه میراث بری خانـدانی و شاهانه، نه فریب کاری دیپلوماسانه بلکه هـدیه ای فرود آمـده از خداونـد به بنـده از عرش به فرش برای گسترانیدن سفره دادگری میـان انسـان هـا و راهنمـایی آنـان به جـانب پروردگار. این مهم از درون آنها جوشـید نه از بیرون، از نور علویه علیهم السلام نه سایه هوی و هوس.

«...امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پیام آور خدا به من فرمود: ای علی! خداوند بلند مرتبه، من و تو را از نور

خویش آفرید هنگامی که آدم را خلق کرد آن نور را در تیره پشت او گزارد. آن نور واحد تا عبدالمطلب (به تدریج) منتقل شد. پس ما دو تا در نهاد عبدالمطلب دو مرتبه ی جداگانه شدیم: من در نهاد عبدالله رفتم و تو در وجود ابوطالب. نبوت جز برای من شایستگی ندارد و وصایت و جانشینی پیامبر| جز برای تو. پس کسی که وصی بودنت را نپذیرد در واقع مرا انکار کرده و هر آنکه نبوتم را نپذیرد خداوند او را با رو در آتش می افکند.» ((۱))

ب) تحول ژرفنا

۱. آمرزش

تأثیرات نور اهلبیت علیهم السلام بر نیاکان، تنها در ارتباط آنان با پروردگار محدود نمی شود بلکه نسبت به خود نیاکان نیز آثار ژرف، بی بدیل و گسترده بر جای می نهد.

شأنی که پروردگار برای نور محمد| قرار داده بود، آشتی دادن میان فرزندان گریزپا با پدر و مادر صاحب خانه بود. خداوند با شفاعت گری ائمه علیهم السلام آدم را بخشید و از تمام گناهان اندک وی که در شأن یک پیامبر نبود، درگذشت. صفحه روان ابوالبشر از زنگ ترک اولی پاک گردید و آیینه روح او دیگر بار عکس روی یار را به تماشا نشست.

ص: ۵۵۵

۱- امالی، طوسی/ م۱۱/ ۲۴.

آمرزش یکباره و بیرون آمده از بحران غبارآلودگی در اثر نورپردازی علوی علیه السلام در قلب نیای خودش صورت گرفت. چنانچه آدم گوهر درونی دل را صیقل نمی داد، هرگز گوش جانش دفتر کلام وحیانی نخستین نمی شد و شمع های نیم سوخته ی دیگر جز سرگشتگی بیشتر به وی

نمی افزود.

«...ابن عباس- که خداوند از وی خرسند باد- گفت: پیامبر خدا| فرمود: هنگامی که آدم لغزید و از بهشت بیرون آمد، جبرئیل علیه السلام نزدش رسید و گفت: ای آدم پروردگارت را بخوان. آدم علیه السلام عرض کرد: دوست من جبرئیل چگونه خدایم را بخوانم؟ جبرئیل فرمود: بگو: «رب أسألک بحق الخمسه الذین تخرجهم من صلبی آخرالزمان إلا تبت علی و رحمتنی.« آنگاه آدم به جبرئیل گفت: ای جبرئیل آنان را برایم نام ببر. گفت: بگو: «رب أسألک بحق محمد نبیک، و بحق علی وصی نبیک و بحق فاطمه بنت نبیک و بحق الحسن والحسین سبطی نبیک. الا تبت علی و رحمتنی.«

بدین سان آدم علیه السلام ، با این نام ها پروردگار را خواند. بی درنگ خداوند توبه او را پذیرفت و این معنی سخن خدای بلند مرتبه است که فرمود: {فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ} هیچ بنده ای گرفتار اندوهی نیست جز دین که خود را

پاک نماید و با این وجود خمسه نوریه خدا را نخواند مگر اینکه خداوند دعایش را مستجاب می کند.»((۱))

۲. آبروداری

هرگاه پیامبری ترک اولی می کرد، احساس سنگینی روحی و تیرگی قلبی می نمود. برای سبکبال شدن و پرواز دادن دوباره ی روح نبوت به جایگاه برین، از نیروی درونی نور اهلبیت علیهم السلام مدد می جستند. گاهی این گونه لغزش ها در زندگی آنان پیش می آمد و برای بازیابی شخصیت اصلی خود دوباره از مجرای نوری ائمه علیهم السلام حرکت می کردند. همین نیروگیری و توسل دائمی، منزلت آنان را پاس می داشت و شخصیت شکل گرفته ی پیامبران را بازسازی می نمود.

«امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

هنگامی که آن لغزش از آدم سرزد، عذر به پروردگار فراتر از توصیف آورد و گفت: پروردگارم! بر من ببخش و عذرخواهی ام را قبول کن و مرا به جایگاه نخستینم برگردان و منزلتم را نزد خودت بالا بر! هنگامی که کوتاهی و لغزش من نزد تو آشکار گردید و پیامدش در اندام های بدنی و دیگر تن و جانم بر جای ماند.

خداوند بلند مرتبه به آدم فرمود: آیا دستور مرا یادآور نمی شوی که به تو گفتم: مرا به محمد و خاندان پاکش، هنگام تنگدستی و گرفتاری ات که به تو رو می آورد، بخوانی؟!

۱- تفسیر فرات الکوفی/ ۵۸.

آدم عرض کرد: آری ای پروردگار.

خـدای فراتر از توصـیف به او گفت: بـدین سان، به محمـد و علی و حسن و حسـین متوسل شو؛ آنگاه مرا بخوان تا حاجتت را برآورم و بیشتر از آنچه می طلبی برایت بفرستم.

پس آدم عرض کرد: ای پروردگـار! ای سالارم! در واقع منزلت آنان نه تنها در نزد تو نزدیک است که با توسل به آنان توبه ام نزد تو پذیرفته می شود و لغزش ام آمرزیده. من همانم: که برای وی فرشـتگانت سجده کردند و بهشت را تو برایش قرار دادی و حواء را همسرش برگزیدی و فرشتگان گران قدرت را خدمت گزارش نمودی.» ((۱))

۳. شهود درونی

نور اهلبیت علیهم السلام روح نیاکان را روشن می کرد و پرده از تاریکی های روانی آنان برمی گرفت ولحظه به لحظه آنان را بالاتر و بلنـدتر می برد. مراتب ایمانی و علمی که برتر از آن برای آدمیزاد قابل تصور و دست یابی نبود. همان گونه که ابراهیم علیه السـلام بـا برترین یـافته هـای شـهودی خود را در آتش افکنـد و هرگز به ادراک حواس توجهی نکرد. چنانچه به این باور برین و دانش بی بدیل نمی رسید با سلامتی اندام های معرفتی هرگز حاضر نمی شد خود را در میان آتش افکند.

برتری ملکوت برنا سوت و شهود قلبی بر درک حسی و عقلی، مهم ترین

۱- تفسیر عسکری/ ۲۲۶؛ البرهان/ ۱/ ۱۹۷؛ تأویل الآیات/ ۱/ ۴۶ح ۲۱.

ملاک علمی نوری بود که حقیقت نبوی به نیاکان خود هدیه کرد. بی مانندترین سرمایه ای که از راه تجارت های عادی بنده با پروردگار و خود و جامعه به دست نمی آمد.

۴. تعمیق فضیلت

نور اهلبیت علیهم السلام خوی آدم را نیز تغییر می داد همان گونه که نیروهای درونی اش را. آنگاه که وی به خودپسندی نسبی افتاد، این نور باپرتوافکنی اش پرده های عجب نیایش را درید. از سوی دیگر، انبساط روحی و شادی نیاکان را در طول زندگی و هنگامه ی ناامیدی به وجود می آورد. شاد کردن بندگان و بزرگان کار آسان و ساده ای نیست تا بتوان به آسانی از عهده اش بیرون آمد.

ابن عباس از پیامبر خدا| نقل کرد که پیامبر فرمود: هنگامی که خداوند بلند مرتبه آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم عطسه کرد. بی درنگ خداوند بر وی الهام کرد تا لب گشاید: «الحمدلله رب العالمین» گوید. آنگاه خداوند فرمود: پروردگارت به تو مهر ورزد! هنگامی که فرشتگان نزد وی فرود آمدند، خودبینی (نسبی) به وی رخ داد. از این رو، عرض کرد: ای پروردگار! آیا موجودی آفریده ای که او از من پیش تو دوست داشتنی تر باشد؟ خداوند پاسخش نداد. بار دوم همان پرسش را برزبان راند باز هم پاسخی نیافت. بار سوم همان پرسش و همان بی جوابی. پس از درنگی، خداوند پاک و منزه فرمود:

«آری» ای آدم! من موجوداتی آفریدم که اگر آفرینش آنها نبود، تو را هم نمی آفریدم! آدم پرشتاب عرض کرد: ای پروردگارم آنان را به من بنمای!

خداوند به فرشتگان حجاب دار، دستور داد پرده ها را بردارند. هنگامی که پرده ها کنار رفت در آن هنگام بلافاصله آدم پنج شبح نوری را پیش عرش دید. بی صبرانه پرسید: ای پروردگار آنها چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: ای آدم! این شبح محمد پیام آور من است و این علی پسر عمو و وصی اش. این یکی فاطمه دختر پیامبر من و این دو تا حسن و حسین فرزندان شان و پسران پیامبرم.

پس از آن خداوند فرمود: ای آدم!

آنها فرزندان (جسمانی) تو هستند. اینجا بود که آدم از فرزندی آنان خوشحال گردید. هنگامی که لغزش بر وی رویداد گفت: ای پروردگار! «أسألك بمحمد و علی و فاطمه والحسن والحسین إلا ما غفرت لی فغفرله و هو قوله تعالی:

{فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ} ((۱))

۵. امتداد رسالت

در هر پیامبری که این نور فروزیده بود، فروزش دوباره و دائمی در فرزندان

۱- تأویل الآیات/ ۱/ ۴۸؛ رجال شیخ طوسی/ ؛ تفسیر مقاتل سلیمان/ ۱/ ۹۹.

و نسل های آینده ی آن پیامبر را هم نوید می داد. نورافکنی آنان در وجود نیاکان بگونه ای نبود که بریده شود و یا در یک فرد منحصر بماند و در افراد دیگر آن خاندان سریان نکند.

اگر چه شایستگی فرزندان نیای اهلبیت علیهم السلام ،شرط اساسی بر دوش گرفتن این بار امانت به شمار می رود اما علت همه جانبه ی آن نمی تواند قرار گیرد؛ زیرا خداوند بدون در نظر گرفتن آن شایستگی نور ائمه علیهم السلام را تنها به دلیل فرزند بودن به نیاکان شان امانت نمی گذاشت.

«ابن عباس عن النبی|: لما اشتملت آدم الخطیئه نظر إلی اشباح تضئی حول العرش. فقال: یارب إنی اری الأنوار أشباح تشبه خلقی فما هی؟ قال: هذه الأنوار اشباح؛ اثنین من ولدک اسم احدهما محمد، أبد النبوه بک و اختمهابه. والاخر أخوه و إبن أخی أبیه، إسمه علی أؤید محمداً به و أنصره علی یده. والانوار التی حولهما، أنوار ذریه هذاالنبی من أخیه هذا، یزوجه ابنته تکون له زوجه یتصل بها اول الخلق، إیماناًبه و تصدیقا له. أجعلها سیده النسوان وافطمها و ذریتها من النیران، فتقطع الأسباب و الأنساب یوم القیامه إلاـ سببه و نسبه. فسجد آدم شکراً لله أن جعل ذلک ذریته فعوضه الله عن ذلک السجود أن اسجدله ملائکته.» ((۱))

ص: ۵۶۱

۱- غایه المرام/ ۳۹۳؛ البرهان/ ۱/ ۲۰۰.

۶. اصالت نیاکان

نور اهلبیت علیهم السلام که خود هویت مستقل نوری و معین بندگی در چینش نظام هستی داشت، به نیاکان خود نیز هویت ویژه می بخشید و آنها را از سردرگمی نسبی و سببی بیرون می آورد. از این رو، هیچ یک از آنان بدون هویت شخصیتی، مجهول النسب بدنی نیستند. از آدم تا خاتم نام و نسب سلسله نیای پیامبر اعظم| با اندک افزایش و کاهش در کتاب های نسب شناسی ثبت گردیده است. تمامی آنان شناسنامه معین دارند. مادر، پدر و اجداد و

اعمام و... را در تاریخ، علمای نسب شناسی گنجانده اند.

هویت بخشی و ایجاد اصالت خانوادگی از طریق زناشویی شرعی و قانونی ماندگار، غیر قابل فراموشی است. این یکی از هزاران حقایق و فضیلت بخشی ائمه نسبت به نیاکان شان به شمار می رود.

«...و روی عن علی (کرم الله وجهه) عند رسول الله|: فی قوله تعالی: {لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ..} (توبه/ ۱۲۸). قال: نسباً و صهراً و حسباً، لیس فی آبائی من لدن آدم علیه السلام (غیر) سفاح کلنا بنکاح»((۱))

در حدیث دیگر حضرت فرمود:

«من با نکاح از مادرم زاده شدم و هرگز بدون ازدواج از پشت آدم تاکنون نیایم زاده نشدند. مادر و پدرم میان امتم معین است.»((۲))

۱- شفا/ ۱/ ۱۵؛ ینابیع الموده/ ۱/ ۶۱.

۲- مجمع الزوائد/ ۸/ ۲۱۴؛ علامات نبوت؛ جمع الفوائد/ ۲/ ۲۱.

در جای دیگر می فرماید:

«من هرگز به شیوه جاهلیت به دنیا نیامدم و چیزی از (رنگ و بوی و خصلت جاهلیت) در من نیست. هیچ گاه من بدون نکاح زاده نشدم نکاحی همانند نکاح امروزی مسلمان ها.»((۱))

۷. مسجودیت فرشتگان

حاملان نور محمدیه| جایگاه برینی که از آن حقیقت به دست می آوردند به یکی دو تا منحصر نمی شد و قرن به قرن و لحظه به لحظه می گسترد. برترین، والاترین و ارجمندترین مقام نیای ائمه علیهم السلام این بود که فرشتگان به پای آنان سر فرود می آوردند و بخاطر درونمایه ی نور علویه علیهم السلام برای شان حرمت ویژه قایل بودند. موجودات برتری که تمام عقلند و هرگز شهوت و غضب در وجودشان حاکمیت ندارد.

بی تردید، اصل سجده برای پروردگار واقع می شود و بر غیر او شرک به حساب می آید اما سجده ی فرشتگان به آدم نه برای خود وی که اولاً و با لذات برای پروردگار و ثانیاً و با عرض برای نور پروردگار واقع شد:

«...خداوند بلند مرتبه فرمود: آدم! همانا من به فرشتگان دستور دادم برای پاسداشت تو برایت سجده کنند؛ زیرا تو ظرف این انوار مقدسی. اگر تو پیش از لغزش ات مرا به وسیله ی آنها می خواندی بی تردید تو را از لغزش باز می داشتم و بر انگیزه ی دشمنت ابلیس آگاه می نمودم تا از آن پرهیز می کردی. اما در پیشینه ی علم من همان بود که مو به مو بر

۱- معجم کبیر طبرانی/ ۱۰/ ۳۲۹ حدیث ۱۰۸۱۲؛ ینابیع الموده/ ۱/ ۶۲.

اساس آن حرکت تو انجام شد. پس اکنون به سبب آنان مرا بخوان تا پاسخت گویم. در این هنگام آدم عرض کرد:

«اللّهم بجاه محمد و آله الطیبین، بجاه محمد و علی و فاطمه و الحسن والحسین، والطیبین من آلهم، لما تفضلت علی بقبول توبتی و غفران زَلتی و إعادتی من کرامتک إلی مرتبتی.»

بی درنگ خداوند فراتر از توصیف فرمود: در واقع بازگشت تو را پذیرفتم، و خرسندی ام را بر تو پسندیدم، نشانه ها و نعمت هایم را بر تو برگرداندم و تو را دوباره به جایگاهت از کرامتم رساندم و بهره ی تو را از مهربانی هایم زیاد کردم. این معنی سخن خدای فراتر از توصیف است که فرمود: {فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ} ((۱))

ج) برتری بر انسان ها

۱. شفاعت

فروزش نور اهلبیت علیهم السلام افزون بر آثار فردی و الهی، آثار اجتماعی ژرف و گسترده ای را نیز بر نیای شان بر جای گذارد. آنان با نورپذیری تمام و کامل از یکسو، تاریکی های روح نیای خود را روشن کردند و حقیقت گرانمایه و بی نظیر گوهر جان خود راپاکیزه. از دیگر سو، شفافیت و پاکی دل را آینه ای برای نور رسانی به دیگر موجودات قرار دادند تا شفاعت گری و پا درمیانی بین انسان و خدا را به عهده گیرند. ذات نورپذیر نور افشان ائمه علیهم السلام با قطع نظر از دلایل نقلی و تعبدی به دلیل جایگاهش در سلسله نظام هستی خود به خود می طلبید که شفاعت گری برای آنان تشریع شده است.

۱- تفسیر عسکری/ ۲۲۶؛ البرهان/ ۱/ ۱۹۷؛ تأویل الآیات/ ۱/ ۴۶ح ۲۱.

نیای پیامبر اعظم| با تکیه بر نور حقیقی درونی نیز می توانستند دیگران را نزد پروردگار شفاعت کنند و بچه های گریزپای را به مـدرسه عبودیت بکشاننـد. بی تردیـد شـفاعت اجداد النبی| با شـفاعت خود آنان تفاوت های بنیادین داشت همان گونه که شفاعت اهلبیت علیهم السلام با پروردگار تفاوت دارد.

نخستین مرتبه ی شـفاعت از آن خـداست و بنـده می توانـد خود او را نزد خودش شـفیع قرار دهـد یا اسـماء، صـفات و افعال و دیگر بندگان نیک او را نزدش شفیع آورد. که باالذات برای خدا ثابت است.

دومین مرتبه برای نور اهلبیت علیهم السلام تحقق دارد که خود آنها نه مستقل که وابسته به پروردگار بندگانش را شفاعت می کنند. این شفاعت در طول شفاعت گری پروردگار است نه در عرض یا جدای از آن.

سومین مرتبه شـفاعت برای نیاکـان ائمه علیهم السـلام ثـابت است و آن بعـد از حقیقت نوریه ی اهلبیت علیهم السـلام و با اذن خداوند به مددگیری و دستور خداوند از کانال نور محمدی| برای آنان عارض می شود.

«امـام صـادق از پـدرانش از امیرالمؤمنین علیه السـلام نقـل کرد که او فرمود: روزی حضـرت در یک گوشه ای نشسـته و مردم گردش را گرفته بـود. مردی در این میـان برخواست و گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السـلام ! تو در جایگـاهی قرار گرفته ای که خداوند تو را به آن مقام رسانده در حالی که پدرت در آتش عذاب می بیند؟ بی درنگ حضرت به او پاسخ داد: ساکت باش خـدا دهنت را ببنـدد! سوگند به آنکه محمد| را به حق پیامبر برانگیخت اگر پدرم تمام گناهکاران روی زمین را شـفاعت کند خداوند بلند مرتبه این پادرمیانی او را برای بندگان می پذیرد؛

ص: ۵۶۵

پدر من در آتش بسوزد و فرزندش تقسیم کننده ی آتش باشد!؟

آنگاه حضرت فرمود: سوگند به آنکه محمد| را در حقیقت به پیامبری برانگیخت که نور افشانی پدرم ابوطالب روز قیامت تمام انوار مردم را خاموش می سازد؛ جز انوار پنج گانه: نور محمد| نور خودم، نور فاطمه÷ نور حسن و نور حسین و انواری که از فرزندان حسین علیه السلام پیشوایان پاک هستند. در واقع نور وی از نور ماست؛ نوری که خداوند فراتر از توصیف، هزار سال پیش از خلقت آدم علیه السلام آن را تاباند.» ((۱))

گویایی، روانی و صراحت روایت نیاز به هیچ توضیحی ندارد و بر شفاعت گری نیای اهلبیت علیهم السلام دلالت مطابقی اش تمام است.

۲. ارجمندی

فروزش نور محمد| آسمان نیای خویش را روشنتر و تابناک تر می نمود، در برابر پرتو افگنی این خورشیدیان قرار می دادند و از آنان به هزار لایه ی تاریک روح و جان سرد خود را نور می گرفتند.

نیاکان ائمه علیهم السلام نه با زور خود را بر مردم تحمیل می کردند و نه با زر جایگاهی میان آنان باز، بلکه تنها با نورپردازی دیگران را به ستایش به فرمان آسمانی خود به خود وا می داشتند.

آری! زیبایی خود سخن می گوید و گلواژه های ستایش را بر غنچه های لب دیگران می نشاند. دیگران از بیرون با ترس، خفقان و تزویر بر مردم حکومت

۱- امالی، طوسی /۱ /۱۱ /م ۵۴ / ۳۱۲ ؛ منیه الراغب فی ایمان ابی طالب/ ۳۰.

می کنند و نیای امامان شیعه علیهم السلام از درون، دل ها را به طپش می انداخت و جان ها را به پرواز در می آورد و بر آنان مهتری و دلبری می نمود؛ دلبری که دلربا داشت و طپشی که هیچگاه نمی ایستاد و هر بار شتاب بیشتری می گرفت.

«هاشم روزانه به کعبه می آمد و هفت بار گرد آن طواف می کرد و خودرا به پرده های آن می آویخت. اگر کسی به هاشم نیازی داشت نیازش را به نیکوترین شیوه تأمین می کرد و او را گرامی می داشت. او برهنگان را می پوشاند، گرسنگان را سیر می کرد و درماندگان را راهگشایی. بدهکاری های قرضداران را می پرداخت و چنانچه کسی گرفتار می شد آن را رفع می کرد.

درِ او هیچگاه به روی رفت و آمد کنندگان بسته نبود. هنگامی که مهمانی و یا ولیمه ای ترتیب می داد وقتی چیزی از آن اضافه می آمد او دستور می داد آن را پیش حیوانات وحش و پرندگان بیندازد. مردم همواره از بخشش او با یکدیگر سخن می گفتند، بخشندگی او در آفاق پیچید و مردم مکه دسته جمعی او را سالار و سر پرست خود برگزیدند. سپس او را بزرگ داشتند و ارجمندی اش را پاس.

جامعه آن روز، کلید کعبه را به او دادند. آب دادن حجاج و پذیرایی مهمانان خارج را نیز به عهده وی سپردند؛ حل اختلافات و دادگری میان مردم و مسائل اجتماعی را به وی واگذار کردند؛ مردم پرچم نزار جدش را به وی دادند و

همین گونه، قوسِ اسماعیل، قمیصِ ابراهیم، نعلِ شیث و خاتمِ نوح را به وی اهداء کردند.

هنگـامی که او بر تمـام این افتخارات و ارجمنـدی دست یافت، شوکت و شـکوه سیاسـی حقیقی او بیشتر آشـکار شـد. او خود حجاج را پذیرایی می کرد و آنان را گرامی می داشت. به کارهای شان رسیدگی توأم با اکرام می نمود، هر که از مکه بر می گشت خرسند و سپاس گزار او بود. ((۱))

نیاکان اهلبیت علیهم السلام هر چه به قدرت و شکوه بیشتری دست می یافتند،فروتنی، مهرورزی و دادگری شان بیشتر می شد. بر عکس عـده ای که به قـدرت می رسیدند بـا قرآن و دین خـداحافظی می کردنـد. چنان که کبوتر مسـجد از بنی امیه همین گونه بود.

در واقع، تمـام این ویژگی هـا را نـور اهلـبیت علیهم السـلام به او داده بود که خود منهـای آن حقیقت، از کسب چنین فضـایل ناتوان بود.

۳. وضع قانون

آنـان که نور حقیقت علویه علیه السـلام و فاطمیه÷ را بر دوش می کشـیدند، به تناسب زمان و مکان از منبع نورانی آن حقیقت برای اجرای عـدالت، تـأمین امنیت و ایجـاد نظم در جـامعه، وضـع قـانون الهی را الهـام می گرفتنـد. همـان گونه که شـاعران و نویسـندگان را طبیعت بهار، کوهسار و چشـمه سار الهام می بخشـند و حقوق دانان را عرف و سیاسـتمداران را دگرگونی های جامعه و تاریخ و ...

۱- بحار الانوار/ ۱۵ /۳۸.

از برکت وجود نورانی ائمه علیهم السلام همواره چشمه سار وحیانیت از آسمان بر زمین نیای شان و از درون به بیرون بر کویر خشک و تفتیده ی بشریت جاری می شد، سنت هایی که آنان در جامعه بنیان نهادند بی تردید از همین منبع می تراوید نه از جای دیگر. چنانکه ابوطالب سالار بطحا، پنج سنت را میان مردم بنیان نهاد، به گونه ای که پس از وی همواره پیروانش بدان پایبندی عملی داشتند. تا آنگاه که اسلام صحت، سلامتی و واقع نمایی این سنت ها را تأیید و امضا کرد:

... علی فرزند ابوطالب علیه السلام از پیامبر خدا| نقل کرد که وی در وصیتی به علی علیه السلام فرمود: ای علی! در واقع عبد المطلب میان مردم در روزگار جاهلیت پنج سنت نیکو را بر جای گذاشت؛ نهادینه و اجراء کرد به گونه ای که خداوند نیز آن سنت ها را در دین اسلام گنجاند تا واپسین روز تطبیق شود:

۱. او همسر پدران را بر پسران حرام شمرد. ازاین رو، خداوند فراتر از توصیف در تأیید و ماندگاری و استمرار همین سنت: این آیه را فرو فرستاد: { وَلاَتَنكِحُواْ مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِنَ النِّسَاء} (نساء /۲۲)

۲. وی چنانچه گنجی می یافت، یک پنجم آن را بیرون می کشید و آن را صدقه می داد. بدین جهت خداوند فراتر از توصیف آیه ی: {وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ} (انفال/۴۱) را (در پاسداری و پایداری این سنت) نازل کرد.

۳. هنگامی که او آب از چاه زمزم بیرون کشید آن را برای آشامیدن مخصوص حاجیان قرار داد. ازاین رو، خداوند

آیه ی {أَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ} را فرو فرستاد.

۴. عبدالمطلب، دیه کشتن انسان را یکصد نفر شتر سنت گذاشت و همین شیوه را خداوند فراتر از توصیف در اسلام به عنوان دیه الزام کرد.

۵. میان قریش در طواف خانه، شمارگان معینی وجود نداشت، به همین خاطر عبدالمطلب هفت بار شوط

زدن را میان آنها سنت نهاد و خود همین چرخیدن هفت بار گرد خانه را خداوند در اسلام حکم وجوب طواف گزارد.» ((۱))

۴. برگزیدگی

خداوند از میان فرزندان آدم برخی را برای همیشه ظرف نور برمی گزید نه همگان را و نه ادواری تا همه را خرسند نگهدارد. فلسفه اش این بود که هر انسانی شایستگی بر دوش گیری این امانت را نداشت و قرعه به نام کسی می خورد که دین دار، سرآمد روزگار و امانت دار بود.

برای نیای ائمه علیهم السلام این فضیلت کافی بود تا آنان با تکیه بر نور درونی خود هم از دیگران بیشتر خدمت کنند و هم شاکر نعمت های پیدا و پنهان الهی باشند که از کانال پیشوایان پاک به آنها رسیده بود. برومندی آنان نه بر پایه ی تعصب جاهلی آن روزگار استوار بود و نه بر اساس ثروت که بر پایه ی نورپردازی امامان استوار بود و بس.

ص: ۵۷۰

۱- خصال/ ۱ /۳۱۳ /ح ۹۰؛ وسائل الشیعه/۶ / ۳۴۶

«فرستاده ی خدا فرمود: هان! خداوند مرا از فرزند اسماعیل ابراهیم علیه السلام برگزید و از فرزند کنانه، اسماعیل نیایم را اختیار کرد و از فرزندان قریش «کنانه» را برگزید. آنگاه از فرزندان بنی هاشم قریش را برگرفت و در پایان از میان بنی هاشم مرا برگزید.»(((۱))

برگزیدگی اجتماعی را امیر بیان برای ارجمندی جایگاه نیای خود بخوبی تبیین می کند. آن حضرت در پاسخ یکی از نامه های معاویه می نگارد:

«اما سخن تو که گفتی ما از عبد مناف هستیم آری چنین است ما هم فرزندان عبد منافیم اما امیه مانند هاشم نیست و حرب همانندعبدالمطلب، و نه ابوسفیان مانند پدرم ابوطالب. هیچ گاه مهاجر مانند اسیران آزاد شده نیست و حلال زاده نظیر حرام زاده. همان گونه که اهل حق مانند اهل باطل نیستند و مؤمن مثل مفسد.» ((۲))

دومین پیشوای پاک شیعه، شناسنامه خاندان خود را نه از نظر فیزیکی و جسمی یا قومی و نژادی می ستاید که بر پایه ی ایمان، جوانمردی، پاکیزگی، دادگری، حقانیت و ایمان و دیگر فضائل اخلاقی توصیف و برتری این خوهای پسندیده را بر رذائل اخلاقی اثبات می کند.

۱- امالی مفید/ ۲۵ح ۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیه/ ۷ / ۶۳. صحیح مسلم/۴/ کتاب فضائل؛ نزهه المجالس/۲/ ۴۳۷.
۲- نهج البلاغه/ نامه/ ۱۷؛ وقعه الصفین/ ۴۶۸.

معاویه و علی سرانجام به یک نژاد واحد می رسند همان گونه که تمام انسان های روی زمین به یک پدر و مادر اما این وحدت قبیله ای هویت معنوی برای کسی نمی دهد. همان گونه که نور اهلبیت علیهم السلام به هاشم هویت ایمانی داد نه به امیه فرزند عبد شمس هر چند دو برادر یک پدر بودند.

بدین سان، قداست بخشی نور اهلبیت علیهم السلام برای نژاد خاصی یا گروه ویژه ای نبود بلکه برای خاندان پرمعنویت و مؤمن آل محمد| بود که هر یک در اوج بندگی و قله بردباری و دیگر فضائل اخلاقی رسیده بودند. چیزی که «نه اسیر آزاد شده و دو روی جنگ همانند معاویه.»((۱)) هفت آسمان فروتر از آن افتاده است.

۵. بنیان های اصیل

این نورپردازی از شخصیت نیای ائمه علیهم السلام نخبگان و فرهیخته گان ساخته بود که هیچ گاه نان به نرخ روز نخوردند و همرنگ جماعت نشدند با همه آمیختند اما ز دیگران رنگ نپذیرفتند چنانکه به دیگران رنگ انسانیت، عقلانیت و... دادند اما أنگ بی خردی، تعصب ورزی و بی دینی نخوردند؛ زیرا بنیان شخصیت آنان با صداقت، طهارت و خداباوری گزارده شده بود. همان گونه که «دیوار کج بالا نمی ر ود.» دیوار راست کج نمی شود، راست بالا می رود:

«پیام آوران را در بهترین جایگاه به امانت گذارد و در بهترین مکان ها استقرارشان داد. از تیره پشت کریمانه پدران به رحم

۱- شرح نهج البلاغه/ ۱۵/ ۱۱۹.

پاک مادران جا به جا کرد؛ هرگاه یکی از آنان درگذشت دیگری برای پیش برد دین خدا پا خاست.

تا اینکه کرامتِ فرستادن نبوت از طرف خدای پاک و بلند مرتبه به محمد | رسید. سرشت او را از بهترین معادن استخراج کرد و نهال وجودش را در اصیل ترین و عزیزترین سرزمین ها کاشت و آبیاری کرد. او را از همان درختی که دیگر پیامبران را برگزید. عترت او بهترین عترت ها و خاندانش بهترین خاندان و درخت وجودش از بهترین درخت هاست؛ درختی که در حرم خدا رویید و در خانواده ی کریمی بزرگ شد. شاخه های آن سر به آسمان کشیده که دست کسی به میوه ی آن نمی رسید.» ((۱))

ابن ابی الحدیه در شرح این خطبه حدیثی از پیامبر | نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«هان خدای بلند مرتبه هرگز به زنا و بدون نکاح در رحم

۱- نهج البلاغه/ خ/ ۹۴. «فاستودعهم فی أفضل مستودعٍ. واقرهم فی خیر مستقرتنا سختهم(تناقل) کرائم الأصلاب إلی مطهرات الأرحام؛ کلما مضی منهم سلف قام منهم بدین الله خلفٌ. حتی أفضت (وصل) کرامه الله سبحانه و تعالی إلی محمد |. فأخرجه من أفضل المعادن منبتاً و أعز الأرومات مغرساً؛ من الشجره التی صدع (ای خلق) منها أنبیاءه و انتجب منها أمناه. عترته خیر العتر و اسرته خیرالأسر، و شجرته خیر الشجر؛ نبتت فی حرمٍ؛ و سبقت فی کرمٍ؛ لها فروع طوال و ثمر لاینال.»

مادرانم مرا قرار نـداد از زمان اسـماعیل فرزنـد ابراهیم تا عبـدالله فرزنـد عبدالمطلب... و ما اهلبیت علیهم السـلام همگی از تیره پشت پاکیزگان به رحم مادران پاکیزه منتقل شدیم.» ((۱))

۶. گره گشایی

فروزش نور اهلبیت علیهم السـلام در ژرفنـای جـان نیاکـان، بسـیاری از گره کارهای بسـته آنان را می گشود و در سـختی ها و تلخی ها شـهد در کام شان می ریخت. هنگامی که تمامی راه ها به روی پیامبران بسته می شد، اشعه های پر فروغ علویه علیهم السـلام از درون، روزنه های تازه ای به روی آنان می گشود و دیگر بار مشت شب سـیاه را باز می کرد. شبی که بیشتر مردم با فضایش عادت کرده بودند و رفتار و کردار خود را با ساعت های آن تنظیم می کردند.

افزون بر نیاکان، هنگام تنگـدستی، عیش و مستی، دیگر پیام آوران الهی را که با یاد حق و از جام دوست سرکشـیده بودند، به آنـان بـاز می گردانـد. رویـارویی آنـان بـا طاغوت های زمان و دلیری و بی باکی پیام آوران الهی، در برابرشان، رابطه ژرف و گسترده ای بود که نور ائمه علیهم السلام ایجاد کرده بود.

...معمر بن راشد می گوید:

از ابوعبـدالله علیه السـلام شـنیدم که می گفت: مردی یهودی نزد پیامبر| آمد و جلو حضـرت ایسـتاد، نگاه هایش را به صورت وی آویخت. بی درنگ حضرت فرمود: ای یهودی چه درخواست و پرسشی داری؟

ص: ۵۷۴

۱- شرح نهج البلاغه/ ۷/ ۶۳.

آن مرد عرض کرد آیا تو برتری یا حضرت موسی فرزند عمران؟ همان پیامبری که خداوند با او سخن گفت و کتاب تورات بر وی فرستاد. و چوب دستی به ایشان داد که معجزه نما بود و نیز دریا را بر وی شکافت و او را در پوشش ابر و مه از چشم دشمنان پنهان کرد.

پیامبر| در جواب به او فرمود: هان! برای هیچ بنده ای خوشایند نیست که خودش را پاکیزه بداند و پیراسته. با این وجود آنچه حقیقت است برای تو بازگو خواهم کرد. در واقع، حضرت آدم هنگامی که به آن لغزش افتاد راه بازگشت او این بود: «اللّهم إنی اسألك بحق محمد و آل محمد لما غفرت لی.«

خداوند بدین سبب او را آمرزید.

هنگامی که نوح علیه السلام به آن کشتی نشست و ترس غرق شدن او را گرفت عرض کرد: «اللّهم إنی أسألك بحق محمد و آل محمد|؛ نجیتنی من الغرق.« بی درنگ خداوند او را از فرو رفتن به زیر دریاها رهاند.

به راستی هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند عرض کرد: «اللّهم إنی أسألك بحق محمد و آل محمد لما نجیتنی من النار.« بی درنگ خداوند او را از آتش رهاند و آن شعله ها را بر وی سرد و سلامت ساخت.

هنگامی که موسی علیه السلام عصایش را پیش فرعون انداخت و در دلش ترسید، عرض کرد: «اللّهم إنی أسألك بحق محمد

و آل محمد لما نجیتنی« از این رو خداوند به او فرمود: «هرگز نترس بی تردید تو براو برتری می یابی» (طه/ ۶۸)

ای یهودی! چنانچه موسی مرا می دید، به من و به نبوتم ایمان نمی آورد؛ باور خودش هیچ گونه سودی به او نمی رساند همان گونه که نبوتش فایـده ای به حال او نداشت. ای یهودی! مهدی موعود(عج) از نسل من است آنگاه که از پرده غیبت برون می آید؛ عیسی فرزند مریم برای یاری اش و پیشواز او از آسمان فرود می آید و پشت سر وی نماز می خواند.« ((۱))

۷. واقع بینی

ویژگی جداناپـذیر نور، روشن گری شـیء نورپـذیر و اطراف اوست. هر آنکه بـا پای دل به گنجینه ی تابش نور اهلبیت علیهم السـلام قـدم گـذارد به بینایی و آگاهی برتر دست می یابد. لایه های تاریکی و تردید از فراروی چشـمانش می افتد و حقیقت اشـیاء و درونمـایه ی آن عریـان بـا تمـام ویژگی ها برای وی نمایان می شود. واقع نمایی آن چنان که هست نه آن چنان که ما می پنداریم بیش از همه برای حاملان نور ائمه علیهم السلام یافتنی و فهمیدنی بود.

آنان مرز میان حق و باطل، بـد و خوب و ارزش و ضـد ارزش را بخوبی می شـناختند و در تمام ادوار زنـدگی خود از آن مدد می گرفتنـد. حق و باطل، واقعیت و وهمیت برای آنان آمیخته نشـد و شـبهه جای پرسـش را نگرفت. همان گونه که آراسـتگی بیرونی افراد هرگز آشفتگی درونی آنان را در چشمان

ص: ۵۷۶

۱- تأویل الآیات/ ۱/ ۴۹؛ احتجاج/ ۱/ ۵۴.

اجداد ائمه علیهم السلام نمی پوشاند و آرامش رفتار اندام، طوفان روان انسا ن ها را خاموش نمی کرد. پیامبر| به امیر بیان فرمود:

«ای علی! در واقع عبدالمطلب هرگز به راه جاهلیت نرفت و هیچ گاه بت نپرستید و گوشت حرام هرگز به دهن نگذاشت. وی همواره می فرمود: «أنا علی دین أبی ابراهیم علیه السلام .»((۱))

۸. بندگی واقعی

روزگاری که نور اهلبیت علیهم السلام از ژرفنای نیاکان می تابید همه جا تاریک بود و جز این نور روشنایی دیگری از هیچ گوشه ای دیده نمی شد. در این عصر تأثیرگذاری این حقیقت نوریه دو سویه بود: از سویی، مظروف و محمل خود را روشن می کرد و نمی گذاشت آنان مانند دیگران به تاریکی شرک فرو روند و به رذائل جاهلیت آلوده شوند. از دیگر سو، محیط را روشنایی می بخشید و از قلب تاریکی می تابید تا اندک اندک فضا برای خداپرستی آماده شود و قلمرو طاغوت تنگ تر.

بدین سان، نیای ائمه علیهم السلام نه مردمان عادی بودند و نه از سران جاهلیت و نه جزء بت پرستان بلکه همگی پیامبران الهی یا خداپرستان واقعی یا مؤمنان برین. به گزینه ی نخست نبوت اجداد پیامبر| روایات زیر اشاره دارد:

«ابی جارود گفت: از ابو جعفر علیه السلام ، معنی سخن خدای فراتر از توصیف را پرسیدم: «و نری تقلبک فی الساجدین» حضرت فرمود: خداوند انتقال حقیقت نوریه ی او را در تیره پشت پیام آوران، نبی پس از نبی می دید تا آنگاه که او را از

۱- خصال/ ۱/ ۳۱۳ /ح ۹۰.

تیره پشت پدرش با نکاح بدون زنازادگی از زمان آدم تاکنون بیرون آورد.» ((۱))

روایت دوم که در تفسیر فرات کوفی آمده نیز به همین مضمون دلالت مطابقی صریح دارد.

برخی روایت ها، نیای پیامبر اعظم | را مؤمنان واقعی می شمارند:

«قولی دیگر آن است که عکرمه گفت: از عبدالله بن عباس که معنی آن است که خدا بیند گردانیدن تو از پشت پیغامبری به پشت پیغامبری دیگر تا آنکه به پشت عبدالله رسید و اصحاب، به این آیه تمسک کردند در آنکه پدران رسول علیه السلام مؤمن بودند که خدای تعالی گفت: من می بینم

گردیدن تو را در پشت ساجدان.» ((۲))

۹. دین گستری

نیای اهلبیت علیهم السلام افزون بر دیگر فضائل، آموزه های پروردگار را میان مردم تطبیق می کردند.

امام صادق علیه السلام فرمود: دین پیشین عرب، به علت برخی از سنت های ابراهیم علیه السلام نظیر ختنه، کفن و دفن میت، ازدواج نکردن با محارم، حج گذاردن و دیگر سنت ها با مقایسه دین مجوس، برتر از آن بوده است.» ((۳))

۱- تأویل الآیات/ ۱/ ۳۹۶؛ البرهان/ ۵/ ۵۱۶؛ فرات کوفی/ ۳۰۴؛ الدر المنثور/ ۵/ ۱۸۳.

۲- تفسیر ابوالفتوح/ ۴/ ۱۴۱.

۳- وسائل الشیعه/۱ / ۴۶۵؛ سیره رسول خدا /۱۰۸.

مورخان بر این باورند که اعراب پیرو دین ابراهیم بودند:

«پیش از آنکه عمر و بن سحی ظهور کند، عرب عدنانی و قحطانی همه تابع دین ابراهیم علیه السلام بودند و دین خود را از اسماعیل گرفته بودند.»((۱))

چنان که «کعب بن لوی فرزند غالب بر مذهب حنیف بود. او قریش را روزهای جمعه گرد می آورد و آنان را ارشاد می کرد و به تفکر در آفرینش آسمان و زمین فرا می خواند. وی کردار گذشتگان را برای عبرت نقل می کرد. او صله ی رحم، حفظ پیمان، مراعات حقوق خویشاوندی، صدقه دادن به فقرا و ایتام را تذکر می داد.» ((۲))

آموزه های دینی نیاکان اهلبیت علیهم السلام که الهام گرفته از حقیقت نوریه خودشان بود، درونمایه و چهارچوب کلی و جزیی حلال و حرام دین اسلام نه تنها تفاوتی نداشت که عین همان آموزه ها به شمار می رفت. افزون بر گفتار، پندار و دیدار.

«کردار قصی میان عرب، مانند دین تلقی شده بود. بگونه ای که کسی خلاف آن عمل نمی کرد»((۳))؛ زیرا مردم رفتار او را همان تجسم آموزه های دین ابراهیم می دیدند و هیچ گونه مغایرتی میان گفتار و رفتار او نمی دیدند؛ «کتابی از عبد

۱- بلوغ الارب/۲ / ۱۹۴؛ سیره رسول خدا/۱۰۳.
۲- طبقات الکبری/۱ / قسم ۱ / ۳۹؛ طبع لیدن؛ سیره رسول خدا /۱۱۲.
۳- سیره نبویه/۱/ ۱۱۶؛ بهج الصباغه/۲ / ۲۹؛ بلوغ الارب/۱ / ۲۷۲؛ سیره رسول خدا/ ۱۲۴.

مناف فرزند قصی روی سنگی یافت شد که نوشته بود: من مغیره فرزند هستم قریش را به تقوای الهی و صله رحم توصیه می کنم.» ((۱))

چنان چه درونمایه ی باورهای دینی آنان یک حقیقت بر آمده از نور اهلبیت علیهم السلام نبود، بی تردید گفتار و کردارشان نخست هم خوانی نداشت و سپس از آن گفتارشان با یکدیگر متفاوت بیرون می آمد.

«عبدالمطلب اعمالی انجام داده که قرآن نیز بعدها بدان امر کرده است: وفا به نذر، باز داشتن ازدواج با محارم، بریدن دست دزد، نهی از زنده بگور کردن، خمر و زنا و نهی طواف زنان برهنه بر گرد خانه خدا.» ((۲))

ص: ۵۸۰

۱- سیره حلبیه/۱/ ۸۰؛ سیره رسول خدا /۱ / ۱۱۲.

۲- سیره حلبیه/۱/ ۴۰؛ سیره رسول خدا /۱۱۲.

فصل هفتم :فلسفه نورپردازی

اشاره

ص: ۵۸۱

فلسفه نورپردازی

اشاره

چرا خداوند برای انتقال نور اهلبیت علیهم السلام طرح نو در انداخت و گل وجود آنان را از این باغ برافشاند؟ چگونه می توان نور مجرد، زنده، تأثیرگذار را کنار روح، عقل و اندیشه ی مستقل آدمی تصور کرد؟

آیا برای پیام آوران الهی، افزون بر یافته های ناب عقلانی و شهود درونی، داده های زلال وحیانی بیرونی بر هدایت گری کافی نبود؟

آیا بدون نهادینه کردن نور در دل نیای ائمه علیهم السلام و تابش آن در اندام های بیرونی شان، انسان هدایت نمی شد و بدون شیوه نورپردازی شعاع هدایت نمی گسترد؟

این چراها، چگونه ها و اگرها، فراروی نگاه های دُریاب و ژرف نگر خواننده ی پرسش گر، خود به خود قرار می گیرد. تا از یک سو اولویت پژوهیدن را به دست آورند و از دیگر

سو، کارآیی و سوددهی مقاله پیش رو برایشان جدی و قطعی شود.

نخست نگاه تعبدی و سپس دیدگاه پرسش گرایانه بازبینی و تحلیل می شود تا پاسخ قانع کننده ای باشد برای پرسش های فرضی این پژوهش و اثبات اولویت و سوددهی آن.

ص: ۵۸۳

الف)رهنمونی دین داران

۱. وانهادن روح متعبدانه

۱-۱. تسلیم محض

آنـان که پایبنـدی عملی به دین و همه ی آموزه هـای دینی دارنـد، بر این باورنـد که: ذات و مـاهیت افعال الهی پرسـش بردار نیست؛ زیرا خداونـد دسـتورش را هرگونه که بخواهد در هر چیزی اجراء می کند و هرگز آنچه او می کند پرسـیده نمی شود. این مردمان هستند که در برابر (پندار، گفتار، دیدار، شنیدار و کردار) خود نسبت به خداوند باید پاسخ دهند.« ((۱))

بنـده جز ایمـان و عمـل نیک به دسـتورات پروردگار وظیفه ی دیگری نـدارد. کسانی که بر پایه ی تعبـد محض چهارچوبه ی زندگی را اسـتوار می نماید، بخود اجازه نمی دهند در هیچ بخشی از زندگی از فعل سالارش با طرح پرسش گری اظهار لحیه کند و نادانی اش را به رخ ارباب دانش بکشد!

بنابراین، پرسـمان در میـدان تشریع و یا تکوین خداونـد جز هـدر رفتن وقت، اتلاف عمر و سرمایه، پیامـد برینی برای بندگان ندارد. نیکوترین، آسان ترین و نزدیک ترین راه خانه دوست عمل گرایی است. بندگی کن تا بفهمی دین چیست، نور اهلبیت علیهم السلام چیست و چرا انتقال یافت؟

۲-۱. حکمت سنجی

گروه دیگر متعبدیان با پیشـینیان اندکی تفاوت اندیشه و ایمان دینی به دسـتورات پروردگار دارند هر چند در اصل تعبد همسو و هم گرا هستند. طائفه

۱- البرهان/ ۵/ ۵۱۷ ؛ تأویل الآیات/ ۱/ ۳۹۷ /ح ۲۷.

نخست بر اعتقـاد و برداشت خود جز عمل بی چرایی و کردار بی چگونگی مسـتند دیگری نداشـتند اما طائفه دوم باور خود را در تعبـد گری بر پایه ی مصالح و مفاسد ملزمه ی دسـتورات الهی تنیده شده اسـتوار می سازند. تاروپود باور آنان بر این اساس شکل گرفته که ریزترین افعال تکوینی و دسـتورات تشریعی الهی همان فلسفه را دارد که درشت ترین افعال و گفتارش. از این رو، گونه های «حلیت» با پشـتوانه و مصالـح ملزمه عمومی در جامعه رخ می نمایـد همان گونه که «حرمت» با مفاسـد ملزمه در جامعه گره خورده و هیچ گسستی را میان آن دو نمی توان تصور کرد.

خلقت نور اهلبیت علیهم السـلام در صـلب آدمیـان از ابوالبشـر تـا ابوطالب همین حکمت و مصـلحت را دارد. دانش و جهل ما هرگز در مصالـح ملزمه این فعل الهی تأثیرگـذار نیست. هر چه آن خسـرو کند، شـیرین بود. لطف کند، لطف شویم، قهر کند، قهر شویم. مبانی و ملاک این لطف و آشتی و قهر را بـدانیم چه بهتر، ندانیم به. انتقال نور ائمه علیهم السـلام فعل بوده که واقع شـده چرایی و چیستی اش بی تردیـد از متن دین بـا درنـگ بیشتر برمی آیـد و نادانی ها، به معنی نفی و نیستی این حکمت در حرکت نور از صلبی به صلبی نیست.

۲. سطحی نگری نابخردانه

اشاره

آنگاه که اساس گفتمان با دیگران را خردورزی و پرسـش گری بنیان نهادیم نه تسـلیم و تعبـد، پاسخ های اقناعی را عقل ما از صفحـات تاریـخ، علوم و تجربه ی بشـری به دست می آورد، همـان گونه که برای پرسـش گران مقابـل مـا بر مبنای مطالعات، بینش و نگرش و باورهای شان این چرایی و چیستی شـکل گرفته است. سـخن در این گونه پاسـخ ها با دینداران تنها نیست، با مخالفان دیندار و بی دینان دوست نما نیز هست یا هر آنکه روحیه ی تعبد ندارد.

۱–۲. نادانی فردی

گسترش و تعمیق مرزهای دانش به همان اندازه که معرفت را در یک موضوع افزایش می دهد خود بخود آگاهی را از موضوعات علمی دیگر می کاهد. نخبه گان امروزی، عالمان دیروزی به کوسه های ریش پهن مدعی تخصص در تمامی رشته های علوم می خندند و حتی آگاهی

عمومی از تمام آنها را برای یک فرد محال می داند.

آگاهی ما از فضائل این نور، درست به مثابه همین مدعاست. بدون مطالعه، پژوهش و پیروی از آنان، لب به سخن گشایان پسته ای بی مغز را ماند که با وا کردن دهن، خود را پیش مشتریان رسوا می سازد و بی بها. پرسش گری برای دریافت پاسخ؛ سنت عقلایی، دینی و عرفی به شمار می رود نه پرسش گری برای پرسش و فرو ماندن در گرداب و نرسیدن به ساحل جواب.

وانگهی پرسشی بجا و شایسته می نماید که در سعه ی علمی و ظرفیت وجودی پرسش گر بگنجد نه آنکه کاسه ای ذهن او لبریز شود و دیگر نیروهای مغزی و فکری اش را آلوده نماید. شناخت حقیقت نور اهلبیت علیهم السلام و مراتب و انتقال آن را، عقل پخته ای افلاطون و بوعلی سینا در نمی یابد چه رسد به خردهای خام...

آری به مدد روایت اهلبیت علیهم السلام می توان به حقایق نوریه و دیگر فضائل آنان دست یابید.

همان گونه که ما بسیاری از حقایق محسوس گرداگرد خود را نمی دانیم، حقایق معقول فراتر از حس و ادراک عقلی را چگونه دریابیم؟

ص: ۵۸۶

۲-۲. آلودگی اجتماعی

اگر سخنان حکمت آمیز و نورانی پیامبر اکرم قلب تاریک اعراب جاهلی را روشن نمی کرد، در آن روزگار هم بدون نورپردازی ائمه علیهم السلام نیای شان به تنهایی توان هدایت مردم را نداشتند.

گونه های پنداری، گفتاری، دیداری و کرداری نیاکان فاطمی÷ گره از کار فرو بسته ی آنان نمی گشود و منهای این هسته چه بسا خود پوسته هم پودر می شد. برگرداندن مردم از کژراهه به راه راست و رهنمونی شان به ساحل نجات، پیامبران الهی را می آزرد چه رسد به نیای خداپرست و غیر نبی.

در واقع عصر نیاکان علوی علیه السلام که روزگار جادو، سحر و خرافه پرستی بود این گونه هدایت را می طلبید و با گروه خونی آن مردم چنین شیو ه ای بیشتر سازگاری داشت. به این دلیل نورپردازی به تناسب ظرفیت وجودی مردم آن روزگار، حقیقت نور نبوی را از درونمایه ی نیایش تاباند تا به سراسر روح های تاریک نور بپاشد و خانه های دور افتاده و متروک را روشن سازد و شب پرستان را اندک اندک به بیرون آمدن خورشید نوید دهد.

طوفان های جاهلیت در آن روزگار چراغ های ناتوان را خاموش می کرد چه رسد به شمع های نیم سوخته و زمین خورده. تنها تابش مهتاب محمدیه| روشنایی را به زمینان می ریخت تا آنان مسیر نجات را از چاه تشخیص دهند و در گودال نیفتند. مهتابی که با فوت دهن های مور و ملخ خاموش و کم فروغ نمی شد.

۳-۲. همانندگری

این نخستین روشی نیست که ملائک در میخانه را زده اند و تنها گل آدم را به پیمانه ریختند و نور اهلبیت علیهم السلام را با آن درآمیختند و سرشتند. پیش از این

خداوند هنر، با کلک خیال انگیز شاهکارهای نقاشی خود را به کشیدن عمر درازنای «نوح» و نجاری عصای «موسی» و صنایع زرهی «ابراهیم» به نگارستان هنری زمین نصب کرده بود.

نورافشانی آخرین حلقه ی نوری از پس پرده، در روزگار ما نگارگری بی بدیل دیگر اوست که مشابه آن را نظام خلقت نسبت به پیامبران پیشین در حلقه ی خود نگه داشته است.

(اما) هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز

نقشش به حرام ار خود صورت گر چین باشد.

آری! انتقال صُلبی پیشوایان پاک یکی از بزرگترین کارهای شگفت آور پروردگار است که در کنار دیگر افعال شگفت زا باید افزود نه تمام افعال شگفت آور او. بنابراین، تجلی نور امامان شیعه در نهاد نیاکان تنهاترین حقیقت خارق العاده، بی مانند و شگفت آوری نیست که خداوند نظیرش را در منظومه های هستی نگارگری نکرده باشد. روزگاری بود که چند پیامبر روی یک زمین راه می رفتند و هر یک وظیفه و قلمرو حکومتی ویژه تکوینی و تشریعی داشتند اما امروز آخرین وصی پیامبران تنها فرمان روای زمینیان و آسمانیان است.

درنگ نخبگان بر پنهان بودن فرشتگان، شکل و پهنای بهشت، فلسفه های حلیت و حرمت قوانین تعبدی محض، امامت کودک پنج ساله، قرآن خواندن سر بریده، سخن گفتن عیسی، معجزات فعلی پیا م آوران و هزاران خارق العاده ی پروردگار، فهم و پذیرش نورپردازی اهلبیت علیهم السلام را در وجود نیاکان، آسان می کند و تردید را برطرف.

ص: ۵۸۸

ب) دستگیری ناآشنا

۱. اقتضأ ذات مراتب نوریه

اشاره

چنانچه از کنار هر حادثه تاریخی، یافته های علمی و شهود درونی معارف پیشوایان پاک به آسانی نگذریم و از دیدن گستره، عمق و گونه های آن چشم نپوشیم، از مراتب ذاتی حقیقت اهلبیت علیهم السلام هرگز نمی توانیم نگاه ها را برداریم. نگاه های موشکافانه و ژرف کاوانه. خوشبختانه پاسخ اقناعی تمام پرسش ها از دل نورپردازی و سریان حقیقت محمدیه و علویه خود بخود بیرون می آید و به جواب های برون مرزی نیازی ندارد. هر چند گاهی به پاسخ نقضی و حَلّی بیرونی ناگزیر دست می یازیم.

درنگ بیشتر به مراتب انوار یکپارچه چهارده گانه ی قدسی ذهن و اندیشه ی خواننده را به اصل سریان و ریزش نور از عالم بالا ـ به پایین، منظومه های وجودی معین و چیده شده در زنجیره ی نظام خلقت رهنمون می گردد. فهم این مراتب نورپرداز، بازگویی مراحل ریزش و چینش نور محمدیه | را از متن داده های وحیانی می طلبد:

۱-۱. مرتبه لاهوتیه

نخستین مرتبه ای که سنگ زیرین هستی را خداوند با حقیقت نور اهلبیت علیهم السلام چید و پس از آن عمارت هستی با رنگ و بوی و نگارگری این نورستان بالا ـ رفت، آفرینش نوری آنان بود که فقها زیارت جامعه «خلقکم الله انوار...» ((۱)) اشاره به همین مرتبه لاهوتیه نوری ائمه علیهم السلام دارد که جز پروردگار

ص: ۵۸۹

۱- . زیارت جامعه. مفاتیح الجنان؛ من لایحضره الفقیه/۲/ ۳۷۶ به بعد

حقیقت آن را کسی نمی داند. تجلی نخستین که خلقت را معنی داد و نظام هستی را فیض و خدا را فیض دهی و موجودات را نور گیری.

همان گونه که یزید جعفی از امام دانشمند موسی بن جعفر نقل کرد که فرمود:

إن الله تبارک و تعالی خلق نور محمد| من نور اخترعه من نور عظمته و جلاله و هو نور «لاهوتیه» الذی بدأمنه...« ((۱))

روایت دیگری به دلالت مطابقی صریح، آغاز آفرینش را که تنها نورپردازی اهلبیت علیهم السلام می داند:

«...انس از پیامبر خدا| نقل کرد که آن حضرت فرمود: هان، خداوند مرا آفرید و علی را آفرید. فاطمه، حسن و حسین را آفرید. پیش از خلقت آدم علیه السلام . هنگامی که آسمان برافراشته نبود و زمین گسترده. نه روشنایی بود و نه تاریکی نه ماهی بود و نه خورشیدی نه بهشتی و نه جهنمی.

بی درنگ عباس عرض کرد: ای فرستاده ی خدا! آغاز آفرینش تان چگونه بود؟ حضرت فرمود: ای عمو! هنگامی که خداوند خواست ما را بیافریند، به کلمه ای سخن گفت که از آن کلمه نور بیرون جهید. سپس با کلمه ای دیگر سخن گفت که از آن روحی تراوید. آنگاه این نور را با آن

۱- البرهان/ ۵/ ۱۷؛ تأویل الآیات/ ۱/ ۳۹۷/ ح ۲۷.

روح درآمیخت و من و علی و فاطمه و حسن و حسین را از آن آفرید. بدین سان، ما او را تسبیح می گفتیم که تسبیح کننده ای نبود و او را پاس می داشتیم و منزه که تنزیه کننده ای نبود...» ((۱))

صراحت و روشنی قالب سخن برای اداء معنای بلند، ژرف و بی مانند بگونه ای برگزیده شده است که هرگونه توضیح نه تنها به روشنی آن نمی افزاید که دید ذات معنا را از پیش چشم دورتر می برد و جامه ناسزاوار دیگر بر قامت آن می پوشاند پس بگذار آهوی مازندران به کوی مازندران مستی کند.

۲-۲. مرتبه عرشیه

نور محمدی | و علوی علیه السلام پس از مرحله ی «لاهوتیه» به مرحله «عرشیه» روشنی تاباندند و حقیقت خارجی دیگر، به نام عرش و کرسی و لوح قلم را آفریدند. هاله نوری معصومین ما در واقع همان نورگستر الهی بود که شعاع آن را در منظومه ی دیگر هستی کشاند. «فجعلکم بعرشیه محدقین.» ((۲))

حلقه نور، عرش را در برگرفت و نگین آن را نمایان تر و درخشنده ه تر ساخت. همان گونه که نگین بی حلقه زیب ندارد، حلقه ی بدون نگین هم زینتی به شمار نمی آید.

با این نورپردازی، هستی شکل و نمای دیگری بخود گرفت و مرتبه ای به مراتب آن افزوده شد. متنی که از انس نقل شد، ادامه اش خلقت عرشیه

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۱۰.

۲- زیارت جامعه. من لایحضره الفقیه/۲/ ۳۷۷

اهلبیت علیهم السلام را بازگو می سازد:

«...هنگامی که خداونـد بلنـد مرتبه خواست موجودات خود را بیافریند، نور مرا شکافت و از درون آن عرش را خلق کرد. پس عرش از نور من است و نور من از نور خداوند پس نور من از عرش برتر است...» ((۱))

گره خوردگی حلقه های نوری ائمه علیهم السـلام یک حقیقت انـد، که با یکـدیگر متصل و سازوار چیـده شده؛ بگونه ای که یـک شـیء بیشـتر نمی توانـد باشـد، گسـترش و ریزش آن حقیقت دیگر که در یـک منظومه نمی گنجـد و بایـد منظومه هـای وجودی دیگر را نیز پرنور کند.

آری! امواج نوریه ی پیشوایـان پاک لحظه به لحظه از مرکز به مرز هستی نزدیک تر می رفت و چینش خلقت کامل تر و متقن تر می شد.

۳-۱. مرتبه ملکوتیه

آنگاه که عرش و کرسـی را نور اهلبیت علیهم السلام در نگارستان خلقت، در جای خود به زیبایی چیدند و هستی را آراستند، پروردگـار را هنرنمـایی شـان دلبرد، دوباره ناز کرد. دیگر بار نور اهلبیت علیهم السـلام را تابانـد و از ژرفنای آن فرشـتگان بی شمـار در دیگر گـذرگاه ها و درهای منظومه های هستی نشانـد. فرشـتگانی که تا چشم گشودنـد روشـنایی حقیقت علویه علیه السلام را دیدند و از پروردگار زیبایی و صورت گری آن را پرسیدند.

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۱۰؛ ینابیع الموده/ ۱/ ۳۰.

پیام آور خدا در ادامه به عمویش عباس فرمود:

«...ثم فتق نور إخی علی، فخلق منه الملائکه، فالملائکه من نور علی و نور علی من نور الله و علی افضل من الملائکه...» ((۱))

حدیث دیگری که پرسش فرشتگان و پیش آهنگی خلقت معصومان را برای ما باز می گوید، این است:

«امام صادق علیه السلام : هان! محمد و علی صلوات الله علیهما دو نوری بودند پیش خود خداوند فراتر از توصیف، پیش از آنکه خلقت شکل گیرد، دو هزار سال قبل. در واقع هنگامی که

فرشتگان آن حقیقت نوریه را دیدند که چشمه ای دارد و از آن روشنایی و انوار تابنده ی دیگری برمی فروزد. آنان عرض کردند: خدای ما، سالار ما، این نور چیست؟ بی درنگ خداوند فراتر از توصیف برای شان وحی فرستاد که این نور من است: ریشه ی آن نبوت و تنه اش امامت است اما منصب نبوت برای محمد بنده و فرستاده ی من است ولی مقام امامت از آن علی حجت من و دوست من. چنانچه آن دو نبودند هیچ موجودی را نمی آفریدم.» ((۲))

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۱۰.

۲- همان/ ص ۱۲.

۴–۱. مرتبه ناسوتیه

هر چنـد گونه ی منظومه های عرشـی با ملکوتی تفاوت هایی داشـتند و هر دو به فرمان پروردگار و با دسـتان هنرمنـد و کلک خیال انگیز ائمه علیهم السـلام در جایگاه خود چیده شده بودند اما فرشـتگان موجودات مجرد، نور صرف وخرد خشک بودند. نظـام هستی بی نمـک بود و حلقه ای کم داشت تـا قـد و قـامتش همگون و سازوار جلوه کنـد. این بار، نور فاطمیه÷ فروزیـد و عـالم مـاده را بـا یـک تـابش ایجـاد کرد. نوری که عـالم معنا را با عالم ماده آمیخت و عرش را با فرش پیونـد زد و ملک را به ملکوت آویخت.

پیـام آور خـدا| به عمویش عبـاس کیفیت چینش نظام خلقت و آغاز پیـدایش هستی را مرتبه به مرتبه توضیح می داد. به زبان رسا، گویا و روشن با معانی بلند، ژرف و ریز و ظریف. آنگاه که سه مرتبه یا بیشتر از پیشـینه چینش هستی را برایش تبیین کرد به مرحله ی چهارم رسید. با ظرافت ویژه ای و خطاب خاص فرزندم، چگونگی خلقت عالم ماده را بازگفت:

«...آنگاه خداونـد نور دخترم فاطمه را شـکافت و از آن به تدریـج آسـمان و زمین را آفرید. پس آسـمان و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور دخترم فاطمه از نور خداوند و بنابراین، خود فاطمه دختر من برتراز آسمان و زمین است...»((۱))

از مواد همین زمین، گهواره آدم پدید آمد و با دسـتان اهلبیت علیهم السـلام تکان خورد. آدم علیه السـلام را میان این گهواره حقیقت نوریه ی ائمه علیهم السلام با لا اله الا الله خواباند تا آنگاه که بزرگ و بزرگتر تربیت شد.

ص: ۵۹۴

۱- بحارالانوار/ ۱۵/ ۱۰.

۵-۱. مرتبه صلبیه

اشاره

پس از آنکه مراتب خلقت با نورپردازی ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری نور گرفتند و چهارچوبه هستی با درونمایه حقیقت نبوی و علوی شکل گرفت، خداوند آخرین موجودش را روی عالم مادی نشاند تا برای خود حیات معقول را پیشه سازد و برای خدا بندگی را و برای دیگران دادگری و مهرورزی را.

اما آدم علیه السلام تنهایی از زیر بار این وظایف بلند نشد و تیر و تبر دشمن به پشت و پهلویش فرود آمد. ناگزیر پروردگار؛ نور اهلبیت علیهم السلام را در نهادش گذارد تا از یکسو، آرمان های بلند انسانی میان مردم عینیت یابد و از دیگر سو، نور امامان آخرین سریان و مرتبه ی نوری شان را از تیره پشت نیاکان در روح پژمرده ی بشر بتاباند. سرگشته گانی که جز نورپردازی از قالب نیکان، آنان را از کژ راهه برنمی گرداند و خانه ی تاریک شان را چیز دیگری روشنایی نمی پاشید. فقدان این حلقه ی نوری، گسست دیگر حلقه های پیشین را در پی داشت همان گونه که نبود مرتبه ی فیزیکی ائمه علیهم السلام نبود این زنجیره را.

روایات بی شمار ضبط شده از آغاز تا کنون ما را از یادآوری در تبیین، هستی و چیستی و مراحل انتقال نور صلبیه بی نیاز می کند و یادآوری روایات نو، بر حجم مطلب می افزاید که از چهارچوبه رساله بیرون می رود.

نتیجه:

بنابراین گستره و ژرفنای ذات نور اهلبیت علیهم السلام نمی توانست در یک مرتبه محدود بماند و به دیگر مراتب تسری نکند. در سرشت این نور، خداوند روشنایی بی نهایت و درخشش تمام و همه جانبه را از روز نخست گذارده بود. حیات واقعی این نور، در تابش و تسری آن به تمام مراتب خلقت بود و نیستی اش محدود در یک مرتبه.

ص: ۵۹۵

چگونه نور خورشید از خورشید جدا نیست و به تمام اشیا از بالا به پایین از راست به چپ از شب به روز و از کوه و دریا و دشت و... می گذرد و همه موجودات را نور می دهد.

حقیقت نور اهلبیت علیهم السلام همین کشش، گسترش و درازنای تابش را از آغاز تا پایان خلقت با خود داشت. آیا ذات این چنینی با این مراتب می توانـد در یک منظومه بگنجد؟ عقلای جهان همگی بر این قانون اتفاق دارند که از ذات و ذاتیات یک شیء نمی توان پرسید و علت آن را کاوید. هرگز دست ما به چرخ گردون نمی رسد تا از آن پرسیم که این چون است و آن چون.

راز انتقال نور اهلبیت علیهم السلام را در صلب نیاکان خدا پرست، تنها مطالعه ژرف خود همین مطلب آشکار می سازد و هیچ پشتوانه ی علمی بیرونی قادر نیست ذره ای از گوشه های پرده ی نوری صلبیه ائمه علیهم السلام را بالا زند و حقیقت این نور را فراروی چشمان محققان بگشایند.

ج) گونه های هدایت گری

۱. راهنمایی پیامبران

به دلیل سنخیت نور با نور و سازگاری درونی و بیرونی آن دو با یکدیگر، پروردگار با ریختن قدرت نوری خود در هاله ای از نور اهلبیت علیهم السلام شکوه خود را به نمایش گذاشت و پیامبرانش را به تماشا فراخواند. فلسفه ی آمیختن نوریه برای این بود که نمایاندن کنه ذات را پیامبری محال بداند و هرگز بر دیدنش اصرار نورزد. اصرار فراتر از ظرفیت که پرودگار را بر آن داشت تا شعله ای اندك از هاله نور اهلبیت علیهم السلام را در کوه طور بریزد و حقیقت دست نیافتنی ذات خود را با این شیوه بر وی بنمایاند.

نمایشی که بازیگری آن از عهده ی فرشتگان و زمینیان برنمی آمد و هیچ موجودی جز ظرف نوریه ی اهلبیت علیهم السلام توانایی و آشکار نمودن آن را نداشت، چه بسا، در تجلی خداوند بر موسی علیه السلام در کوه طور نقش علت اصلی را می بینیم ولی رد پای علت میانی را در این میان گم می کنیم. به همین خاطر گمان می بریم خدابی واسطه در کوه طور تجلی کرد!؟

«... و تجلی لموسی بن عمران علیه السلام فی طور سینا. فما استقر له و لا أطاق موسی لروئیته و لا ثبت له حتی خرَّ صعقا مغشیا علیه و کان ذالک النور، نور محمد |...»((۱))

۲. بی تناسبی فرشتگان

فلسفه ی دیگری که خداوند نور اهلبیت علیهم السلام را در وجود نیایش منتقل کرد، محدودیت ذاتی، فهم و درک بشری بود. توانایی بشر نسبت به فرشتگان اندک، محدود و آسیب پذیر است. نور امامان شیعه مستقیم و مستقل به دستور پروردگار فرشتگان را هدایت و آموزش داد. اما هدایت بشر با نور بی واسطه ی فردی از جنس غیر خودشان هزگز امکان نداشت. هم به دلیل سنخیت و هم به دلیل توانایی هدایت گری.

ملکوتی تنها با مادیت محض در ذات شان با یکدیگر قابل جمع نبود همان گونه که قابل رفع هم نبود؛ زیرا هر یک ذات و ماهیت جداگانه و هم سنخ با منظومه ی وجودی خود را داشتند. بدین سان، موجودی برای هدایت گری شایسته و ضروری بود که آمیخته ای از مُلک و ملکوت باشند.

۱- البرهان/۵ /۵۱۷؛ تأویل الآیات /۱ /۳۹۷/ ح ۲۷.

هم نورانیت را از بالا ـ به پایین منتقل کند همان گونه که نردبان آفتاب را آرام آرام از پشت بام به درون خانه می آورد تا فرودستان نگون بخت گنجایش دیدن این حقیقت را در قالب نیاکان داشته باشند و هم ذات خود را پرده ای روی عظمت نوری پروردگار بکشد و نور او را جذب و کنترل شده به دیگر مراتب خلقت تسری دهد و ظرفیت هدایت گری با آن حقیقت را به دست آورند.

«...ظاهر هما بشریه و باطنهما لاهوتیه، ظهر للخلق علی هیاکل الناسوتیه حتی یطیقوا رؤئتهما و هو قوله تعالی {وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ} انعام/۹، فهما مقاما رب

العالمین و حجابا خالق الخلائق أجمعین. بهما فتح الله بد الخلق و بهما یختم الملک والمقادیر...» ((۱))

۳. تنگی ظرفیت انسان

وقتی فرشتگان نتوانند با انسان ها مستقیم روبرو شوند و آنان را رهنمون، چگونه بشر می تواند نور مطلق، بی پایان، ازلی و ذاتی پروردگار را بنگرد؟ هنگامی که موجودی توانایی کسب فیض مخلوق بالاتر از خود را ندارد، چگونه فیض را بی واسطه از خالق می گیرد؟

وقتی شمع، بال پروانه را می سوزاند، آتش چراغ با او چه می کند؟ و نور خورشید؟ آیا چنین اتصالی جز پودر شدن، به هوا رفتن و گم شدن، عیش و طرب دیگری را هم برمی انگیزد؟ بنابراین نه ذات پروردگار برای بشر قابل

۱- البرهان/ ۵/ ۵۱۷؛ تأویل الآیات/ ۱/ ۳۹۷/ ح ۲۷.

تماشاست و نه چشـمی توانایی دیدن زره ی نور آن را دارد. تنها حقیقت نوراهلبیت علیهم السـلام از صلب نیاکان می توانست با این بشر آمیخته از روح و جسم ارتباط برقرار کند و بر جان آنان نور ریزد.

«...انتقلو من أصـلاب الطاهرین إلی ارحام المطهرات. لإنهم صـفوه الصفوه اصطفاهم لنفسه و جعلهم خزان علمه و بکفأ عنه إلی خلقه. اقامهم مقام نفسه لأنه لایری و لا یدرك و لا تعرف کیفیه و لا إنیته. فهو لاء الناطقون المبلغون عنه، المتصرفون فی امره و نهیه. فبهم یظهر قدرته و منهم تری آیاته و معجزاته...» ((۱))

د) علل ریزش نور صلبی

۱.قلمروفردی

۱-۱. معرفت ربوبی

چنـانچه نور ائمه علیهم السـلام را خداونـد از ژرفنـای جـان آدمیـان نمی افروخت نه خود از پس این نور شـناخته می شـد و نه تماشاچیان می دانسـتند پی آن شـعله های نوری کیست؟ و چگونه می توان به او رسـید؟ به سبب اهلبیت علیهم السلام خداوند چیستی خود را به اندازه توانایی و طاقت بشری بر بندگانش آشکار نمود و از هاله نورشان گوشه ای از نور خود را برافروخت.

جز انتقال نور ائمه علیهم السلام در صلب نیاکان نه موجودات برین و نه آدمیان روی

۱- البرهان/ ۵/ ۵۱۷؛ تأویل الآیات/ ۱/ ۳۹۷/ ح ۲۷.

زمین هرگز نمی توانستند از آن نور گرما گیرند و خانه های سرد و تاریک شان را روشن کنند.

آری! بدون نورپردازی پیشوایان پاک در صلب نیای پاکیزه هم بساط خداشناسی و عبودیت برچیده می شد و جای خود را به بندگی زر، زور و تزویر می داد و هم قانون سنخیت لغو و بیهوده می گشت. چیزی که محال بودنش را خرد بدون راهنمای شرع می فهمد واختلال نظام تکوین را به خوبی پیش بینی می کند.

«...و بهم و منهم عرف عباده نفسه و بهم یطاع أمره و لولاهم ما عرف الله و لا یدری کیف یعبد الرحمن...» ((۱))

۲-۱. پاکیزگی بدنی

حرکت دهنده ی تن آدمی و اندام های بدنی او می دانست که تنها سرشت پاکیزه می تواند آیینه ای برای بازتاب نور بر دیگر سمت و سوی جهان باشد نه دل های تاریک که نور با آن آشتی ندارد. آفرینش صلبی ائمه علیهم السلام برای پاکیزه سازی تبار شیعی و اسلامی پیش از بر آمدن آنان در قرن های آینده، بستر مناسب رشد هماهنگ و معقول آنها را می گسترد.

این نور قاب آیینه ای نورگیر تن را صیقل می داد تا زنگ های آن پاک گردد و عکس روی یار در آیینه اش بی پرده افتد. تغذیه حلال و پرهیز از حرام خواری سوهانی بود که می شد

زنگ ها را با آن زدود و ذات درون را پاک نگهداشت.

این نورپردازی فضای ذهن ما را روشن کرد و چهارچوبه مجاری ادراک را

ص: ۶۰۰

۱- . البرهان/ ۵/ ۵۱۷؛ تأویل الآیات/ ۳۹۷/ ح ۲۷.

عطرآگین. هزار لایه ی مغز ما را شستشو داد تا بگونه ای دیگر ادراک کنیم. خمیرمایه ی جسمی ما را اهلبیت علیهم السلام بگونه ای سرشت تا مژگان را روی حقایق به آسانی بگشاییم و اشیا را آنگونه که هست بنگریم، بدون آنکه به ما رسانه ای تصویر نشان دهند. دفتر گوش را به آسانی بازکنیم و کلام ژرف و راستی را بی پرده بشنویم بی آنکه ما را با رسانه ها بشنوانند. دست خودکار به فعالیت معقول باز شود و در کارهای ناپسند مشت، بسته بی آنکه زنجیر آن را ببندد. گام های استوار و پیوسته مسیر زندگی معقول و پاکیزه را آرام آرام طی کند بدون آنکه او را حرکت دهند. دماغ بوی عطر دلنواز یار را ببوید و شاداب بامداد را به شامگاه بندگی پیوند زند.

پیشانی در آغاز سپیده دم به شکرانه نعمت های کلان و سپاس نعمت های خرد در آستان پروردگار ساییده شود... و آنگاه حقیقت «فجعل فی بیوت اذن الله أن ترفع و یذکر فیها أسمه طیباً لخلقنا...»((۱)) به خوبی و آسانی درک و هضم گردد و به تبع فلسفه ی ظهور صلبی محمدیه|.

۳-۱. جلابخشی درونی

نور اهلبیت علیهم السلام از صلب نیاکان برافروخت تا شاکله ی نفس آدمیان را انسانی بسازد و از ساخت و ساز حیوانیت جلوگیری کند. به تعبیر خود امام هادی علیه السلام آفرینش نور صلبیه ی ائمه علیهم السلام برای پاکیزگی نفس ما بود: «طهاره لأنفسنا»((۲)) و زدودن زنگار های انباشته که نفس را می پوشاند.

۱- زیارت جامعه. من لا یحضره الفقیه/۲ / ۳۷۷.

۲- زیارت جامعه. همان

همان دیو دیرینه که پیام آور خدا| به دشـمن ترین دشمنان بشر از وی نام برد و از شر آن به خدا پناه و کتاب آسمانی نفس را خدای بدل، بجای خدای حقیقی یاد کرد که بشر برای خود برگزیده است.

همان که عرفا آن را مادر بت ها، اژده ها، درنـده وحشـی، مار افعی، سگ هار، گرگ بیابان و... می شـمارد. خداونـد، پاکیزه گری نفس آدمی زاد را فلسـفه ی نورپردازی اهلبیت علیهم السـلام در صلب نیاکان برمی شمارد تا از یک سو، اهمیت پاکی و ناپاکی این خطرناک ترین دشـمن درونی را برای ما آشـکار سازد و از سوی دیگر، هدفمندی خلقت صُلبیه ی محمدی| را به نمایش گذارد.

آری! دود نفس های ناپاک، چشم ها را کور می کنـد همان گونه که سپیدی، گرمی و پاکی نفس دیدگان را روشن. شـگفتا! که امروز شـعله هـای آتش نفس سـیاه، انگشت هـای کودکـان، پاهای برهنه یتیمان و موهای ژولیـده بینوایان را می سوزانـد و مردم تنها برآمـدن دودش را تماشا می کننـد! اما دور نیست روزی که آخرین حلقه ی نورپرداز از پرده بیرون آیـد و این زخم ها را مداوا کند و دردهای درونی انسانیت را التیام بخشد! «أليس الصبح بقريب؟«

۴-۱.بازگشت دایمی

نورپرداز همیشـگی تنها به صورت بنـدی و آراسـتگی تن و جان بشـر بسـنده نکرد و دست پرورده و آفریـده خود را در تـداوم حیات معقول و پاکیزه تنها نگذارد. هاله ای از نور خود را پاپاپای آنان فرستاد تا وحشت و هراس بر دل بندگانش ننشیند و در راهیابی سردرگم نگردند.

چه بسا از آغاز بشر با قانون حیات معقول پیش رود اما در ادامه به کژراهه،

یا به بن بست رسد. این دو پای پرشتاب و ناشکیبا روزانه چندین بار با فراموشی و سهل انگاری تن را می آزارد و اندام های بدنی را نگران و خسته می کند. همان گونه که نفس پاکیزه ی خدادادی را با پرده های گناه می پوشاند و آن خورشید را زیر ابر پنهان می سازد. و هرگز بر زبان نمی آورد:

ای دریغا! ای دریغا! ای دریغ! کین چنین ماهی نهان شد زیر میغ((۱))

بدین سان نخستین نورپرداز حقیقت نوریه ی آل محمد| را برای پاک سازی آلودگی های نفسانی قرار داد تا لحظه به لحظه دل را در چشمه سار زلال وحیانیت شستشو نماید و چرک های دل را با آب حیات توبه بزداید.

«تزکیه لنا و کفاره لذنوبنا» ((۲)) فلسفه ی دیگر نورپردازی در صلب نیاکان علوی بود که ادامه حیات پاکیزه را برای پیروان شان مژده می داد؛ مژده ای که گناهکاران را به آغاز پاکی برمی گرداند و درس «روز از نو و روزی از نو.» را در مدرسه ی زندگی برای شان می آموخت.

۲. حوزه اجتماعی

۲-۱. منزلت خانوادگی

گذاردن نور اهلبیت علیهم السلام در صلب نیاکان و انتقالش از یکی به دیگری، تشخص، بلندی و آبرومندی را در همان خانواده به ارمغان می آورد. نهاد مقدس خانواده به مثابه سنگ زیرین جامعه به شمار می رود که دیگر سازمان ها، نهادها، گروه ها، احزاب وافراد از درون این بی بدیل نهاد،

۱- مثنوی معنوی.

۲- زیارت جامعه. مفاتیح الجنان

بیرون می آید و در تار و پود جامعه می تند. به صورت طبیعی تمام ویژگی های یک خانواده چه خوب چه بد، به تدریج و پنهانی در پیکر اجتماع تزریق می شود.

آفریننده نور، بیش از دیگران، اهمیت و منزلت بی مانند خانواده را نسبت به کل جامعه زیر ذره بین دارد و برای قداست و ارزش گذاری طرح نو می اندازد. گذاردن نور محمدیه| در صلب نیاکان را باید تعمیق در راستای همین آرمان الهی و سامان دهی برشمرد. «فجعل فی بیوت اذن الله أن ترفع...» ((۱))

افزون بر تسری ارزش ها و هنجارهای خانواده به جامعه، الگو بودن خانواده های برتر را فلسفه ی مهم دیگر نورپردازی ائمه علیهم السلام در تیره پشت نیاکان باید توصیف کرد.

همان گونه که افراد با یکدیگر مشابهت و مغایرت دارند، خانواده ها نیز با یکدیگر، برتری، فزونی و فرودستی دارند. دو خانواده را نمی توان در یک جامعه باز یا بسته پیدا کرد که صد در صد همانند باشند و هیچ گونه برتری و کاستی نسبی یکی بر دیگری نداشته باشد. نورپرداز نخستین، در واقع این گونه می خواست که جایگاه ظرف نوریه ی محمد|، همانند دیگر فضائل آنان بر جایگاه های دیگر برتر و بلند مرتبه تر باشد.

اقتضاء ذات نوریه ی محمدیه| این برتری را برای خانواده به جد می طلبید و بدون آن رفعت نوری نمی تابید. چگونه می توان تصور کرد پرفروغ ترین نور در صلب پاک تر و رحم پاکیزه تر بتابد اما خانواده ای هم شأن آن دو در جامعه نمایان نباشد.

۱- زیارت جامعه. همان.

عباس فرزند عبدالمطلب می گوید:

به فرستاده ی خدا عرض کردم: به راستی قریش در جلسه ای نسب های شان را میان خود یادآوری کردند و نسب شما را مانند شاخه ای ریخته در پرتگاه زمین برشمردند.

بی درنگ پیامبر| فرمود: هان! خداوند مردم را آفرید و مرا بهترین نسل شان گزارد و از میان دو نسل در برترین. سپس در بهترین تیره ها و آنگاه مرا در برترین قبیله ها نهاد. پس از آن در بهترین خانه ها و خاندان قرارم داد. پس من از قریشیان هم از نظر فردی برترم و هم از نظر خانوادگی برین تر.»((۱))

۲-۲. ایمان خانوادگی

هستند خانواده هایی که اعضاء آن هر چند در ظاهر یک پارچه به نظر می رسد اما در واقع هر یک به سازی می رقصند و به راهی روانند. برای خود جدای از کل نظام خانواده افکار و عقایدی دارند و چه بسا پراکندگی را کمال و آزادی برمی شمارند نه خفت و خواری.

خالق نور، حقیقت محمدیه| را هرگز در چنین خانواده هایی قرار نداد که نزدیکانش را نیز از این گونه نهادها بر حذر داشت. نخستین خانواده او تا آخرین خانواده اش زن،

مرد، پسر و دختر همگی خداپرست بودند.

گاهی به ندرت یکی از پسرها به ساز دیگران می رقصید و نان از اهلبیت علیهم السلام می خورد و کار با دشمنان می کرد. مانند برخی از ما ولی نور امامان این گونه اعضا

۱- سنن الترمذی/ ۵/ ۲۴۳ مناقب ۲۰؛ جمع الفوائد/ ۲/ ۲۰؛ کنزالعمال/ ۱۱/ ۴۲۴ ح ۸۷۳۱۹؛ مجمع الزوائد/ ۸/ ۲۱۴؛ ینابیع الموده/ ۱./ ۵۲.

فلـج، فرسوده و بیمار را از بدن خانواده می برید و دور می انداخت. نظیر شاخه ای بی بار و بریده از درخت پرمیوه. از خانه ای که نور علوی برمی افروخت ارکانش را با یاد الهی پیونـد می زد و شامگاهان را تا برآمدن سپیده با راز و نیاز و نماز سپری می کرد.

«فجعل فی بیوت اذن الله أن ترفع، و یـذکر فیها أسـمه.»((۱)) نبود، خـانواده ای در آن روزگـار تاریـک از نیای فاطمه÷ که نور بندگی هر لحظه از آن به آسـمان نرود چه رسد به گرمای معرفت ربوبی که فضای خانه را می آکند و عطرش همه جا مشام را می نواخت. نمونه یک خانواده ی خدا یاد، برای پروردگار یکی ازدلایل خلقت صُلبیه اهلبیت علیهم السلام به شمار می رود تا با آن بر دیگر خانواده های آن روزگار احتجاج کند و نمونه بندگی بیاورد.

۳-۲. ارزش مداری گروهی

افزون بر شـرافت قبیله ای، تیره ای و خانوادگی، نیاکان اهلبیت علیهم السلام برترین و بلندترین صنف و گروه های اجتماعی را تشـکیل می دادنـد. هیـچ یـک از نیاکـان علـوی در گروه مجرمـان جـای نگرفت همـان گونه که در سازمـان هـای شوم مـدنی عضویت نداشـتند. این دوری از نهادهـا و سازمـان هـای غیر قانونی و کژراهه، برای حفظ درونمایه و پاس داشت پوسـته ی آن نور بود.

از سویی، نـام نیاکـان نبوی در است گوشه گیران تاریـخ نیامـده تـا مـا آنهـا را صـنف اجتماعی خنثی و بی خاصـیت در جامعه برشماریم و در تاریخ سازی یا

۱- زیارت جامعه. من لا یحضره الفقیه/۲/ ۳۷۷

جامعه سازی نوین سهمی برای آنها قایل نباشیم. همان گونه که گروه های پیرو و سازمان های کوچک وابسته به دیگر گروه های بزرگ هم نبودند تا جهت دهی شان به عهده دیگران باشد.

نیای پیامبر اعظم | از آغاز تا پایان در جرگه ی جوانمردان و سازمان دلیران و نیک زادگان فعالیت داشتند و رهبری این سازمان ها را به عهده می گرفتند. گروه هایی که اجداد نبی ریاست آن را بر دوش می گرفتند، مبارک و فرخنده نامیده می شدند همان گونه که گروه های رو در روی شان شوم. این یکی دیگر از جلوه های خداوند از کانال نور اهلبیت علیهم السلام میان گروه ها و اصناف جامعه است.

«... ابن عباس می گوید:

فرستاده ی خدا فرمود: هان! خدایی که مردم را به وجود آورد مرا در برترین آنان نهاد و سهم داد. به همین دلیل خداوند بلند مرتبه فرمود: «أصحاب الیمین« و «أصحاب الشمال«. پس من از همراهان فرخنده گان و نیکوهایم و من برترین مبارک بادان فرخنده ام. سپس همین گروه فرخنده را سه گونه کرد و مرا در بهترین آن سه گونه نهاد. سخن خدای بلند مرتبه به همین گونه ها اشاره دارد: «أصحاب المیمنه« و «أصحاب المشئمه«.

{وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ} بنابراین من از برترین پیشکسوتان هستم.

آنگاه که خداوند گروه های سه گانه را به قبیله ها تبدیل کرد، مرا در بهترین قبیله ها گذارد. دلیلش همان سخن خدای بلند

مرتبه است که فرمود:

{وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ} پس من با تقواترین فرزند آدم و گرامی ترینش نزد خدایم البته این فخر نیست. آنگاه خداوند قبیله را ریزتر کرد و به خانواده ها تبدیل نمود. پس مرا در بهترین خانواده نهاد. این دلیلش سخن خدای بلند مرتبه است که فرمود:

{إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ

تَطْهِیراً} بدین سان، تنها من و خاندانم از هر گناهی پاکیزه هستیم.« ((۱))

۴-۲. نمونه سازی اجتماعی

همواره خوبی ها به آفریننده زیبایی ها نسبت داده می شود همان گونه که خردمندان بدی ها و زشتی ها را برآمده از او نمی دانند که تراویده از پندار بد، کردار بد و گفتار و دیدار بد خود ما می دانند.

پیامبر اعظم| آغاز گزاردن نورش در صلب ابوالبشر تا برون آمدنش از تیره پشت ابوطالب را در برترین «فرقه های« انسانی، والاترین «قبیله های« آن روزی و برترین «خانواده های« آن جامعه در انتقال و جابجای می داند.

آنگاه که نور نبویه از نسلی به نسلی منتقل می شد، حاملان نور نبوی برترین مدل انسانی و اجتماعی آن روزگار به شمار می آمدند. خداوند برای هر چیز یک

۱- معجم الکبیر طبرانی/ ۳/ ۵۶ ح ۲۶۷۴؛ سنن ترمذی/ ۵/ ۲۴۴/ ح ۳۶۸۶؛ شفا/ ۱/ ۱۶۵؛ مجمع الزوائد/ ۸/ ۲۱۴. کتاب علامات النبوه باب ۱؛ ینابیع الموده/ ۱/ ۵۹.

نمونه برتر دارد تا با آن بر دیگر هم نوع خود آنها به سرپیچی از دستورات الهی احتجاج کند. برای فرقه ها نمونه فرقه برتر و برای قبیله ها، قبیله خوب تر و برای خانواده ها خانواده پاک تر را پیش می کشد تا ابزار و بهانه کجروی را از آنان بستاند.

این ذخیره را چه برای پاسداری انوار حجت های الهی برشماریم یا برای الگوگیری دیگر هم روزگاران، در اصل نمونه پردازی و نمونه داری تفاوتی به وجود نمی آورد.

مطلب بن أبی وداعه می گوید:

عباس نزد فرستاده ی خدا| آمد. گویا چیزی شنیده بود. پیامبر| بالای منبر رفت و فرمود: من کیستم؟ مردم عرض کردند: تو فرستاده ی خدایی که درود بر تو باد. حضرت فرمود: من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هستم. هان! خداوندی که مردم را آفرید، مرا در بهترین «مردمان» قرار داد. آنگاه که مردم را دو پاره کرد، خداوند مرا در بهترین فرقه ها نهاد. پس از آن که «فرقه ها»را به «قبایل» تقسیم نمود، مرا در بهترین قبیله ها گذارد. آنگاه قبیله ها را به «خانواده ها» تقلیل داد، مرا در بهترین خانواده ها به دنیا آورد. از میان خانواده ها برترین فرد مرا برگزید.» ((۱))

ص: ۶۰۹

۱- سنن ترمذی. ۵/ ح ۳۶۸۶ ص ۲۴۴/ کتاب مناقب باب ۲۰/ ینابیع الموده/ ۱/ ۵۳.

ه-) ر ه آورد

۱. قلمرو فردی

۱-۱. زدودن اندوه

«بکم ینفس الهم و یکشف انصر.» ((۱))

واژه ی «بکم» هر چند ضمیر مخاطب جمع است و تمام مراتب حقایق اهلبیت علیهم السلام را در برمی گیرد ولی می توان با این واژه یکی از مراتب را قصد کرد همان گونه که می توان تمام مراتب را مصداق خطاب «بکم» دانست. با در نظر گرفتن حقیقت وحدت نوری ائمه علیهم السلام حضور و غیاب، فرد و جمع، اول و آخر، ظاهر و باطن شان یکسان است. «با» در «بکم» به معنی سببیت، بیشتر از دیگرمعانی سازگاری دارد.

گاهی فشارهای درونی گذشته انسان را پریشان می سازد و گاهی سنگین اندوه نیامده و بیشتر زمان حال. در هر سه صورت چه منشأ اندوه برای ما آشکار باشد یا پنهان در اصل غمگینی و سنگینی روح تفاوت ندارد. همان کوه های غم که گاهی کمر آدم را خم می کند و اعصاب را بمباران و اندام های بدنی را ویران.

در روزگار انفجار اطلاعات و در جامعه های باز، آنان که با دست خود ریسمان به گردن می اندازند و با پای خود زیر چوبه دار می ایستند، کم نیستند. همان افراد روانی، عقده ای ها و به پوچی رسیدگانی که نتوانستند گره های کور روح خود را با معنویت بگشایند، نسیم عطرآگین حقیقت محمدیه | در سپیده ی بامداد گره بند قبای غنچه های درون را وا می کند و گل های شادی در بوستان دل یکی پس از دیگری می شکفد.

ص: ۶۱۰

۱- زیارت جامعه.

۲-۱. برطرف کردن سختی

«...و یکشف الضر...» ((۱))

این جمله عطف به جمله پیشین و بیانگر سختی هایی است که بیشتر ناظر به بیچارگی های بیرونی می شود چنانکه جمله پیش به پریشانی درونی ناظر بود. همان تنگدستی هایی که در طول روز برای افراد در برخورد با نهادها، سازما ن ها و هم نوعان ناشایست پیش می آید. قطره های مشکلاتی که اندک اندک گرد آمده تبدیل به یک دریایی از سختی می شود و روح انسان را غرق می سازد.

کشتی رهایی اهلبیت علیهم السلام همواره در اقیانوس های طوفانی سوار بر امواج می رود و به آسانی دست این گونه افراد را می گیرد و آنان را از فرو رفتن در کام طوفان می رهاند. در واقع گره هایی که هر روز به زندگی می افتد، آدمی را گرفتارتر و سرگشته تر می سازد؛ بگونه ای که از ادامه حیات او را با سایه افکنی شیطان و تبارش باز می دارد.

تنها نور پیشوایان پاک است که در این لحظات ناامیدی می تابد و افق های نو فراروی چشمان می گشاید. این دو گذاره بیشتر انبساط درونی و برطرف کردن پریشانی از افراد را مدنظر دارند؛ همان که دارویی است برای دردهای فردی و نسخه ای است برای بهبود بیماری شخصی. بنابراین دلالت مطابقی و صریح آن دو برگشادگی پریشانی درونی افراد و برطرف کردن تنگدستی بیرونی آنها است. هر چند می توان اندوه باری درونی اجتماعی یا تنگدستی بیرونی آن را هم از مصادیق این جمله ها دانست.

البته انبساط روحی و شادابی افراد بر خرمی جامعه تقدم رتبی دارد

ص: ۶۱۱

۱- زیارت جامعه. من لایحضره الفقیه/۲/ ۳۷۷.

همـان گونه که برطرف کردن نگون بختی جـامعه چه بسا بر افراد مقـدم شود. در هر دو صورت صـدق این گـذاره ها بر فرد و جامعه مانعه الجمع نیسـتند تا در مقام دلالت نتوانیم از آنها مـدد جوییم. همان گونه که مشترک لفظی به شـمار نمی روند تا از صحت، بطلان استفاده شود.

۲. در حوزه ی اجتماع

۱-۲. برون رفت از خواری

«و بکم اخرجنا الله من الذل.» ((۱))

صراحت این جمله بی نیـاز از توضـیح واژگانی و واکاوی عبارت پردازی بر دلالت مطابقی است که از امام هادی علیه السـلام نقـل شـده است. این جمله بر برون رفت جـامعه شـیعی از خواری، دلالت مطابقی آشـکار دارد. ذلتی که دشـمنان با طرح های هزار سـاله بر جـامعه تشـیع تحمیـل و تطبیق می کننـد؛ زیرا درونمایه و جوهره ی جامعه شـیعی را بخوبی می داننـد که هرگز با فرهنگ فسادانگیز، ویران گر و خوارکننده ی آنان نه تنها سازگاری ندارد که صد در صد تضاد فلسفی، اجتماعی، سیاسی و... دارد. آری! بـا تکیه بر حقیقت نوریه چهارده معصوم علیهم السـلام می توان جامه خواری را از تن بیرون انـداخت و لباس تقوا پوشید همان که بر قامت پیروان پیامبر| می زیبد.

بـا هیـچ وسـیله دیگر نمی توان از چنگـال خون آلود زبونی و ذلت رها شـد و برای خود یاجامعه خود زیست و معنای زنـدگی شرافتمند را دریافت. بی تردید هر ابزاری به جز نور اهلبیت علیهم السلام ساخته ی دشمن است و سرانجام ما را به

۱- زیارت جامعه. همان

تاریکی می رساند؛ همان چیزی که دشمنان می خواهند. ذلت زدایی و پاره کردن زنجیر زبونی درسنامه های همیشگی امامان است که از رفتن به درون آتش نمرود تا پشت و پهلو را آماده تیر و تبر یزید ساختن برای ما تکرار می کند.

گاهی افراد در سراشیبی سقوط می افتند گاهی جامعه به کژراهه می رود. فرجام اولی نابود شدن یک شخص است و پایان سرنوشت دومی هلاک شدن افراد بی شمار. آثار مصیبت یک شخص در یک خانواده، قبیله و چه بسا یک طایفه ظاهر می شود اما سوگواری یک ملت در سطح جامعه و دولت ها آشکار و از دایره خانواده و قبیله و طائفه فراتر می رود.

خود به خود رهایی بخشی گروه دوم بر گروه نخست اهمیت و اولویت طبیعی و عقلایی دارد. از این رو، مدلول حدیث، نجات بخشی فرد خاصی را در واپسین لحظات سقوط یاد نکرد در حالی که رهایی جامعه را در آخرین لحظات قرارگرفتن به سراشیبی سقوط یکی از آثار نورپردازی اهلبیت علیهم السلام برشمرد. بدین سان، رهایی بخشی جامعه در حال نابودی را از هیچ کس نمی توان انتظار داشت جز حقیقت نوریه ی محمدیه|.

این مهم از یک طرف، هشدار جمعی است که اگر گروهی در مسیر تکاملی معقول و تاریخی اش قرار نگیرد فرجامش قرار گرفتن در پرتگاه نابودی است. از دیگر طرف، همان جامعه ای در حال احتضار هم اگر از کژراهه برگردد و به مسیر ارزش ها و هنجارهای الهی واقعاً قرار گیرد، نور پیشوایان پاک آنان را از پرتگاه نابودی می رهاند و حیات دوباره می دهد؛ هدیه ای بی بدیل که هرگز افکار عمومی تصورش را هم نمی تواند بکند. «و بکم اخرجنا الله من الذل». ((۱)) سنتی که در

۱- زیارت جامعه. مفاتیح الجنان

تاریخ از نورپردازی ائمه علیهم السلام میان تاریکی های جامعه به یاد مانده همانند دیگر سنت های ویژه و منحصر به فرد آنان است.

چه این جامعه را عوامل بیرونی به نابودی کشانده باشد یا آسیب های درونی قالبش را پوشانده باشد؛ فقره زیارت جامعه اطلاق دارد و تمامی خواری های به وجود آمده را در برمی گیرد. بنابراین در اصل نجات دهی حقیقت نوریه محمدیه تفاوت ندارد.

همان گونه که نور ائمه علیهم السلام عامل انسجام امت اسلامی در برابر علل بیرونی و رهایی جامعه از دام های گسترده و گزارده شده ی خارجی است، همان گونه که علت رهایی بخشی یک جامعه از آسیب های درونی نیز به شمار می رود.

سقوط هم چه در بخش مادیات یک کشور و ملت پیش آید همان گونه که جمله های بعدی بدان اشاره دارد و چه در بخش معنویات که واژه های قبلی دیگر بدان ظهور دارد، تنها راه رهایی آن نورگیری از خورشید اهلبیت علیهم السلام است و بس.

۲-۲. گشایش در تنگنا

«و فرج عنا غمرات الكروب و انقذنا من شفا جروف الهلكات و من النار.»((۱))

همان گونه که افراد در دایره ی فعالیت های فردی و کیش شخصیتی خود، دچار اندوه می شوند، جامعه نیز به دلیل خاصیت جمعی و گروهی در اثر عوامل پیدا و پنهان از درون و برون غمگسار می گردد. گاهی غمگساری آن آشکار است و برای همگان قابل فهم و گاهی بیماری یک جامعه از ژرفنای جان برمی خیزد و تا زیر پوست می رسد ولی به دلایلی همان جا متوقف می شود و به تدریج بیرون

۱- زیارت جامعه. همان

می زند و از سطح بیرونی به دیگران تسری می یابد. در این صورت تنها نگاه تیزبینانه ی جامعه شناسان این درد پنهانی را می دانند ولی سطحی نگران هنوز به وجودش پی نبرده اند.

گستره، ژرفنا و میزان غمگساری اجتماعی به مراتب از اندوهگینی افراد بیشتر و شدیدتر است. به همین خاطر امام معصوم علیه السلام دشواری های روحی و معنوی جامعه را به موج های گرفتاری و فراگیری آب تلخ در سطح جامعه تعبیر می کند و به ما این حقیقت را می فهماند که آب های شوربختی طوفانی شده تمام سطوح زندگی اجتماعی را پوشانده، جای خشکی و ساحل نجاتی به چشم نمی آید؛ طوفانی که در بحران معنویت و اندوه فردی نظیرش را

نمی توان دید.

در همین حال، حقیقت نوریه اهلبیت علیهم السلام پرده ی گسترده و پهن شده شب را می درد و افق های سپیده ی بامدادی را فراروی جامعه ی گرفتار می گشاید؛ گشایشی پس از طوفان، آرامشی پس از سیلاب و روشنایی پس از تاریکی بدون هیچ آسیب یا ویران گری.

ص: ۶۱۵

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه با ترجمه دشتی.

مفاتیح الجنان.

صحیفه سجادیه.

۱) آلوسی بغدادی/ سید محمود: «روح المعانی»/ ۳ و ۵/ دار الفکر/ بیروت/ ۱۴۱۷.

۲) آلوسی/ سید محمود بغدادی/ روح المعانی/ ۱ و ۱۰/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۲۶ / چ ۲.

۳) آملی/ سید حیدر/ المحیط الاعظم و البحر الخضم/ ۱/ نور علی نور/ قم/ ۱۴۲۳ / چ ۱.

۴) ابراهیم قندوزی: «ینابیع الموده»/ ۱/ دارالتعارف/ بیروت.

۵) ابن ابی الحدید/ شرح نهج البلاغه/ ۷ و ۱۵/ دار الاحیاء/ بیروت/ ۱۳۸۰/ چ۲.

۶) ابن اثیر/ الکامل فی التاریخ/ ۱/ تراث العربی/ بیروت/ ۱۴۰۸ / چ۱.

۷) ابن ادریس حلی/ محمد بن احمد/ المنتخب من تفسیر القرآن/ ۲/ مکتبه مرعشی/ قم/ ۱۴۰۹ / چ۱.

۸) ابن الجوزی: «تذکره الخواص» شریف رضی/ قم/ ۱۴۱۸/ چ ۱.

۹) ابن جوزی/ عبدالرحمان بن علی/ المنتظم/ ۲/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۱۲ / چ ۱.

۱۰) ابن جوزی/ عبدالرحمان بن علی/ زاد المسیر/ ۱ و ۶/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۱۴.

۱۱) ابن خراز/ علی بن محمد: «کفایه الاثر...» بیدار/ قم/ ۱۴۰۱/ اول.

۱۲) ابن سعد/ منیع هاشمی/ طبقات الکبری/ ۱/ علمیه/ بیروت/ ۱۴۱۰ / چ ۱.

ابن سیده/ علی بن اسماعیل/ المحکم و المحیط الاعظم/ ۱۳/ دار الکتب العربی/

۱) بیروت/ ۱۴۲۱.

۱۴) ابن شاذان/ ابی الفضل/ الفضائل/ ولی عصر/قم/ ۱۴۲۲ / چ ۱.

۱۵) ابن شاذان/ محمد بن احمد بن علی/ مأه منقبه/ انصاریان/ قم/ ۱۴۱۳ / چ ۲.

۱۶) ابن طاووس/ علی بن طاووس: «الاقبال الاعمال»/ ۲/ نشر اسلامی/ قم/ ۱۴۱۹/ چ ۲.

۱۷) ابن عادل/ دمشقی حنبلی عمر بن علی/ اللباب فی علوم الکتاب/ ۱ و ۱۵/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۱۹ / چ ۱.

۱۸) ابن عجیبه/ احمد بن محمد: «البحر المدید»/ ۱/ دارالکتب/ بیروت/ ۱۴۲۳/ چ ۱.

۱۹) ابن عربی/ محی الدین: «فتوحات مکیه»/ ۴/ دارالاحیاء/ بیروت/ بی تا/ چ ۱.

۲۰) ابن عربی/ محی الدین: «فصوص الحکم»/۱/ دارالکتاب عربی/ بیروت/ بی تا/ چ۱.

۲۱) ابن عربی/ محیی الدین/ تفسیر ابن عربی/ ۲/ دار الصادر/ بیروت/ بی تا.

۲۲)ابن عساکر/ علی بن الحسن/ تاریخ دمشق/

۱) ۱/ دار الفکر/ بیروت/ ۱۴۱۵.

ص: ۶۱۸

۲۳) ابن عساکر: «ترجمه الحسن من تاریخ دمشق»/ ۱۳۰/ وزارت ارشاد/ تهران/ بی تا.

۲۴) ابن عطیه/ ابی محمد عبدالحق بن غاب: «المحرر الوجیز»/ ۱/ دارالکتب/ بیروت/۱۴۱۳/ اول.

۲۵) ابن عطیه/ عبد الحق/ المحرر الوجیز/ ۱/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۲۲.

۲۶) ابن فارس/ احمد: «معجم مقاییس اللغه» /۲/ ۵۳۱/ دارالکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۲۰/ اول.

۲۷) ابن کثیر/ اسماعیل/ البدایه و النهایه/ ۱/ تراث العربی/ بیروت/ ۱۴۱۳.

۲۸) ابن کثیر/ اسماعیل/ تفسیر ابن کثیر/ ۱/ دار المعرفه/ بیروت/ ۱۴۰۷/ چ ۲.

۲۹) ابن مردویه/ احمد بن موسی/ مناقب امام علی بن ابی طالب/ دار الحدیث/قم / ۱۴۲۲ / چ ۱.

ابن مغازلی: «مناقب الامام علی بن ابی

۳۰) طالب علیه السلام »/ دارالاضواء/ بیروت/ ۱۴۱۲/ چ ۲

۳۱) ابن منظور/ جمال الدین: «لسان العرب»/۲ / ۱۴/ ۳۲۰/ دارالاحیاء/ بیروت/ چ ۲.

۳۲) ابی الحسن علی بن الحسین بن مسعودی/ اثبات الوصیه/ منشورات رضی/ قم/ بی تا.

۳۳) ابی بکر جزائری/ جابر/ ایسر التفاسیر/ ۱/ اضواء المنار/ مدینه/ ۱۴۱۹/ چ۲.

۳۴) ابی حیان/ محمد بن یوسف/ البحر المحیط/ ۱ و ۸/ دار الفکر/ بیروت/ ۱۴۱۲.

۳۵) ابی عیسی محمد بن عیسی/ سنن ترمذی/ ۵/ دار الفکر/ بیروت/ ۱۴۱۴.

ص: ۶۱۹

۳۶) ابی منصور/ محمدبن احمد ازهری: «تهذیب اللغه»/۱۵/ ۱۷۰ دار الاحیاء/ بیروت/ ۱۴۲۱/ چ ۱.

۳۷) احسائی ابی جمهور/ محمد: «عوالی اللئالی»/۴/ ۹۹/ سیدالشهدا/ قم/ ۱۴۰۵/ چ ۱.

۳۸) احمد بن حنبل/ مسند احمد/ ۱ و ۴و ۵/ دار الصادر/ بیروت/ بی تا.

۳۹) احمد بن حنبل/ مناقب علی علیه السلام و فضائل الصحابه/ دار الکتب/ بیروت/ بی تا.

۴۰) احمد بن حنبل: «فضائل الصحابه»/۲/ دارالاحیاء/ جده/ ۱۴۰۳/ چ ۱.

۴۱) احمد بن حنبل: «مرویات الامام احمد بن حنبل فی التفسیر»/ ۱/ المؤید/ مدنیه/ ۱۴۱۴/ چ ۱.

۴۲) اربلی/ علی بن عیسی/ کشف الغمه/ ۱/ دار الاضواء/ بیروت/ ۱۴۰۵ / چ ۱.

۴۳) اصفهانی/ ابو نعیم/ دلائل النبوه/ ۱/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ بی تا.

۴۴) اصفهانی/ ابونعیم: «حلیه الاولیاء»/ ۷/ دار الکتب علمیه/ بیروت/ بی تا.

۴۵) امام حافظ/ محمد بن زید: «سنن ابن ماجه» دار السلام/ ریاض/ ۱۴۲۰/ چ ۱.

۴۶) امام خمینی: «تعلیقه علی شرح فصوص الحکم»/ پاسدار اسلام/ قم/ ۱۴۱۰/ چ ۲.

۴۷) امام خمینی: «شرح دعای سحر»/ ۱۰۰/ عروج/. تهران/ ۱۳۸۱/ چ ۲.

۴۸) ایجی شافعی/ محمد بن عبد الرحمان/ جامع البیان فی تفسیر القرآن/ ۱/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۲۴ / چ ۱.

۴۹) بحرانی/ سید هاشم/ البرهان/ ۱ و ۵/ موسسه اعلمی/ بیروت/ ۱۴۱۹.

۵۰) بحرانی/ سید هاشم/ حلیه الابرار/ ۲/ اسلامیه/ قم/ ۱۴۱۳ / چ ۱.

۵۱) بحرانی/ سید هاشم/ غایه المرام/ ۱/ تاریخ العربی/ بیروت/ ۱۴۲۲ / چ ۱.

ص: ۶۲۰

۵۲) بحرانی/ سید هاشم/ مدینه المعاجز/ ۱/ معارف اسلامی/ قم/ ۱۴۲۳ / چ ۲.

۵۳) بحرانی/ شیخ عبدالله/ العوالم/ ۳/ مدرسه امام ممهدی/ قم/ ۱۴۰۷.

۵۴) بخاری/ محمد بن اسماعیل/ صحیح بخاری/ ۳ و ۴/ دار الاسلام/ ریاض/ ۱۴۲۱ / چ ۳.

۵۵) برسوی/ اسماعیل حقی/ تفسیر روح البیان/ ۱/ دار الاحیاء/ بیروت/ بی تا.

۵۶)بغدادی/ علی بن محمد بن ابراهیم/ تفسیر الخازن/ ۱ و ۳/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۱۵ / چ ۱.

۵۷) بغوی شافعی/ حسین بن مسعود/ تفسیر بغوی/ ۱/ دار المعرفه/ بیروت / ۱۴۱۵/ چ۴.

۵۸) بیضاوی/ ناصر الدین ابی سعید... : «تفسیر بیضاوی»/ ۴، ۵/ دار الفکر/ بیروت/ ۱۴۱۶.

۵۹) ترمذی/ محمد بن عیسی/ سنن ترمذی/ کتاب مناقب/ دار ابن حزم/ بیروت/ ۱۴۲۲ / چ ۱.

۶۰) تستری/ نورالله حسینی/ احقاق الحق/ ۴ و ۵ و ۷/ کتابخانه مرعشی/ قم/ بی تا.

۶۱) تفتازانی/ سعدالدین: «شرح المقاصد»/ ۱/ اسلامیه تهران/ بی تا.

۶۲) تفتازانی/ سعدالدین: «مهج الدعوات»

۶۳) ثعالبی/ عبد الرحمان بن محمد/ تفسیر ثعالبی/ ۱/ دار الاحیاء/ بیروت/ ۱۴۱۸.

۶۴) ثعلبی/ ابواسحاق احمد: «الکشف و البیان»/ ۱۰/ دارالاحیاء/ بیروت/ ۱۴۲۲/ چ۱.

۶۵)جکینی میشنقیطی/ محمد امین/ اضواء

۱) البیان/ ۶/ دار الفکر/ بیروت/ ۱۴۱۵.

ص: ۶۲۱

۶۶) الجمل/ سلیمان بن عمر العجیلی/ الفتوحات الالهیه/ ۵/ دار الکتب/ بیروت/ ۱۴۱۶ / چ ۱.

۶۷) جوادی آملی/ عبد الله/ تفسیر تسنیم/ ۳/ اسراء/ قم/ ۱۳۸۰ش / چ ۱.

۶۸) جوادی آملی/ عبدالله: «ادب فنای مقربان» اسراء/ قم/ ۱۳۸۱/ چ ۱.

۶۹) جوادی آملی/ عبدالله: «رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه»/ ۱/ اسراء/ قم/ ۱۳۸۲/ چ ۲.

۷۰) جوهری/ طنطاوی: «الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم»/ ۱/ دارالاحیاء/ بیروت/ ۱۴۱۲/ چ ۴.

۷۱) جوینی/ ابراهیم بن محمد/ فرائد السمطین/ ۱/ المحمودی/ بیروت/ ۱۳۹۸/ چ ۱.

۷۲) حر عاملی/ حسن/ اثبات الهدی/ ۲/ اسلامیه/ تهران/ ۱۳۶۶ش / چ ۳.

۷۳)حسکانی/ عبید الله بن احمد/ شواهد

۱) التنزیل/ ۲/ وزارت فرهنگ/ تهران/ ۱۴۱۱.

۷۴) حسین مسلم بن الحجاج: «صحیح مسلم»/ باب ۳۹/ ۱۳۸۱/ دارالفکر/ بیروت/ ۱۴۲۱/ چ ۱.

۷۵) خطیب بغدادی/ احمد بن علی: «تاریخ بغداد»/ ۱/ ۲۵۹/ خانجی/ قاهره/ ۱۳۴۹.

۷۶) خطیب بغدادی/ احمد بن علی: «فضائل الفاطمه الزهرا»

۷۷) خمینی/ سید مصطفی/ تفسیر القرآن الکریم/ ۱/ مؤسسه عروج/ تهران/ ۱۴۱۸ / چ۱.

۷۸) خوارزمی/ احمد حنفی/ المناقب/ نینوا/ تهران/ بی تا.

۷۹) خوارزمی/ احمد حنفی/ مقتل الحسین/ ۱/ انوار الهدی/ قم/ ۱۴۱۸ / چ ۱.

۸۰) خوارزمی/ تاج الدین حسین: «شرح فصوص الحکم خوارزمی» بوستان کتاب/ قم/ ۱۳۷۲/ چ ۲.

۸۱) خوارزمی/ تاج الدین حسین: «شرح فصوص الحکم»/ دفتر تبلیغات/ قم/ ۱۳۷۹/ چ ۲.

۸۲) خویی/ ابوالقاسم: «معجم الرجال الحدیث»/ ۷/ ۱۴ و ۱۸/ بی جا/ بی تا/ بی نا.

۸۳) دارمی/ عبدالله بن بهرام/ سنن ابی الدارمی/ مطبعه اعتدال/ دمشق/ ۱۴۲۱.

۸۴) دهخدا/ علی اکبر: «لغت نامه»/ ۱۹/ دانشگاه تهران/ ۱۳۸۰.

۸۵) دیلمی/ شرویه: «فردوس الاخبار»/ ۲/ دارالفکر/ بیروت/ ۱۴۱۸/ چ ۱.

۸۶) دیلمی/ محمد حسن: «ارشاد القلوب»/ ۲/ اسوه/ تهران/ ۱۴۱۷/ چ ۱.

۸۷) دیوبندی/ شیخ الهند محمود حسن/ تفسیر کابلی/ ۴/ احسان/ تهران/ ۱۳۷۵ش / چ ۶.

۸۸) ذهبی/ محمد/ میزان الاعتدال/ ۱ و ۹/ دار الفکر/ بیروت/ بی تا.

۸۹) رازی/ شیخ ابو الفتوح/ تفسیر ابوالفتوح/ ۴/ اسلامیه/ تهران/ ۱۳۵۲ش.

۹۰) رازی/ فخرالدین: «تفسیر الفخررازی»/ ۷/ دارالفکر/ بیروت/ ۱۴۱۵.

۹۱)راغب اصفهانی/ حسین بن محمد/ مفردات

۱) فی الفاظ القرآن/ مرتضوی/ تهران/ ۱۳۶۹ش.

۹۲) ربانی گلپایگانی/ علی: «درآمدی بر علم کلام»/ دارالفکر/قم/ ۱۳۸۲/ چ ۲.

۹۳) رحیمیان/ سعید: «فیض و فاعلیت وجودی»/ بوستان کتاب/ قم/ ۱۳۸۱/ چ ۱.

۹۴) رشید رضا/ محمد/ تفسیر المنار/ ۱/ دار المعرفة/ بیروت/ بی تا / چ ۲.

ص: ۶۲۳

۹۵) روزنامه قدس»/ ۲۳/ ۴/ ۱۳۸۴

۹۶) زحیلی/ وهبه/ التفسیر الوسیط/ ۱/ دار الفکر/ دمشق/ ۱۴۲۱ / چ ۱.

۹۷) زمخشری/ جار الله محمود بن عمر/ تفسیر کشاف/ ۱/ دار الکتب العربیهْ/ بیروت/ بی تا.

۹۸) سخاوی: «مقاصد الحسنه»/ ۱۵۳/ هند/ بی تا/ بی نا.

۹۹) سلیمان بن اشعث: «سنن ابی داود» دارالفکر/ بیروت/ ۱۴۲۱/ چ ۱.

۱۰۰)سمرقندی/ نصر بن محمد بن احمد/ تفسیر سمرقندی/ ۱ و ۲/ دار الفکر/ بیروت/ ۱۴۱۶۱) / چ ۱.

۱۰۱) سمعانی/ ابی المظفر منصور بن محمد/ تفسیر القرآن/ ۴/ دار الوطن/ ریاض/ ۱۴۱ / چ ۱.

۱۰۲) سهروردی/ شهاب الدین یحیی: «حکمه الاشراق»/ ایران/ بی تا/ بی نا.

۱۰۳) سهروردی/ شهاب الدین یحیی: «مجموعه مصنفات»/ ۳/ علوم انسانی/ تهران/ ۱۳۸۰/ چ ۲.

۱۰۴) سید قطب/ فی ظلال القرآن/ ۱/ دار الشرق/ قاهره/ ۱۴۱۲.

۱۰۵) سیوطی/ جلال الدین/ الدر المنثور/ ۱، ۲، ۵، ۶/ دار الکتب/ بیروت/ ۱۴۲۱ / چ ۱.

۱۰۶) شافعی/ محمد بن احمد/ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام / فرهنگ اسلامی/ قم/ ۱۴۱۵.

۱۰۷) الشرطونی/ سعید نوری/ اقرب الموارد/ ۲/ مکتبه مرعشی/ قم/ ۱۴۰۳.

ص: ۶۲۴

۱۰۸) شعراوی/ محمد متولی/ تفسیر شعراوی/ ۱/ الازهر/ قاهره/ ۱۴۱۱.

۱۰۹) شوکانی/ محمد بن علی/ فتح القدیر/ ۱ ، ۴/ دار الکتب/ بیروت/ ۱۴۲۰ / چ ۱.

۱۱۰) شیخ صدوق/ محمد بن علی/ الخصال/ ۲/ اسلامی/ قم/ ۱۴۰۳.

۱۱۱) شیخ صدوق/ محمد بن علی/ امالی/ بی نا/ تهران/ ۱۴۱۷ / چ ۱.

۱۱۲) شیخ صدوق/ محمد بن علی/ معانی الاخبار/ اسلامیه/ تهران/ بی تا.

۱۱۳) شیخ صدوق/ محمد بن علی/ من لا یحضره الفقیه/ ۲/ مؤسسه اعلمی/ بیروت/ ۱۴۰۶ / چ ۱.

۱۱۴) شیخ صدوق: «التوحید»/ نشر اسلامی/ قم/ ۱۴۲۳/ چ ۸.

۱۱۵) شیخ صدوق: «الخصال»/ ۲/ اعلمی/ بیروت/ ۱۴۱۰/ چ ۱.

۱۱۶) شیخ صدوق: «علل الشرایع»/ ۱ و ۲/ مؤسسه اعلمی/ بیروت/ ۱۴۰۸/ چ ۱.

۱۱۷) شیخ صدوق: «عیون اخبار الرضا»/ اسلامیه/ تهران/ ۱۳۸۰ / چ ۱.

۱۱۸) شیخ صدوق: «فضائل الشیعه صدوق»

۱۱۹) شیخ صدوق: «کمال الدین و تمام النعمه»/ ۱/ ۳۵۱/ نشر اسلامی/ قم/ ۱۴۲۲/ چ ۴.

۱۲۰) شیخ صدوق: «معانی الاخبار»/ جامعه مدرسین/ قم/ ۱۳۶۱ Ú ش.

۱۲۱) شیخ صدوق: «من لایحضره الفقیه»/ دارالتعارف/ بیروت/۱۴۱۳.

۱۲۲) شیخ صدوق، «الامالی»

۱۲۳) شیخ طوسی/ ابی جعفر محمد بن حسن/ الامالی/ بعثت/ قم/ ۱۴۱۴ / چ ۱.

ص: ۶۲۵

۱۲۴) شیخ طوسی/ ابی جعفر محمد بن حسن/ التبیان/ ۱ و ۵ و ۸/ دار الاحیاء/ بیروت/ بی تا.

۱۲۵) شیخ طوسی/ ابی جعفر محمد بن حسن/ رجال/ بی نا/ بی جا/ بی تا.

۱۲۶) شیخ مفید/ محمد بن نعمان/ امالی/ پژوهش های اسلامی/ مشهد/ ۱۳۶۴ش.

۱۲۷)شیخ مفید: «الاختصاص»/ جامعه مدرسین/

۱) قم/ بی تا.

۱۲۸) شیخ مفید: «المسائل العکبریه»/ دارالنعمان/ بیروت/ بی تا.

۱۲۹) شیخ مفید: «اوائل المقالات»/ حقیقت/ تبریز/ ۱۳۵۸/ چ ۲.

۱۳۰) شیرازی/ صدرالمتألهین محمد...: «الحکمه المتعالیه»/ ۲/ .../ دارالاحیاء/ بیروت/ ۱۴۲۳/ چ ۱.

۱۳۱) شیرازی/ ملاصدرا: «شرح اصول کافی»/ ۱/ آموزش عالی/ تهران/ ۱۳۶۶/ چ۱.

۱۳۲) صفوری شافعی/ عبدالرحمان بن عبد السلام/ نزهه المجالس/ ۲/ دار الجیل/ بیروت/ ۱۴۰۸/ چ ۱.

۱۳۳) طباطبائی/ محمد حسین: «المیزان»/ ۱، ۳، ۸، ۲۰/ اسلامیه/ تهران/ ۱۳۷۲ / ش/ چ ۵.

۱۳۴) طبرانی/ سلیمان بن احمد/ معجم الکبیر الطبرانی/ ۳ و ۱۰/ مکتبه ابن تیمیه/ قاهره/ بی تا / چ ۲.

۱۳۵) طبرسی/ ابی علی فضل بن حسن: «مجمع البیان»/ ۲و ۳ و ۷ و... دار المعرفت/ بیروت/ ۱۴۰۸ / چ ۲.

۱۳۶) طبرسی/ ابی علی/ الاحتجاج/ ۱/ اعلمی/ بیروت/ ۱۴۲۱ / چ ۳.

۱۳۷) طبرسی/ ابی علی/ مجمع البیان/ ۱ و ۸/ دار المعرفه/ بیروت/ ۱۴۰۸/ چ ۵.

۱۳۸) طبرسی/ علی کرمی: «ترجمه مجمع البیان» وزارت فرهنگ/ تهران/ ۱۳۸۰/ چ ۱.

۱۳۹) طبرسی: «الاحتجاج»/ ۱/ ۲/ دار النعمان/ بی جا/ بی تا.

۱۴۰) طبری/ ابی جعفر محمد بن جریر/ تاریخ الامم و الملوک/ ۱/ دار الهجرهٔ/ بیروت/ ۱۴۲۲ / چ ۱.

۱۴۱) طبری/ ابی جعفر محمد بن جریر/ تفسیر طبری/ دار القلم/ دمشق/ ۱۴۱۸ / چ ۱.

۱۴۲) طبری/ ابی جعفر محمد بن جریر: تفسیر الطبری/ ۴/ دارالهجرهٔ/ ۱۴۲۲/ چ ۱.

۱۴۳)طبری/ احمد/ الریاض النضره/ ۳/ دار

۱) المعرفهْ/ بیروت/ ۱۴۱۸ / چ ۱.

۱۴۴) طبری/ محب الدین احمد بن محمد/ مناقب امام علی بن ابی طالب علیه السلام / بوستان کتاب/ قم/ ۱۴۲۵/ چ ۱.

۱۴۵) طبری/ محمد بن جریر رستم: «دلائل الامامه»/ بعثت/ قم/ ۱۴۱۳/ چ ۱.

۱۴۶) طبری/ محمد/ بشاره المصطفی/ نشر اسلامی/ قم/ ۱۴۲۰ / چ ۱.

۱۴۷) طبسی نجفی/ محمد رضا: «منیه الراغب فی ایمان ابی طالب»/ علمیه/ قم/ ۱۳۹۵/ چ ۲.

۱۴۸) طبسی/ محمد رضا/ منیه الراغب فی ایمان ابوطالب/ علمیه/ قم/ ۱۳۹۵ / چ ۱.

۱۴۹) عجزی/ علی بن محمد/ مفتاح السعاده/ ۵/ مؤسسه زید بن علی/ یمن/ ۱۴۲۴/ چ ۱.

۱۵۰) عروسی/ الحویزی عبد علی بن جمعه/ تفسیر نور الثقلین/ ۱ و ۴/ اسماعیلیان/ قم/ ۱۴۱۵ / چ۴.

۱۵۱)علامه حلی/ حسن بن یوسف مطهر/ کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام / بی نا/

۱) بی جا/ ۱۴۱۱.

۱۵۲) علامه عبدالرحمن: «مقدمه ابن خلدون»/ اعلمی/ بیروت/ بی تا.

۱۵۳) عیاشی/ محمد بن مسعود/ تفسیر عیاشی/ ۱/ مؤسسه بعثت/ قم/ ۱۴۲۱ / چ۱.

۱۵۴) فتال نیشابوری/ ابی علی محمد/ روضه الواعظین/ شریف رضی/ قم/ ۱۳۶۸ش / چ۱.

۱۵۵) فخر رازی/ محمد بن عمر/ تفسیر الکبیر/ ۱ و ۲۴/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۲۵ / چ۲.

۱۵۶) فرانتس روزنتال/ اسدالله آزاد: «تاریخ، تاریخ نگاری در اسلام»/ ۱/ ۲۱ و ۲۸/ مشهد / رضوی/ بی تا.

۱۵۷) فلوطین/ «اثولوجیا»/ بیدار/ قم/ ۱۴۱۳ / چ ۱.

۱۵۸) فیومی/ احمد: «المصباح المنیر»/ ۲ و ۱/ الازهر/ مصر/ بی تا.

۱۵۹)قرجوی/ محمد بن مصلح الدین/ حاشیه محیی الدین شیخ زاده/ / دار الکتب/۱) بیروت/ ۱۴۱۹ / چ۱.

ص: ۶۲۸

۱۶۰) قرطبی/ محمد بن احمد: «الجامع لاحکام القرآن»/ ۳/ دارالحدیث/ قاهره/ ۱۴۱۶/ چ ۲.

۱۶۱) قشیری/ عبد الکریم بن هوازن/ تفسیر القشیری/ ۵/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۲۰ / چ۱.

۱۶۲) قمی/ علی بن ابراهیم: «تفسیر قمی» /۱/ ۲/ اعلمی بیروت/ ۱۴۱۲/ چ ۱.

۱۶۳) قندوزی/ سلیمان بن ابراهیم/ ینابیع الموده/ شریف رضی/ قم/ ۱۴۱۳ / چ۱.

۱۶۴) قنوجی بخاری/ صدیق بن حسن/ فتح البیان فی مقاصد القرآن/ ۹/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۴۲۰.

۱۶۵) قونوی/ صدرالدین: «رساله النصوص» نشر دانشگاهی/ تهران/ ۱۳۶۲.

۱۶۶)کارل پاسپرس/ حسن لطفی: «آغاز و انجام تاریخ»/ ۵۳ و ۵۴/ خوارزمی/ تهران/۱) ۱۳۷۳.

۱۶۷) کاشانی/ عبدالرزاق: «الاصطلاحات الصوفیه»/ دار الاتحاد العزلی/ قاهره/ بی تا.

۱۶۸) کاشانی/ فتح الله بن شکر الله/ زبده التفاسیر/ ۱/ معارف اسلامیه/ قم/ ۱۴۲۳/ چ ۱.

۱۶۹) کاشانی/ فیض/ تفسیر الصافی/ ۱ و ۴/ دار العلمیه/ بیروت/ بی تا.

۱۷۰) کتاب مقدس: «تورات و انجیل» بی تا/ بی جا/ بی نا.

۱۷۱) کراجکی/ محمد بن علی: «کنزالفوائد»/ ۱/ دارالاضواء/ بیروت/ ۱۴۰۵.

۱۷۲) کوفی/ فرات بن ابراهیم: «تفسیر فرات کوفی»/ ۵۶/ ارشاد/تهران/ ۱۴۱۰/چ۱.

ص: ۶۲۹

۱۷۳) گنجی شافعی/ محمد بن یوسف/ کفایه الطالب/ تراث اهلبیت/ تهران/ ۱۴۰۴ / چ۲.

۱۷۴)مازندرانی/ ملاصالح: «شرح اصول کافی»/

۱) ۷/ اسلامیه/ تهران/ بی تا.

۱۷۵) مایکل استنفورد/ احمد گل محمدی: «فلسفه تاریخ» نشر نی/ تهران/ ۱۳۸۲/ ص ۲۳۹ / چ۱.

۱۷۶) متقی هندی/ علی بن حسام الدین/ کنز العمال/ ۱۰/ رسالت/ بیروت/ ۱۴۰۱.

۱۷۷) مجلسی/ علامه محمد باقر/ بحار الانوار/ ۱۵ و ۳۷/ موسسه الوفاء/ بیروت/ ۱۴۰۳/ چ۲.

۱۷۸) مجلسی/ محمد باقر: «بحارالانوار»/ ۳/ ۵/ ۱۵/ ۳۵/ ۵۴/ ۳۶/ ۷۳/ ۱۰۱.

۱۷۹) مجلسی/ محمد باقر: «مرآه العقول»/ ۵/ اسلامیه/ تهران/ ۱۳۷۹/ چ۴.

۱۸۰) مجله حزب الله اندیشه/ سال سوم/ شماره ۶ و ۷ سال ۱۳۸۱.

۱۸۱) محمد بن اسماعیل: «صحیح بخاری» دار السلام/ ریاض/ ۱۴۲۱/ چ ۳.

۱۸۲) محمد بن جعفر/ شیخ طوسی: «الامالی»/ بعثت/ قم/ ۱۴۱۳/ چ۱.

۱۸۳) محمد بن جعفر/ شیخ طوسی: «التهذیب»/ دارالتعارف/ بیروت/ ۱۴۱۳.

۱۸۴) محمد رشید رضا: «تفسیر المنار»/ دار المعرفت/ بیروت/ بی تا/ چ۲.

۱۸۵) مراغی/ احمد مصطفی/ تفسیر المراغی/ ۱/ دار الکتب العلمیه/ بیروت/ ۱۳۱۸/ چ۱.

۱۸۶) مرتضی عاملی/ سید جعفر/ الصحیح من سیره النبی الاعظم|/ ۲/ دار الحدیث/ قم/ ۱۴۲۶/ چ۱.

ص: ۶۳۰

۱۸۷) مستنبط/ سید احمد: «القطره»/ ۲/ نینوا/ تهران/ بی تا/ دوم.

۱۸۸) مسعودی/ ابی الحسن/ مروج الذهب/ ۱/ دار المعرفه/ بیروت/ ۱۴۵۳.

۱۸۹) مشهدی/ میرزا محمد/ کنز الدقائق/ ۱/ جامعه مدرسین/ قم/ ۱۴۰۷.

۱۹۰) مغربی/ محمد بن سلیمان/ جمع الفوائد/ ۲/ کتاب السیر/ ابن کثیر/ بیروت/ ۱۴۱۸/ چ ۱.

۱۹۱)مقاتل بن سلیمان/ تفسیر مقاتل سلیمان/

۱) ۱/ دار الاحیاء/ بیروت/ بی تا.

۱۹۲) ملا صدرای شیرازی/ تفسیر قرآن کریم/ ۳/ بیدار/ قم/ بی تا.

۱۹۳) منسوب الی الامام حسن/ تفسیر العسکری/ مدرسه امام مهدی/ قم/ ۱۴۰۹/ چ ۱.

۱۹۴) منقری/ نصر بن مزاحم/ وقعه الصفین/ کتابخانه مرعشی/ قم/ ۱۴۰۴.

۱۹۵) مولوی/ سید هاشم: «غایه المرام»/ ۴/ تاریخ عربی/ بیروت/ ۱۴۲۲/ چ۱.

۱۹۶) میبدی/ ابو الفضل رشید الدین/ کشف الاسرار/ ۱ و ۷/ امیر کبیر/ تهران/ ۱۳۶۱ش / چ ۵.

۱۹۷) میر سید شریف: «التعریفات» ناصر خسرو/ تهران/ بی تا.

۱۹۸) نجفی/ علی حسینی/ تأویل الآیات الظاهره/ ۱و ۲/ امام مهدی/ قم/ ۱۳۰۷ / چ۱.

۱۹۹) نجفی/ علی حسینی: «تأویل الآیات الظاهره»/ ۲/ امام مهدی/ قم/ ۱۴۰۷/ چ۱.

۲۰۰) نسائی/ عبد الرحمان احمد بن شعیب/ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام / مکتبه نینوا/ تهران/ بی تا.

۲۰۱) نضر بن محمد بن مسعود: «تفسیر عیاشی»/ ۲/ اسلامیه/ تهران/ بی تا.

۲۰۲) نقشبندی/ محمد ثناء الله حنفی/ تفسیر المظهری/ ۷/ دار الاحیاء/ بیروت/ ۱۴۲۵ / چ ۱.

۲۰۳) نوری/ میرزا حسین/ مستدرک الوسائل/ ۴/ آل البیت/ قم/ ۱۴۰۸.

۲۰۴) نیشابوری/ ابی الحسین مسلم بن حجاج/ صحیح مسلم/ ۴/ کتاب فضائل/ دار الفکر/ بیروت/ ۱۴۱۹ / چ ۱.

۲۰۵) نیشابوری/ فتال ابی علی محمد: «روضه الواعظین»/ ۱/ شریف رضی/ قم/ ۱۳۶۸/ چ ۱.

۲۰۶) ویل دورانت/ «قصه الحضاره- تاریخ تمدن»/ ۱/ ۱۵۳/ دارالفکر/ بیروت/ ۱۴۰۸ (عربی).

۲۰۷) هومر/ سعید نفیسی/«ایلیادو ادوسیه»/

۲۰۸) هیثمی/ ابی بکر: «مجمع الزوائد و منبع الفوائد»/ ۹و ۸/ دار الفکر/ بیروت/ ۱۴۱۴.

۲۰۹)یعقوبی/ ابن واضح/ تاریخ یعقوبی/ ۱/ اعلمی/ بیروت/ ۱۴۱۳ / چ ۱.

ص: ۶۳۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹